

مکتب نما خانی

مکتب نما خانی

تفسیر قرآن کریم

تألیف

ابو بکر عقیق سورا آبادی

مکتب نما خانی کتب به سال ۱۳۲۲ هجری قمری

مکتب نما خانی کتب به سال ۱۳۲۲ هجری قمری



کتابخانه ملی و اسناد ایران

۱۶

تفسیر قرآن کریم

از

سورا آبادی



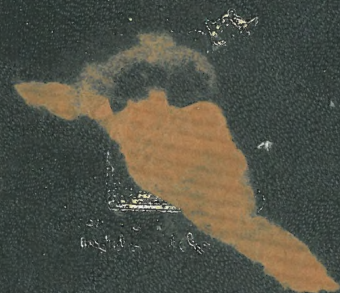
کتابخانه ملی و اسناد ایران

۱۶۰

مکتب نما خانی

مکتب نما خانی کتب به سال ۱۳۲۲ هجری قمری

مکتب نما خانی کتب به سال ۱۳۲۲ هجری قمری



نمونه‌های خطی کباب یا منحصربه‌فرد فارسی که در کتابخانه‌های عمومی یا خصوصی وجود دارد و دسترس به
متخصصان زبان و تاریخ و ادبیات دور است. بعضی از این نمونه‌ها مورد استفاده دانشمندان قرار گرفته‌اند
متون چاپی خصوصیات آنها و اختلافاتی که با نمونه‌های دیگر دارد ذکر شده است. اما متن اصلی در دست
دیگران نیست تا اگر به مطالعه دقیق نیاز افتد و تحقیق بخوابد در باره نسخه‌های بهم‌پاشی و شمار یا انجمنی دیگر مطالعه
و تحقیق کند و سیله کار را در اختیار داشته باشد. و با که محقق ناگزیر باید پنج و دوشواری سفری و از راه حل کند
تا در کتابخانه‌های عمومی در شهری از اروپا یا آمریکا اصل نسخه را بیابد و نسخه مورد نظر را در آن بسیند و مورد مطالعه قرار دهد.
از جانب دیگر دانشجویان رشته‌های ادبیات فارسی غالباً متن این نسخه‌ها را در دسترس ندارند و از
زوی آنها با شیوه کتابت و خصوصیات پرداختن کتاب در دوره‌های متوالی تاریخ ایران آشنا شوند و هرگاه
نسخه‌های خطی به دست آنها افتاد از روی معلومات و اطلاعاتی که کسب کرده اند بتوانند آرا بخوانند و درباره
آن تحقیق بکنند که ارزش و اعتباری داشته باشد.

با توجه به این گونه احتیاجات است که بنیاد فرهنگ ایران، چاپ یک سلسله کتابهای علمی کباب
یا منحصربه‌فرد را برنامۀ خود قرار داده است.

در این سلسله کوشش می‌شود که اصل ترین و کباب ترین نسخه‌های خطی فارسی از قدیمترین زمان تا دورانی
که کتاب فارسی به وسیله چاپ در دسترس خوانندگان قرار گرفت به شیوه افست دست مانند اصل تکثیر شود. به گونه
کتابهای این سلسله که شاید شمار آنها به پنجاب برسد شامل نمونه‌های برجسته از شیوه‌های اصل خط و کتابت و ادوات
مختلف خواهد بود و ضمناً کوشش می‌شود تا نسخه‌هایی انتخاب شود که یا اکنون منتشر نشده و یا متأسراً آنها به صورت چاپی
به علتی متعذر است.

امید داریم که این سلسله کتابهای علمی از نسخه‌های اصل معتبر فارسی مورد توجه و استفاده همه متخصصان و
دانشمندان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی واقع شود.

پرویز نائل خانم
مدیر کل بنیاد فرهنگ ایران

تفسیر قرآن کریم

تألیف

ابوبکر عتیق سُرّ آبادی

عکس نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ هجری قمری

مخطوط در کتابخانه دیوان هند، لندن



آشادات بنیاد فرهنگ ایران

ازاین کتاب

دو هزار جلد در اسفند ماه ۱۳۴۵ در شرکت سهامی ایران چاپ

چاپ شد

در این مجلد قسمتی از تفسیر قرآنی تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد که ابوبکر عتیق معروف به سورابادی (یا سوریانی) بفارسی تألیف کرده است. ابوبکر عتیق معاصر با الپ ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی بوده است و این تفسیر را در حدود ۴۷۰ تا ۴۸۰ هجری تألیف کرده. ظاهر اینست که غالب نسخه‌های این تفسیر به هفت مجلد تقسیم شده بوده است مطابق هفت سُبُع قرآن، و این مجلد که حاوی تفسیر قرآن از آیه ۵۶ سوره ۲۳ (المؤمنون) تا آیه اخیر سوره ۴۸ (الفتح) است حاوی سُبُع پنجم و ششم است، ولیکن سه سقط بزرگ درانست: یکی بعد از ورق ۱۸۳ (ص ۳۶۵) که از وسط آیه ۲ سوره سبأ (سوره ۲۴) تا آیه ۱۴۶ سوره صافات (سوره ۳۷) از میان رفته (سُبُع پنجم عاده به آیه بیستم سوره سبأ ختم می‌شود)؛ سقط دوم مابین ص ۳۷۱ و ۳۷۲ است که آنچه مربوط به آیات ۵ تا ۱۶ از سوره ص (۳۸) می‌شود از میان رفته است؛ و سومی بعد از ورق ۱۹۷ (ص ۳۹۳) است که از وسط آیه ۵۹ سوره ۳۸ تا وسط آیه ۱۶ سوره ۴۸ از بین رفته است. بسبب این سه سقط کتاب بسیار کوچکتر از آن شده است که می‌بایست باشد، و فعلاً فقط ۲۱۰ ورق دارد. سقط کوچکی هم میان صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰ هست که شاید به چند سطری یا حدّا کثر يك ورق بالغ شود. نسخه در کتابخانه دیوان هند INDIA OFFICE LIBRARY در لندن بشماره 3840 محفوظ است

و علاوه بر افتاد گیهای که دارد در يك مورد هم يك ورق كتاب از محل خود خارج شده است که در این چاپ عکسی آن را بمحل خود برگردانده ایم . هم آن افتاد گیها و هم این تشویش قبل ازان حادث شده بوده که بخط عربی شماره صفحات و بخط لاتینی شماره اوراق در سراسر کتاب گذاشته شود .

تاریخ کتابت نسخه شهر ربیع الآخر سنه ۵۲۳ هجری است و کاتب آن محمود بن گرگین بن کرگسار ترکی بوده است . در تحریر او تمام خصوصیات رسم الخطی نسخ قدیم دیده می شود ، جز اینکه حروف پ ، ج ، ژ ، گ را از نظایر آنها (ب و ج و ز و ک) با گذاشتن سه نقطه ممتاز نکرده است .

علاوه بر فواید عمومی که از نسخ خطی قدیم و تألیفات قرون چهارم تا هفتم هجری از لحاظ انشاء و دستور زبان و لغت و رسم الخط عاید تتبع کنندگان می شود کتب دینی و مذهبی مانند تفسیر و فقه فایده خاصی نیز دارد ، و آن اینکه نویسندگان آنها مقید بوده اند که در ترجمه و در استعمال الفاظ و اصطلاحات معادل کلمات و تعبیّرات عربی بشرط امانت عمل کنند و لفظی بیاورند که معنای صحیح متن عربی را برساند تا مبادا که خواننده در فهم احکام و مطالب دینی دچار اشتباه شود و گمراهی او گناهی متوجه نویسنده کند . و چون معنی صحیح و محدود آن الفاظ عربی عموماً معلوم است از این مقابله الفاظ می توان به معنای صحیح و دقیق لغت فارسی پی بُرد .

از تفسیر سورابادی سه اختصار جدا گانه هم تحریر کرده اند که نسخه یکی از آنها بجهت غیاث الدین محمد بن سام غوری در سال ۵۸۴ تکمیل شده بوده و بر مقبره شیخ احمد جام وقف کرده بوده اند و از تربت او به موزه ایران باستان منتقل گردیده است ، و جناب آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه آن را از روی نسخه مزبور در سلسله انتشارات دانشگاه طهران بطبع رسانیده اند ، ولی هنوز انتشار نیافته است .

پهمن ماه ۱۳۴۲
مجتبی مینوی

۱- برای کسب اطلاع در باب مؤلف این تفسیر بمقاله آقای دکتر مهدوی در یاد نامه قریب و نیز به مقدمه ایشان بر چاپی که از این مختصر کرده اند رجوع شود .

فہرست

صفحہ	نام سورہ
۱	مؤمنون (۱)
۱۶	نور
۵۷	فرقان
۷۸	شعراء
۱۰۹	نمل
۱۵۱	قصص
۲۰۳	عنکبوت
۲۳۳	روم
۲۶۰	لقمان
۲۷۹	سجدہ
۲۹۲	احزاب
۳۶۴	سبا (۲)
۳۶۶	صافات (۳)
۳۷۰	ص (۴)
۳۹۶	فتح (۵)

-
- ۱ - از آیہ ۵۶ بہ بعد
 - ۲ - تا نیمہ آیہ سوم
 - ۳ - از آیہ ۱۴۷ بہ بعد
 - ۴ - تا نیمہ آیہ ۵۹
 - ۵ - از آیہ ۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلَا يَشْعُرُونَ

خدا می گفت سبحانه و تعالی ای همیست دارندگان که مدد کردن ایشان را محال
و بسیار سخت است که می شنایانم ایشان را در نیکیهای ایشان را بشعر و ن
بلکه می ندانند که اقبال دنیا نه نشان سعادت است بلکه بدیدار کی سعادت
و مسارعند و خیرات که است گفت **أَنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ**
رَبِّهِمْ يُسَارِعُونَ بدستی که آنکسها کی ایشان را به خدا می شنایانم
و تعالی ترسان باشند **وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ**
و آنکسها کی ایشان نشانیهای خدا می شنایانم و تعالی که و بیدار باشند **وَالَّذِينَ**
هُمْ بِهِمْ لَا يُشْرِكُونَ و آنکسها کی ایشان را خدا می شنایانم
نیارند بر سه معنی یکی شرک نیارند بکردار خدا می شنایانم و بیدارند بکردار
معنی در نعمت خدای تعالی با خدای ایشان نیارند یعنی از همه نعمت از خدای ایشان
وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمُ إِلَى رَبِّهِمْ
لَاجِعُونَ و آنکسها کی می دهند آنچه دهند یعنی نیکو و صدقات و کر
بایون ما اتوا اخوانی معناه معلوم ما عملوا کنند آنچه کنند که اندام از ترس
است و گفته اند ما از رحمت است حیوانات است حیوانات است کی مغایر گفت
صلوات الله علیه روزی این است می خواند عایشه گفت یا رسول الله بایون
مالا امنا سیات قال لا یابنت الصدق بل عملون ما عملوا من الخیرات و كانوا
ان لا یقبل منهم و قلوبهم و جلّه و دلهای ایشان ترسان بود کی ایشان بخدای
ایشان را کردند که ان الله و الله اعلم

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَا سَاقُونَ

ایشان می شتابانند در نیکیها و ایشان سوی این نیکی کردنند کار اندکها یعنی
 ایها جنانکه گفت اوجی لها یعنی الهما و گفته اند که ای لاجلهما و سببها ساهورا الی
 الخیرات **وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** و در نه حق ابراهیم ما از هم
 ترم که فراموش توان از یک کلف سه قسمت بود فوق طاقت و حمد طاقت بود و وسع
 طاقت بود فوق طاقت آن بود که بنده را طاقت آن نبود مثلا ماهی حمل رور و روزه با
 از ده درم یازده درم رکوه از یک کلف مالاطاق نداشتند از هم حکیم این را بنمود
 و حمد طاقت آن بود که بنده آن تواند و مستقر از آن نتواند مثلا در ماهی سی رور و روزه
 یازده درم و رکوه حین یک کلف از حکمت و در حکمت را بود از طریق
 عدل لکن خدای رحمن رحیم از بنده این درخواست وسع طاقت آن بود که بنده
 آن تواند و مستقر از آن نتواند چنانکه مثلا در سالی یک ماه روزه و از ده درم یازده درم
 رکوه و در شبان و روزه نماز حین یک کلف فعل بود این است که می گوید و لا تکلف
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا آنکه گفت **وَلَدُنِّيَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ**
 و نزد یک است نامه ی کی کوامی و ده هاست گفته اند مراد از نامه لوح محفوظ
 است و گفته اند مراد از روزنامه بیدار است سوال نطق فعل
 اطلاق بود و از کتاب معانی بود پس چرا گفت کتاب نطق بالحق جواب
 گویم این نطق معنی بیان است و شهادت هر چند از کتاب نطق نبود لکن چون
 در اینجا بنفشه بود از آن نطق نطق و شهادت خبر کند صیغه کتاب است نطق بکنی
 شاه بکنی و خبر بکنی **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** و ایشان اند
 بر استن ستم نکند ای لا نقض من ثواب اعمالهم و لا مراد علی جبر است بانه

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرٍ مِّنْ هَذَا بَلَدِهَا يَاسْتَنْزِلُ فِي بَوَاشِشٍ
 ازین قند و کفته اند مر هدا ای از عمل سابقان و کفته اند مر هدا ای از کتاب
 الناطق علیهم الخیر و عمره ای فی عقیله و کفته اند فی جماله و کفته اند فی عظم
 وَلَهُمْ أَعْمَالُ مِمَّا دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ
 وایشان را کارهای است جز این است و اینها را سابقان کی استازان کنند اند
 حور معاصی و سیات حتی اِذَا اخذنا منكم فيهم بالعذاب
 بگذار ایشان را تا آنکه کی بگیریم ما کلام را تا ایشان را بعذاب گفته اند این
 عذاب بدر است و کفته اند عذاب کور است و کفته اند عذاب قحط است و کفته
 اند عذاب دور رخ است بیست تر و مفسران بر اندکی این عذاب قحط است
 کی بغام صلوات الله علیه بر ایشان سه خوانند گفت اللهم اشدد وطأتك على مضر اللهم
 سببه کسی دوسف فخطی در ایشان افتاد چنانکه استخوانهای مردم کاز را از کورها
 بر آوردند و خوردند و سسترها را کشیدند تا آنکه بفریاد آمدند رسول کی اکثر الامم
 بر ما حجت نیست بر ناطق و هم باری رحمت نیست کی از کسکی هلاکت کردند
 اِذَا هُمْ تَجْرُونَ انك يا ايشان بلكي كسند و فرياد می خوانند ایشان
 را گویند لا تجاروا اليوم انكم مننا لا تنصرون
 بانکه و فرياد می کنید کی سودتان ندارد امروز کی شما از ما و عذاب مانده ندارید
 و باری ندهند قد كانت آياتي تنبئ عليكم فلنتم على اغفوا
 بگفتن قصور بدرستی کی بوذائیهای من فرموده خوانند بر شما شما خود دید
 بر ایشانهای شاهمی باز کردید بدو دعوی از قبول از همی باز ایستادید
 مستكبرين بگو کردن کشان بودند بدان معنی است احرام کی ما هلاست

حدامر محشمان عرف و گفته اند مستلک من بهای عند السبب نزد خانه کعبه در راه
 مکه پیش سینه می گفتی هم بطالب کی بود کی ما اور امتاعت کنیم سبامرا
 حدیث کسد کان بود بدشتب در کاشق بدرسول او و موان از انما تجرون
 بقولون السبب والا فحاش و تجرون بفتح تا سهوده می گفتید و از حق اعراض کردید
 و کبر تجرون نشد بجم حوائی اعراض از قبول اعراض می کردید هرگاه کی ایتی رسلوا نبت
 افلم یلبروا القول ای در نه اند شیدند در حق گفتار یعنی در حق قرآن تا
 دانید کی آن نه سخن مخلوق بود گفته اند معناه در بیند شیدند در حق سخن
 می گفتند می خود را بکرافت کاری کنید ام جاهر ما لم یأت ابا
 وهم الاولین با آمد با ایشان بلا آمد با ایشان ای پیامد سید از ایشان
 سیدان از رسول و کتاب و شریعت ام لم یغیر فوار سوهم فهم له
 منکرون تا متناختند رسول ایشان را ای لم یعرفوه بالنسبه و عرفوه بالادبه
 والنسبه والامانه والصابیه با ایشان او را می کردند ام بقولون به
 جنة بل جاهر بالحق بای گویند بلکه می گویند او را دانائی است
 چنان است که ایشان گویند بلکه او را با ایشان سزاودرست یعنی قرار و توجید
 و حیر قیامت و اکثرهم للحق کارهون و بیشتر ایشان حق را و توجید
 را و قرار دادشوار دارند اند سوال این جبر از کافران معاست ایشان
 همه توجید را می کرد و کاره بود ندس مر اکت و اکثرهم للحق کارهون بلکه و کلام
 جواب کومر زبانی بعضی از ایشان در حد نظر بودند بیکدیگر عسده و
 بنظر و استلال می کردند تا حق رسند ولو اتبع الحق أهواهم
 ففسدت السموات والارض ومن فیهن و کمر روی کردی

حق کماهای ایشان را بنده شدی آسمانها و زمین و آنکه در آن است سوال
 آن که حق است کی اگر آن را موافقت ایشان بودی هفت آسمان و زمین و روز بر
 شدی و بنده شدی جواب گفته اند آن حق شهادت و توحید است و گفته
 اند آن حق قرار است و گفته اند آن حق خدای است خدای آن حق را بر شهادت
 رای معناه که شهادت یکا ما ایشان بودی خود شرک بودی و که شرک بودی هفت آسمان
 و زمین و روز بر شدی در آلی آسمانها و زمین و توحید و موحد برای است و که این
 حق را بر قرار رای معناه اگر آن قرار یکا ما ایشان بودی مدح و ثناتان بودی و که
 حنی بودی هفت آسمان و زمین و روز بر شدی و که آن حق خدای تعالی رای معناه
 که خدای تعالی کما ایشان کردی بند بر آسمانها و زمین بنده شدی برای الهای ایشان
 مختلف است و با الهای مختلف بند عالم مستقیم نبود **بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ**
فَهُمْ عَزَّزُوا كُرْهُهُمْ مَعْرُضُونَ ملک ایشان بودیم باید کرد ایشان
 گفته اند این کسر شرف است و گفته اند بنده است و گفته اند اذکار است و جو
 قرار ایشان از یاد کار ایشان و شرف ایشان و بند ایشان روی کرد اندکان
أَمْ نَسَاهُمْ خُرُوجَ الْجَارِجِ رَبِّكَ خَبِيرٌ وَهُوَ خَبِيرٌ
الرَّازِقِ ای خدای از ایشان مژدی و جعلی لا بل خراج ربک
 خیر ثواب خدای تو بود ترا جعل و رشوت ایشان و او خود مریع و زی دهد کار است
وَأَنْتَ كُنْتَ دُعُوهُمْ إِلَى جِوْطٍ مُسْتَقِيمٍ بدستی می می با خدای
 ایشان را بر راه است و با بسته و درست و از راه اسلام است راه همیش
وَأَنَّ الذِّبْرَ لَا يَوْمُؤُزٍ بِالْآخِرَةِ عَزَّالٌ لَنَا كُونَ
 بدستی می انگشتها کی نکرد و بلند بدان جهان از راه راست محسبده و کرد بدنه اند

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ

و کرم آمدند کردی را ایشان برقع عذاب باز دهی ای بایستان یزد از کردند

لِلْجَوَافِ كُفْيَانَهُمْ يَجْمَعُونَ

کردن هستی استان حیدری نوذندی ای که مرموز نوذندی و لَقَدْ اخذنا
هُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِلرَّبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ

بدستی کی بکریتمہ ایستار اعداب قحط ندادند و گردن نهادند و باز جدای

اشاره زاری کردند حتی اذ افتخا علیهم با اذ اعداب

شَدِيدًا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ نَحْنُ فَاعْشَادُكُمْ رَأْسَانِ عِزِّ عَذَابِ

سخت یعنی عذاب بد و گفته اند عذاب کور و کفنه اند عذاب دور و همی استناب

دران يوميدان وودندازجات وهو الذي انشا لكم السمع والابنه

اولافدہ اوان حذای است کی ما فو بہنما استنوا می و بیباہا و دہا ہا کو شہا

شَنَوَاجِنْمَهَا بِبِنَاوَدَلْهَای خَرْمَد سَوَالِ حَاسِر وَاوَاظِ حَاجِانِ

اورد و ابصار و افیادہ و اللفظ جمع جواب کہم ز کما یومہ آہ صفت و مورد مصدر

وهراسم کی پرویز مہر دفعاً با شد نفسہ و جمع و و از خدای متعال و بزم

فَلَا أَمَّا تَشْكُرُونَ ۝ إِنَّ شَاكِرِي الْأَشْيَاءِ الْعَظِيمِ ۝

فَلْيَا مَن شَكَرُوا لِلَّهِ اسْمَاجِ شَمَى شَكْرَ حَيْدِ لِقَتَهُ اللَّهُ عَنَّا
بِالْأَمَانَةِ شَكْرًا وَكَسْرًا لِقَتَهُ اللَّهُ عَنَّا بِالْأَمَانَةِ شَكْرًا

ما قل ما نشكروا و هته اند معناه ما تشكروا و فليلا ولا كثر او الله اعلم
و هه الزم ذاك كنه الا ان الله اعلم

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ حُشُوتُ

و او ان حدی است کی باقر بدشماراد در ضمن گفته اندان فی معنی مراستی

وَالْأَرْضُ وَكُفَّةُ أَنْدَالٍ فِي يَمِينِي عَلَى أَسْتِ أَيْ عَلَى الْأَرْضِ وَسُورِي وَأَوَانِكِي تَرْتَدُّ

مَمَارِدُ رِزْقِيَامَتٍ وَهُوَ الَّذِي يُخَيِّرُكُمْ بَيْنَ الْيَمِينِ وَالْشِّمَالِ وَأَوَّلُ حُدَايَ اسْتِ

کی زنده کند شمار آدم را اندکفته اند معناه حی السیر والنبات وحبیب الابرار والامهات
و گفته اند معناه عین و حی مفرد موخر است و گفته اند حی اول و منت اخر
و گفته اند معناه حی قلب المؤمن بالمعرفه و منت طلب الکافر بالذکره و گفته اند معناه
حی الارض وقت الریح و منت وقت الخوف و گفته اند معناه حی من شأ و منت من شأ
وله اختلاف اللید والنهار اقل تعقلون

و اوراست فادوی شرف و رور و شد و امدان ای فردید یا یعنی خدای را که در
نبرد یا هستی و نکای خدای یا دلیل و حجت بداند بگوید قالوا امثل ما قال

الاولون ^{بل گفته باشند که گفتند بشیانی که گفتند}
قالوا اذامتنا و کناثر ابا و عظاما انما لمبعوثون

گفتند ای خدایا چه سودم حالکی و استخوانهای من در زمینها را که خاکشان خواهد بود
لقد وعدنا نحن و اباؤنا من قبلک مدتی که این وعده نکردند

هم مارا و هرگز ندانند او را ^{هم مارا و هرگز ندانند او را} ان هذا الا ساطیر الاولین
نیست این سخن کی قیامت خواهد بود مگر افسانهها بشیانی که بیان و هر که

این نباشند و گفته اند ان هذا الا ساطیر الاولین یعنی القرآن و اسه اعلم

قل من الارض و من فیها ان کنتم تعلمون

بگوی ای محمد که راست این زمین و آنکه در آن اندای ای حیو و باسخ کنید که می دانید
سپقولون لله قل اقل اقل اقل کروز روزی که بگویند

خدای راست زیرا که ایشان با نیت خدای که هست منفرودند اما و حدایت او را
می انکار کنند بگوی یای درینید پسندانند است که بت خدای را نشاند که هیچ

حیرت آسماهی ندارد قل من رب السموات السبع و رب العرش

الْعَظِيمُ ^{بسی کجاست} خداوند هفت آسمان و خداوند عرش بزرگ
 سَبِّحُوْا لِلّٰهِ قُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ رُودا ^{ای گویند} خدای است و گرسه
 خدای خدای الف اسم و رُودا ^{ای گویند} خدای را کی او است خداوند هفت آسمان و خداوند
 عرش بزرگ وی بسیار عرش بکوی نهم بر بلند از آرد خدای و تر سید از وی کی او را همتا
 و اسبار گویند قُلْ مَنْ يُّبْدِيْهِ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ ^{بکوی با حق} کیست
 عی او راست با دشمن هر چیز و هُوَ تَجْبِرُ وَلَا جَبَّارٌ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ
 تَعْلَمُوْنَ و او بر همتا از آرد خدای و هر مایه از عذاب باسخ کید کردی داند
 سَبِّحُوْا لِلّٰهِ قُلْ فَاَنْتِ شَجَرُوْنَ
 رُودا ^{ای گویند} خدای است و گرسه خدای گویند خدای را کی او است کی او راست
 با دشمن هر چیز بکوش از کجای بگردانند و حکومت کا دوی می فریبند شمارا
 بَلَا تَتَّبِعُهُمُ الْخَوْفَ وَاَنْهَرُ لَكَ اِذْ يُوْنُسَ ^{بلای آوردیم} با ایشان
 سزاوردست و قوی و دلیل و جهت و توجیه و بر رسی عی ایشان دروغ زنازانند کی
 خدای با قالی همتا و اسبار گویند مَالِ الْخَدَّاءِ لِلّٰهِ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ
 مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ ^{نکرد} خدای هیچ فرزندان عی و بود از فرزندان است
 لعنه الله عی گفتند خدای عز و عی را بر زندی گرفت و بنون اخدای هیچ خدای
 اِذَا الذَّهَبَ كُلَّ اِلٰهٍ مَا خَلَقَ ^{دیر آلی} اگر با خدای خدای دیگر
 بودی انگاه بپردی هر خدای را عی او مدعی نصیب عی از آورده خدا کردی تا از دلیل
 بودی هر خدای او و لَعَلَّ اَبْعَضُهُمْ عَلٰی يَعْضٍ ^{و هر آنکه} علیه
 کردی عی از ایشان هر عی سر ملک تعالی هر خود خود را بنود بنفر به همه عی و
 سُحْرًا لِلّٰهِ عَمَّا يَصِفُوْنَ ^{با} خدایا از عی وصف کید و را بناسد

عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

داننده ناپیدا و پیداست و بزرگوار است و دور است از آنچه می آید از اندوهی
 قُلْ رَبِّ امَّا تُرِيْنِي مَا تُوعِدُونَ بگو ای محمد اسمعیل نسب ای بار خدای
 من که می بینی آنچه ایشان را وعده می دهی بدان عذاب رب فلا تجعلی
 فی القوم الظالمین ای بار خدای من مکن مکرر و مکرر مکرر از آن
 یعنی ایشان که فرموده مکن مکرر عذاب سوال جمعا بیده و در درین دعا ای بار
 کافران در عذاب مکرر مکن بعد مکن در حکمت خدای خود روانی در رسول
 خود را با کافران عذاب که می جواب گویم لعنری کی اگر خدای عذاب
 فرستادی کافران را رسول خود را که داشتی لعن او را بدین دعا فرمودن برای او خود
 دعای بنده دوست داخجا و اوله و فرزند هست مکرر خیریه فصرع و زاری و
 دارد کی بنده همیشه زاری و بیار و را بخواند و گفته اند از هزاران اولیای او بود
 کی خدای تعالی نکند ایشان رسول عذاب فضا کرده بود بشرط دعاوی را بعد
 فرمود تا شرط عجمی آید و گفته اند آن کی گفت رب فلا تجعلی فی القوم الظالمین مراد
 بدان امت را داشت یعنی عذاب فرستی امت مرا آنکه دار و کر خدای ایشان کنه
 کار آید و سر او را عذاب و انا علی از ربک مانع عدم
 لقادر و نوب ما بر آنکه بنویسم آنچه ایشان را وعده می کنی از عذاب توانا ام
 یعنی قادر ام بر آنکه ایشان را در حال الحوه تو عذاب کنیم و لکن برای چه و حقیقتا
 تا خبر می کنیم ارفع بالتی همی احسن السنیة باز در بدایع
 نیکوترین بدایع یعنی علم و در حقا و مکرر ایشان را دفع کن گفته اند الهی و احسن
 ایان توان است یعنی و بفران دفع کن تکذیب ایشان را و بدلیل و هجت دفع کن سب و افسار را

خُذْ أَعْلَمُ مَا تَصِفُونَ ^۱ ملائکه هر ملائکه وصف کند خدای را
 و رسول او را بنام او و قُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَاجِرِ الشَّيَاطِينِ
 بگو ای محمد ای بار خدای من باز داشت خاتم تنویر و سوسه های دیو و اَعُوذُ بِكَ
 رَبِّ أَنْ تَخْضُرُونَ ^۲ و بار داشت خواهر تنویر خدای من از آنکه خضر
 آیند و آن من شان نزول این است آن بود که مصطفی روزی نماز مشهور سه رکعت
 کرد چون سلام داد یکی از یاران که بار رسول الله نماز کردند بی اثر سهواً افتاد
 کی سر رکعت کردی رسول من باز از آنکه گفت چه گویند در سخن می گوید که خدا جانان
 است می گوید نماز سه رکعت کردی رسول برخاست نماز اقامت کرد داشت که
 از هزات دو فوده است اندر هکس شش است اینت فرو زلنده گفته اند نشان
 نزول این است آن بود که رسول در آن حب اهل ربه در مانده بود و لم یزود او را
 از خدای مکافات ایشان روزی در شش رکعت در نماز سر سجده داشت و چهل
 بکن او نمود تا سه سینه ای عصری ساوردند و بر فضای مصطفی نهادند علیه السلام باطمة
 زهر را جگر کردند تا آمد از آن می کند رسول خدای از آن غایت نافه شد است آمد
 کی ادفع الی هی احسن السیه و این است بیامد می و قُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَاجِرِ الشَّيَاطِينِ
 گفت صلی الله علیه و آله و آله و انما انت بار رسول الله قال اولاً انا
 الا ان الله اعانتی علیه فاسم حتى اذ انا ^۳ اَجَا اَلْحَدِثُ اَلْمَوْتُ
 ای الله منکر را نشان انا انکه می آید یکی از ایشان که قال رَبِّ اَنْجِعُونِ
 کوید آن مختصر ای بار خدای من گفته اند آن خطاب از آن مختصر هکس لوف را بود
 رَبِّ يَا رَبِّ اَنْجِعُونِ ای منتر من را از کردان سوال چرا گفت رب ارجعون
 بعد مای خطاب یکی راست چرا گفت رب ارجعنی جواب تو بر من ای مراد

بدان ملک الموت و باران او منت گفته اند بدان تقصیر خواهد و خطاب مملوک را بلفظ
 جمع کنند تقصیر و تقصیر را علی عمل صالحا فيما تركت
 نامکرم که کار نیک در پنج دست بداشتم و تقصیر کردم کلا انها کلمه
 هو قایلها حقانی سخن است که ای گویند نه اورا بار کرد است و نه او بهتر
 سنود و گفته اند معناه حقانی از سخن است کی گویند است و سودش ندارد
 وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ
 و پیشتر ایشان بجای است یعنی کور و عذاب آنان روز کی ایشان را بکینند در
 این میان حاجت است بر اشیاء عذاب القبر کور را بر روح خوانند زیرا کی از واسطه است
 میان رحمان و رحمان و همه امت و صحابه بران بوده اند کی در هیچ نماز خوشتر باخ
 التجنات می گفته اند اللهم ربنا انتانی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا
 برحمتك عذاب القبر و عذاب النار و هیچ کس این را انکار نکرده است هر کی ملک و
 و قیامت و رسول گردید است و در اخبار است از پیغامبری که گوشت القبر بر روح
 بر دنیا و الآخرة فَاذْأَنْفَخْ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
 يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ چون در دمند در صور و درازند جامه دار
 کالبدها سبب پیوسته میان ایشان از روزی پسند یکدیگر را سوال
 ای نه پیغامبر گفت علیه السلام که حسب و نسب منقطع بود القمه الاحسبی
 و نسبی من حرام در این گفت فلا انسان سهم بود سبب نبودان روز از این است
 خبر امتناقص است جواب گویم از کافران می گویند فلا انساب
 پیغمبر نه مومنان را و گفته اند معناه فلا منقطع الانساب بینهم غیر تقوی حنانک
 شاعر گوید اللهم كما الانسان الا بدينه ولا انزك التقوى انك على النسب

لقد رفع الاسلام سلمان فارس و قد وضع الشكر الشريف اباه
ولایتالین و بنر سندی که در از نسب و کتبه اند معناه بنر سندانستان را که چه
کردند زیرا که کردار ایشان بر ایشان ظاهر بود چنانکه حای دیگر گفته بود

الجزء من سماهم ما برسدی جزا کردی از هر الزام حجت را و الله تعالی اعلم

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

هر کس که از آمد ترازی وی و سنجینهای او بیشکی است از اندکی است از سنجکاران
اند و سوزی یافتگان اند و مَزَحَقْتُ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ

خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ و هر که سبک اند ترازی وی و سنجینهای او

بیشکی است از اندامها که زبان کردند در تنهای خوش فی جهنم

خَالِدُونَ در دوزخ جاویدان باشند سوال بر آن که هر که

ترازی وی بیشکی سبک آید در دوزخ جاوید ماند پس بیشتر مومنان در دوزخ

جاویدان مانند ریالی بیشتر مومنان از آن شدنی بیشکی ایشان کم اند از بدی

پس بیشتر خالی باشد جواب گویند این صفت کافران است پس بی خبری و فروری

ایشان را می گوید الم تر انما اتى علی علمکم و كنتم بما تكذبون ان صفت کافران

بود محمد صبر کتی حقت کرداران بخدی هم وزن سار در بران اعمال کافران باشند

که محبط باشند بهما مشورتی از راه هم وزن نبود اما اگر دار من می ریحان نبودم

تَلْفُ وَجُوهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ

می سوختند روهای ایشان را آتش دوزخ و ایشان در آن دوزخ رشت رویشان باشند

الْمَرْكُزِ ابَاتِي تَتَلَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَاتِكُنَّ كَذِبُونَ

ای نقاله است از آنرا گویند ای نمودنهای من می بر خوانند بر شما و دید شما

از ای بد روع داشتید **قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا**
قَوْمًا ضَالِّينَ کوبید کافران ای بار خدای ما و ک خطاب مآل را نهی
 ای مهربان ما غلبه کرد بر ما بدختی ما و بودیم ما که و همی کمر را همان مراد بد روع
 ای اندکی مایه در روع در مظلومان ای کی شقاوت بر ما قضا کردند تا از راه مستلیم
 در خدای تعالی لعنت دظلم دارند **رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا**
فَأَنَّا ظَالِمُونَ ای بار خدای ما و ای مهربان ما و ای مایه و ما را از روع
 که ما مایه محبت کردیم که ما مستم کار این شهر جان ما و کی مظلومان و ظالم
 در بیانت حجت است بلکه در آن جهان کافران ای معرفت خدای تعالی بود حجت است
 در دنیا نبود و هیچ عارف اندر روع نبود و این از ایشان احسن دنیاها بود که ایشان را
 بود در روع و از آن است که در روع جان را در روع هفت ندا و در ندای هزار سال
 اول ندا ربنا امتنا الشکر و الحمد لنا السیر لایه چون هزار سال را در جواب ای یکی که در کمر
 بانه اذ ادعی اسموح مکرم و دوم ندا ربنا اخونا الی اجل قریب آخر جواب ای
 اولم یکنوا اقسیم من قبل ما لکم من رزق الی سدر یکر ندا ربنا اخربنا عمل صالحا غیر
 الی کننا عمل اخر جواب ای یکی اولم یکنوا سواک و کفریه من تقد که چهارم ندا ربنا
 اصبرنا و صبرنا و اخربنا عمل صالحا باخر جواب ای یقین و قوام استیم لقابو کمر
 هدا یجر ندا یا ما لک لفق علینا ربنا باخر جواب ای ندا لکم ماکون شتم ندا یا اهل
 الحبه ان امضوا علینا من الما او مازر کمر اسه اخرب جواب ای یکی ان اسه حرمه علی
 الکاف من هفتم ندا ربنا اخربنا عملها فان غدا فانا ظالمون اخرب جواب ای یکی
قَالَ احْسُوا فِيهَا وَلَا تُكَاْمُونَ خدای کوبید و مظلومان را شمشید
 و دورا شمشید در روع نیز سخن میگوید با من از کس که کردند شقاوت و ک کلام

اِنَّهٗ كَانَ مِنْ عِبَادِیْ یَقُولُوْنَ ^{این عقوبت شمارا}
 بذار است کی بود که و همی ازندگان من می گفتند رِنَا اَمْنًا فَاَعْفِرْ لَنَا وَ
 اَرْحَمْنَا وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ ای بار خدای مایا که و بده ایمنی و بیامرز
 ما را و بخشای بر ما کی تو بهترین بخشنایندگان **فَاَخَذَهُمْ مِنْ سَجَرٍ یَّابِیْخَةٍ**
اَنْسُوْكُمْ ذِکْرِیْ ^{بدر قشید ایشانرا اسخه و مقهور و سحر بلبسه}
 خا خنده استانی نافر اموش کردند بر شما یاد کردم یعنی تو جسد و طاعت من می
 بسنیده ایشان شما ذات ملکیتد **وَلَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضَعُوْنَ**
 و بودید از ایشان می چندید و انکار می کردید و جفا می گفتید و محکمه می کردید
بَطْرًا اِنِّیْ جَزِیْتُهُمْ اَلْیَوْمَ مِمَّا صَبَرُوْا اِنَّهُمْ هُمُ الْفَا
یِرُوْنَ ^{من ناداشتم بر ایشانرا امروز و بدایخ صبر کردند بر روشی و رجای}
 شما بد رستی کی ایشانرا از سنج کاران **قَالَ کُلُّكُمْ لَیْسَ فِی الْاَرْضِ**
عَدَا سَیْنِیْ ^{خدای گوید ایشانرا در قیامت خود حذر درنگ کردید}
 در زمین شمار سالها و کز قل خوانی بگو بیا لکن ایشانرا کی چند بوده اند در سر
 یعنی در کور گفته اند بر روی زمین چند بوده باید تا خود کرای کرد برای آن عمر فانی
 اندک یا همشست از دست بدادن **قَالَ الْاِیْنِیْ یَوْمًا اَوْ نَعْرِیْ یَوْمَ**
فَسَلِّ الْعَادِّیْنَ ^{کوسه درنگ کردم روزی یا رجی از روزی گفته}
 اند ایشانرا این را مدعی گویند کی همه عمر دنیا ایشانرا در حبس طول افتد چند روزی
 یا بعضی از روزی اند و گفته اند آن سخن افعال و احتیال را گویندای ملخود در دنیا
 بدین مفسد را زمین نبوده امر بدید بود کی در مفسد را عمر چند گناه بود گویند ایشانرا
 را عظامی می گویند فسال العادین هر شمار کبریا را یعنی حفظه را و الله اعلم

قَالَ اَلَيْسَتْ اَاقِلِيًّا اَلَا اَنْكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 گویند درنگ مگردید شما در داد بنیاد و جب داری قیامت مگر آنکه که شما ندید
 کی بدانستید معناه که شما در دنیا بدانستید کی مشیت چیست نیز از بساحتی
 و هست یافنی را بدین با فانی بدان کردتی آنکه گویند اَلْحَسْبُ لَنَا خَلْقُنَا
 عِبْنَا وَاَنْكُمْ اِلَيْنَا لَتَرْجِعُونَ ای بدانستید کی ما شما را بیاوردیم
 بیازی و از نهر باری را و بدانستید کی شما را نخواهید کردید و گردید و گردید و گردید و گردید
 و فتح جبرم خوانی شما را مانده خواهند کرد ایند محمد صرام گوید رحمه الله طو اسرار
 لا ربح خلق الدنيا لعبرة لا للترفة وخلق العباد للتكليف لا للعطلة وخلق
 العبد للتزود لا للغفلة وخلق العلم للاستعمال لا للرواية فَعَالِي اللَّهِ
 اَمَلِكُ الْحَقُّ بزرگوار است از خدای بیاد شاه بزرگوار است از اندک کاری
 کند بیازی یا خلق او بیاد فرای بازی را لا اله الا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
 الْكَرِيمِ نیست خدای مکر او خدای عرش بزرگوار است
 وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ
 هر که خواهد با خدای دیگر خدای دیگر نبود او را بران فَاَتَمَّا
 حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
 بد رستی کی شمار او نزد خدای او بود و عذاب او از او بود و بد رستی کی هر که نرهند
 کافران از عذاب چون کافران باشند کی از عذاب نرهند واجب ایند کی می نرهند
 وَقَارِبَ اَغْفِرْ وَاَرْحَمْ ویکوی یا محمد ای بار خدای من سامر مرا و
 امنت مرا و بخشای من و مراست من و اَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
 تو همین بخشاینده گانی رحیم تر بر بندگان از ما دراز در اول سوره گفت فَاَوْفِ بِالْمَوْعِدِ

در آخر سوره گفت انه لا یفلح الکافرون چنانکه هیچ کافر شرذکی به هدیه می رسد
کی زهد و بالله الموفق والعصمه

خبر است از مصطفی معلما بجنتی می صلوات الله علیه او گفت هر کی سوره انور
بخواند خدای سبحانه و تعالی او را هدیه بدد هر که در صرف فرشته باطله ای از نور

و کفنها از نور ان شاء الله تعالی وحده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ اَنْزِلْنَاهَا

خوانده اند و نصب خوانده اند چون هر خدای معناه مدد سوره انزلناها و اگر صبر
خدای معناه افراسوره انزلناها و قرضناها و فربه کرد و بدد

کدام از اقرضاها تخفیف خواند و بنشد خواند چون تخفیف خدای معناه بیناها
و قرضنا استعمالها و اگر تشدید خدای معناه اکثرنا قرضها و انزلنا

فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

و در و فرستادیم درین سوره آیه های سزا آیی از دل است که کمال صفات مخلوقات

الله نورا السموات والارض المیزان الله رحیمی سبحابا و الله خالق کل دایه للعالم

تذکرون ناد در خورد از این بود که بتباد و اندیشید و بند کرد الزائیه

و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة

زنی زنا کنند و مرد حرام کننده بزنی و مردی را از ایشان سید خوب و خراما

حد زنا بسته جال بشه است در اول اسلام کردی زنی تا کردی و بعد

بودندی عقوبت ایشان از بودی کی ایشان را ملافت کردند تا از وقت کی توبه ایشان

معلوم گشتی و کشتی بودندی حبس کردند ایشان را از سر این امر اندکی بکر را

حسن کنید صلی و سجد خوب زنید و شب را سجد خوب زنید و در هر یک یک سجده
 بران برانید امر آمدی بیکر زای را سجد خوب زنید چنانکه در برانت است و شب زائیه
 را در هر یک چنانکه در احادیث است و الشیخ و الشیخه از اینها فارجه و ما البته **سوال**
 حوز خدای تعالی حد زای را از اینها مطلقا مانده جلد چنانکه در هر یک یک زن
 طفل و زنا محض و زنا نیست **جواب** گویم هر چند خدای تعالی
 حد زای مطلقا از اینها در صاحب شرع بدید کرد کی این حد کذا امرای است و قول
 قول وی واجب است چنانکه قبول قول خدای تعالی واجب است **سوال**
 چرا گفت زانی و الزانیه چنانکه در حد سرفه گفت و السارق و السارقه **جواب**
 گویم زیرا کی زنا بشهوت بود و سرفه نفوق و زنا در شهوت مقدم باشد مردان و
 مردان در نفوق مقدم باشند بر زنان **وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ**
فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 ای خدایه و مکرر داشماراد در حدیث ایشان مهربانی در دین خدای کرهستید
 شما می کردید بخدای و روز باز پسین **وَلَيْشَ هَذَا عَذَابٌ مُطَابِقٌ**
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و حاضر اند عذاب ایشان دوتای مهربانی زانی و زانیه حد
 زدن ایشان کرده ای کرد و بیکان از کی اجسادان کی باشند گفته اند که از جماعتی
 سئلینا تا الحاح حاضر اینها ناعرت کردند و دیگران را آگاه کنند ناعرت کردند
الزَّانِي لَا يَنْجِيهِ إِلَّا زَانِيَةٌ أَوْ مُشْرِكَةٌ مرد زاننده زانی
 نکند مگر زانی را کند و با اینها زاننده خدای **وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْجِيهَا**
إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ و زانی را کند و زانی نکند مگر مرد زاننده
 با اینها زاننده خدای **سوال** چرا گفت زانی و زانیه مکرر زنا کرده

را با مشرک بعد مالک بسیار زای نامرکی مری کند زن را تسار او محشر گفت
 زن را نبیه را زنی نکند مکر مرد زای نامشک بعد مالک بسیار زن را نبیه با بمرکی او را
 شوهر را رسا افتد و زاهد و عالم جواب گفته اند معناه زای مشرک نری
 نکند مکر زای نبیه مشرک را و زای نبیه مشرک را بزنی نکند مکر زای مشرک و گفته
 اند معناه مرد زای سزا او نبود مکر زن را نبیه با مشرک و زن را نبیه سزا او نبود مکر
 مرد زای نامشک و گفته اند معناه مرد زای زنا نکند مکر زن را نبیه با مشرک
 و زن را نبیه زنا نکند مکر نامرد زای نامشک و گفته اند این را اول اسلام بوده است ^{مسحور} ^{است}
وَحَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و حرام کرد دنیا زنا را بر کرمندگان
 بر مردان و زنان **وَالَّذِينَ يَمُورُوا بِالْخَصَنَاتِ** و کلمه یابو ایا ربعة
 شهدا و آنکه سالی قذو کنند زن یا کداس را پس بیا و نذران چهار گواه
فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا
أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ برینداسان را هر بی راهشند خون دهر و میزدند
 اناضات گواهی هر که استاز اند استاز بیرون شوند کان از فرما خدای ^{السلام}
الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ مگر آنکه سالی توبه کردند از سر از و سزا مایند بد رستی کی خدای
 امرزگار است و خشنامه تا بیان **سؤال** چون خدای گفته هر که گواهی
 قاذف و کاذب مبدد حرامی کوسد خون توبه کرد گواهی او بند زند جواب
 گوهر بر کی خدای گفت لا اله الا الله تا و ام بعد ذلک و اصلحو خون توبه کرد و امرزیده
 کسفت التائب من الذنب کما لا ذنب له و نیز ما دایم کی قاذف تراز زای نیست و زای
 خون توبه کند گواهی او مقبول بود قاذف همچنان **سؤال** اگر برای اند توبه

کرد کواهی او مقبول بود پس چرا حد از وی برخیزد جواب کوه مرو است
میان حد و رد و آن است که اگر توبه حد از قتل و رخصتی ممکن بودی هیچ حد
را ندن هیچ قذوق لایک که بر هیچ زانی و هیچ سارق و هیچ حانی و بانی هر که اگر قتل
ناحد بر زندوی صغی می توبه کردم آنکه همه حد ها را رخصتی برای این معنی کنیم
کی توبه حد از وی برخیزد اما تا بیا متطهر در قبول شهادت برابر است

وَالَّذِينَ مَوَّازُوا لَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ
وَأَنْتَ سَلِّ قَدْ وَجَّهْتَ زَنَانِ اِشَارَ اَوْ بِنُو اِشَارَ اَوْ اِشَارَ اَوْ اِشَارَ اَوْ اِشَارَ اَوْ اِشَارَ

فَشَهَادَةُ اِحْدِهِمْ اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
کواهی یکی از ایشان چهاران کی سو کند خورده خدای چهار سو کند کی آواز است کواهی

وَالْخَامِسَةُ اَنْ لَّغَنَ اللَّهُ عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
بنحیله گوید نفرین خدای روی یا ذاکرا و از دروغ زنان است سوال حکم

اربع شهادت یا الله بعد مالی کواهی خدای بدهند سو کند خدای خورند جواب
کوه مرو را درین شهادت امان است همین شهادت گویند برای همین و شهادت هر دو

سبب حکم است و در جبهه یک سبب یک چیز باشند از اینام یکدیگر بخوانند
چنانکه شاعر گوید نَطُوفُ الْعَفَاةِ بِأَوَابِهِ كَطُوفِ النَّصَارَى بَيْتَ الْوُشْ

طوف هزاری بیت الصلوات باشند ببيت الوش احوال صلیب و وشن هر دو سبب شرک
است از اینام یکدیگر بخوانند وَبَيِّدُوا عَنْهَا الْعَذَابَ اِنْ

تَشْهَدُ اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ
و باز داران از عذاب کی سو کند خورده چهار سو کند خدای کی از مرد از دروغ زنان

است بر از نه وَالْخَامِسَةُ اَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا اِنْ كَانَ

مِنَ الصَّادِقِينَ ^{نخین} انک خشم خدای بران زیادگان مرد بروی از
 راست کو بار است از لعنه الله چون آن تحفیف خوائی و لغت مع باید خواند و اگر
 ان نشند خوائی لغت بعب باید خواند و آن غضب الله مخیر است بر آن را آیت
 لعان گویند در شان عاصم بن عمریر آمد و شریک برای السحاح و آن از بودکی چون رسول
 صلی الله علیه و آله انت قد فیه خواندکی و آن من المصنات الاله عامر بن عدی گفت
 با رسول الله اگر مردی در خانه ی خوشتر شود مردی را بسند ما زن خوشتر می باشد
 مردان از زنان قشیمند اگر باید و بگوید او را احد زسد و اگر نشنود تا کواها را ز باشدکی
 نای کواها را از مرد و آن ز کار خوشتر کرد و رفت و اگر نشند او را بکشند و اگر خاموش
 باشد تنگی و فتری عظیم چون کند رسول گفت کفی بالسیف شایسته کشتنها
 و اگر گفت از مرد خانه اند قضا را چنان بدید آمد نزد رسول از آن سآمد در شان وی
 رسول از زن را حاضر کرد شوهر بروی دعوی کرد زن از آن کار کرد رسول را مرد
 را چهار سو کند خدای یاد کی وی راست می گوید مخیر لغت انک ما زن را چهار
 سو کند یادگان مرد بروی می دروغ گوید و مخیر خدای انکه رسول میان ایشان
 حیدای لغت ابدی یک حیدری را بدان زن سری یا ذخیر رسول آوردند گفتند
 ما رسول ایمان می کرد باشند رسول گفت از جات به ^{سیرج خوی} اَصْبَحَ اَشْبَحَ ^{سیرج خوی} حش
 الساقس ^{ساق} فهو لخاص عری و آن لغت به حیدر او رقی جمالیا خدیج السامی
 سابع الالبین ^{سیرج} مهول می به اکنون حکم را از استکی مردی زن خوشتر را ^{سیرج} نام
 مسوب کند و چهار کواهد را بیازد تا در چهار مجلس مختلف از کواهی بدهند چنانکه
 هیچ متفاوت نیست در آن کشتند و کواها ندارد میان از مرد و میان این لعان کنند
 چنین می در است بلا کرد و کوا سه دارد و چهار میازد از سه کواها را احد ترند

هر یکی را هشتاد و دو کرد مردی زن خوش را کوبیدای زانیه سه بار هشته می خجیر ساید
نه بران مرد حد فاذف واجب اید و نه لعان زراکی الح گفت بازانیه زن خوش را گفت
و کسی کی زن خوش را زانیه خواند روی حد فاذف واجب نیاید و چون این حد را گفت
سه بار هشت می زن روی باین گشت و بیگاه و میان حکاکان لعان ساشد و کر

بعکس این کوبیده بار هشته ای زانیه بر مرد حد واجب اید که گواه ندارد
دری را کی از قذف زانیه را کرد **وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ**
وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ و گرنه فضل خدای و دی بر شما و رحمت اوست و الله خدای
توبه دهنده و توبه پذیرنده است و درست کار و درست گفتار است داور
هم احوال بید کردی که اذ و کسبست و کاذب کیست و بند کل را رسوا کردی و در حال

عذاب کردی از مصلحتی که در دنیا برده منده بر نندید و رسوا کردی بر سزا فضل
او کی در قیامت بر سر خلق هم رسوا کند **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ**
عُصْبَةٌ مِنْكُمْ مدرستی که از کسهای آوردند از دروغی فروغ را هفتی قوف
عایشه الصدقه ام المومنین رضی الله عنها و عن امها که و می اندازد شما چون عبد الله

ای و حسان بن سب و عباد بن عبد المطلب و مسطح بن اثاثه و جمعه **لَا**
خَسْبُوهُ شَرَّ لَكُمْ بَدُوهُ خَيْرٌ لَكُمْ پس در دنیا با صدقه و با صد توبه یا

صفوان که از تیر است شمار ای که از تیر است شمار **إِلَّا كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا**
اَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

هر مردی را از ایشان این بود که کرد از تیر و آن کس که پذیرفت از ایشان از تیر
از دروغ را چون عبد الله بن ای رسول المنافق کی می مر عایشه و صفوان را گفت
والله ما برنت منعه لاری منها له عذاب عظیم او را بود عذاب بزرگ یعنی جاوید تا منقطع ابد لا بد

حدیث افک عایشه صدیقه ام المومنین رضی الله عنه

این آیت تافزده است در شأن عایشه صدیقه آمده است رضی الله عنها و ان از یزدکی
 بیعامر صلوات الله علیه عادت داشتی که چون سفری خواستند فرعه زدی
 میان زنان خویش هر که اقرب به روی افتادی وی را با خود بیشتر ببردی از سالی که عمر القضا
 شد عایشه را با خود برده بود چون باز گشت از منزل فرود آمد عایشه مادر را
 بطهارت مشغول شدند جمعی داشتند علوتی از جنج ممانی بقصد چون نزد یک رسول آمد
 بدین امر بطلب از بند رسول شد داشت کی عایشه در هودج است وقت رحیل آمد
 رحیل فرمود چهار مرد بودند بام زده هودج عایشه را کی از بار استر نهادند
 و فرو گرفتند ایشان چون از رحیل شنیدند بداشتند کی عایشه در هودج
 است برگرفتند و بر استر نهادند و یک سر رساند رسول و لشکر رفت چون عایشه باز
 آمد کس نمیدانند بود در لشکرگاه مکر صفوان بن اخطاب سلمی کی وی ساقه لشکر بود
 کرد لشکرگاه می رساند تاجه مانده بود چنانکه عادت ساقه می شکر باشد عایشه
 چون کس را ندید داشت که اکنون کس را بد از س وی هر جای هودج وی بود فرو
 نشست حاد را بر سر در آورده صفوان و را دید گفت اطعینة رسول الله همی روی
 بگردانید و شتر فرو خوا یا بنده تا عایشه بر شتر نشست صفوان مهار گرفت
 و از سر لشکر رفت چون رسول حادای دیگر منزل فرود آمد عادت داشتند که چون
 فرود آمدی هودج عایشه را نزد وی فرود آوردند ای ای که رسول در هودج
 عایشه ننزدی یا عایشه را نزد می خویش آوردی در آن منزل عایشه را ندیدش
 مشغول گشت در ساعت کس را از سر و ست احمد الله برای چنانکه عادت وی
 بودی یک جانب فرود آمدی و گوی از منافقان چون نشیندند کی عایشه بزمین

مانده است کتجران نبوده است عایشه با صفوان سری داشته است برای
 انبارش این سنازه است حسان بن ثابت تا بر خوان او نمود هوای او سرد و خنبلند نگذاشت
 وی را قصد نکند و صدق الامیر می زد مسطح بن اثانه نیز بر خوان او نمود هوای او سری
 در حبس بند حور صفوان بدیدامد همداشته بدست ان منافق گفت والله کی عایشه
 از صفوان زیست و نه صفوان از عایشه خبران رسول آوردند رسول از ان سخت تکیه
 داشت بدیک سر هفت از ان منزل سه شب و روز سوخته همی آمد تا مدینه رسید عایشه
 زنی بود نازک رخ رسد وی را از ان منزل سوخته و فرعون مدینه آمد و کشت
 رسول خدا بی وی الفت می نکرد و حاکم از پیش کردی و از پیش کی عایشه را می
 بودی مادر سری رسیدی رسول از نالین وی برخاستی تا بدین نزدی در انجاری
 بنزدیکی نشد و عایشه خود از ان بمنان خبر نداشت و رسول در ان حنف از
 علی رسیدگی و نه کوی در ن حنف علی گفت یا رسول الله زن خون تعلین است
 و رسول از ان حنف علی تا خوش شد و علی گفت کوفی خوش نیامد دست باز دارد بگری
 کبیر کی نه مادر زن من مرده است بر سنار گفت تو فکر از عایشه هیچ عیب دیدی
 گفت نه مگر یک عیب دارد خون در نماز ایستد از هجر بنید نشد تا داج در ابد
 و هم بخورد ان عیب است در وی و حسن حور عایشه در انجاری او رسول شفقت
 ندید وی را از ان خواری کرد بدینش عیسا دقوی آمد کله ی از باندش بگری و بگری
 خود از ان حنف قلیل و کثر خبر نداشت بیامد از رسول دستوری خواست
 کی عایشه را خانه در رسول همی دستوری داد و بگری از ان عجب امدا از ان رسول
 هر که حنف از ان عایشه جان اسان نداشتی انکه بگری عایشه را خانه در
 و اندر و بر بار و کاه کاه و رسول بدین بگری کفی کیف تکم است ان کاه

بر این تفاق و ذی و بویک و عایشه و اهل بیت خود از آن منتان خبر نداشتند تا روزی
 حالت عایشه و کونیهما در بین دست و کمر قه او را همان سرای می برد بایش در نیکی
 آمد خالتر گفت نفس مسطح تقرن کرد بر سطح عایشه آن شبید گفت حرامی کوی ا
 بعد ملا وی مردی بار سا است گفت یا عایشه خبر نداری کی او تر اجه گفته است گفت
 گفت خود هیچ خبر ندای کی مر فوج منتان گفته اند گفت نه وی فقه وی لطف عایشه
 همی حوز از سبید جان از حدی شد کی بهاری سر باشند و از بای سفید و ز او بود
 چنانکه دل روی رکرفت خبر رسول آوردند رسول آمد بر بالمر عایشه نشست
 گفت یا عایشه اگر از خود کناهی دای میان خوش و خدای بودی کن کی حال بر تو تنگ
 در آمد عایشه گوید از درد کی بد ل من رسید در آن وقت مرا نام یعقوب کفای از یاد
 شد گفت نکوه مکر الخ سده ی بنیک گفت هب جلیل و الله المستعان علما تصفون
 این لطف و روی بدوار نهاد و زار زار بگرست در ساعت اثر حی بر رسول بدید آمد
 دور خست روی لعل گشت و عرف بر روی وی نشست ساعتی بود رسول خدای
 سر راورد گفت یا عایشه مژدگان ترا کی حیرت آمد و هر زده ایت آورد و دهی بر روی
 عایشه داد و اشک فرو داورد عایشه بگرست گفت محمد الله لا یحرم و بحاک
 انکه رسول بر خاست و میسر آمد و منادی فرمود تا خلق حاضر آمدند خطبه
 کرد و اس ایتار بر خواند و کلمه ی خوشتر از قادیان بگردید فرمود تا ایشان را و کشند
 و هر یکی را هشتاد خوب زدند **لَوْ لَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ**
وَالْمُؤْمِنَاتُ بَانْفُسِهِمْ چنانچه خون شیدند از سخن
 را اندیشه کردند کرد و بیکان از مردان و زنان تنهای ایشان **خَيْرٌ**
 بنیکی گفته اند معنه تنهای عایشه و صفوان و گفته اند تنهای خود چنانکه با او بود

۵

۱۰

۱۵

۲۰

در خانه شد زن خوش را گفت شنیدی کی می جه کویند عایشه و صفوان را
 گفت دروغ می گویند خواهی کی بدای کی دروغ می گویند از خویشتر قیاس کن اگر
 بجای صفوان نبودی هرگز توان رواداشتی ای ابواب گفت کی نه معاذ الله زش گفت
 اگر بجای عایشه من بودی معاذ الله کی کرم من چنان رواداشتی و همه حال صفوان از تو
 هر روز عایشه از من می ترسیدند همان استان این چنین سخن می گفت خدای هفت خانه
 همه مومنان را مردان و زنان چنان بگفتند و همان نه اند شنیدند و قالوا
هَذَا أَفْكٌ مُّبِينٌ و گفتی ای است دروغ بید اظاهر چنانکه ابواب
 انصاری و عباسی گفتند رضی الله عنهما **لَوْ لَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ**
فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ چرا بیای و ردند از سخن چهار کوا چون نیار و ردند
فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ
 استان اند کی استان نزد خدای دروغ زنان اند در این کسدر عایشه صدقه ام المومنین
 سوال چرا گفت **فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ** نزد خدای حاضر کردن
 مطلوب که **فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ** جواب گویم از هر آن هفت عدا الله تا خلق
 دانند نمی قبح کذب استان کی خدای همان بخودی خود استان را بگویند کرد جزا و
 بخودی خود استان را بگویند کرد در ملکوت هفت آسمان و هفت زمین استان را بگویند کرد
وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 و گرنه فضل خدای بوی بر شما و بخشایش او در جهان و در آن جهان تا خیر عذاب
 و در آن جهان نام رزق بیاور **فَمَا أَفْضَلُ فِيهِ عَذَابٌ**
عَظِيمٌ هر آینه شما رسیدی در این هفت و گوی که دید عذاب برادرش
 همان و در آن جهان عذاب ابد **إِذْ تُلْقُونَهُ بِالسِّنَنِكُمْ**

خون می برفشیدان باز فانیهای شما و عافیه صدقه تعلق به خوانی کسر لام و کفیف
 قاف چون می خایید بدان دروغ را باز فانیهای شما و تقو لوز با قوا هم کمر
 مَالِیْسِرْ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَهَمَّی کَفِیْدَیْ هَمَّی شَمَّایِ زَفَّایِ شَمَّایِ شَمَّایِ شَمَّایِ شَمَّایِ
 بدان دانش و خشیبونه هیتا و هو عند الله عظیم
 می بنداشتنیدگی از خوار و خور و سخن است و آن خود نزد یک خدای هیتا است
 وَلَوْ لَا اِذْ سَمِعْتُمْوهَ قُلْتُمْ مَا یَکُوزْ لَنَا اِنْ تَکَلَّمْ
 بِهَذَا سَخَّانَکَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ
 جرانه چون شنیدید بیاثر گفتندی نزد ما را کی این سخن کویم با خدا یا ایت دروغ غرر
 بَعِظْ کُمْ اللهُ اِنْ تَعُوْذُوا لِمِثْلِهِ اَبَدًا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ
 می بندد همدی بر ما بد شما را خدای کلا عود و المثلله ابدانا باز نکردید با حجاب
 سخن هر که زکسیند کرد و بدکان و یبیر الله لکم الایات والله
 عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ ویدیدار می کند خدای شما را ایتها و خدای دانا است بملاح
 بدکان در سنت کار و در سنت گفتار راست داور از الذین یحبون از تشیع
 الفاحشه فی الذین امنوا درستی کی انسهایی می دوست دارند کی
 بمیلاید و انشکارا در در میان انسهایی که روبرو اند و شنت کاری لهم
 عَذَابُ الْیَمِّ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ ایشان را بود عذاب دردناک
 درین جهان و در آن جهان سوال چون خدای تعالی در توانست و عید کرد انسههارا
 کمی دوست داشتند اشاعت از فاحشه را اینجا واجب ابد کی از فاحشه بود
 لکن می اشاعت نبایست کرد از آن جواب گویم خدای تعالی خود تمام ترین
 نکذ می کرد ایشان را در آن میان فاحشه است سخنان که خدا بندگان عظیم و فاولیک

عنده هم الكاذبون و دیگران که ما را در این امر و عملان منافقان
 رشت جوابان راست کی می گویندند کی بدانی رسول خدا و بر بیکر و بر صفوان
 و بر دیگر مومنان از بد و هم ایشان را گفت **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**
 خدای داندا ایشان را و شما ندانید معناه خدای دانند قصد بد ایشان و تمامی فتح فعل
 ایشان و تمامی عقوبت ایشان و شما ندانید **وَلَوْ اَفْضَلُ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ**
وَرَحْمَتُهُ وَاِنَّ اللّٰهَ رَوْفٌ رَّحِيمٌ . . . به فضل خدای بودی شما
 و رحمت او و انکه خدای مهربان است و محشایده سوال چرا گفت و لولا شرط
 کرد و درین نکرده جواب بعد مایه معناه که نه فضل خدای بودی و رحمت او و درین کردی
 کی بود کی از سخن از دل گفت و همه را ملاک کردی و سخن از مظهر نکرده تمامی
تَاٰمِدًا يَّأَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
 ای آنکه ایمان آورده اند و ای شما که گروندگان اید سر روی مکنید کامهای دیور اینی
 و سوسمهای او را و خطوات جمع خطوه بود و خطوه از مسافت بود کی میان قدمین
 بود و خطوه سخن خا کام نهادن بود و سوسمهای دیور خطوات خوانند زیرا که هر که
 از راه افت کند شیطان رسد بد و زخ چنانکه هر که خطوات کسی را متابقت کند
 بدان کسر رسد و **مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَاِنَّهُ يَمْشِيْ بِالْفِتْرِ**
وَالْمُنْكَرِ هر که سر روی کند و سوسمهای دیور او را قد در زشتی و ناشایست
 و زشتی و ناشایست گفته اند الفحشا ما تشبهه العقول و
 محجبه و لاسنه و گفته اند الفحشا ما حد علیه الحد و المنکر
 و گفته اند فحشا کاه اشکارا بود و منکر کاه نهان
وَلَوْ اَفْضَلُ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكٰى مِنْكُمْ

مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا

و کرمه فضل خدای بودی بر شما و رحمت او و

رحمت او افضل و معصیت و تحفظ و معصیت باک نبود از شما هیچ کس هر که از این میان

وَلَكِنَّ اللَّهَ رُجِيٌّ مَرَّتَيْنِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بید خدای باک دارد از آن که خواهد خدای شنواست آن میان را دانایان از عاقبت

و هفتون و لا یأثموا و لا یؤثرون و لا یؤثمون و لا یؤثرون

سو کند نباید خورد خداوند فضل و شرف را از شما مگر و خداوندان و راجح دستی را و لا

بیا خوانده اند معنی کرد که الی بولی ایلا و استیلا و تلی بیا ای تالیا همه در

معنی می بود از یونوا و الی القرنی و المساکین و المهاجرین

فی سبیل الله کی بدهند خداوندان خوشی را و در ویشان را و هجرت کنندگان را در

راه خدای معنی در صفت در خدای و لیغفوا و لیغفوا

و ساند گذاشت و بیاید کرد بد از عکافت این امر در آن مسطح بر اثاثه بر

حالت بود که داشت بود که بود چون فشیدگی وی بر در قذف عباشته سخن گفت

وی را از پیش بر انداز وی او را خشم میزد و ایشان که از میان گشتند عبدالله بن ابی

بود و حسان بن ابی برد شاعر رسول صلی الله علیه و عباد بن عبد المطلب و مسطح بن

اثاثه و حمیه بنت حمص صدق را از مسطح ماسه مشر کرد سوگند خوردی بر ما دی بخیر

نکوبید و بنکوی نکند خدای تعالی این است بفرستاد و گفت الا تحبوزان

بغفر الله لکم ای دوستند از این که سام زد خدای شما را چون

این است بیامد سغامیر مریوگر را گفت یا ابی الا تحب از غفر الله لکم بگو که گفت رسول

الله شما را در رسول گفت از مسطح در گذران خدای ترا سفا هم زد لعل

و الله غفور رحیم خدای مریوگر راست و خوشایند بود بگو گفت

در کذا شمر درین ایه دلیل است بر فضل یو بکر بر همه یا زان و ان است که خدای تعالی
 اورا اولوا الفضل خواند و این الفاظ تعریف حس است همه صلها درین در آمدن مگر
 فضل نبوت و رسالت و فضل ربوبیت و این شرف کس را بود مگر یو بکر را رضی الله عنه سوال
 چرا نشاید که اولوا الفضل را درین فضلیا است نه فضل شرف جواب گویم شاید
 زیرا که خدای تعالی او شرف و السعه مال را داد که درین از فضل نیست مگر فضل
 فضیلت فضیلت و شرف اگر کس درین خاص را یو بکر است چرا که باطل جمع گفت
 اولوا الفضل و باطل و حدان نکرده تا خاص یو بکر را بودی گویم باطل جمع و هر باید
 کرد بطل و محم یو بکر را احاطه رسول را گفت باها الرسل اورا باطل جمع باید کرد
 عظم را ان الذین هم من المحسنات الغافلات المومنات
 بدرستی که آنکه ها کی قدف کنند زبان را که درین با جز عاقله محسنات در قرآن
 بر سه معنی است عفاف و حرار و زوان الا و اوج درین موضع محتمل است هر سه
 معنی را الغافلات ان بی گناهان از فاحشه و او بهمانان از گروندگان و حق ایمان بجای
 اینکان سوال بکر کی محسنات و مومنات خواند باری عاقل چرا که ناهست
 الغافلات جواب گفته اند عاقل از معنی خواندگی بی گناهان بود و بدان شغل
 و نادانان دران شغل لغوا فی الدنیا و الاخره بنفیند و
 بنفیده اند ایشان را در هر چهار و دران جهان خدای تعالی اللس را باندی او لغت این
 جهانی کرد گفت و ان علیک اللعنة الی یوم الدن و رافضی را لغت و جهانی کرد گفت
 لغوا فی الدنیا و الاخره فاما بیان باندی رافضی را در بهمانان تر از ان است که اللس
 را و در اللس را گفت لعنت من که خدای امر نه و ان علیک لعنی و رافضی سکه کنده
 دهر را حرام زاده را گفت لعنت من و لغت هر شده بر دی در دو جهان بکر کی لغوا باطل جمع

۰

۱۰

۱۵

۲۰

مجهول است همه لغزهای لاعنان در آن را بد بازین همه بپرده و هم عذاب
 عظیم و ایشان را بود عذاب بزرگ یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ
 وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ از روزی که گواهی دهد ایشان زبانه‌های ایشان پستان
 که گفتند و دستها ایشان گواهی دهد و پاها‌های ایشان بر ایشان گواهی دهد
 سوال جبرادست و ز فانی و پای را خلع کرد و گواهی داد بر ایشان جواب
 گویم ایشان حقان پستان گفتند از سه وجه شرع کردند در آن یکی آنکه زبان بگفتند
 دیگر آنکه دست هر می زدند مغلطه رسول را و بگویند بگویند بگویند بگویند
 حای می رفتند سخن چینی را در آن پستان اسان پستان همه مکافات کند
 بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدایع بودند می کردند سخن چینی و بدگفتن و بد
 بیوسن و اسنیز او سر زشت و شمتا کردن یَوْمَ يُؤْفِكُ اللَّهُ
 دینهم الحق از روز تمام دهد خدای ایشان را با داشت ایشان سزا که
 الحق فرج خوی صفت اسه بودای یوقهم اسه دینهم و کالحق صفت خوی افتد بر بود
 وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ بداند که خدای است
 که او خدای راست است و پیدا کننده حقا است الخبیثات الخبیثین
 و زمان بلبید و بلبید کار در خورد مردان بلبید و بلبید کار باشند جنان از عداسه‌ای در
 خورد او و الخبیثون الخبیثات و مردان بلبید و بلبید کار در خورد
 زمان بلبید و بلبید کار باشند جنان از عداسه‌ای رسول المنافع و خورد زشت
 وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ و زمان پاک و پاکیزه و پاکیزه در خورد مردان پاک
 و پاکیزه باشند جنان عاقله در خورد مصطفی و الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
 و مردان پاک و پاکیزه در خورد زمان پاک و پاکیزه باشند جنان رسول الطَّيِّبِينَ در خورد

عایشه صدیقه ام المومنین **بجاء معنی** الخبیات من الکلام للخبیث
 من الرجال والنساء والخبیثون من الرجال والنساء للخبیثات من الکلام والطیبات من الکلام
 للطیبین من الرجال والنساء والطیبون من الرجال والنساء للطیبات من الکلام سدا بک
 معنی الخبیثات من الکلام سمع وقیل علی الخبیث من الرجال والنساء والخبیثون من
 الرجال والنساء سمع وقیل علیهم لکساب من الکلام والطیبات من الکلام سمع وقیل
 علی الطیب من الرجال والنساء والطیبون من الرجال والنساء سمع وقیل علیهم الطیبات
 من الکلام **اولیک مبرور** **مما یقولون** ایشان اند یعنی عایشه
 صدیقه و صفوات عا بدله و زیاده کرده از آنچه می باشد ایشان گفتند در روح و منتان
 لهم مغفرة ورزق کریم ایشان را و داد مرز و نداد منتان
 کی بر ایشان گفتند و ردی ای نزد کوا و هشت بدان ابد و عظم کی بدل از و
 بلیهم رسید و انجا کی از انرحا و اما لک تا انجا همه در شان عایشه صدیقه مادر
 مومنان آمد رضی الله عنه و برهاتوی از آنچه بروی گفتند سه گروه سه سخن گفتند
 و راست گفتند ترسیان گفتند که هودان هیچ چیز نیستند راست گفتند که هودان
 هیچ چیز نیستند و قالت النصارى لیست الیهود علی شیء هودان گفتند لا بل کی ترسیان
 هیچ چیز نیستند و قالت الیهود لیست النصارى علی شیء راست گفتند ترسیان هیچ
 نیستند سه امر رافضی گفت عایشه مادر ما نیست راست گفت عایشه مادر ما
 است نعمت را فقیان و کافران حذای عالی در زبان است و هفت جواب از داد
 منتان عوده را عایشه افک و شر و ظن و نهمت و لذ و تمرد
 و تحبیل و عذاب و زائجای و نادانی و تنویل و کمال و منتان عظم
 و نهی و کفران و مایع فاحشه و عذاب و خطوات شیطان و فحشا

و مسخر و الاشر و لغت دو جهانی و نکال قامت و عقوبت و خبت و
 خابت و اثماً یا قله افک گفت ان الدرس حا و انا ملک شر لا یحسبه
 شرکم انما ما اکتسب من الامر ظنید لولا اذ سمعتموه من المؤمنین تمتم لولا
 جا و علیه باربعة شهدا کذب فاولیک عند الله هم الکاذبون نندید و لولا فضل الله
 علیکم و رحمته تعجل عذاب لمسکم مما اقمتم فی عذاب عظیم راز حای اذ تلقوه
 بالسننکم نادای و یقولون یا فواهم ما لم یسر لکم به علم تنور و کسبونه هینا کال
 لولا اذ سمعتموه علم ما کنون لنا ان سئلیم هذا من ان عظیم هذا من ان عظیم هین
 یعطکم الله ان یعود و المثلث اید کفران ان کفر موسی نهای مع و الله علم کبر
 فاصتته ان الذین یخونون فشیع الفاحشه عذاب المزمع عذاب المخطوات
 الشیطان باهما الدرس اموا لا سغوا خطوات الشیطان محشا و منکر فانه امر بالفحشا
 و المنکر الا یتم ما یرکی من احد اید لغت دو جهانی لغت دو جهانی دنیا و الاخره
 نکال قیامت و مرشد علم السنتهم الله عقوبت و مسد یوفهم خش و خباثت
 الخبیثات المحسوس ازین همه و حوه و حی کرد ان کذا بان نمود و سرعبان بدید لرت
 ایشان از ان بهمان و ان بود کی صفوان روزی مردینه خمار درخت همی باز کرد
 یک از از زیر برنگرستند بافاق که کردند وی را خود اندام مرد نبود مردمان را عیان
 کشت بهمان ان قوم کی به بهمان گفتند لعنهم الله و اخرهم
 بایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتکم
 ای انکسبای که ریده اید و ای شبکی حرد مندان اید اندر مشوید رخها جخانهای
 حتی یقتلوا فیسوا و تسلبوا علی اهلها ای قتلند و تسلبوا
 علی اهلها مقدره و محترق تسلبوا تسلبوا علی اهلها تا سلام کنید و دستوری خواهید

از اهل آن گفته اند حتی نشتانوا ای حتی فطلبوا الا شئنا بر رسیدگی در آنجا کس هست
 و سلام کنید و دستوری خواهید کرد دستوری دهند آنکه در شوید و می آید بیونا
 غیر بیونکر از خانه استنکی نه مسکن شما و اهل شما باشند برای آنکه خانه آن تو باشد
 و لکن مسکن آن کسی دیگر باشند فشانم ای استیدان آنجا شدن و در خانه مری
 دیگر را باشند و لکن مسکن تو یا اهل تو باشند و او دی استیدان در آنجا شدن و لکن
 سنت است کی خست نخج می جانک رسول علیه السلام گفت نخجوا قبل ان نخجوا
 ذلکم خیر لکم لعلکم تدکرون ^{این شماره را این}
 سند دادند شما را تا در خورد این از بودگی شما بدیدید فاز لم یخدوا
 فیها احدًا فلان تلخلوها حتی یؤذن لکم ^{کریا بدید}
 آنکسی در مشوبه تا دستوری دهند شمارا و از قبل لکم از جعوا فاجعوا
 هو از کی لکم ^{و کونید شمارا کی باز کردید باز بودید هوانکی}
 لکم ای اطهر و صوب از آنکه ترمولوب شمارا از شستن بر در سلهای مردمان
 وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ^{و خدای بناغ شما می بیند از استیدان}
 و ترک استیدان است لیس علیکم جناح ان تلخلوا بیونا غیر
 مسکونه ^{نسبت بر شستن عیای و خجای کی در شوید در خانه های در آن سانی}
 نباشند فیها متاع لکم ^{در آنجا خورداری بود شمارا جوز و بطاق}
 و سفایات و اعیات در آنجا منفعتی بود شما را عبادات و فرائط و استراحت و قضا
 حاجت وَاللّهُ یَعْلَمُ مَا تَبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ
 و خدای می دانناغ شما اشکار کنید و انچه نهان کنید از فرمان برداری و نافرمانی
 فَلِلْمُؤْمِنِیْنَ یَعْضُوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ ^{مکوی با محمد مومنان را با فرود دارند}

چشمهای ایشان را از ناشناختن و نایابیت غض است و بعضی غض چشم را هم نمادند و
و بعضی فرود داشتن خدای در آنست بعضی فرمودن برای چشم را هم نمادند و بعضی نسبت به آن
ناشناختن فرود داشتن فرجه است گفته اند این می نبیض است و گفته اند ملت است ۹

سوال از کلام نکرستی است که چشم از آنکه داسن در صفا است جواب
کوهر نکرستی عورت مردمان و نکرستی محاسن زن از جنبه و کود که مرد چشم را بیند و شهوت
حرام است و چشم از آنکه داشتی فرجه است و **تَحْفَظُ فَرْجَهُمْ**
و آنکه دارند و فرجهای ایشان هر چه می کشیدند که الله خدای تعالی می حفظ فرج فرمود
خست چشمی که داشتی فرمودن برای مقدمه زنا نکرستی است چنانکه در اخبار است
کی عیسی را علیه السلام بر سید بنی مایده الزنا قال النظر و التمی مصطفی که صلی الله
عنه و آله و سلم فرج را از نکرستی و نکرستی که خدای آگاه است مدافع خلوع کشان خاست
۱۰

ذَلِكَ لِكَيْ لَهُمْ أَمَّا لِي خَيْرٌ مِّمَّا يَصْنَعُونَ
آن را که فرمود و سوابق را ایشان را بدستی که خدای آگاه است مدافع خلوع کشان خاست
چشم صیانت از عین ملک سبحانه و تعالی مردان را فرمود چشم فرود داشتن از نکرستی عین
زنان را فرمود و گفت **وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْصِينَ مِنْ بَصَارِهِنَّ**
بکوی با هم عریای مردمان که و زده را بنا فرود دارند چشمهای ایشان از نکرستی
بنا شناختن و نایابیت و **تَحْفَظُ فَرْجَهُنَّ** و آنکه دارند تنهای
۱۵

خویش را از ناشناختن **سوال** چون گفت قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
و انما ذلک لعل یراعی الی خطاب الذکور و ینبأ اول الذکور و الاناب بسجرا همان خطاب
انما را نکرار کرد گفت و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن **جواب** کوهر موافق
را حذر باید کرد تا یکد احتیاط را تا از آنرا ابدل نیابدی مردان را نشاید بنا بر کمرستی اما
۲۰

زانراستند خدای تعالی زانرا جدا باد کرد تا بداند که مردان و زنان هم در آن
 مفساوی اند و بهر ادب در او خست ملک تعالی ایشان را مملکت گفت و لایبیک بر
 زینت هنر الا مظاهر منهنها اشکارا نکند را بیشتر ایشان را مگر آنچه خود
 اشکارا بود از آن خون روی و کف دست گفته اند و دست روی و دست حسنه بر روی
 کل و دست حسنه و ظاهر الا مظاهر مظاهر و هر چه در صورت ادب و مگر گفت
 و لیضربن خمر هنر علی جویو بهن و بر زنند یعنی تمام فرود
 ارند اسیر و شقای خوشتر از هر برای ایشان ادب دیگر و لایبیک بر زینت هنر
 الا لبعولتهن و اشکارا نکند را بیشتر ایشان را مگر شوهر از ایشان را و لایبیک
 او ابابعولتهن و انبایهن او ابابعولتهن مابند ایشان
 مابندان شوهر از ایشان ماسلمان ایشان ماسلمان شوهر از ایشان او اخوان هنر
 او پی اخوان هنر او پی اخوان هنر مابندان ایشان را ماسلمان ایشان را
 ایشان را ماسلمان خواه از ایشان او انسیایهن باز از ایشان را یعنی نسا
 اهل دین و برای در کاف و مصلوب نباشند حلقه ندر مسلمان باشند کاف و اندک
 ایشان را عبادوی کنند او ماملکت ایمان هنر بالغ دستان ایشان
 باشند هنر ایشان را با صغار علما که هنوز ایشان دین و رنگشته باشند مردان
 او التابعین غیر اولی الاربیه من الرجال
 یا آن مردان که بخداوندان حاجت باشند بنان از مردان گفته اند مردان از
 محاببت است و کن از دست نیست و گفته اند غیر است و گفته اند ضیاء اند
 و گفته اند معاینه اند و گفته اند محاببت اند و گفته اند برینه اند حرف شده
 او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء

باز کودکان که ایشان ندیده و ننگشته باشند به احوال زبان از خورخوی و گفته اند معناه
 لم یعلیو اولی فدا علی فزوج النساء بالوطی من قوله تعالی ما یحوط امری غیر البین
وَلَا یُضِرُّنَّ بَنَاهُ خَلْقَهُ لَیْسَ لَیْسَ مَا تُخَفِّیْنَ مِنْ زِبَدٍ هُنَّ
 و بای تا هر مرتبه در مرتبه فانی انداخته اند که ای خداوند از این ایشان چون خال سوال
 چون خدای تعالی در این همه همزمان زبانی شاید که آورده باشند باز کرده و عمده و حالت
 را بیان کرد و معنی ایشان همه از جمله همزمان اند و نشان می دهد در آن زاده و خواهر زاده ی
 خوشتر است **جواب** که هر عمر و خال زن از بهر آن یاد نکردی شاید بودی ایشان را
 بپروند چون خال زن را با محاسن او را هستند در پیش می خورش تا بگذرد آن سبب همه کرده
وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا توبه کنید و بیدار خدای کردیدای جمله
 شما که کروندگان آمدند و همه کفایت همه الله علیه خدای تعالی از اول مردان و زنان می رود
 از نظر سستی با خرمی و راتوبه فرمود زبانی دانست که آدمی نه از حدیث زبانها پیش
 یا بدست یا بیای یا بگوشت یا بچشم یا زبان یا بدیدار آفت و توبه و الی الله جمیعاً **آیه**
الْمُؤْمِنُونَ أَعْلَمُ تَقْلُوبًا ای کروندگان بسیار جماعتیان تند خور دان
 ان بودی بهر دار عذاب هر رسیدن توان در این امر حاجت است بر آنکه سبب مکنه
 کافر نشود و فاسق یا مومن نشود و ناقص ایمان نکردد زیرا که خدای تعالی که کار
 راه مکنه و قتل توبه توبه فرمود و ایشان را مومن خواند دست شدکی او
 مومن است **سوال** چرا است که در همه قرآن بها بالف است و در موضع الف
 نسبت به المومنون گفت بی الف **جواب** گفته اند در مصحف عثمان چنین است
 و قرآن که جمع کرد عثمان عثمیه همه محابه کرد و در مصحفها همین است **وَأَنْتُمْ**
أَلَا یَا مَنِ مِّنْكُمْ زن دهد مردان عرب را آسمان و سبوی دهد زنان سبوی را

از شما ایامی جمع ام بودار مردان و زنان و از نیکو بودار مردان و زنان **وَالصَّالِحِينَ**
 از عباد کرم و اما **يُكْرَمُ** و از مسامانان را او سنگان شما و ستان شما
 از نیکو نوافر انعم الله من فضله **اَرْدَر** و شرباشند ی نیاز
 کند خدای ایشان را از فرونی بجوی اوی نیاز و است مال و ضاعت و از غنا محتمل
 است مردوی نیازی را **وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِمُ** خدای تعالی فراخ عطاست
 دانا اصلاح بندگان بنده بودکی صلاح وی در نهایی بود و بنده بودکی صلاح وی در سو سنگی بود
 مغایر گفت علی اسم علیه لبس من از فروج لغت و نهاده الایمان بگو نوافر انعم الله
وَلَيْسَتْ غَفِيرٌ لِّلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ زَكَاةً وَكَانُوا فِي يَمَغِيهِمُ اللَّهُ
 همگی کشند انفسهای نیابند کجای معنی آن مردان زکات کنندار کادین و اسباب کند خدای
 تا اتم کی نیازی کند خدای ایشان را از فضل او نتواند کرمی مال باقتناع **وَالَّذِينَ**
يَتَّخِذُونَ الْكِتَابَ مَمْلُوكًا تَتْلُوهُمْ و انفسهای باز فروختن خواهند از انک
 زبردستان شما اند **وَكَانُوا مِنْهُمْ اَزْوَاجًا فِيهِمْ خَيْرٌ** باز فروشید
 ایشان را اگر در ایشان خرد آیند کی از نه صلاح و فواعت عبادت را می خواهند باز خردن
 و گفته اند مردان از نه خرمال است اینان در شان حوطب بر العزیز امیدی علام وی
 نامش صبح باز خردین می خواست و حوطب ابایی کرد تا اینان بیامد و **اَتَوْهُمْ مِنْ**
مَالِ اللَّهِ الَّذِي اَتٰكُمْ و بدهید ایشان را از مال خدای که داده است
 شما را گفته اند از خطاب خداوند است تا جبری از مال مکاتب که کند و گفته اند از خطاب
 توانگر از است تا با مکاتبان مزه کنند جانک جایی دیگر گفت و فی الزناب
وَلَا تُخْرِهُوَ اَقْبَانَكُمْ عَلَى الْبَغَا و بستم مردارید بر ستان ایشان را
 مرزبانان این در سران عمده بنای من سلول المنافق اند از نه طایفه کی و بر اسبه کبر کرد

معاده و معوقه و مسکه ایشان را بر نافرستادنی صریحه هر یکی هر روزی دیناری
بودی چون این است بیامد حرامی ز نامدا ایشان نزد رسول آمدند گفتند یا رسول الله

تو بر همه مردمان ما امری زنا از همه برخاست و ما را عداسه نریستی و بیعت

دارد از این است بیامد سوال جرأفت و لا تکره و اقبایک علی البغایک ایشان را

بر زنا آمد از بعد مالی بطوع خود هر شاید بر زنا داشتی سر چه فایده است در تخصیص اگر

دون طوع جواب گوهر خدای این نهی اگر چه بر زنا از آن کردی آن منافق بکره

زنا داشت خدای او را از آن نهی کرد واجب نیامد تا ای اگر او را باشد زنا داشتن

این همچنان بودی کسی گوید بر نهی است ممکن واجب نیامد تا بر نهی است شاید کردن

از آن **تَخَصُّنًا** اگر می خواستی داری و منفکی خواهند سوال جرأفت

کردی از این در تخصیص ما از چه سخن خواهند هر شاید ایشان را بر زنا این جواب

گفته اند این را معنی از است ای از این در تخصیص ایشان سخن خواهند شما ای خداوندان

اولی را شنید محسن ایشان **لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**

نامی جوید کمالی زندگانی خستین **وَمَنْ يُجِرْ هَهُنَّ** و هر که ایشان را بکره

بر زنا دارد **فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ أَكْرَهٍ** ع **فَوْرٌ رَحِيمٌ**

بدوستی کسی خدای تعالی از پس بکره هر داشتی ایشان را امر زکار است و بخشاینده

ایشان را نه خداوندان را در جلاست کسی چون این است بیامد عداسه نریستی و بیعت

خدای گفت فارا سه من بعد اگر اهر ع **فَوْرٌ رَحِيمٌ** که نیامد خدای خود را بدین بکره

از کینوگان را بکره میرزای داشت خبر رسول آوردند لعبد الله می گوید خدای ع **فَوْرٌ**

و رحیم است مراندان بکره کی کینوگان را اگر چه کمتر بر زنا رسول گفت هر و الله تائمه

بار نکت یعنی کینوگان را امر زکار است نه خداوندان را و الله تعالی اعلم

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ مدرسای حقی و مؤسسان

سوی شما سخنان بیدار کننده و کمینهای پیکار آفریننده محال را در حصار

و احکام و شرائع اسلام **وَمَثَلِ الْيَزِيدِ خَلَاوَمِ قَبْلِكُمْ**

مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ و نشان دهنده استانی از انکسهای گذشته دارشتر شایسته

مزیه نگاران را یعنی مومنان را **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ**

خدای است سحاب و قتل و نور الهیات و نور تو در لغت عرب سه معنی بود نور بود معنی

مشرق و مثالی حاکم نور آفتاب و نور ماه و نور بود معنی ادراک صانع که کند نور العین

نور القلب و نور بود معنی شادمانی و حیات که گویند فلان کس نور آن سر است نشان بخت

کوی خدای نور است معنی هر دو و تلا لواء لکمان این محصور بود و تعالی الله منو عن

اللون هر وی سخاوت و تعالی نور است معنی در آل و معنی شادمانی و معنی امداد تفسیر این است

یعنی گفته اند عباس گوید شاه مفسر این الله نور السموات و الارض یعنی نور قلوب اهل

السموات و الارض کلی گویند نور السموات و الارض هادی اهل السموات و الارض گفته اند نور

السموات و الارض ای نور السموات و الارض **مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْقَا ذَرَّةٍ**

فِي هَامِصْبَاحٍ داستان نور معرفت او در دل عارف خود روزی است در آن

جای **فِي هَامِصْبَاحٍ** **فِي زُجَاجَةٍ** از جن در آئینه ای که صباغ فی جاد فی مشکوه

مثلاً معرفت خود را می است و مثلاً در عارف خود دنیا بکینه و مثل ز عارف چون مشکوه

و مشکوه در روزی باشد تا که **الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ**

دُرِّيٌّ و آن بکینه کوی ستاره ای است روشن در می خرد ال خوانند می هر دری

بکسر ط خوانند می هر هر مستوب باشد بلد حوم و ارمیه و شنای بلد کوی از روشن

ترو کردی بکسر ال و هر خوانی بخیل بدار در او در دفع پدر و شنای دهنده یعنی کوی

کی روشنائی می رود بعد ثوقله من شجرة مباركة نبتون
 می فروزند از چراغ از روغن درخت سرخ درخت نبتون که ثوقله من شجرة مباركة نبتون
 می فروزند که ثوقله من شجرة مباركة نبتون که ثوقله من شجرة مباركة نبتون
 لا شرقية ولا غربية نه افقهای دهنه سبکی یعنی این درخت همه در افق است
 باشند و نه به در سبزه کی کر همه در افق است بوده بود مارش سوخته باشند و غش
 روشن باشد و کر همه در سبزه باشد و نه به در سبزه باشد و نه به در سبزه باشد
 بکاد زنتها یغی ولولم تمسسه نأر خواندی می رود
 این را فروزدی و کر همه در سبزه باشد و نه به در سبزه باشد و نه به در سبزه باشد
 عارف بر فروزدی و کر همه در سبزه باشد و نه به در سبزه باشد و نه به در سبزه باشد
 بر روشنائی است چراغ نور و ثوقله من شجرة مباركة نبتون که ثوقله من شجرة مباركة نبتون
 عارف نور و ثوقله من شجرة مباركة نبتون که ثوقله من شجرة مباركة نبتون
 راه نماید خدای سبحان و تعالی و تقدس خود را که اولاد و بصر الله
 الامثال للناس همی زند و بیداری کند خدای سبحان و تعالی و تقدس خود را که اولاد و بصر الله
 مردمان و الله بکل شیء عليم و خدای سبحان و تعالی و تقدس خود را که اولاد و بصر الله
 چراغ معرفت را چراغ مانند کرده بافتاب بعد مای نور افتاب از نور چراغ تمام است
 جواب کوسم زراکی نور معرفت در دل است و در دل درخت جانکه چراغ در قندل و
 قندل در طایف این مثل بدین را احتیاج به بافتاب و معرفت را اشکال است چون
 دهر و شباه و سرع القلب و عقل و فهم و بصیرت و حکم و خصال همه جانکه چراغ را اشکال
 باید حور و عی و طین و چراغ دان و گفته اند افاضات مانند نکر در زراکی نور افتاب
 قوتنا بدو نور معرفت زراکید چراغ و گفته اند افاضات مانند نکر در زراکی افاضات

خاص و عام را همه راست اما جمیع خاص را و همچنین معرفت خاصگان را بود و گفته اند
 بافتاب مانده نکرد زیرا که بدان مانده کردی بودی کی سگانه درناشناختن
 خدای عذر آوردی چنانکه از روزی که در خون افتاد عذر دارد و بد خامه از آن
 شست و بیاورد از آن رنگ نکردم کی افتاب بود خدای تعالی معرفت را جمیع مانده
 سر و تا هیچ کس را عذر و مهانه نبود درناشناختن خدای زبانی تواندی نظر کند یا معرفت
 بید چنانکه تواند که جمیع را فروزد سوال کبر کی معرفت را بافتاب مانده نکرد
 برای این وجه که گفتی چرا باری از اشع مانده نکرد بعد مای شمع از چراغ روشن تر است
 جواب گوهر زبانی شمع قش در معرفت را بدان مانده کردی منافی نیست و شوش
 محلو نظر اول کردی و هر سمع توانگر را بود آنکه توانگر از بد و شیان نظر او کردیدی
 ۱۰ **فِي يُؤْتِيهِ اللَّهُ أَزْوَاجَهُمْ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ وَبِهِمْ أَزْوَاجُهُمْ**
 این نور که در کرم در حاکمها رسیدگی فرموده است خدای تعالی کی از اینا نشد
 و باید چسبند را با نام وی را چون مسجد ها و در سبها **يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ**
وَالْآصَالِ یابی وی عیبی یاد می کنند خدای را در اینجا با مدائن و شبها که امان
 معنی روز و شب **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ**
 ۱۵ **ذِكْرِ اللَّهِ** مردای که مشغول نکند ایشان را بازرگانی و نه خرید و فروخت
 از یاد کرد خدای یعنی کسب و تجارت ایشان را مشغول نکند از طاعت خدای
سوال چه فرق است میان تجارت و بیع یا گفت تجارت و بیع
 گفته اند تجارت بازرگانی بود و آن صیغه و حرف است اما بیع باشد کی نه صیغه
 بود و گفته اند از تجارت بیع اجرت است و بیع اجرت گفت فماریت تجارت و این
 ۲۰ بیع مبادله است در حطام دنیا و گفته اند تجارتان بود کی برای رخ و دما بیع باشد

کیه برای بخود و اقام الصلوة و از برای داشتن نماز سوال
 چرا گفت و تا من الصلوة بعد مالی مدد را نافرمانی میاید جواب کویر از اضافت
 است و اضافت عای از ما هستند و این الزکوة خافون یوما
 تَقَلُّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ و این در کوه سر همی رسان
 روزی که یکروز دراز روزها و چشمها و آن روز مرک است هفت انداز روز قیامت است
 لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ
 توفیق این کارها داد ایشان را خدای تا با داشتند این سخن را بر رخ کرده
 باشند و نکوتر از آن کرده باشند و سفر اندازان از فضل خود باضعاف

وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

و خدای روزی می دهد غیر محاسبه از آن که خواهدی آنکه ایشان شمارند هفت از غیر حساب
 غیر قوت و لا همدار و سمل ایماری کوید بحر بهر الله هر آینه و درستی را با داشتند ایشان را
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ
 و آنکه سهاکی کا و اند کارهای ایشان جو سورا می خالی دشتی سوال سراج می رود

و اعمال عرض عرض چون می رود تا می کوید اعمالهم کسراب جواب
 کویر معناه کارهای ایشان روزی بقیع سراب بود و خسیبه الظمان ما
 ندارد تشنه کی از آب است از دوری که از اجاله لم نجد شیا و
 وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ تَاجُونَ يَذُنُّونَ الْيَوْمَ لِمِثْلِهِ خَدَايَ رَايَدُ تَدِيكَانِ

سوال ای خدای ما سحبه و تقالی معصات قیامت بود تا کافر او را اند خود هرگز
 خدای را باید تا گفت و و خدا الله عند جواب کویر از و و خدا الله و حرا
 است و جز اینی کی گفت این در سحانه و تقالی و تقدس و شیره

فَوْبُهُ حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

تمام میدهد و در آباداش و تمام کند با وی شمار او و خدای زود شمار است گفته اند
معناه سریع الحفظ و گفته اند معناه سریع العقاب و گفته اند معناه اذاجاست محاسبه

سريع و اذا عاقب يعقابه تند او و كُتِلِمَاتٍ فِي خُرُوجِ

يا چون بارشهای در در بای جرف این او گفته اند معنی او عطف است و گفته اند او تخمیر

است ای خواهی احوال کا و از را اسباب مانده کن خواهی بدان ظلمات بَغْشِيه

مَوْج می در آید و آن کس موجی ترای من فوقه مَوْج از در موج

مِنْ فَوْقِهِ سَكَابٌ اندر از منی ظلمات بعضها فوق بعض

تاریکهای رخا از آن هر یکی مثل کاف و چون مثل آن کس است کی در در بماند بود و مثل

کفر و نظیر و معاصی چون مثل آن تاریکهاست اذا اخرج میده که بکذریها

در مثل خود دست و روز کند و نمائی بیند از در از دریا همی کار و در میان از تاریکها

بسند و جوش و مَرُّ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

هر یکی نکرده بود و نداده بود خدای او را روشنایی بود او را هیچ روشنایی گفته اند معناه و

لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا المَعْرِفَةُ فَمَا لَهُ نُورًا المَعْرِفَةُ و گفته اند معناه و مَرُّ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا

بِمَا لَهُ نُورًا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا و گفته اند معناه و مَرُّ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا

الْمُتَرَاذِلُ اللَّهُ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ای که هر کسی کی خدای است کی تسبیح می کند او را اندک در آسمانها و زمین اند گفته

اندازن تسبیح معنی دلالت است و گفته اند تسبیح جبری است چنانکه وان مشی المایح

همه و گفته اند از تسبیح معنی صلوة است نماز می کند خدای را هر کی در آسمانهاست

ارفع مسكان و هر که در زمین است ارمونان وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ

مرغان صف زده گفته اند از مرغان برده اند که بر دزدان ایشان شمشیر گفته
 اند این مرغان اند که در هوا علی باشند بر در برافته **كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ**
وَتَسْبِيحَهُ مری و همی می دانند نماز او و تسبیح او گفته اند معناه هر یکی از ایشان
 دانند نماز و تسبیح خود می کنند و گفته اند از صاحبان خدای استای هر یکی از ایشان
 می دانند که چه نمازی کند خدای خوش را و چه تسبیحی کند او را کمتر از تسبیح تسبیح جز
 است هر دو چهار مرتبه تسبیح کند و گفته اند که دو مرتبه هر تسبیح کند شبان روزی خدای او
 گفته اند معناه **كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ** **وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَفْعَلُونَ**
 و خدای آنهاست بداند هر چه خلق کنند از خیر و شر و از هر چه می عصبه و رغبه بطلب

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْحَيُّ الْقَيُّومُ

خدای است و خدای را سزاد باد شاهی اسماء بناور و نیز و خدای است از دشمنی و در و
 قیامت از هر متوین و عنوین **الْمُتَرَاتِ اللَّهُ يُرْجِي سَجَابًا ثُمَّ تُولَفُ**
يُنْهَ این که نکرده ای تا بدای می خدای است که او بیدارد و بگوید و براند
 میگرداند که سوزند میان آن **ثُمَّ تَجْعَلُهُ رُكْلًا قَرِي الْوَدْفِ**
تُخْرِجُ مِنْ خِلَالِهِ سر کنند از او بر نهشته بنی از تیر که هر روز اند میان آن

وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِزْجَابًا فِيهَا مِنْ بَرَدٍ

و فرو می آرد از آسمان از کوههای می دراز است از زاله گفته اند معناه و نزل آید از
 من السما علی اجمال و گفته اند معناه و نزل من السحاب جبالا من البرود و گفته اند
 معناه و نزل من السحاب الامطار و می السحاب **فَيَصِيبُ بِهِ مِنْ يَشَاءُ**
وَيَجْزِيهِ عَنْ مَنْ يَشَاءُ برساند از زاله و باران و بیداند که خواهد نهد
 اند فیسبب بزره من نشاء و برساند صاعقه و صررانی بیداند خواهد جدا خواهد هر وقت

می خواهد و بگرداند ضرر و صاعقه ی از آزار او خواهد بگذارد سَنَّا
 بَرَقَهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ خوامدی کی روشنائی خنوه از پردی حتما
 را یعنی سنایهارا بقلب الله اللیل والنهار می برداند خدای تعالی شب را
 و روز را یعنی می زرد و گرامی ارد گفته اند معناه طایع آن مختلف می دارد
 ۵ اِنَّ فِيْ ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ بدرستی که در آن جای
 اندازده گرفتار است مر خداوند را سنایهارا وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ
 مِنْ مَّاءٍ خدای است اوینده و هر جنبه از آب و که خلق خدای است که
 بیاورینده هر جنبه را از آب سوال جرات هر جنبه را از آب اوینده مای بعضی را
 از خاک اوینده است خوامد و بعضی را از آواز اوینده است جو عیسی و بعضی را از آتش اوینده است
 ۱۰ چون و بعضی را از نور خون و فیشکان و بعضی را از سنگ و خرافه ی صالح و بعضی از خوب
 خون غضای موسی و بعضی را از عرق و شربت هوا خون حشراف زمین جواب گفته اند
 این آب است که اصل همه چیزها را از آنست چنانکه جای دیگر گفت و جعلنا من المکماء حی
 و ان است که خدای عرطل اصل همه چیزها کی با اوینده کوهی اوینده نظری می بیند از آب
 بدانند که است آن از نظر هیئت خدای ای کشت خدای چیزها را از آن با اوینده گفته اند
 ۱۵ این آب نیست است چنانکه جای دیگر گفت المخلق کرم من مایه و این کل مراد از بعضی است
 فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ از ایشان هستند کی می رود بر شکم
 او و هوامی و مار و کرم و سوال جواکف عشتی علی بطنه تلفت بر خفت علی بطنه
 بعد مای کشتی رنند و بطنه رنند جواب گفته اند معناه بر علی بطنه مر و رانشی
 گویند و گفته اند آنج که بر علی بطنه از وی می رنند و کی می رود بر شکم و بای بود
 ۲۰ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ

و از ایشان هستند کی روز برد و بای جو مردم و مرغ و از ایشان هست کی می روز چهارم
 چون چهار بابان سوال مهم من در میزان درست اید چهار بابان نه میران
 اند بر حر اکف و مهر من مثنی علی اربع جواب گویم چون از ایشان مثنی بود هم
 مهر باشند برای مثنی مبر حرکات مخصوص باشند لکن ایشان را مبر حسن و قبح
 نباشد چنانکه عقلا را سوال چرا گفت علی اربع حفظ و تنوین بعد مای اربع بر وزن
 فعل است اسم کی بر وزن فعل باشند لا یضرف بود حفظ و تنوین بند در جواب
 گویم اسمی کی بر وزن فعل باشند چون معرفت باشد لا یضرف بود و از اربع مکره است از آن
 است مثنی از صوف کرد تَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 قَدِيرٌ می او بیند خدای بخ خواهد حسابد خواهد بدستی کی خدای تعالی هر چه
 خواهد می کند تواناست لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ
 بدستی کی فر فرستادیم ما انتهای سدا گفته و کرمیدان یکسر با خواهی سدا گفته
 حلال و حرام و حدود و احکام و شرائع اسلام دین محمد را علیه السلام
 وَاللَّهُ يَهْدِي مَنِ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و خدای راه نماید
 از آن خواهد در راه راست یعنی راه قرآن و راه امان کی بدو همی زد تا بدار السلام
 وَيَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا
 و می گویند که و یداه ام ما خدای و بر سول عری نی ای و فرمان در امر خدای و بر سول
 ثُمَّ يُولِيهِمْ فَرَقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَاءَ بَرَدْنَدُ بَسْتَدُ
 کرده می از ایشان از پس آنکه در بیشتر سول فرمان برداری نمودند و مَا أُولَئِكَ
 بِالْمُؤْمِنِينَ نیستند ایشان کرد و یگان این است در شان که دفعی امد از قوم
 عثمان عقیل رضی الله عنه و از آن بود که میل عثمان و علی رضی الله عنهما با روی میس

ممدنه و کیدان عثمان از اباعلی قسم کردند همه بنور علی دادند بالای بود ابر
 بران نمی شد علی سوار انگشت رسول گفت چون عثمان حاضرید بگوی نام من زایاری هم
 علی بن عثمان مر رسول را از آن سخن گفت رسول گفت عثمان عجب است از تو که جان
 فتنه کردی گفت ما رسول الله را خود از آن خبر نیست از وکلان می کرده باشند
 علی ایشان را در رسول آورد کوسند ایشان منافق بودند در پیش رسول گفتند تعظم
 و اطعنا چون باز گفتند از آن باز استادند و علی رضی الله عنه رجعه می داشتند از
 ایت در شان ایشان آمد **وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِحُكْمٍ
 بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ**

چون باز خوانند ایشان را بخدای و رسول او را حکم کند میان ایشان می گرویی
 از ایشان چه کردند باشند از حکم رسول و از یک هم الحق

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ فِي قُلُوبِكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنَّكُمْ عَلَى قُلُوبِكُمْ
 كَافِرُونَ**

همانده شما را برهان در داری آفری و بگویم مر ضامن از تابو
 ای در دلمای ایشان است باری شک و تفاوتی شک انداختی ام مخافون
 از خیف الله علیه و رسول به اولیک هم الظالمون

بدستی بر سندی ستم کند بر ایشان خدای و رسول او را کی ایشان ستم کارانند
**إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِحُكْمٍ
 بَيْنَهُمْ يَنْتَهُمُ بِرِسْنَةٍ يَوْمَ كَفَرُوا مَوَافِقًا وَطَاعَةً وَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ**

این در شان عثمان آمد رضی الله عنه کی وی رسول را بر گفت

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ

وهر که فرمان خدا را و رسول او را بپسندد و از خدا و پیغمبر او بترسد و از او بپرهیزد
 طاع الله فی یومہ و خشی الله فی امسہ و تقه فی غدہ فاولئک هم الفائزون
 و اقسمو ابالله جهدا یمانهم لیزامرتهم لیخرجن قل
 لانفسهم و اطاعة معروفة ان الله خبیر بما تعملون

ایستاد اند و روی یافکان و سونند خوردند خدای غایت قمای سونند ان ایشان
 و ایشان قوم عثمان بودند کی کسر بقمای ایشان را هر شبهه بیرون انداز همه املاک ایشان
 بکوی یا محمدی سونند بخورید بلا بد کی فرمان برداری بیکوی کنید گفته اند معناه
 طاعه معروفة خبر من حلفنا الکذب بدرستی کی خدای گاه است ندای شما می کنید

فلا تطيعوا الله واطيعوا الرسول

را و فرمان برد رسول را اطعوا الله فی الاقرار بوحده ابنته و الرسول ای اطيعوا الرسول
 فی الاقرار بهالة كفته اند معناه اطيعوا الله فی القرائین و الرسول السنن و گفته

اند اطيعوا الله لا الحلال الحرام و الحلال و الاحكام و اطيعوا الرسول ببيانها فان

تولوا فانما عليه ما حمدا وعلیکم ما حمله

اگر ایا کنند و باز ایستند بدرستی کی رسول انست کی او را فرموده اند بر روی بنیاده

از تبلیغ رسالت و بر شما انست کی بر شما نهاده اند چون قبول و طلعت وان

تطيعوه تهتد و اما علی الرسول الا البلاغ

المبین و در فرمان برد او را راه یا پسند و هر راه صواب یا شنید و بیست رسول

مکرر رسانیدند و عدا الله الذین امنوا منکم و عملوا

الصالحات و عده کرده است خدا سبحانه و تعالی انکسهار الی کرمیده اند

از شما و کردند کارهای نیک لیست خلفه هم فی الارض كما استخلف الذین
 مِنْ قَبْلِهِمْ کی از سر در آیند گان باشند اسان را در زمین همانک خلیفه کردان
 کسها را کی پیش از ایشان بودند چون امتان گذشته گفته اند این خطاب همه مومنان
 راست و گفته اند این خطاب خلفا را اند بر اسف چون یونکر و عمر و عثمان و علی رضوان
 الله علیه و لیم کنز لهم دینهم الذی از قضی لهم
 هر آینه دین است دین ایشان را بر زمین دین ایشان کی پسندیده است ایشان را یعنی دین
 اسلام و لیبذلنهم من بعد خوفهم امناب عبد و نبی لا یشتر
 کونته شیئا دهر آینه و درستی که نصیب دین ایشان را از پس بر ایشان
 بی هیچ تاجی نمانی پسند را و انبار نمانند چیزی و من کفر بعد ذلک
 فاولئک هم الفاسقون و هر کی کافر شود از پس
 ان ایشان اند کی ایشان تا فرمان اند در دین و اقموا الصلوة و اتوا
 الزکوة بیای اید نماز را و بدهید زکاتی خواسته و بگردانید زکوة بر امان و عمل
 و اطیعوا الرسول و اوله و اجمعین فو مان بر در سوار ا
 صلی الله علیه و آله و سلم تا در هر جای آن بود کسی بر تاج و تخت کند لا تحسبن الذین
 کفروا معجزین فی الارض منداران کسها کی کافر اند عاجز بمانند
 خدای را و عذاب ایشان در زمین و معجزین از پیش عذاب خدای میشوند و اند و نه
 و ما و هم النار و لیس المصیر و بارگشتن جای ایشان در دوزخ است
 و بدایاز کشتن جای آن است باینها الذین امنوا و الیسنادنکم الذین
 ملکنا امنانکم ای مومنان سنوری خواهند از شما انکسها کی بر دستان
 شما اند و الذین لم یملکوا الحکم منکم ثلث مراتب من قبل

صَلَاةِ الْفَجْرِ و آنکه سهاکی هنوز نیل غایت رسیده باشند از شمال ثلاث
 مرات ای ثلاث ساعات سه وقت پیش از نماز بامدادان کی مردمان می برخیزند از خواب
وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ و آن وقت کی سبند
 حمامهای سها قبلوله در نیم روز و **مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ**
لَكُمْ و از سر نماز خفتن که وقت خفتن بود از سه وقت و هر یکی عورتها
 بود شمارا **الْبَيْتِ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ**
 نمود بر شما و نه بر ایشان تا یکی سر از سه وقت سوال چرا امر کرد اطفالا بالغ را
 که گفت و **الَّذِينَ لَمْ يَلْعَنُوا الْحَمْدَ مِنْكُمْ** بعد مآلی تا بالغ را امر و نهی و تکلیف در سنن نیاید
جواب گویم این امر تخفیف بذرا و مادران اطفال را است تعلیم و تادیب ایشان
 کودکان را طوافون علیکم یعنی بچشم شما علی بعضی کذلک سُبُّ
اللَّهِ لَكُمْ الْآيَاتِ کودکان باشند بر شما بخند رفت برخی از شمار برخی حس
 بیداری کند خدای شما را اینها حد را برای او **وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**
 خدای داناست اصلاح بدکان حکم کننده بر ایشان بفرمانهای او این است در شان مدح
 امده امی بود انصاری رسول صلی الله علیه و آله و آری خانه عمر فرستاد تا او را بخواند نیم روز
 بود در سرای عمر امده در نزد عمر خفته بود قبلوله بیدار نشند غلام در باز کرد در شد
 عمر در خواب بود و حمامه از وی بپوشید مدح تشویر خورد بیرون آمد و در فراز کرد و
 همی گفت **اللهم انقِطِ** تا کلامه عمر بیدار شد بد است کی از غلام روی را بیدیده است
 نه برقت اند و هکذا گفت چه بودی که خدای تو مودی کودکان و زیر دستان ما را
 تا دین سه وقت نزد ما نیامدندی مگر بدستوری خدای تعالی و وفا و زای عمر این است
 و سنند رسول از علامه را گفت توحه نامی گفت مدح رسول **الْحَبِیَّةُ** از شما الله

وَاذْبَلْغْ اِلْاَطْفَالِ مِنْكُمْ اِلْاِحْلَامَ ^{چون رسد کودکان از نشانه اهلاعت}
حلم گوشاثر دین بود اکتفا لغت را حله خواند زیرا که تا به اهلاعت نرسد از حواب
بیند **فَلَيْسَتْ اَزْ نَوَاكِمَا اَسْتَاذَنَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ**
دستوری خواهند چنانکه دستوری خواستند آنکه بسیاری از ایشان بودند یعنی
آنکه بسیاری را دست از ایشان بودند **كَذَلِكَ سَيَرَّ اللهُ لَكُمْ اَيَاتِهِ وَ**
اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ^{مجهول بیداری کند خدای شما را اینهای او بآداب در}
اموختن خدای اناست به صلاح بندگان حکم کرده بر ایشان بفرماید او **وَالْقَوَاعِدُ**
مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا ^{و از زنان ازده شده که به امید نیکبختی نا}
شوی میگردان بر ایشان رفتی بودند نکاح **فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ اَنْ**
يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ ^{بست بر ایشان تنگی کی کنند جامه های ایشان سوال}
جراکتی نیست کی زن آزاد برآمده جامه بپوشد مگر آنکه زن را روا نیست که برهنه
بیرون آید **جَوَابٌ** ^{کوهر این میثاق بر سر ادا از آن جا در هاست که بیرون کرده}
بی حجاب بیرون آید و است غیر متبرجات **بِرَبْنِهِنَّ وَاَنْ يَسْتَعْفِفْنَ**
خَيْرٌ لَهُنَّ ^{همی از نایب می نه برار آید نمود بار ایشان از نیک و عطر و لباس}
و که خود مستکی کنند کی در حجاب بیرون آیند ^{۱۵} **مِنْ اَسْمَاءِ مَا سَجَأًا مَلَكَاتٍ هُجْرَةً**
را بدایست همه در اموختن و بیان کرد بر زنان صاحب شریعت مصطفی محمد صلی الله
عنه و آله و سلم گفتی صحیحی خدای تعالی داشت کی از بیرون از عمارت شد که بهانه ای از کی بیرون
اند خوشتر از برار آید و بی حجاب بیرون آید زیرا که گفتن از استعفف خیر است و هر وی
کافی صحیحی خدای تعالی زنان را از حجاب ایشان را موختن است در رفتن گفتن و لا یضربن
^{۲۰} **بِارْجُلَيْهِمْ وَدِرَاسَتُهُنَّ كَفَتْ** ^{ولا یبدن ریشهن الا لعلهن الا به و در بیرون آمدن گفتن}

وَأَنْ تَنْتَفِعُوا بِهَا خَيْرٌ مِنْهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَخَدَائِ شُؤْلَاسْت
 كَفَّارٌ بَدَكَانِ رَادَاكَ دَارِ ابْتِشَارِ اَرَعْدَانِ مَلَكٌ مَعْنَى ضَعْفَاءُ اَبَادُ كَرْدُ كَفْت
 لَيْسَ عَلَيَّ اِلَّا عَمِي حَرْجٌ نَبِيتٌ بَرَاءِ بِنَاتِكِي وَرَهَى شَانِ رَوَالِ اَبِ
 اِنْ هُوَ كِي بَارِ اِنْ سَوَلُ صِلَوَاتِ اَبِ عَلَيْهِ سَلَوَاتُ عَنِّهَا اَهْلُ صَفَهَ عَادَتِ دَاشْتَنْدِي كِي طَعَامِ مَرَمِ
 خُورِ دَنْدِي جُوزَانِ اَمْدَكِي لَا تَكْلُوا اَمْوَالَ الْكُفْرَانِكُمْ بِالْبَاطِلِ اَمْتِنَانِ حَرْجِ سَخْتِ شِش
 كَرَفْتَنْدَنِ دَرِ سَتَانِ كَفْتَنْدَ مَا بِنَرَا بِنَانِ اِنْ وَهْمَارَانِ وَافَكَارَانِ نَهْ طَعَامِ نَهْ خُورِ مَرَمَادَا
 كِي اَصَافِ ابْتِشَارِ مَرَدِ اَبْدَانِ بِنَانِ كَفْتَنْدَ مَا بِنَرَا بِنَانِ طَعَامِ نَهْ خُورِ مَرَمَادَا كِي دَسْتِ سِش
 كِي كَرْدِ اَمْدِ كِي اَزْوَكَ اَرَبِيتِ اَمْدِ وَهْمَارَانِ وَافَكَارَانِ هِنِ كَفْتَنْدَانِ اَبِ بِيَا مَدِ لَيْسَ
 عَلَيَّ اِلَّا عَمِي حَرْجِ اِي لَيْسَ عَلَيَّ مِنْ اَكْلِ مَعَ اِلَّا عَمِي حَرْجِ حَرْجِ نَبِيتِ بَرَاءِ بِنَانِ اَبِ اَبِ خُورِ

اَوْ يَبُوتُ اَبَائِكُمْ اَوْ يَبُوتُ امَّهَاتِكُمْ اَوْ يَبُوتُ اُخْوَانِكُمْ
 یا از خاندان شما یا از خانهای مادران شما یا از خانهای پدران شما اَوْ يَبُوتُ
 اُخْوَانِكُمْ اَوْ يَبُوتُ اَعْمَامِكُمْ یا از خانهای خواهران شما یا از خانهای عمای شما
 اَوْ يَبُوتُ عَمَّاتِكُمْ اَوْ يَبُوتُ اُخْوَالِكُمْ یا از خانهای عمتان شما یا از خانهای اعمام
 شما اَوْ يَبُوتُ خَالَاتِكُمْ اَوْ يَبُوتُ مَمْلَكَتُكُمْ مَفَاحَهُ یا از خانهای
 خالات شما یا از خانهای مملکتان دست نامزدان آن بودی که کسی از یاران رسول
 صلی الله علیه و رضى عنه بغزو شدنی که از خانه ی خوش را بدست می بردی یا یاری
 بنهادی و در آن خانه طعام بودی و آن را بر بدن طعام حاجت بودی نه خوردی
 تا بزدی که آن طعام از کار رفتی و او که سنگی می کشید از آن نه خوردی خلی گفت
 اَوْ صَدِيقِكُمْ یا از خانهای دوست شما هر دوستی از دوستی صیماوی
 ۱۰ بستای که شاد گردد محمد صبر عقیدت ده الهه دوست سه است دوستی است
 که ترا دوست دارد و اگر دنیا را از تو دوست ندارد با چنین دوست بستای نباید
 کرد و اگر او ابتدا کند ناتوانی قبول نه باید کرد و بعد دوستی است که ترا دوست
 دارد و دنیا را دوست دارد برابر با چنین دوست بستای نباید کرد اما اگر او ابتدا کند
 ۱۵ شاید که قبول کنی بعد بعد دوستی است که ترا دوست دارد و ترا از دنیا دوست دارد
 با چنین دوستی نباید که بستای کنی بر او ابتدا و اگر او ابتدا و صد نفر چنین دوستی
 می گوید و اصل درین باب از سخن است که حامل لقا می گوید ده الهه لا تفسط
 و هذا الزمان الی احد فان قد التفتی قدر سمع فی القیوب لیسر علیکم
 جَنَاحٌ اِنْ تَاكُلُوْا جَمِیْعًا اَوْ اُنْتَنَا
 ۲۰ نسبت شما حدی می هم خوردید یا را کرده اما به خوردن بچو ترکی موافقت در آن است

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ۖ هُوَ أَدْنَىٰ لِّدَعْوَةِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ ۚ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

در خانهای شما سلام کنید بر تنهای شما سوال سلام کردن امان دادر است
 و مردم خود از خودتان باشند هر چه فایده بود سلام کردن بر هوشتر جواب
 گفته اند علی انفسکم ای علی اهل بیتکم و کرد در خانه کس نبود آنکه بر هوشتر افریزد
 گوید اسلام علیما من بخلقیه من عند الله مبارکة طيبة
 افرینی بخدا خدای شما سحابه و تعالی مرت و خوش و پاکیزه کذلک سیر الله
 لکم آیات لعلکم تعقلون چنین بدیداری عند خدای تعالی شمارا
 انتهای او معلوم و نادید شمارا نداد خوردان از بودگی شما خود را کار بندید و در بایند
 إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بَدِستی کی میان
 حق امان حای آورده آنکسها باشند کی کرده باشند خدای و رسول او
 وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ ۚ وَجُنُودَ اللَّهِ بِالرُّسُولِ ۚ وَجُنُودَ اللَّهِ بِالرُّسُولِ ۚ وَجُنُودَ اللَّهِ بِالرُّسُولِ ۚ
 بنشینند و بفرمانند تا دستور دی خواهند از رسول از الذین یستأذنونک
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بَدِستی کی آنکسها کی دستور دی
 خواهند از تو ایشان اند کی کرده می باشند خدای و رسول او سوال اگر
 کسی را عذر دی بودی بی اذن رسول غایب شدی بر او نه مسلمان بودی نمی گوید ان
 الذین یستأذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله جواب کو بر مراد از امان
 بجای آوردن امان است یعنی ایشان اند کی حای امان می آرند گفته اند استیذان طلب
 اذن بود و از ان بود کی خواهان بود اذن رسول را و هر کی محضر بودی در وقت رسول چون با وی
 هم بودی در کاری رواند اشقی غایب شدن مکرر باذن رسول یا خواهان بودی اذن رسول را

انکس کی بی اذن رسول بشندی یا خواهاں بهندی اذن رسول را خود منافق بودی زیرا که گفت
 ان الذين يستنذونک اولئک الذين یؤمنون بایه ورسوله فاذا استنذتک لبعض
 شانهم فاذا نکل شیئ منهم واستغفر لهم الله
 حوز سننوی خواهاں را تو با محمد برخی از کار ایشان دستور ده و اگر کسی خواهم از ایشان
 و امرش خواهم ایشان را از خدای ازل الله عفو رحیم
 کی خدای امر زکار استند و بچشاییده این است در شان کرده می مذکی عربا عربا بول
 حاصله بندی انکه همه می را دهند بی اذن رسول و ایشان خود منافقان بودند و گفته
 اند این است در شایع از عباد الله الانصاری امده می اسمعه و ان بود کی روز خندق
 سال عربا عربا کی رسول و باران خندق می کردند و رسول تا مسینه در حال جابر که کرد
 رسول خدای را دید که سر سخی سنگ بر بسته دلش سوخت گفت یا رسول الله دستور
 دهی یا نه شوم هر کوز را از امر رسول اذن داجا بر رفت رفتن را گفت ای زن من رسول
 خدای را حال بدید کی صبر و مانند هیچ خوردی داری گفت نه قاله ی دلرم و صاعی جوړ
 را نشو جوارد کرد و چید کرد و گوشت در دیک کرد و در رسول آمد صلوات الله علیه
 ساعتی بود که بار دستور می خواست خانه آمد چید رسیده بود زبان ختنی فمود دیگر
 بار رسول آمد و او را کرد کی بار رسول الله طعامی به بسیار ساخته امر تو بایک دو تن یا
 رسول گفت طعام چندانست گفت نه قاله ی و صاعی جوړ رسول گفت بکوی تا بار از تنور
 بیرون گیرند تا ما بیام سر منادی و فمود کی قوموا لی است حاضر جابر گفت تشویر چی مردم
 کی خدای جاندا از آنک رسول همه ما را از اسکیخت بذار قدر طعام و عبال جویش را
 گفتیم کی رسول آمد همه ما را از آمدند گفت تو رسول را انکفتی کی طعام این است
 گفت گفتیم زن گفت پس رسول خدای را ندانند گفت راست گوئی پس رسول صلی الله

و باز در رسیده رسول گفت ابوهمی مکیند هم شک بشینید هفتگان و هشت
 کان بر یک کاسه بود عای بکت رتور و برهمه جردما در استلام بران رتور بار
 می کردم و در کاسه های شکستم و تریلی کردم و پیش ایشان می آوردم
 تا هم سیر بخوردند که کرده تورو و بریان بود و یک بر کوشش و پنج در شش
 ایشان نهادیم و حبان بودی از اول بود رسول گفت با جابر مردمان را رستی سیده
 استنهی خوردید می دهد جابر گویند ما از روزی خوردیم می دادیم و هر نیز سید
 تا هستند تر از آن سیر بخوردند و نیز باقی مانده **لَا تَجْعَلُوا دَعَا**
الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدَعَا بَعْضِكُمْ بَعْضًا مکیند خوانند
 رسول را میان شما خوانند شما برخی را ای می کوسد یا محمد و یا احمد می گویند یا
 نبی امه یا رسول الله یا ابا القاسم او را بیعظمه خوانید و گفته اند معناه دعای رسول خوب
 دعای یک کد می مکیند با مرزش خواستن و هشتت رسانیدن از حق عبت خیرد او را
 و از بن گویند اللهم صل علی محمد و علی محمد و سلم **فَلْيَعْلَمْ اللَّهُ الذَّنْبَ**
يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لَوْ آذًا بدرستی که خدای می داند آنکسها را که هر روز
 می چیزند از شما و بنه می گیرند بنه کرفتنی و از منافقان بودند که از بنه ملامت
 مردمان مجلس رسول حاضر آمدندی آنکه یک یکی که خفتندی **فَلْيَحْذَرِ**
الَّذِينَ خَالَفُوا عَنْ أَمْرِهُ حد رکند آنکسها را که مخالفت کنند
 امر خدای را و مخالفت کنند فرمان رسول را **سَوَال** چرا گفت مخالفان عن
 امره نکتت مخالفان امره بعد ما کی در رفت نکویند مخالفت عن امری بلکه گویند مخالفت امری
جواب گویم معناه مخالفان الله و بعضی صور عن امره **أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ**
أَوْ تُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ کی در ایشان رسد آزموی گفته اند از فتنه

کوری است و گفته اند که رسوا کردن ایشان است و گفته اند از گفته عذاب کور است
 یا ایشان سد عذاب درد ناک و از عذاب دوزخ است **إِلَّا أَنْتَ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ**
وَالْأَرْضِ بدانکه خدای استغفار در آسمانها و زمین است از سه معنی می جا به
 دیگر گفته اند **قَدْ عَلِمُوا مَا آتَتْهُ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ**
فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا بدستی می دانند آنچه شما بر این دنیا و آخرت و شر و از روز کوری
 قامت بویا کرد اند ایشان را بوی می آید و ایشان را بداند کردندی کافات
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بر هر چیزی از احوال و خروج از آن
 داناست مصالح و مفاسد آن و الله تعالی اعلم

چنانست از مصطفی صلی الله علیه و سلم کی او گفت هر کی سوره الفرقان بر خواند عذاب
 مرد بود می مند و چهارده کتاب منزل بر خواندی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ الَّذِي تَرَكَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ تا این است و قدم از
 صفت می هستند مرا و لا زال و بابت ایشان خدای و رکن همه چیزها از خدای
 است که هسته بود و همیشه باشد از خدای و بر است از همه چیزها و منزه است از همه
 میوهای خدای می فروستاد قرائت خدا شده میان حق و باطل رسیده خود محمد علیه السلام
لِيَكُورَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ تا باشد همانا از این گفته اند از نذر صفت خدای است
 و گفته اند صفت قرآن است و گفته اند صفت رسول است از خدای می و راست
 و او را سزید از شاهای آسمانها و زمین **وَلَمْ يَخْذَ لِدَاوُدَ كِتَابَ الْفُتُوحِ**
فِي الْمُلْكِ و گرفت فرزندی و نبود او را انبای در پادشاهی جز و عهد

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدْ رُءَا تَقْدِيرًا
خواستن اندازه کرد انرا اندازه کردنی سوال جمیع است میان خلق و تقدیر
از خدای تعالی تا از این دو لفظ مختلف مآد کرد جواب گوهر خلق خدای تعالی چیزی
را ایجاد نمود وقت ایجاد انعام از بوجه مخصوص و لُحْد و اَمْر و نِه
الْهَ لَا خَلْقُ شَيْءٍ وَهُمْ تَخْلُقُونَ و هر چند مشرکان از فرود
او خدایانی بنا فرستیدند بجزی و امشان را خودی افروشد و لا مَلِكُ كُوبِ
لَا نَفْسُ هُمْ ضَرَّاءُ لَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَفْسًا
و باز ستاهی ندارند از الهه تنهای ایشان را دفع ضرری نه و نه نفعی و نه بادشاهی دارند یعنی نه
توانایی دارند بر کسی را نه در مکانی را و نه آنچنانی را بدینا مدعی ایشان خدای استانبند
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هَذَا اِلَّا افْكٌ فَرِيقٌ
و گفتند آنکهها کسی تواند بستن قرآن میکرد و غی یافته است از راه محمد علیه السلام
وَاعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ
زُورًا و باری کرده او را بران گروهی دیگر جبر و بسیار و گفته اند شاطین
بدستی می آوردند سستی خوشتر و همتای محمد و قَالُوا السَّاطِرُ الْأَوَّلِينَ
اَكْتَبَهَا و گفتند این قرآن امضای پیشینگان است کسی محمد خود را با ر
نیشنه است کتاب محمد خود در پیشتر بود فَمَنْ يَمْلِكُ عَلَيْهِ بُكْرَةً
وَأَصِيلًا از امامی گفتند بروی ما مداد و شبانگاه و فقه جبر و بسیار در انما
بعلیه بشر گفته اند قُلْ اِنَّ الَّذِي يَخْلُقُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ
مکوی یا محمد کسی بگفت این قرآن را و فرو فرستاد جبر را بدین از خدای می او دانند هر چه
هنا است در اسمها و زمین حسن حق تواند گفت مگر علم کمال سبحانه و تعالی

إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدستی که هست خدای امر زکار و غنا بنده
 بتاخیر عذاب از کافران و امرش مومنان **وَقَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولُ الْكَافِرُ**
الطَّعَامِ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ کافران می گفتند چه بوده است
 این رسول را که طعام می خورد در بازارهای رود عمده و هر کجای عجب از خوردن ایشان که سلت
 رسول را این همی رد کردند و خود غسل بتان از شرع مالیه بدهند در بازارها به مع مفرند
 می کرد این بدین رانند عیب در خدای رد کردند و رسول را رد کردند **لَوْلَا أَنزَلُ**
إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقِي إِلَيْهِ كِتَابًا
 گفتند چرا فرو نفرستد سویی در بسته تا باشد با وی پیوسته بجا اندازد انداز را
 کنی **أَوْ تَكُونَ لَهُ جُنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ أَإِذَا**
تَبِعُوا آلَ رَجُلٍ أَتَجْعَلُ لَهُ جُحُورًا مِمَّنْ هُمْ أَكْثَرُ او را باغ و بوستانی می خوردی از رسول
 خدای است و گفتند کافران است که از ان ستمکاران را کفر و شرک مسلمانان می سر روی نمی کنند
 که مردی را میان نهی و جادوی راجحه و حاذوی کرده و از راه برده آن نظر
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ الْأَمْثَالَ فُضِّلُوا أَفَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
 نکه که چگونه بفرزند تراشهای بد گمراه شدند از دل ناسد آمدن و خود نتوانستند آمدن
 براه راست **سَوَال** پس اگر نتوانستند آمدن براه راست چرا ایشان را می براه خوند
 بعد ما کی تکلیف ما لا بطاق و این بود حیان باشد کی بینایی را نابینا کنی انکه کویتی من
جَوَاب کوهر من و لا استطيعون نفی استطاعت مطاوعت استعدا استطاعت
 قدرت ایشان را قدرت ایمان بود که از دل ایشان بر نیامد کی ایمان آوردند
تَبَارَكَ الَّذِي أَنْشَأَ جَعَلًا لَكَ خَيْرًا مِنْ ذِيكَ
 ثابت است و قدر بران هفت کی هست که نازل و لا یزال ان خدای کی خواستی کردی

و دادی ترا با محمد پس از آنکه ایشان در خواهند جنات خری من خیرها
 الْأَنْهَارُ وَتَجْعَلُكَ قُصُورًا ^{بشستهای کمی و در میان ازوها}
 و کنی ترا خوشگلهای وجود خواست و کرد بنام تو همه هشت ^{بکذبوا}
 بِالسَّاعَةِ بَلَدٌ مَعْدُومٌ دَاشْتَد کافران که قیامت نزدیک را و اعتدنا
 لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ^{و ساخت ما بها از آنی بدو و دارد قیامت}
 را آتش سوزان در آن است حجت است مراهل است و جماعت را بر آنکه دروغ افزوده است نهالی
 گفتند و نادیده ماضی است ^{لَا أَرَاهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ مَعَهُوَالَهَا}
 تَغْيُظًا وَزَفِيرًا ^{حور میزند درخ ایشان را از جای دور باشد ساله راه شوند}
 انرا دسی و زشتی و عذیبی وَاِذَا الْقَوْمُ مِنْهُمْ كَانُوا صَبَقًا مُقَرَّرًا ^{عُودا}
 هُنَالِكَ ثُبُورًا ^{حور را فکند ایشان را در دروغ در جای تنگ کالرح می}
 الیخ فریز کرده باد و خوانند که الحایکاه و اولیاه و اهلاکناه لَا تَدْعُوا
 الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا
 ایشان را گویند به یک ملاکنا خوانید سر که و ملاکنا خوانید سوختن بگذرد
 فَلَا لِلْخَيْرِ اِمْرٍ حَتَّى يَخْلُدَ الْيَوْمَ عَمَلُ الْمُتَّقِينَ ^{چند}
 مگوی محمدی از منزل و آن جز هشت جاویدان آن وعده کرده اند هر یک از راه
 کانتهم جزاء و مصیرا ^{باشد از هشت ایشان را یاد او است و با کس}
 جای که هر یک از آن جای بر زمین نباشند ^{مایشا و خلدن گان}
 عَلَي رَيْكَ وَعَدَا مَسْئُولًا ^{ایشان را بود در آن هشت هر چه}
 خواهند ایشان جاویدان نباشند هشت از رحمتی تو وعده می فرما خواسته می
 وعده کرده است و آسان همی فرما خواهند که در بنا و انتما و عدت تالی رسلا گفته اند

۵

۱۰

۱۵

۲۰

کی مسوالاتی که جمله العرش از آن خدای می خواهند مومنان را کی رنبا و داخله خاند
عدن التي وعدتهم وكنهه اند مسوالات در خواستی است که از از وی در باید خواست تا
بنان رسند و **يَوْمَ خَشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِزْدُوزِ اللَّهِ**

و از روزی که بزرگتر ما ایشان را و کز خشم هر بیا خدای بد که نزد خدای ایشان را یعنی
مشركان را و از ای می رسند از دوزخ خدای حور و عیسی و ملائکه گفته اند تنگ
فَيَقُولُ أَنتُمْ أَصْلَٰئِمٌ عِبَادِي هَؤُلَاءِ مِمَّنْ ضَلَّوْا

السَّبِيلِ پس گوید خدای من معبودان را ای شما بودید کی گمراه کردید پس در کار
مرا با ایشان خود گمراه شدند قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَحْمِلَ
مِزْدُونَكَ مِنْ أَفْلَاكٍ گویند ما که خدا با کی نوی سزیدی ما را کی ملکر می اردون

نود و ستانی یعنی عبادی و گفته اند معبودای و کز خدای خود نون خدای و فتح خامعناه
سزیدی کی بگرفتند ما را بدون تو معبودای کی ما خود سیده و سزیده خدای را شاید
و لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا

قَوْمًا بُورًا بلکه نوزند گای و بر خورداری دادی ایشان را و ندان ایشان را تا
دست برداشتند و فراموش کردند یاد کرد و نوجبد ترا و ندیدند که و هلاکت شده
و سزاوار هلاکت خدای گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا يَقُولُونَ فَمَا

يَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا بدستی کی بد روغ داشتند شمار ابداع می گوید
توانند از معبودان کرد ایندن عذاب از عابدان و نه باری داند ایشان را و کز مستطیعون

بنا خدای خطاب بود و گفته اند صفا ای توبه و گفته اند صفا ای صفا الی التوبه
وَمَنْ يَظْلَمْ مِنْكُمْ نِدْقَهُ عَذَابًا كَبِيرًا وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ
مِنْ أَلْمِ سَلِيلٍ و هر کی سزید کند از شما ظلمت را کز بخشاینده او را عذاب برتر

نفرستاندم مایش از تو یا محمد هیچ فرستادگان **إِلَّا أَنَّهُمْ لِيَأْكُلُوا الطَّعَامَ**
وَكَمْشُورَ فِي الْأَسْوَاقِ کی نه ایشان می خوردند طعام می رفتند در
 بازارها این جواب کاقران است کی مالمذا الرسول یا کمل الطعام الابه **وَجَعَلْنَا**
بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً وکرده ایم برخی از شما را بر برخی را از موی نهی
 کرده ایم تا آنکری را دهم و کرده ایم در روشی **أَنْتَ صَبِرُوف** ای صبر کن
 ای نابیدایند که کدام توان کرد در توانگری صبر کنند و بطریا زد و کدام در روش
 در در روشی صبر کنند و جزع و سخط نیارد **وَكَانَ رِيكٌ بَصِيرًا**
 بود و هست خدای تو یا محمد عزیزی ای اسمعیلی نسب بینا صلاح خلق خویش
وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وگفتند آنکهسها کی امیدنی دارند
 باز رسیدن ما گفته اند مضاه لاخافون المبعث بعد الموت **لَوْ لَا أَنزَلَ**
عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ چرا فرستادند بر ما فرشتگان را ای رسول
 خواستی فرستاد او نری **رَبَّنَا** یا جبرائیل ما خدای ما را تا خود یا ما را بگوید
 انج خواهد خدای گفت **لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا**
عَتَوَا كِبِيرًا بدستی که نهما و عظیم بزرگ منشی کردند در تنهای ایشان
 و از حد زدشتند در گذشتی بزرگ سوال چون بیدار خواستن از خدای
 بدان صعبی است کی خدای گفت **لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا كِبِيرًا** اجرامی را
 طاری دیدار خدای **أَجَوَاب** کوهر کی انکار ایشان را از بود کی ایشان بکفر
 و شرک می دیدار خدای خواستند و در جهان خواستند و همی گفتند تا مانده بنیم نکریم
 لا حرم انک جنین کوید سر او را انکار و توبیح باشد **يَوْمَ يَرَوْا الْمَلَائِكَةَ**
لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَسْرًا مَحْجُورًا

آن روز کسی است در فرشتگان را مردگان نبودان و زمینداران را و آن فرشتگان
 بازان ملک الموت باشند گویند که آن را لا بشری و یقولون حجرا محورا لهما محرم
 و گویند بسته کرده است بر شما هشت هشت و غیر آن **وَقَدْ مَنَّا إِلَى**
مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبًا مِّنْثُورًا و تقدیم
 ماید الخ کرده باشند از کارهای خیر کینما را اگر دی را کند هب افشور از کرد
 بود کسی در خانه بدید این چون افتاد بر روزی را نقد سوال کرد از عرض بود
 و کرد جسم بود عرض چون جسمی کرد جواب گویم معناه کرد از ایشان درنی
 نفعی جان کرد کرد و گفته اند این بر وفاق لغت عرب است که چیزی را که نیست
 کردد گوید ارتفع منه غبار سی گویند ظلی بود کردی را آمد **أَصْحَابُ**
الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا

اهل بهشت آن روز بهتر باشند بامگاه یعنی ارامگاه ایشان بهتر و احسن
 مقبلا و قبلو له گاه ایشان بکوتر و قبلو له ایشان فرو آمدن ایشان بود در بهشت
 سخامی گفت صلی الله علیه و سلم لا تشفق النهار يوم القيامة حی یقیل اهل الجنة
 و الجنة و اهل النار فی النار فحق القیامه **وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ**
وَنُزِّلُ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا از روزی که آسمان میغ و از آن بود
 که خدای تعالی میغ بر سرستند از شاد و آن فرشتگان بود بران می آیند زمین چون
 آسمان رسد آسمان از کسری از شکافد و فرو آید فرشتگان فرو آوردنی
أَمَلَكُ يَوْمَئِذٍ الْحَرُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِ
عَسِيرًا باز شاهی سزا از روز خدای حکوکار را بود سوال چرا
 از روزی که خالص کردید انداد شاهی خدای انود سعد ماکمی امر و خود هر باد شاهی

بنا اور است جواب — کیم از روز داخل کردی را امروز هر کسی دعوی
می کند در ملک چیزی از روز هیچ کس را دعوی نماند و کان بوماعلی الکافر عسیرا
و بود از روز کافران دشوار وَ يَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُ عَلٰى يَدَيْهِ يَقُولُ
يَا لَيْتَنِي اخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيْلًا از روز می کردی
خایه ستم کار دودست خویش را از حسرت گوید کاش می بگریستم با رسول راه حق
يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ اخَذْ فَلَا ناخِلِيْلًا ای وای منی کاش می بگریستم
ملازاد دوستی لقد اضلني عن الذِّكْرِ بعد اذ جاني وكان الشيطان
للانسان خذولا بدرستی گویا که راه دادم مرا از توحید پس از آنکه نمی آمد
بگذر و هست دیو مردم را فرو کدازنده این است در شان عقبه بنی معطامد صحبت
مهمانی کرده همه اشرف فرشتگان محمد مصطفی در میان ایشان بود چون ایشان
دست طعام بردند مصطفی دست دراز نکرد طعام عقبه گفت چرا نمی خوری
مصطفی گفت من عهد دارم که طعام هیچ مشرک نخورم و گوی خواهم که من از طعام تو خورم
کلمه ی توحید مگوی و عرب تنگ دارد که کسی طعام ایشان حاضر بد و نخورد عقبه
برای ابراهیم از طعام او بخورد شهادت گفت ای بن حلق المحمی از آن بر عقبه خشم
رفت پس از آن و می گفت اَصْبَوْتُ عَنْ نَسْكِ يَاعَقِبَةُ فَذَنِّبْتُكَ وَمِیْانِ اِیْتِیَانِ
دوستی در بر نه بود عقبه گفت لا بل من هم بر آن نیام کی از پیش تو دلم کسی مرا عار آمد
بی محمد خوان حاضر بود و از طعام من نخوردی و از هر آن شهادت بگفتم ای گفت با و رفت
ندارم تا صدق این سخن معلوم نکردد عقبه گفت چه خواهم ای گفت از خواهم کی
شوی زانو در روی محمد اندازی عقبه برفت و مصطفی در پیش کعبه نمازی کرد
بیش روی باز آمد خود در روی می باشد رسول خدای تعالی از اندوه و غم هم از نای

فروشنست و بگفتند که این سخن گفت کی خدای تعالی اروی حکایت کرد
وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ اِنْ قَوْمِي لَخَدُوْهُ هَذَا الْقُرْاٰنَ
مَهْجُوْرًا رسول گفت ای بار خدای من بدرستی که قومی من معنی کلان مک
فوا که رفتند آن قرآن را بهجورایی منور که گداشته می گفتند آن بهجورایی مسبو با زارفته می
کاین را نمی گویند **وَكٰذٰلِكَ جَعَلْنَا الْكِتٰبَ نَبِيٍّ عَدُوًّا لِلْمُجْرِمِيْنَ**
وَلَقَدْ بَرَكْنَا هٰذَا بَآوْنَصِيْرٍ خدای گفت همچنین کرده ام ما هر سغایری را دشمنی از
بند کاران و کافران نموده است خدای نوره نماینده از راجی اهل از باشد و نهرت
کننده اولیا خود را و قهر کننده اعدا اولیا را **وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَوْلَا**
تُرٰى عَلَیْهِ الْقُرْاٰنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً چرا نه فرستادند آن قرآن را بهجمله
بیک بار چنانکه تو دیت بر موسی علیه السلام محمد این قرآن را اینست و سوره سوره می خوانند
ندان مانند کسی از خوشتر و در یافتن بر ما می خواند خدای گفت **كٰذٰلِكَ لِنَبِيْنٰ**
بِهٖ فَوَادِكْ چنین گفتیم این قرآن را سوره سوره اینست اینست تا بداند که بدان
دل را و بداند که در دل تو سوال ای که خدای قرآن را در دلای مصطفی را فرستاد
کی از این دلوی که داشتی چنانکه تو دیت را در دل موسی تا که قرآن را از این میانه بنودی
بر چهره گفت **كٰذٰلِكَ لِنَبِيْنٰ فَوَادِكْ جَوَاب** گویم خدای گفت **فَوَادِكْ**
خطاب رسول است و مراد غیر او را تا در دلها قرآن را که هر یک را فرستاد
دلها از آن باز میزد چنانکه تو دیت یکبار فرستاد دلای قوم موسی از آن میزد پس
تا که بر ایشان می داشتند **وَرَتَّلْنٰهُ تَرْتِيْلًا** ای فصلانه تقصیرا
ببنا گفتیم و جدا گفتیم این قرآن را جدا جدا گفتی **وَلَا يٰٓاَتُوْنَكَ مَثِيْرًا**
جِيْنَالِ بِالْحَقِّ وَاَحْسَنَ تَفْسِيْرًا و نیارند تو را محرم و مستحق

از شهت کی به بتوایم از اجوای مسترا و نبی عویان زالدین خوشروز عا
 وَجُوهَهُمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ انفسهای بینگیزند ایشان را بر رویهای ایشان بسوی
 دوزخ و گفته اند مراد از بر وجوه ملک و مذهب است و گفته اند مراد از رویهاست
 چنانکه در حدیث است که رسول را بر سینه اندکی یا رسول الله کیف عیشون علی وجوههم فقال
 ان الدنیا مشام علی اقدامهم قادر علی ان یمشی علی وجوههم اولئک شر مکانا
 وَاضْلُ سَبِيلًا ایشان اند نیز حاکم و کمتر راه و لقد اثنی
 مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ اخَاهُ هَارُونَ وَنَبِيًّا
 بدستی می بردیم ما موسی را نعل و کردیم بر او برادر و راهرونی را یی فقلنا
 اذْهَبْ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْ نَاهُمْ
 تَدْمِيرًا پس گفتیم شوید بدان گروه کی بد روغ داشتند انهای ما را
 فدما می دمیر ای فاولئک نامر هلاک کردیم ایشان را یک باره هلاک کردی
 وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ اعْرِفْنَا هُمْ وَجَعَلْنَا هُمْ
 لِلنَّاسِ آيَةً یا ذکر گروه نوح را چون بد روغ داشتند رسولان ما را رسول ایشان
 نوح بود و کن سلفیت زبانی هر یک رسول را تکذیب شد همه رسولان را تکذیب
 کرده بود عرقه کردیم ایشان را و کردیم ایشان را مردمان را عبرتی و بندی
 وَاعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا و ساخته ایم ستمکاران را
 عذاب درد ناک چون نالون و علا و قوم و اصحاب الریس
 وَقُرُونًا يَذُرُكَ كَثِيرًا و هلاک کردیم قوم هود را و قوم صالح را و
 اهل انجاء را گفته اند ایشان قوم شعب بودند و گفته اند ایشان اهل نمر معطله
 بودند و گفته اند ایشان قومی بودند منور دختای عالی رسولان و ابایشان و ستاد

ایشان رسول خدا را می کشیدند تا جامی از سر رسولان برپا کنند و سرانجام
 بود و صاحب الامر از ایشان بودند و الله اعلم و کرمهای در میان ایشان و کلاً
 ضَرْبَالَهُ الْأَمْثَالُ وَكَلَامُهُ تَنْبِيْراً هری و همه ای است
 کی برده و او را داستانها و همه را هلال کرده و هلال کردی و لَقَدْ اتَّوَعَّلِي
 الْقَرْيَةَ الَّتِي امْطَرْتُ مَطَرِ السَّوْدِ بدرستی که آمدند اهل مکه و گریه کردند
 بران سهواً می یارند و بران نادان بدین سبب کاران و از شهرهای لوط بود اَفَلَمْ
 يَكُونُوا يَرَوْنها بَلَدًا كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ای می دیدند از انا
 بدان عمرت که رفتی بلکه می شنید از انکس از نور قیامت این دلمری و ناباکی بران خدا
 و نافرمانی او را از آن کنند و اِذَا رَأَوْا اَنْ تَخْذُوْنَهُ الْاَهْزُوْا
 و چون شنیدند تا با محمد بنکریدند ترا می کشند و استای طران بود که از مکه در افکاه
 بنشیند و رسول را ایشان کشید و بران بدیدند و در میان خلقان بگریه رفتی
 اَهَذَا الَّذِي يَعْتَبِ اللَّهُ رَسُوْلًا ای بران است انک خدا را رسول
 فرستاده است یکی گفتی رسالت کجا دارد و کبری کجی بران را دارد و دیگری گفتی
 لا بد در بران بغیر دارد اِنْ كَادَ لْبُضْلَانَا عَنْ اَهْتِنَا لَوْلَا اَنْ صَبَرْنَا
 عَلَيْهَا بدرستی که خواستی ما را انکه دانند که کینا از خدا کار ما کرده
 ان بودی که ما خود صبر کردیم بران خدا گفت و سَوْفَ يَعْلَمُوْنَ حَيْثُ
 يَرْوِي الْعَذَابُ مِنْ اَضْلَسَبِيْلًا زود ای بداند چون به بیند عذاب
 را برای العین می کیست که راه ترا را نیت من اخذ الله هُوَ
 ای دینی با محمد انکس را می گرفته است خدا را خوش را بهوی دل خوش و از مشرکان اندکی هر چه
 ایشان را دل ان خواهد از انکس را می گرفته است و اندان مقدمه خواست معناه اوست

من آنچه دهنده الهه هوای ترا خدای گرفته اند چنانکه فرمان خدای باید کرد دل کافر
 متابعت هوای ترا کند **اَفَانتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا** ای یهودی نیکه
 بانی و کماشته ی تابع او را هر خود ای اس سوره مکی است و در مکه امر نمود رسول را جز
 بفرمان کافران **اَمْ تَحْسِبُ اَنْكَ تَرَاهُمْ يَسْمَعُونَ اَوْ يَعْقِلُونَ**
 یا چه بیداری می بیشتر ایشان نشنوند حق را یا در مابنده نشنوند و نه در مابنده
اِنَّهُمْ اَلَا كَالْاَنْعَامِ بَلَهُمْ اَضَلُّ سَبِيلًا نیستند ایشان مگر چون ستوران
 بلکه ایشان کمر راه تر اند از سنور جرار زیرا که استور را خدای نباشد کسی او را بر صواب
 دارد و از نا صواب باز دارد و ایشان را خرد هست و از متابعت نکند سوال
 چرا کافران را در کمر راهی دستور مانده کرد بعد ماکه دستور را خود معرفت خدای
 مست و ایشان مسح باشند خدای را **جواب** گویم معنی انست کی کاوان در قهر
 ناکردن حق و نادیدن محبت هر چون سنور اند گفته اند معناه کافران کور دل تر اند در
 باید پس از آنکه سنور در باب دنیا سوال کرد کافران سنور اند پس چرا گفت
 بل هر اصل و کمر راه تر اند از سنور پس چرا گفت اولی که الانعام و کمر این اند و هر ان
 این ساقض بود **جواب** گویم بل اصل بود از قول اول تا کعبه قول ثانی به رفع قول
 اول چنانکه کسی گوید بر این دیگر در ماست بلکه دو هزار از قول ثانی اول را بر داشته
 باشند و ساقض کرده بود بلکه از قول اول اصواب و دیقولاتی و اس از حکم روان و دو
 گفته اند اولی که الانعام صفت گروهی است و بل هر اصل صفت کرده دیگر پس درین
 تناقض لازم نیاید **اَلَمْ تَرَ اِلَى يَتْلِيكِفَ مَدَّ الظِّلِّ** ای یهودی
 صغ خدای قوی چگونه باز کشیده است سایه را یعنی بنف را گفته اند از ظلم سایه
 وقت صبح است تا بر آمدن آفتاب و الله تعالی اعلم بالصواب

وَلَوْ شَاءَ جَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا
وگرخواستید کسی از سایه رادای نامی شب بودی و هم روز سودی پس کردم
افتاب را بر شب فتانی و راه نمایی می کرد و شناسی افتاب نبودی ندانستی می چه
نار یکی است که خدای تعالی از در **ثُمَّ قَبَضْنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا**
مر می گرفتیم و می گیریم آن سایه را خودی خود گرفتنی اندک اندک اسای از پیکار بود
از نار می شب را از بر دی و روز از خودی خود مد هوش و سهوش گشتندی و **وَهُوَ**
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَاسَا و او آن خدای است که در شما شب را
بوششی می بوشاند شمار ایشا را می گفته اند معناه لباس خواب است تا حاسنهای شما
دوازده کرده کرد خواب این تا لباسند **وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ**
النَّهَارَ تَشْوِيرًا و خواب را راحتی و سایشی و گرازی و کرد روز را سیر
انگشتی و گرازی که در آن سید و مر جوش کردید و **وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ**
الرِّيَّاحَ تَنْفِثُ بَيِّنَاتٍ بِرَحْمَتِهِ و او آن خدای است که بفرستاد
بادها را که بکنند وزند خوب و شمال و دبور و صباد در سش باران و کرشتر انهم نون
خوای آن که بپزیده می بخار جمع ششور و ناشر موز و آن که بپزیده بود و کرشتری بیلخوای
مزد کار دهنده بارای متری بیاعنی مشر **وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**
طَهُورًا و فرو آوردیم از آسمان آبی پاک و پاک کننده مر خوردن را و شستن و طهارت را
لِنُخْرِجَ بِهِ بَلَدًا مَّيِّتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ
كَثِيرًا تا زنده کنیم بزاران آب زمین زنده و بخور آنرا از مستولان و مردمان
بسیار را از آنج افزیده ام **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِ لَكُم لَدِكُمْ**
بلدستی می فادوا گردانیدیم همان آب را میان ایشان تا بید گیرند و در انداختند تا بید باشند

کانی مع راحی را با احجای حای می شود یک حای بیار و اقباب می تابد و حای دیگر
 بیاد از انرا رانده ی است و باراننده ی و بیاز آب فرو شده زیر برهنه ای باز چشمها
 و کار براه و جاها انرا روزانده ی است **فَاِیُّ الْاَكْثَرِ النَّاسِ اِلَّا**
كُفُوًا سر باز زدند بیشتر مردمان جوگاران که نکند مکرنا سیاسی و نگر وید بخ
وَلَوْ شِئْنَا لَبعَثْنَا فِیْ كُلِّ قَرْیَةٍ نَذِیْرًا و اگر خواستیم ما نفر تنهایی
 در هر شهری می کننده ی یعنی رسولی و اکثر همه بنواری نای داشته تا ان فضل را بود چون
 حق بود صبر کن که رخ تو بیشتر بود **فَلَا تَطْعَمُ الْاَكْفَرِیْنَ وَ جَاهِدْهُمْ**
بِهَ جِهَادٍ كَبِیْرًا فرمان مبر کاران را در انک ترا می گویند با ما مبارز تا ما
 با تو مبارزیم و باز کوشش با انسان ندین قرآن کوشیدن نزدیک یعنی جواب ایشان بفرانزاده
وَهُوَ الَّذِیْ مَرَحَ الْحَرِیْرَ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ و او ان خدای است که در
 هم کشند دو دریا را و گفته اند ان دو دریا دریا ی یارس و روم است و گفته اند صد
 و بیست و چهار هزار جوی است در زمین بعضی عذب و بعضی شور و گفته اند دو آب
 است مطلقا عذب فرات این یکی خوش و مزه دار **وَهَذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ**
وَانِیْ دِیْكَرُ شَوْرٍ وَاَتَلَخَ وَجَعَلْنِیْهُمَا بَرْزَخًا وَاَوْحَجَّ مَجْجُورًا
 و کرد میان ان دو دریا حجای و بندی بسته و اگر ان حدس بر دریا ی یارس و دریا ی
 روم را ی برزخ میان ان جزیره ی عرب است و کرد دیگر امهاری حجاب میان ان قدرت است
 کی طعم یک دیگر را شنیدند **وَهُوَ الَّذِیْ خَلَقَ مِنْ اَمْلٍ اَبَشْرًا**
 و او ان خدای است که بیافرید از آب مردم را گفته اند این شرابی است و گفته اند آدم
 است اگر ادم را ی افریدن از آب ان است که او را از حال سافرید و حال از آب که
 همه ر می گفتی است از آب افریده و کرد آدمی را ی افریدن او خود از آب مهبی است

فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

بسر کرد او را بپوستی قرابت و پیوستگی بکاح و گفته اند نسباً پیوسته‌ی قرابت
و نکاح و صهراً پیوسته‌ی رضاع بود و هستند خدای تو و انا بنمای و یَعْبُدُ رَبَّ
مِزْدُورِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ می‌ستند از خدای
لج‌سوز ندارد ایشان را که بپرستند و زبان ندارد که بپرستند و نه حران و کان
الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا هستند کافر خدای او و مشت بدو و مَا
أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و نه فرستادیم ما را بیا محمد عزیزی مگر از جانب خدا
و بهر گفته‌ی ای مبشر المؤمنین یا مجرم و نذیر الکافرین بالنار قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرِ الْأَمْرِ شَأْنًا نَخْذَلُكَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا

بگوی یا محمد عزیزی من خاتم انبیا را بر تبلیغ هیچ مردی مگر آنکس که خواهد که بپرستد خدای
خویش را می‌سوال استثناء الامر شأناً یعنی در دست آید و با جبر جواب
گویم معناه لکن من شأناً نَخْذَلُكَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا فَاَنَا اَدْلُهُ عَلَيْهِ بیک کسی که خواهد
خدای خویش را می‌سوال و او را به بدید کنم و مراد است که سوال من از خدا بجد
نقی بود کسی که می‌خواهد در دیگر گفت مرد نخواهد که مرده‌ی قرابت نماید تا فرض بود
جواب گویم آنکه گفت لا اسألكم عليه اجراً الا المودة فی القربى و مسخوخ است
بدان نسبتی که گفت قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَمَا لَكُمْ مِنْ حَاجٍ إِلَىٰ دَرَقَانٍ لَا سَأَلُكُمْ عَلَيْهِ
اجراً است از راه مطلق و او مراد است که گفت الامر شأناً نَخْذَلُكَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا اِنَّكَ لَمَعْنٍ لِّكُنْ
استثناء حقیقی وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا مَوْتَ وَسَخِ
خَمْدِهِ تَوَكَّلْ و اعتماد بر آن زندگانی که می‌مرد نه مراد از زندگانی که می‌مرد
و نه بر موات و تسبیح که در آن را و لَمْ يَكُنْ بِدُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا

سند است و بسند کن بوی عز و جل که از آن سزاوارگاه **الَّذِي خَلَقَ**
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
 از خدای عز و جل سافرید اسماء و زمین را و آسمان را و میان ایشان روز و کفنه اند معناه
 فی سته الاف سته گفته اند فی سته ساعات من الیوم ثم استوی علی العرش
الرَّحْمَنُ فَسَلِّ بِهِ خَيْرًا سر است و اگر در عرش از خدای
 مهربان بگو کار فرستاده ای عنه چنانکه شاعر گوید

وسائلة تغلبه نریکر وقد علفت تغلبه العلوک

تغلبه ای عن تغلبه اگر خواهی که معنی است و اخذای بدای از خدای آگاه بر سر همه چیزها
 حیران را کی و لا شیک مثل خبر و از آن بود که مصطفی صلی الله علیه و آله رسید
 گفت یا جبریل معنی است و اخذای عرش دانی گفت ندانم که تو خواهی که بدای از خدای
 خبر بر سر مصطفی گفت تو معلوم همه ملائکته ای کرمی و او بود که تو معنی است و اخذای بدای
 و او بود که هم ندانم رسول از خدای خبر رسید که است و او عرش چون است
 خدای خود بیان کرد تا همان بیان دانست که است و اخذای خدای اند و بر سر او خدای است
 و از نجاست کی مالک کفنی الاست و معلوم و الايمان به واجب و الکعبة محمله و السؤال
 عنه مدعه رسول نیز رسید و صحابه نیز رسیدند هر کی در گفت این او نیز بدعت است
 کی می ارد و نکلفی است کی می سازد نفر به و نفر و لا ترید و لا تنقص و اذا قبل
لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ چون گویند ایشان اسجد کنید
 خدای مهربان را گویند رحمن چه بود که نفر از رحمن الا رحمان المامه نفعی مسئله الکتاب
اَسْجُدُوا لَنَا مَرْنًا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ای ما اسجد کنیم
 برای آنکه مسئله می فرماید گفته معناه لما نامرنا بعد و از بنا خوانی خطاب بود رسول ا

و یفریذ ایشان را و میدزدان حق و از نام رحمان تبارک الذی جعلت فی السما
بروجاً بابرکت است از خدای و نام از خدای که در آسمانها بروجها و دروازه
برج است حمل و ثور جوا سرطان اسد سنبله میزان
عقرب قوس جدی دلو حوت و گفته اند این برجهای آسمان گوشه ها هستند
در آسمان که آن معابد فرشتگان است چنانکه مساجد در زمین معابد مومنان است و آن
گوشه ها بعضی از زبرجد سبز است و بعضی از زبرجد سرخ و بعضی از یاقوت سرخ و بعضی
از نقره سپید و جعلت فیها سراجاً و قمر اُمیراً و در در آسمان
جراحی و افتاب و سُر جاحل و کواکب و ماه روشن و هو الذی جعل
اللیل والنهار خلفه و او از خدای است که در شب را و روز را برین دیکر
در آن بده حلقه ای مختلفه فی اللون والطبع لمن اراد ان ینظر اوارا که
شکورا از آن خواهد که در اندیشند و میگوید یا خواهد بسیار داشتی
که خدای را برین دو نعمت روز و شب شکری و عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هوناً و کان خامکان خدای مهربان آنکسها
باشند می روند بر زمین بفرستی گفته اند هوناً بالسکینه والوقار والحمد و اذا
خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً چون سخن گویند با ایشان ندانان
سخن نادان وار و ایشان سخن گویند سلامت یا گویند سلام علیکم لا ینتفعی الکاهلین
از آنجا که و عباد الرحمن تا بحر سوره همه صفت خامکان خدای است در جواب
کافران که می بود خدای گفت چمن است که جعلت فی السما و جادیت و کیت
و اند او را حسن بدکان باشد و الذین ینبشون لربهم سجداً و قیاماً
و آنکسها کی شب خداوند خدای ایشان را سجده کنان و استاذکان یعنی شب خداوند در

نماز و کرمه اول شب و آخر شب نماز کند همچنان بود که هیچ شب در نماز بود
 بیغایم گفت صبی الصلوة والنوم و صبی الاطعام و الصوم و الذین یقولون ربنا
 اصرف عذابنا **اصرف عذاب جهنم از عذابها کان غراما**
 و انکسها لی کویند ای بار خدای ما کردان از ما عذاب دوری بدرستی که عذاب دوری
 بود و هستن لایم کفنه اند غراما ای تقبل الکافر و کفنه اند غراما ای شدید انھا
 سات مستقر و مقاما بدرستی که آن دوری بدنا گاه است
 و بدناستان جای و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا
 و انکسها لی چون بقیه کنند کفای کنند و تقی کنند سرغوا ای لم یسرفوا و الباطل
 و لم یقتر و الی ثم یسرفون الحق و کان یبذل قواما و الذین لا یبذلون
 مع الله اما اخر و و ذی بقیه افشان مبارک اسراف و تقی و ایستلی مانه
 و انکسها لی نه خواستد بخدای خلدی جبر و لا یقتلون النفس التي
 حرم الله الا بالحق و نه کشندان تقی را صی حرام کردم بخدای
 نقالی کشن از ما کرمی یعنی آنند قتل او محارب فحلب او برنی فرم و قتل او قتل
 و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما زنا نکند و هرک
 نکند آنک یاد کردیم بملق اثاما برسد و به بید عقوبت زهی خوش کفنه اثاما برده که
 کرده بود و سنندان از روز قیامت سوال حر اکنت و من یفعل ذلک یلق اثاما
 کی بسیار معاصی را ذکر کرد چون شرک و خون ناحق و زنا و جاعت را بلفظ ذلک گویند
 نه بلفظ ذلک جواب گفته اند این ذلک را جمع است بر ناهای و من یفعل الذنا و لفظة
 اند معناه و من یفعل ذلک ای تقی در ذکره یضاعف له العذاب يوم
 القيامة و تخلد فيه مهانا می افزاید و اعداد دور و در خیر

وماند در آن عذاب حوار کرده و کج خلق صریح و فتح لام حوای بدارند و در آن عذاب
 حوار کرده **الْأَمْرُ تَابَ وَأَمْرٌ وَعَمِلَ صَالِحًا** مگر آنکس که توبه کرد
 از کفر و بکروید و بگردانید سوال جر صاحب کبیره را در روح مخلد
 نگوید بعد ما کی خدای گفت و مخلد نه مهانا **جواب** گویم و من بفعل و کلام گفته
 این را جمع است باز آنکه گفت و الذین لا يدعون مع الله الها الاخر و من يفعل ذلكي و من يشرك
 بالله لا حرم مشترک را عذاب بود دلیل بر آنکه آن صفت کافر از است که گفته الا من
 تاب و امن ايمان شرط کرد و ايمان کافر را بیاورد و گفته اند و مخلد فيه ای و بیک
 نطق و بود و خلود مکتب بوده نماید **فَأُولَئِكَ يَدُلُّ اللَّهُ سَبِيلَهُمْ**
حَسَنَاتٍ ایشان اندهی را کنند خدای بدیهای ایشان را اینک و نکوهها
 گفته اند معناه چون توبه کنند خدای تعالی برهای ایشان را از دیوان محاسبه و توبه
 ایشان را توانا بنیسد و گفته اند معناه توفیق دهد ایشان را از بعد توبه تا اینک بهما
 در دیوان خوش حاصل کنند و گفته اند معنی از بندگی است کی روز قیامت
 خدای تعالی نامه تائب را بدست وی دهتا و ی کردارهای خوش بیند آنکه
 کاهان او را بطلعت بداند **وَكَاذَلِكَ غُفِرَ لَهُمْ جَمِيعًا**
 بود و هست خدای امر زکال و بخشانده بر تلب محمد هیم که هفت کرامت
 خدای تعالی در قرآن تائب را کرامت کرده است یکی وعده کرده است قبول و هواری
 قبل التوبة عن عماده و مغفرت و ای لغفار لم تائب و مدحت المومنون العابدون
 و محبت ان الله يحب التوابين و فلاح و توبوا الى الله جمعا ايه المومنون لعلمكم فظهور
 و دعا فرستگان را غفر الله لهم تا بوا و شد بد حسنات **فَأُولَئِكَ يَدُلُّ اللَّهُ سَبِيلَهُمْ**
وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

۵

۱۰

۱۵

۲۰

و مرگه تونه کرد و کردگار نیک بدستی کی او است کی می باز کرد خدای بارگشت
 سبزه هشت و کلمات خدای **وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ** و نیز خصکان
 خدای آنکسها باشند کی کو اهی بدهند بدروغ و حاضر نباشند بجای ناسنا باشند و ناسناست که بیند
وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغَوِمْ وَكَرَامًا و چون بگذرند به سپرده و نا
 شایسته بگذرند کتمان معنی کرم و ارباب بسندند از او برهانند دهند و گفته
 اند مر و اکراما است کی بگذرند روی بگردانیده کرم و ارباب کی امر معروف و نهی مکر
 بجز و حکم کنند و بر فو یا خود در این بینوندند **وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ**
رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا و آنکسها که چون ایشان را ایند
 دهند بآیتها حق خدای ایشان بر نیفتند از کوران و کوران ای عاقل نباشند کی ببلکه
 برایشان اثری بدیداد از خشوع **وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ**
أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا غُرَفًا و آنکسها کی گویدای بار خدای ما بخش ما را از زنان
 ما و فرزندان ما و روشتای چشمها یعنی ایشان را شایسته خود کنی و فرزنده العین
 مادر و پدران بود کی بیک فرزند بود و گفته اند کی فرزنده العین از پدر کی بیک مادر بود
 زیرا کی مع امر که علیه السلام جعل ذرة عینی فی الملو و لمده است کی چون
 رسول این سخن بگفت فاطمه مدرست وی بود و گفته اند ایشان را یا ما هشت رسان جنم را
 بدید از ایشان روشن کرد و **وَجَعَلْنَا الْمُتَّقِينَ آمَمًا**
 و کن ما را پیشرو کاران را پیشرو و نا افتد اکند اما تا فضل و شرفان را بود سوال
 حرر لکنت و جعلنا للمفترامة تعدا کی صفت جمع است حوای کوم برای و اول آیات
 را کی درین موضع همه ریز در است و گفته اند مراد از این است کی هر یکی را از ما ای کردن
أُولَئِكَ خَزَنَةُ الْعُرْفَةِ مِمَّا صَبَرُوا ایشان اند آنکسهای

۵

۱۰

۱۵

۲۰

کی یادش دهند ایشان را درخت بلند بذاغ صبر کردند بر طاعت و صبر کردند بر معصیت
 و صبر کردند در سخت گفته اندکی این غمزه که صابران را وعده کرده است درختی باشد
 در بهشت نام صابران از افتاد در مصراع بود هر دری هفتاد و حاجب گاه و تشکان
 می آیند باده و سلام خدای حاجان ایشان را گویند که وقت یاد استی و لی
 خدای با حق مشغول است ایشان را می دارند تا یک راه کی وقت باریند در این راه در پی
 بطون علم هر کس که باب سلام علیکم ماصبرتم فتم غنی الدار و یلقون
 فِيهَا خَيْرًا وَسَلَامًا و پیش از این ایشان را می دهند ایشان را در اتحاد امت
 وافرین سوال چه فرق است میان خجست و سلام وافرین بعد مای می نامد که صلی الله
 علیه و آله خجست اهل الجنة فی الجنة پس چرا خدای تعالی فرق کرد میان خجست و سلام جواب
 گویم خجست از بهشتیان بود بیکدیگر را و سلام از خدای جانان گفت سلام قولان
 رب جسم و گفته اند خجست خدای ایشان را می رسد بود و سلام بگفتار و اسه اعلم
 خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا حاویدان باشند دران
 بهشت است سکوارا مگامی و ایستادن جای ای که آن بهشت است نصیب علی التفسیر
 قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ سوال
 بجوی یا محمدی چه خواهد کرد شما خدای من کرده دعای شما بودی سوال
 اگر عرض خدای از افرینندگان دعای ایشان است پس چرا کرده دعای آنکه عرض
 خدای از افرینان و حاصل نیاید جواب گفته اند معناه چه کار است خدای ا
 عذاب شما اگر دعای شما بودی مردن خدای را خدای یعنی کرده برای شرک
 شما را بودی چرا عذاب کنی شما را و گفته اند معناه ما یعبوا بکم لولا توحیدکم
 اگر نه برای توحید و موحدان بودی خلق را بیا فریدی خدای گفت عی و عی

۵

۱۰

۱۵

۲۰

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

اکنون که بدو غداشتید حق را و توحید خدای را زود آلی عذاب شما را لازم
بود روز بد و کفنه اند روز قیامت و کفنه اند غدا ما که العزم القل و الله اعلم
خبر است از مصطفی صلی الله علیه و سلم کی او گفته هر کی سوره الشعرا را خواند مرگ
او مرگ سعد باشد و او را حدان ثواب بزرگی است بهشت مزاج را رضای الله عنهما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم

طسم بطول حنای و سنا او و ممل او و کفنه اند طاطرب اهل الجنة فی الجنة سین
سر و هم فيها ميم ملک هم فيها و گفته اند طاطره طوی سین اسکندر به
و ميم مکه و گفته اند طاطر درخت طوی سین سدره المنتهی ميم محمد المصطفی و گفته اند

طسم نام این سوره است تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

این سوره اینها نامها هو بیایست یعنی قرآن صد و چهارده سوره گفته اند این کتاب مس
لوح محفوظ است لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُ أَمُومِينَ
مکر تو با محمد را کند ی تر خود را و خواهی شست خوشتر از این که ایشان نیستند

کرد و بزرگان و از این بود که خدای تعالی رسول را فرمود که بجاهد القهار و المنافقین
و اعطاهم علیهم مغامر جدان جد و حمد و در جهاد با کافران کی خوشتر از اهل ک

خواست کرد در جد و حمد خدای تعالی این آیه بفرستاد اِنْ تَشَاءْ نَنْزِلْ

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ

که خواهیم که فرو فرستیم ایشان را آسمان نشانی یعنی عجیبی و عقوبتی که کردی

کرد و از این ایشان را کردن نهادگان و کردنهای ایشان از آن روز و کفنه اند اعناقهم

ای جماعتی که تا همه ایشان را منقاد بودند تا خواستندی و کریمان آوردند

سوال حقیقت اعناق طاعتی جواب گفته اند از اعناق طاعت
 از نفوس و اعبان ایشان است و گفته اند برای فاصله این است و گفته اند از اعناق طاعت
 او را زاننده کردند و مایاتیه هم مریضی از الرخیز محدث
 نباید باشند هیچ بند کفنه اند مخ کرای مریضی میدهند گفته اند مریضی
 ای مریضی و محشر از خدای مهربان آورده الا کانواعنه معرضین
 کی باشند از روی گردانندگان اشکالی که درین است در اول سوره الانبیاء
 گفته اند فَقَدْ كَذَّبُوا فَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ
 يَسْتَهْزِئُونَ بدرستی که بدروغ داشتند حق را و ذاکه ایشان را بدجربهای
 اچ بودند بران خنده استانی می کردند گفته اند عَفْوَةٌ اسْمُهُمْ وَلَمْ يَبْرُوا
 إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَظْمٍ
 ای که نکر حدیث من حدیث برویابندم مادران یعنی در زمین از هر گونه نبات میگو
 منفعت کننده شناخته طاهر را و نظرواستدلال و انتفاع را ازین فی ذلک
 لَآيَةٌ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بدرستی که دران نشان و عبرت
 است و حجت است و سود مشنتر ایشان کردید کار بدان بود که ایشان را هلاک کردند
 گفته اند معناه نبود در سابق علم خدای مشنتر ایشان کردید کار و از ربک
 لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ بدرستی که خدای تعالی است عَزِيزٌ و سَتَان
 از دشمنان وی همتا یکس کشیدن و محشاییده بر موان خاصه بر تلبیان و اولاد
 نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ يَا أَيُّهَا الْقَوْمُ الظَّالِمِينَ
 و باید که چون بخواند خدای موسی و بر مریضی بشنودان کرده ستمکاران
 قَوْمَ فِرْعَوْنَ لَا يَتَّقُونَ کرده فرعون ای ستمگر از خدای که او را

همتا گویند و میگویند از ازار او **قَالَ رَبِّ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّکْذِبُوْنِ**
 موسی گفت ای بار خدای من ترسم که مراد تو غرضت باشد و بیهوده صدق
 و **لَا یَبْطُلُ لِسَانِیْ** و تنگ کرد دل من و نه روز ران من گفته اند که این
 از آن گفتگی مردمی که بتکذبل کردند از تکذبل نفی فرمودند و گفته اند زلف
 بستگی زلف از خواستگی در روزان موسی مستحق بود از آن وقت باز که در خانه ی
 و عوز افتاد زلفان نهاد **فَاَرْسِلْ اِلَیْهِمْ رُوزَ وَهُمْ عَلَیْ نَبِّ فَاَخَافُ**
اَنْ یَّقْتُلُوْنِ پیغام فرست بهارون تا بپرسد و مرابوی قوت دل بود و نیز
 ایشان را بر من گناهی است که یکی از ایشان گشته ام ترسم که مرا بکشند و فضاصل **قَالَ**
کَلَّا فَاَذْهَبَا بِاٰیٰتِنَا اِنَّا مَعَكُمْ مُّسْتَمِعُوْنَ
 خدای گفت هر گشت ما ذای حق آلی این نبود بشنود و میبرد شما را بر دست من که ما
 با شما باشیم سمع و بصر بشنوده کی او شما را چه گوید **فَاَتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُوْلَا**
اِنَّا رُسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ مردوان شنودند فرعون چنانکه دعوی خدای
 می کند گویند کی ما رسول خدای جهانیان ام **سَوَال** چرا گفت رسول رب العالمین
 بعد مای موسی و هارون در رسول بودند **جَوَاب** گویم رسول اسمی است هر روز
 صدر و حو و لوع و قول شاعر گوید **لَقَدْ کَذَبَ الْوَاسُوْنَ مَا کُنْتَ عَنْهُمْ رَّسُوْلًا**
 ۱۰
 ارسلتم رسول ای رساله و هر اسمی که روزن ممد و بد شبیه جمع و وحدان در انشاوی
 بود چنانکه گفت هو لا یضیی **اَنْ اَرْسِلْ مَعَنَا بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ** کی نزدست
 با ما فرزند ان یعقوب را کی ایشان از آند نه بندگان تو **سَوَال** چرا گفت آمده ام
 تا بنی اسرائیل را مادی که گفت آمده ام تا بخدای امان ای آمده ام کی خدای تعالی موسی را ندان
 فرستاده بود تا فرعون را ایمان خواندند از هران کی بنی اسرائیل را از و در خواهد

سوال گویم موسی علیه السلام خواستگی اولاد فرعون را از طلم در کردی
 می دوی کرد و مقرب بود هیچ طلم موسی خواستگی او را باز نمابندی من ترا هیچ امر نام تو عدل
 شده و توانی بنی اسرائیل را سخره گرفته ای نه در خورد عدل تو باشد رفو و رانیسه
 کرد ناوی بداندی موسی او را هیچ است فرعون از سر تکیه جویش گفت ای نه توانی می ما ترا
 اندام هر چه می توانم **قَالَ الْمُرْتَبِكُ فَبِنَا وَلِيدًا وَلَيْتَ فَبِنَا مِنْ**
عَمَلِ سَبِينِ ای به ما میر و دردم نرادر میان ما آنکه تو دزد خورد بودی و در ندادی
 میان ما از زندگانی سالها سی سال **وَفَعَلْتَ فَعَلْتُكَ الَّتِي فَعَلْتَ**
وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و کردی تو آنچه کردی یعنی کشتی از قبطی و نوار ناسبا سان
 نمت مالی گفته اند من الکافرن ای من الکاحدن لغای ولای **قَالَ فَعَلْتُهَا**
إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ موسی گفت ای دردم من از فعل و من از کراهات و دم
سوال ای دیو بودی پیغامبر خدای مرام بودی ناکت و انام الضالین **جواب**
 گفته اند ان من الضالین ای من الکاهل و گفته اند من الضالین ای من الناسیر و گفته اند
 ای من الضالین عن الصواب الی الخطا و خطا را پیغامبران روا بود و گفته اند ای من الضالین
 از ناسبای بود می کرده اند **فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ**
لِي زَيِّي حُكْمًا مکرر عترت شما چون تن سیدم را شنیدم از شما خفتید من خدای مژستی
 معنی نبوت و علم و باز من **وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ** و کرد مرا از
 پیغامبران مرسل **سوال** ای به پیغامبر خدای مژستی مکرر رسول بران معنی که
 استحقاق رسالت دارد چنانکه پیغامبر گفت کنت نبیا و ادم من الروح و الجسد پس چرا موسی
 گفت چون از نزد شما بر خدای پیغامبری **جواب** گویم رسول و مرسل بر دو
 معنی بود یکی معنی سر او از رسالت کرد و دیگر معنی وحی فرستاد موسی بداند گفت

وجعلی من المرسلین ان خواست کی مروجی فرستاد و از آن بعد او بود کی موسی از مصر فرست
 مرشدانش خودی و رسول بود و رسول و مرسل بود بمعنی سزاوار رسالت آنکه جواب
 داد از آن سخن را که فرعون گفت المریدک فینا ولید او تلك نعمة تمنها علی
 ان عبت بنبی اسرائیل از این نعمتی است که بدان میمنت من میمنتی
 گرفتی فرزندان یعقوب را و می کشی فرزندان ایش را تا مرا از ضرورتی بآب افکندند و بنویسند
 ان نبیست کرد تا ان نبی بودی گفته اند کی موسی جواب فرعون بران معنی داد کی تو مرا فرزندی
 هر گز نمی گوی تا من خویشت را تا از اعت و ناله دی وصف نکند چون فرزندی هر گز نمی فرزند
 خویشت را تا ان دهی بدان میمنت من نبی بودی می بدی چای منت نبی بودی گفته اند کی موسی بدان
 ان خواست کی بی ان نبود داشت بود کی تو نام کردی کی بی اسرائیل است کی داشتی و مرا فرزندی
 لا حرم مکافات یحیو تر از ایمی یار کنم کی تر از دو رخ بهشت را مرا که حاجت کنی ۹
 قال فرعون و ما رب العالمین فرعون تشو خورد و بداند سخن شد
 گفت چیست این خدای همانیان کی می گوی من رسول او ام سوال چرا گفت
 و ما رب العالمین بعد مالی ملاد نام مرا را اعتبار دهند جواب گوید وی از کور دلی می گفت
 کی خدای را شناخت عجب بوی کرد در ما سبب است او داشت بحواب و گفته اند کی ما
 در میز و نام بر اعتبار دهند چنانکه گفت فانکوا لمطاب لکم من النساء من طاب لکم
 و گفته لا اعد ما تصدرون ولا امر عابدون ما اعد ای مرا عباد قال رب
 السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین
 موسی گفت رب العالمین هر دو کار را سما بنا و زمین است و انج میان است اگر می بیند
 کمان اید بنین کمان را بنیود سوال چرا گفت ان کنتم موقنین استان شرط
 کرد در خدای خدای و اسان خود موقن نبی بودند جواب گوید معناه که اسان و موقن

و آنچه میان است موقی این حد کاران موقی ناید بود و گفته اند معناه ما کیم موقین
 قَالَ لَمْ حَوْلَهُ اَلَا تَسْتَوْعُونَ فِرْعَوْنَ كَمَا تَسْتَوْعُونَ اَلَّذِي تَدْعُوْنَ اِيَّاهُ
 شنود کسی می چه گویند خواستی بفرمودند آن سخن موسی را قَالَ رَبُّكُمْ وَ
 رَبُّ اَبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ موسی گفت علیه السلام خدای شما است و خدای
 پدران شماست یعنی هر دو کار شما است و از ایشان قَالَ اِنَّ رَسُوْلَكُمْ الَّذِي
 ارْسَلْنَا لِيَكْمُلْ لَكُمْ فِرْعَوْنَ گفت بطرزی رسول شما می شما فرستاده اند
 دیوله است که بجز من خدای دیگری گوید قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
 وَمَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ موسی گفت خدای را مذهب حای و فرود شد
 حای افتاب است که شب باری خدای دارد قَالَ لِيُتَّخَذَ لَهَا غَيْرِي
 لَا جَعَلْنَاكَ مِنْ الْمُسْجُوْنِيْنَ فِرْعَوْنَ گفت که خدای کبری جز من هر آنکه
 ترا از زندانیان کنم و زندانی می معجزتر از خدای بودی که خدای در زندانی می مردی را
 اورا بخوردندی قَالَ اَوْ لَوْ اَجِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ موسی گفت معلوم
 است علیه و کرمه بتو ارمحت مداروش ظالم قَالَ فَاقْبَلْ بِهَذَا كُنْتُ
 مِنَ الصّٰدِقِيْنَ فِرْعَوْنَ گفت بیار که هستی از راسته عجمان نماز کاذبان و
 جادوان و کاهنان فَالْقِيَ عَصَا فَاِذَا هِيَ تَعْبَانُ مُبِينٌ
 می کند عصا او را می از عصا از درهای گشت بیداده می باز کرده هشتاد و شش و
 هشتاد و شش کردید میان ساری فِرْعَوْنَ را همه سنگ مرمر هر درید مسند و چهار هزار
 حاجب بود فِرْعَوْنَ را چنین گویند هفت هزار از ایشان زهره بچید آنکه سر بر آورد
 و آنکه فِرْعَوْنَ را فِرْعَوْنَ حسان ترسد که آمده است که هفتاد و شش و شصت و یک
 از همه مای هر حمل روزی او را یک با و حجت افتادی می آنکه گفت او را یک

باموسی موسی دست بدان دهوی گشت در دست موسی فرعون گفت نیز همت
 داری گفت دارم و ترغیب ده فازاهمی بیضا للناظرین
 موسی دست از اسنین بیرون کشید اندر بر غلای از دست او سپید و روشن بود و فرمود
 کاران اجناسک روشنایی از افتاب غلبه کرد قال للملاحوله از هذا
 لساحر علیهم فرعون گفت ملازم سحرچنان را می گردم و او و ندیدند
 کی این موسی حیدر و اسنن چهار دانا و زیر یک و سبک دست پرید از تنج حکم من
 أرضکم بسمجرة فماذا تأمرون می خواهد که بیرون کند شمار از این
 زمین شما عباد موسی او چه فرمایند معنی چه گوید با وی چه کنیم قالوا از چه
 و اخاه و ابعت فی المدا این حاشیرین

گفتند باز دارا و او را و لید کن او را و وعده کن او را و برادر او را و فرستد در شهرهای مصر
 انکیرندگان می جاد و از انکیرند بیا تو ک بکل سحر علیهم
 تا بتوانند هر جاد و دانا را و سحر و جاد و خواهی مبالغت سحر بود فجمع الشجرة
 لمیقات یوم معلوم هر روزند جاد و دانا و هر یک روزدا بسته را از آن
 روز عینده ایشان بود و قید للناسر هل انتم مجتمعون لعنا
 تتبع الشجرة و گفتند مردمانی هم هستند هم آیند کان نامکما بر روی کثیر
 جاد و دانا از کانوا هم الغالبین که باشند ایشان غلبه کنند
 بر موسی و خدای موسی معنی نباید تا انو می کنیم عباد مکر جاد و دانا از موسی و خدای
 موسی می آیند فلما جاء الشجرة قالوا لفرعون انزلنا لاجرا
 از کناخر الغالبین حوزا میزند جاد و دانا فرعون گفتند فرعون را ای میار از دیت
 بود که با شما می آیند کان و غلبه کنند بر موسی و خدای موسی

قَالَ نَعْمُ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُفَرِّينَ ^۵ فرعون گفت همارو دشمنان ایوانم
 و خلعت دهم و آنکه شما از نزدیک کردگان باشد که هرگاه که آیند شما را بار دهم چون
 ایشان این سخن می شنیدند فرعون گفت خلع تمت الغمة واجب شد که ماهه جان میان
 بنم ناموسی را و خدای موسی را بهتر کنیم آنکه اینک بد شنیدند و خلق روی پشت
 نهادند چون بعد که حاضر آمدند قَالَ لَهُمُ مُوسَى الْقُوا مَا
 أَنْتُمْ مُلْقُونَ ^{۱۰} گفت ایشان را موسی ملکوات الله علیکم بیفکنید
 آنچه شما بیفکنید اند قَالَ قُوا احْبِا لَهُمْ وَعَصِيَهُمْ بیفکنند سنها
 و باهوی ایشان افتاد هر از عصا و رسو بیار و زند و بیت ما را از کرده و میان از سیاه
 کرده و قَالَ اِجْعَلْهُ فِرْعَوْنَ اَنَا الْخَيْرُ الْغَالِبُونَ
 گفتند جادوان فرعون بعد از فرعون که ما اینقدر آئینده از موسی و خدای موسی
 قَالَ قَى مُوسَى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ^{۱۵}
 بیفکند موسی باهوی او را هوی از فرعی رد از آنکی ایشان یافته بودند چون همه فرو برد
 اینک هر عوز را آنکی او را بر فرو برد و فرعون را بالای رختند و بر نشسته بود و هفت جگر
 مرصع بجواهر بر سر وی باشد و حوز را از درها را بید خواست که زهره او بکند موسی گفت
 بکیر او را و اعرفت نان و نمک قَالَ قَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ^{۲۰} بروی در
 افتکند ندان جادوان را سجدگان سوال ای نه سجود و ایمان سحره فرعون
 اختیار ی بود پس چرا گفت قَالَ قَى السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ جَوَابُ ابْنِ عَاسِ كَوَيْدُ
 من سر عما سجد و اكا هم القوا كفنه اند قَالَ قَى اِيْ فَاهُ السَّحَرَةُ اَنْ سَجِدَ وَاَدْرَدَلْ اَنْ كُنْ
 ایشان را کردیدن موسی و خدای موسی قَالَ اَلَا اَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
 رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ گفتند و بیری ما بخداوند جهانیان فرعون از نشند

گفت ایای قنوز و مراد مرا می دارند مرد العالمین گفتند ب موسی و هارون بخدای موسی
 و هرون **قَالَ امْنُمْلَهُ قَبْلَ أَنْ أَزِلْكُمْ** و چون هتای بگویندند
 بوی موسی بشار اندازند در ستوری داد شمارا **إِنَّهُ لَكَبِيرُكَمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ**
الْبَحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ بدستی کی او خود همین شما است
 اندر دما و گفت شمارا جادوی روزا کی بدایتی با شما چه کنم **لَا قُطْعَنَ**
أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ هر آینه و بدستی کی هر مرد شما و
 با بهای شما فاد و دست راست و پای و پای راست و دست چپ و
لَا صَلْبَيْكُمْ أَجْمَعِينَ و بر دار که شمارا **قَالُوا أَأَلْهَمْنَا إِلَى**
رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ جاذ و ان که متلا ما بر و لا ضرر الی نیست و زنند نداد
 مارا کی ما خدای کرد پیده ام مائی بدل بولی رسیدن بر چه خواهیم کن **أَنَّا نَطْمَعُ**
أَنْ يَغْفِرَ لَنَا خَطَايَاَنَا إِنَّ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ
 مامی امید دارم کی بیاورزد ما را خدای ما کما همان ما را بذا که هستیم اول گروهی که
 موسی و خدای موسی **سَوَّالٍ** جهانبده است در تکرار این قصه در قرآن بعد م
 کی در سوره الاحراف این را یاد کرد و در طه همین را عینا یاد کرد و چند جای در قرآن این
 قصه را یاد کرد **حَوَالٍ** که موسی خدای قرآن را می خواند گفت کما امتنا شما
 منای زهر کی قصص و اخبار ان متناسبت نابد خدای را با تیان مثل ان جانک ما ررحون
 مبارزت بیرون آمد و نور د کند و حوالان می گویند **تَرَالِ تَرَالِ** ای هلم ما ررحون
 خدای او و بیار ان رسول را در اکثر احوال گروهی بفرها غایب بودند و او مبهط
 و می دو افتاده بودند دوست داشتندی کی بیرون قصه ی کی آمدی حاضر بودند
 خدای تعالی خواست کی امتنا را از با کوره ان نصیب شدند و بیار ان قصه را و می فرستادی

محمد هیمر گفتی رحمه الله باشد که الحدی را هم اندکی توانستندی که قرآن را مثل
 آوردندی و لکن از آن سبب نیاوردندی که اندک نشیدند آنچه ما از او سرور نبود مثل این و این
 بود در حروف و کلمات بخلاف این بود که مثل این بود محمد که در این حرف داشتند نه نضاعت
 رفت الینا و کبر خلاف این آوردندی محمد گفتی من سمارا بخدی مثل این قرآن که کم نه
 خلاف این از آن سبب بود که مثل قرآن نیاوردندی نه آن عجب خدای تعالی نمود که از شرط آن
 که سخن با سخن در نظر برابر بود واجب نسبت که در حروف و کلمات برابر بود نبی که
 بیک قصه در قرآن چند کرات و تار آن خدای تعالی بفرستاده همه در نظر برابر و در حروف
 و کلمات متفاوت ناطق بود اندکی تا آوردن مثل قرآن از عجز بود نه از آن سبب که
 محمدان نداشتند سوال چرا است که خدای تعالی در قرآن از همه مقامات صلاب
 الله علیه و آله جمعین ضعیف موسی را برتر از کرده است جواب کوهی زبانی
 احوال موسی بود که مانند بود با احوال مصطفی در حجت نمودن اهل مصر را و اصرار ایشان
 بر کفر و خنک کردن با رسول خدای اهل مکة و با مصطفی هم چنان می کردند هر چند
 وی معجزان شش نمود ایشان مقرر در مصر تر بودند نه تکذیب و جوار از آن و انکار
 مصطفی صلوات الله علیه **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي**
 و بیغام دادند ما موسی کلیم که شب بزمندگان مرا بنی اسرائیل را آن که متبعون
 کی شما از سر در آمدگان اند و آن را بعد از آن بود که حمل سال می بلا و خفا فرعون و قوم او
 کشیدند و از بعد از آن خدای تعالی گفت قد احببت دعوتک كما جئت کذلک ایتان بر سید
 ملائک ایشان آمد موسی بنی اسرائیل را بهمانه عبیدی بیرون بردار مصر **فَارْسَلْ**
فِرْعَوْنَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ بفرستاد فرعون در شهرهای مصر کرمندگان
 و آن وقت مصر حمل فرسنگ حمل فرسنگ بود همه الا ان حاشران فرعون لشکر کرم

می کردند فرعون اندک لشکر موسی ششصد هزار سوار بجز کودک و پیر و مجنونان
 در جنب لشکر فرعون اندک بودند فرعون این کت از **هَوَالِ الشِّرْذِمَةِ**
قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ بدستی که اینها یعنی اسرائیل
 در جنب ما کم و می اندک بدستی که ایشان ما را خشمنازنده اند و **أَنَا الْجَمِيعُ**
جَادِرُونَ و ما هر اینه گروهی ام عزیز کرده حاذران بود که هر چه بگویند
 و چون کاری بشاید و خدایان بود که همیشه حذر بود **فَأَخْرَجْنَاهُمْ**
مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُوزٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
 پس بیرون آوردیم ایشان را از باغ بوستانها و چشمها و کنجا و جاگاه خرم و این مقام کرم
 گفته اند قصر فرعون بود بعین الشمس از کرم خوانند از جامعی که آن بود در باب خوشتر گفته
 اند که این مقام کرم خوانند برای **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بود بدو باران شسته و این خط
 حسریل بود که از روزی که همان آورد از فرعون بای در پشت ستور آورد در صغار گوشه
 فرعون تازیانه بدست داشت هر تازیانه بر آن بود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 نوشت از هر کت این کلمه خدای تعالی آن نوشتند این مقام کرم خوانند مخلوقی بدو بار کانی
 این کلمات نوشت که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بر کاف این نامش مقام کرم خوانند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 بر خود خود واجب کرد رحمت بر امت احمد و بنو شت که علی نفسه الرحمة و بنو
 حیات عجم باینده عجب **كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ**
فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ همچنانکه از ایشان باز سند از امیرات فرزند از
 یعقوب دادند آنکه از سر ایشان در داشتند بامدادان و این فیه تمامی در صد کتاب
 در سوره البقره گفته امده است **تَتَفَوَّقُ حَيْدِیَ تَعَالَى فَلَمَّا تَرَى الْجُمُعَازِ**
 چون هر رسدند و بدیدار یکدگر افتادند از جمع لشکر موسی و لشکر فرعون

سوال توالی تعلق بود از رویت کی هم دیدار بود و از دلش کرم دیدار

نمودن را کسی در اخبار معروف است که خدای سید معنی را بر شهادت نامیان از دلش کرم

بر من آمد تا ایشان را بیکدیگر دیدار نبود پس چرا گفت ترا همچنان جواب

گویم این برای معنی ندای است و عرب ندای را برای گویند چنانکه مغامیر گفت المومن

والکاف لا یؤمنون آنار بهای لایند انا در رفت گویند و نا شایطرای شقایق و سدا

قال اصحاب موسی انا لمدركون گفتند یاران موسی کی مادر

یافتگان را هر کون ما را بگیرند فوفه عزون جبار غدار **قال کلا ان**

معین بن سیه دین موسی گفت حقائی نگیرند در نیابند

زیرا کی بمن است خدای من بعون و نصرت و حفظ و رعایت روزگاری مرا راه نماید بدشت

هر ریا در من است ما لاجت است برانکه ادراک غیر رویت است بر کی انجار و بیت

امثال کد و ادراک نفعی کرد در دست سندی ادراک غیر رویت است بر رویت کی

از سندان ادراک نمود خدای را چنانکه گفت لا در که ابصار رویت بود معنی

نظر جانک گفت الی درها ناظره فاو حینا الی موسی از ضرب

بعصاک البحر آنکه وحی کرد و موسی صلوات الله علیه کی ترز عمای ترا

بدریا فانفلق فكان کل فرق کالطود العظیم

هر دو شکافت و بود هر پاره ای چون کوه بزرگ دوازده راه بدید اماندار کنار

دریا دوازده سطحی اسرائیل را در اجلا آمده است کی از آب کی از میان از راهها ناپدید گشت

در عمام موسی مصابحت تان روزی در تنبیه ابر خواست خدای تعالی گفت اضرب بعصا

البحر موسی عصا بر سنگ زد خدای تعالی از آب مصادر اکیال قدرت بدید آورد و عمام

گفتند معمره می مصطفی در اشتقاق فرمود ترا معمره می موسی بود در اشتقاق معمره را

کی بحر در جنب بذر اندل بود و نیز موسی بدربار رسیده تا غصا را برانزد و مصلحی بیافشد
 ساله راه بود از بد رکبی از انشا در گذران باز شکافت و سرسرف فلک محموسی را مصلحی
 کشت زهر آبی نام او شکافت کی نژده بار بر مصلحی ملوان نفرستاد در باب شکافت چون
 در باب شکافته شد و موسی و قوم سلامت بکشد شتدای عجبی موسی از برکات ملوان
 رسول سلامت یافت و از شتم کجاست یافت اگر امتن بر رسول ملوان فرستاد اگر بر صراط
 سلامت بکشدند و از دور خجاست بایند جمع **وَأَرْسَلْنَا تَمِيمًا إِلَى الْآخِرِينَ**
وَالْجُنُودَ مُوسَى وَمِنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ و نیز دیگر آورده و هم آورده ایم آنان
 وقت دیگر آن یعنی قوم فرعون را و در بار در باغی که دردم و هر هانیدم موسی را و
 از کسهای باوی بودند هم کسان **ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ أَنْتَ فِي**
ذَلِكَ لَا يَبُذَرُ بر غرقه کردیم دیگران را در سنی کی در از اعراق ایشان
 نشانی و عبرتی بود تمام و ما کازاک **ثُمَّ هُوَ مُؤْمِنٌ** نبود ایشان
 درویدگان را این معنی که بگفتیم در اول این آیت **وَأَنْتَ يَا هُوَ الْعَزِيزُ**
الرَّحِيمُ معنی این گفته آمد و موحیای عزوجل **وَأَتَدَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ**
إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبْنَيْهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ
 در خوان یا محمد بر ایشان خبر را هر چه بخل چون گفت بر در خوش را از رو کرد و چو شرا
 کی چیست اند شمای رسیدند **قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظُلُّهَا**
عَاكِفِينَ هستند می رستیم تبار را روز که از ایم مقیم استاده ابراهیم رسیدند
قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَ كَمَا لَا تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَ كَمَا لَا تُضِرُّونَ
 ابراهیم گفت هیچ شنو اند از شما چون بخوانید ایشان را یا هیچ منفعت کنند شمار اگر بر رسیدند
 یا هیچ کردند کنند که بر رسیدند گفتند از هیچ نیست از هر وقت پس چرا می رسید ایشان را

۵

۱۰

۱۵

۲۰

بَلِّغُوا أَوْ جَدْنَا أَبَا نَاكَ ذَلِكْ يَفْعَلُونَ

گفتند یا قیوم ما بندگان ما را که بجهنم می‌گردند ما این را از ایشان گرفته و در اخبار است
 که از ریت تراشیدی و با برهیم دادی کی به بن خانه برود راه من نزدیک او رفتی ده
 ابریم انرا پسندیدند و استیجری رشتندی در سنی از بت کردی و نکو سارا را در زمین
 کشیدی و با برهیمی بردی و در خالی مالیدی و همی گفتی کی جزا جزای کی جزا را همه
 زبان کند هم سود نکند اگر جزا را یافتی بهر وقتی و گریافتی بت خانه بردی و بکندی
 وی زدنی و در میان دگرستان افکندی و بیش سنی و آنگین و روغن سیر خوردی و روزی بتی
 در راه می‌برد و او را فریاد می‌کرد که خدای داری سارا خانه می‌روزی و گفت من آرازان
 خدا بجان را تا آخر می‌کنم خدا گای داشت در میان خانه نمازده بودم در دزدانجامه
 را بیدار دید و آن خدا بجان را در میان من در اهریم گفت پس این را آخر کی انرا بت را بکند دارد
 و در بخت نزد و تورت را بتانند و گفت چگونه گفت این بت را حسی است در سر در نهی
 خلکو که حکم باشد سرانبت را که دارد و چون کاری پیشی من پیشی ترا کسی باشد
 ترا که دارد تا بهی و کشتنی یک نیمه تنور گرم کنی و بدگر همه دیگر نری
 این را شنای و پس از زن بعرفت که می‌گردد در اهریم می‌نکست و فکرت و روشد اهریم
 دانست گند خردمند است و یافت کی بت خدای را شاید گفت ای مادر جزا را کی
 خدای را کی هر چه داری از وی داری و هر چه خواهی از وی بای و هر چه خواهد کرد زن
 گفت ان کدام خدای است مگر من و ذرای کوی اهریم گفت لا بل ان خدای که
 خدای من و تو و ان هر روز است و هر که در هفت آسمان و هفت زمین است همه
 سده او اند زن گفت چنین خدای را بهای تواند داد اهریم گفت بیک سخن از خدای
 بیای کی بکوی از دلی باک لا اله الا الله ان زن را دل نبود معرفت گشته شد اسلام آورد

انکه ما بهی را گفت میاراز بنف را تا سزای او کم از آن بکند و تیر در نهاد و از هر
 مرد کرد قال افرایتم ما کنتم تعبدون انتم و ابائکم
 الا قد موب ابرهیم گفت ای دینداران چه می رسیدند شما و پدر شما را ستمشینان
 فانهم عدو لی الا رب العالمین بدستی که ایشان همه دشمن اند مرا
 مگر خدای جهانیان الذي خلقنی فهو یهدین والذی یوپی عن
 و یسقی ان خدای که ساقی منم او راه نموده می دارد مرا و ان خدای که اطعام کند
 مرا و شراب دهد مرا و اذا مرضت فهو یشفی من و چون بیمار شوم
 او شفا دهد مرا سوال چرا گفت و اذا مرضت فهو یشفی جواب کبیر ابرهیم
 می اید و نعم خدای را یاد کرد و ساری محنت است ابرهیم خواست که شفا و راحت از او یاد کند
 نه محنت گفته اند معناه و اذا مرضت من محنة الخلق فهو یشفی من و اینه الخ و گفته اند
 و اذا مرضت من مرض الغربة فهو یشفی من شفا القربة والذی یبیلنی ثم
 تخیلنی و ان خدای که خود بخیر اند من را و زنده کند مرا سوال چرا
 ابرهیم مرا که ان خدای را یاد کرد و مرا که محنت است جواب کبیر مرکب سبیل سدن
 دوست است بدوست چنین گفته اند المون جسر یصل الخیب الی الخیب والذی
 اطمع ان یغفر لی خطیاتی يوم الدين ان خدای که می اید خدای مرا
 بپارم در گناه من روز شمان روز جزا و قضا گفته اند گناه او ان بود که گفت ای سقیم
 و خود بیمار بود و لکن گفته اند ای سقیم ای ساقم و گفته اند گناه او ان بود که
 ان بنان را شکست و تیر بر کردن ان می نهاد من گفت با عقله کبیر هم هذا
 فسلوه و گفته اند که گناه او ان بود که ساره را گفت هذه اختی و لکن گفته اند
 مراد وی بدلیل اخت در مسلمانان بود انما المؤمنون اخوه و گفته اند گناه ابرهیم ان بود

کی بند خوش را استغفار کرد و کافر را استغفار روا نمود و الله اعلم کی زلت اوجه بود
در جمله این که کی اروی زلتی بود نامی گفت اطمع ان تغفر لی خطیئتی یوم الدن و الدین مارا
حجت است بر آنکه گنه از سغایر آن می گن بود و درین حجت ما را بر آنکه بنده بگناه کافر نشود
و فاسق با مومن نشود و ناقص امان نشود و مستوجب عذاب ابد نشود بینی که از
ابریم علیه السلام زلت بود و ازین هجیر لازم نیامد رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا
وَلِحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ ای یا خدای من بخش مردی درستی غفار و کردار و برسان
مرا به پیغامبران و شایسته گان و اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي
الْآخِرِينَ و کن مرا ثنائی که در پسینان سوال ای نه بندگان منوانند
از بیا و سمعه و ثنائی که خواستن از مردمان راست و سمعت جبر الهم بران خواست

۱۰ جواب گویم ثنائی که خواستن از خلق کار خدای راست اما اگر کسی بر اینند ا
از خدای تعالی دنیا خواهد حجت خوش را از نه ریا باشند گفته اند ان ثنائی که او برهم را
در پسینان این است که از امت در رخ نمازی گویند که ما صلیت و بارکت علی ابریم و گفته اند
کی ثنائی بگوید و از این است که همه خلق او را بگوئی باشند و دوستار مثل اهل ملت نوی
دعوی کنند و اجْعَلْ لِي زُورَةً جَنَّةِ النَّعِيمِ و من مرا از این
بر بندگان مشت فتمها و دعا های می ابریم یعنی در سوره ابریم گفته اند چنانکه قرآن
۱۵ بدان تالو است وَاغْفِرْ لِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِحِينَ
و بیا می زید مرا می او بود از کمر راهان سوال چون کافر از را استغفار روا نمود
از قول خدای می ما کان للنی و الدن امتوا من جبر الهم بند خوش را استغفار کرد بعد ما کی
می دانست کی او کافر است جواب گویم ابریم از دعا بشرط امان کرد چون
۲۰ بدانست کی بند او بر کفر مردن او را استغفار نکرد چنانکه گفت خدای عز و جل

فما تینزلہ انہ عہد و لہ بترامنه گفته اند از هم این استغفار بگذرا از ان کردی
 باری عہد کرده بودی ساستغفر کلای خواست کی از عہدہ یازم و زاید و گفته
 اند از ان از ہم خطا بود زیرا گفت اطمع ان یغفر لی خطیبتی یوم الدن **وَلَا تُخْزِنِ**
یَوْمَ یَبْعَثُونَ و خوار و هلاک من مرا از روزی که خلق را برانگیختند
سوال در حکمت خدای خود روا شود کی رسول خود را و خلیل خود را خوار و هلاک
 کند روز قیامت مرجه فایده بود در ذکر این دعا جواب گویم هر چند خدای
 تعالی این نکند لکن خود دعا بنده دوست دارد و گفته اند از هم این دعا را دعا علیہ
 خوف کرد چنانکه گفت واجبی و بنی نعبد الامنام **یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ**
وَلَا بَنُونَ **وَلَا مَنَ لَی** **اللّٰهُ بِقَلْبِ سَلِیْمٍ**

از روز سود ندارد خواسته و بیزان مکر و نکس را کی خدای آورده بود دلی سلامت
 رسنه گفته اند بقلب سلیم من الکفر و النفاق و البدعه و گفته اند بقلب سلیم من
 السنه و گفته اند سلیم من العلامه و زائعه و گفته اند سلیم من حب الریاء و گفته اند
 قلب من حب المال و البنی که مال را در حب خدای کار برد و فرزند را کار خدای
وَأَزَلَّتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ و نزدیک آورده باشند بهشت هر کار را

سوال چون بهشت را از جای از ناسر زنیارند چرا گفت **وَأَزَلَّتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ**
جواب گویم معنی از است کی مقتیان را بهشت نزدیک زندان همان است کی
 کسی که نزدیک رسد گوید که نزدیک آمد گفته اند از نزدیک آوردن بهشت از
 است کی حجابها را از میان بردارند چون هفت آسمان و هزاران **وَبُرُزَّتِ**
الْحِیْمُ لِلْغَاوِیْنَ و سرور آید و در بیدارد و درخ می یابد از ان عباس
 گوید روز قیامت خدای تعالی هفتاد هزار صف از فرشتگان نفرستد تا آوردن

دوزخ هفتصد هزار بار خنده بر آن وارد میباید تا از آن ای کشتن لذت و هفتصد و پنجاه هزار بار
 از سلسلههای آن دوزخ را چهار بار ایستند تا طشتی از طول هر قاعه ای هزار ساله
 راه و از آن سی هزار بار است در هر سری سی هزار دهن در هر دهن سی هزار دهن در هر دهن سی هزار
 کوه احدی سی هزار بار دهن را بولب هر لی چند آنکه از کتا تا کتا در همان در هر لی
 ۵ مهاری و نجیری هر یک بی هفتاد هزار حلقه و هر حلقه بیست و هفتاد هزار
 فرشته هر فرشته ای را چند از قوت کی که خداوند تعالی او را فرماید هفتاد و هفت
 و هفت ریزن را بدین افکند و وی اسان تر از آن اندکی یکی از ملامت سی و ده افکند
 خدای از او بداجبی او را برین اندازد و در دوزخ کوبید و در شکاف
 خدای از خدای رشتاکی هم در ایند که خواهد که خدای نام و هم او دیده
 ۱۰ است کسی را بدان عذاب خواهد کرد و کوبید و ایند را ایند که اجبی کی همیر بتلورده
 امکی ترا بنان عذاب کمتر لایکی ترا افزوند ام تا بنوع عذاب کمتر اهل عذاب را دوزخ
 شکر این را دستور خواهد سجود افتد خدای را بر بغد غریبی بنان خدای کی
 مصطفی را حق فرستاد کی که کمتر بر غریبی را از آن امر و اهل هفت و هفت
 ریزن نشوند همه میزند از ایند می بود بران نامهای از بارهای آتش و بارهای دود
 ۱۵ از کلو و مناخران را براد و خلق را ایند یکی از هر صد کس عذاب ایند مکرانند
 خدای او را نور دهند آنکه بطبیعت ایند لها و لیرش ایند تنها و مد هوشش در دوزخها
 و خلق بنا و در افتد یکی نفسی نفسی و قیل لهم انما کتم تعبدون
 ۲۰ **مِنْ دُونِ اللَّهِ** و کونداستان را معنی شکران را که ابداع بود بد
 می رستند بنیان را از نور و خدای هلی بصر و نکر او بصر و ن
 هم باری عذاب که دارند شکر از عذاب با خود خوشی را فرستد و نکه دارند

از عذاب خدای سبحانه و تقالی فکبک بوافیهام و الغا و وز
 نگو سارد را فکند ایشان را در دوزخ هر ایشان را و هر از کمر را از ایشان
 برستینند و جنود ابلیس اجمعون قالوا و هم فيها
 تختصمون و لشکرها یلبس راهمه گویند مشرکان و ایشان را در دوزخ بیکار
 می کنند تا الله از کنا فی ضلال مبین خدای سبحانه و تقالی که
 بود و مادر کمر را می سزا از نسوبکم بر رب العالمین و ما اضلنا
 الا الهزمون چون می رانند و سواران خدای همه همان و همانا بر سخن مشرکان
 گویند و معبودان را در روز قیامت فما لنا من شافعین و لا صدق
 حمیم نیست ما را هیچ خواستگار و نه دوستی و خوشی دل سوزی ما را و ناید
 رسد و این سخن از وقت گویند که مصطفی صلی الله علیه و آله باقی گشته کاران است و اشفاعت
 کند ندانند که احقر و امن النار قال لا اله الا الله محمد رسول الله همه عاصیان و سوار
 را شفاعت کند مومنان را در دوزخ هر روز از بد کافران می ماند گویند ای دروغا ما را
 بی سببی بودی در دوزخ است و استاهل سنت و جماعت را ایشان شفاعت
 مومنان را فلما از لنا کرة فنکون من المومنین
 اگر ما را یار کرد دانیدی بود در دنیا با شما از کرد و بدکان از آن فی ذلک
 لایة و ما کان اکثرهم مومنین و از ربک هو العزیز الرحیم
 معنی این است گفته آمد سو می خدای عز و جل که گفت قوم نوح المرسلین
 از قال لهم اخوهم نوح الا تتقون
 بدو وع داشتند که و نوح پیغامبر از نوح گفت ایشان را برادر ایشان در سبست و
 مینب هی پیغامبر ایشان نوح ای نترسید که خدای را باز گویند و شد

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِيرٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

بدستی که من قرار میگیرم از شما دارم و خدای تریسید از خدای و فرمان برید
 وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ
 معنی این نیستند آمد فاتقوا الله واطيعوا معی این گفته آمد توفیق خدای
 قَالُوا أَنْتُمْ مِثْلُ الْأَنْبِيَاءِ الْأَوَّلِينَ
 گفتند شما را وای ما با و درام
 و آنرا و سر و روی که ترا ناگاسان و فر و ما کان می گویند اند خورده اردل گویند مانند

قَالَ وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 نوح گفت چه دانش بود مرا
 باینکه ایشان می کنند معنی ایا باطن ایشان و معرفت ایشان چه کار از حساب بگو
 الْأَعْلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ
 نیست شما را ایشان می گویند خدای می که

بدانید معنی مرا اما امان که راست شما را ایشان خدای است گفتند ایشان را این را ما
 بگو امان از هر و مضمون ایشان از بود که نوح گفت و ما انا بطارد
 الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
 من نماز از کی بگو گویند کار را
 و نیست ام من می گویند معنی بگو قَالُوا إِنْ لَمْ تُثَبِّتْ بِهِ نَافِثَةً لَوْ كُنْتَ
 گفتند ای نوح اگر باز نه ایستی از این سخن تو جده هر آینه
 مِنَ الْمَخْجُومِينَ
 باشی از گشتگان و سنگ سندان قَالَتْ رَبِّ انْقُضْ عَنْ قَوْمِي كَذِبُ

نوح گفت ای با خدای من بدستی که این گروه هر چه مرا دروغ داشتند و نسند و بیدار ایشان
 فَافْتَحْ ثَنِيَّتِي وَبَيِّنْ لَهُمْ فَنَافِثَتِي وَمِنْ مَعِيَ مِنْ
 المؤمنین بر دشمنی که میان من و میان ایشان کشادی و جهان مرا و امیدار
 كَيْ يَأْمُرَ بِدَارِ كَرِيمِينَ فَاجْنِبْهُمْ وَمِنْ مَعَهُ فِي الْفَلَاحِ
 المشحون بهانید مرا و او را و امارا ای و دندان گویند کار دران شتی کرده

وایشان هشتاد تن بودند علی اختلاف ثم اغرقنا بعد الباقین
 بر عرق که در آن در میانندگان را حیات نکستی گفته اند و تمامی ضعیفی نوح در سوره
 انارسلنا نوحا غصة ابدان شاه از آن فی ذلک لایة و ما کان اکثرهم مؤمنین
 وَاَنْزَلْنَا لَهُمُ الْعُرَى الرَّحِيمِ معنی این گفته آمد متوفی حذای عزوجل
 کَذِبْتَ عَلٰۤی الْمُرْسَلِینَ اِذْ قَالَ لَهُمُ اخُوهُمْ هُوْدُ
 الْاِثْقَوْنَ عَلَیْ لَکُمْ رَسُولٌ اَمِیْنٌ
 چون گفت ایشان را پیغامبر ایشان هود ای می ترسید از خدای که او را اخبار گویند من
 شما را پیغامبری ام درین بار دار و می خدای فَاَنْقُوا لِلّٰهِ وَاَطِيعُوْا
 وَمَا اَسْلَکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ بنزد سید از خدای و فرمان بدیدم از من در حق خودم
 ارشاد بدین پیغامبری هیچ مزدی معنی از اجر می آید اَلَا عَلَیْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
 سست مردم و جعل من و رشوت من مگر بر خدای همان بیان جلاله و عظم شاه
 اَنْتُمْ نَزَّلْتُمْ عَلَیْکُمْ اٰیةً تَعْبَثُوْنَ ای می ناکند هر سر راهی بالای نشانه
 یعنی کوشکی و مطری تابازی می کنند و از آن بود کسی ایشان مردمانی بودند که در طاعی
 بر سر راهها و بر سر راهها کوشکیا کردند و در اینجا مجلس بود و طری را استندی و بنهر
 مردان میاها و لعبها کردند و تَخَذُوا مَصْنَعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلَدُوْنَ
 و همی کردند بناها را سنگ خاره کسی که شمار اجاودان خواهند کرد درین جهان و کر
 خلدون نفع ما و صم لا خوف معناه مگر شامی جا و بد خواصد بود و الله اعلم
 وَاِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِیْنَ فَاَنْقُوا لِلّٰهِ وَاَطِيعُوْا
 و چون بگریزد بگریزد کردن کشان و قتالان و از آن بود که ایشان مردمانی را که اسخه و
 دانسته و در آن فطرها را و طری بنشستند و حرمی جوز دندی دیگر مردمان را بشیر

خوشی دنت بلی کردند چون خشم گرفتند از کینه و از خادمان را از انجا سرنگو سار
رواف کردند تا هلاک شدند **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**
معنی این گفته آمد **وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ** بترسید

ایان خدای محی افزونی داد شمارا بآنچه می دانید معنی در قوت و قدرت و قامت و نعمت

أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَحَنَاتٍ وَعِبْوَ
مدد کرد شمارا بچهار باب و بیسار و باغ و بوستانها و چشمها **إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ**
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ من بترسم بر شما از عذاب روز بزرگ و از عذاب
قیامت است **قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعُظْتُ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَارِثِينَ**
گفتند یکسان است بر ما ای هود اگر می بینی یا نباشی از بند دهندگان **إِنْ هَذَا إِلَّا**
خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَمَا لَكُمْ مَعَدِينٍ نیست این سخن سخن قومی کوی از

حدیث محمد خدای و چون قیامت مکرر بآیه پیشینان و در خلوص هم خاوی عادت
پیشینان و پسینان ماهر که عذاب کردگان و سزاوار عذاب **فَكَذَّبُوهُ**

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بدو غدا شدند هود را هلاک کرد ما ایشان را از آن **فَذَلِكَ**
لَايَةٌ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ مَّوَدِّعٍ و از ریک **لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ** معنی این گفته آمد توفیق خدای
كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ بدو غدا شدند قوم صالح فرستادگان را

معنی صالح را و همه بیعامر از جمله **أَذَقَّ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ الْأَشْقُونَ**
چون گفته ایشان را **إِذَا مَثَلٌ** معنی بیعامر ایشان صالح ای بترسید از خدای که او را انوار
گوسد **إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِيرٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**

درستی سخن من شمارا رسولی امیر زینهار دار و حی خدای بترسید از خدای و فرمان بردید مرا
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

من اجر منی خواهم از شما من سخامیری مزدی و جعلیست ثواب من مگر بر خدای همانیان محمد
 میسر کفایتی رحمه الله سخامیر از خدای همه این گفتند کی و ما اسلم علیہ من اجر المبلغ صلی و السلام
 حجت را گفتند زه الی الصحت ناه و وعظ و اعطای انک عدد دایند کردی بطمع کوبد اما چون
 کوبد یعنی رایگان کوبید صحت را بکار نای جای بد نبود آنکه کوبد فیما هاهنا امین
فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَخُلُوعٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ
 ای دست نخواهند داشت شما را دین نعمت و کمال رای می خواست انسان در باغ و بوستانها و
 چشمها و کفایت تراها و خرمایان میوه دار میوه ان هم نشانه و خوش و کوارنه و
تَخْتَوْنَ مِنَ الْجِبَالِ يَتَوَلَّوْنَ اُفْهِينَ و بی ترید از کوهها خائنی و هین
 اشترین نه گرفتار و فارهم خادمان استاذان **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**
 معنی این گفته آمد **وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ يَفْسِدُونَ**
الْأَرْضَ وَلَا يَصْلَحُونَ و فرمان میبرد کرا و کرا از انکسهای بیای می کنند در
 زمین و صلاح نیاسد ایشان از توه عباد و خدای در ان شر فساد می کردند چنانکه
 خدای تعالی گفت و کان **الْمُدْرِيهَ فَسَعِدَ رَهْطُ فَسَدُونَ** **الْأَرْضَ وَلَا يَصْلَحُونَ** اما قدم
قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ گفتند بدستی صلی و السلام از
 حادوی دراموختگی گفته اند من المصحح من از حادوی کرد کانی کی ترا حادوی کرده
 اند و از راه برده و گفته اند من المصحح من ای من المجوف من اسحر و سحر سله بدستی تو
 میان بنی رسولی را نشای ما انت **لَا تُشْرِكُنَا فَإِنَّ بَابَ**
كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ نیستی تو مگر ادی همچو ما بیار نشای صدق خوش را که
 هستی تو از راست گویان **قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ هَاشِرٌ وَلَكُمْ شَرْبٌ**
يَوْمَ مَعْلُومٍ صلح گفت اینک از ماده سراسف او را آب جوری و شمار انجوری

روزی دانسته یعنی خود ممانان شما و مسان نافع سونت یک روز شمار او یک روز و او را یی
 مراحت و لا تمسوها بسو فی احدثکم عذاب یوم عظیم
 و مسانیمان یعنی نافع را ندی ای کسی که شما را عذاب در روز نهد که فقر و هافا ضحوا
 نادمین فاحذهم العذاب — که بگویند و بکشند و او را برکشند
 بشما نال که گفت ایشان را عذاب و عذاب افتد و کی از زیر پاهای ایشان را بکنند و بی جای
 کردی و خاکسپاری بکنند و آن قصه بنمای در سوره الاعراف گفته آمد لغیر ملا نصر جبار
 ان فی ذلک لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین یعنی گفته آمد
 و انزلک هو العزیز الرحیم — معنی این گفته آمد و هو عزای
 کذبت قوم لوط المرسلین — ندرستی در روح داشتند کرده و ط
 فرستادگان را صلوات الله علیه و جمعین اذ قال لهم لوط الا تنقون
 حزن گفت ایشان را برادر ایشان معنی بفرستادگان لوط را در آن روز رسیدند و حذای
 و مهمیزند از آوازی انی لکم رسول امین فاتقوا الله و اطیعوا
 و ما اسئلكم علیه من اجر ان اجرى الا علی رب العالمین
 معنی این گفته آمد تا نوز الذکر ان من العالمین
 انی یزید انما انما بیان بلواست و نذرون ماخلقکم ربکم من
 ان و اخرجکم بل انتم قوم عادون و فرمودی خدا بدیخ افروخته است
 برای شما را عذاب شما از نازن شما که درم اید از خود در کنند از حال احوال و این
 قصه گفته آمد و توضیح دای و لا عبیده قالوا لیس لم نقتله یا لوط لتکون
 من المخرجین — گفتند ای لوط که ما را نیستی از یکتا که در او طعمه را نبه
 باشی این روز و هر گاه از شهر خولی قال ای لعمركم من القالین

۱۰۱
 ۱۰۱

لوط گفت صلوات الله علی من این کردار شمارا از دشمن دارند کلام رب نجی
 وَأَهْلِي مِمَّا يَعْْمَلُونَ ای را خدای من جهان مرا و خاندان مرا از آنچه اشتباه
 کنند سوال ای انسان همدل و اولاد داشتند بلواقت تار می بود داشت
 خواست خدای از فعل ایشان جواب کوم ما عملون معناه نکه دار مالی از شوی
 فعل ایشان تا عذاب ایشان که ما دریابیم فَجَنَّتْهَا وَأَهْلُهَا أَجْمَعِينَ إِلَّا
 عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ و بهانیدم او را و حایه دان او را می گمان ملک بزرگی
 در و اما ندگان می ند لوط ثم کثرنا الآخرین و امطرنا علیهم مطرا
 فسامطرا المنذرین می هلاک کردیم دیگران را و سنگ بارانیدیم بر ایشان سنگ بارانی
 بنامد باران از به کردگان از آن فی ذلک لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین
 و از آنکه هو العزیز الرحیم معنی این گفته اند کذب أصحاب الذکاة
 المرسلین مدروع داشتند خداوندان از شسته و سناذگان یعنی شعیب
 را ملک حای ایشان را اصحاب ای که خواهد و ملک حای اصحاب الرس و ملک حای اصحاب
 مدین خواند زیرا که در اصل از مدین بودند و اهل چهار بابان بودند و مستان بر سر جلهها
 فرو دامدندی و تا مستان به پیشه اذ قال لهم شعيب الاستقوت فی
 لکم رسول امیر چون گفت ایشان را شعيب نبی کی ای نبی سید از خدای
 کی او را هست و ابنا که بود من سیمار رسولی امانت دار بر روحی خدای جبار قادر کما کار
 فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا مَعْنَى این گفته اند تقوا خوف خدای
 وَمَا اسَلَكْكُمْ عَلَيْهِ مِنْ آخِرَاتٍ آخِرَى الْأَعْلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ
 معنی این نوشته اند اَوْ قُوا الْكَيْدَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ
 نماز میباید بماند را و میباید اندوختن است کشدگان و ز نوای القسطاس المثلث

بنای بوی دای و محی فرستاد بوی کی با شعیب این همه گرفتار و خجسته است و او خود ذاتی
 اگر از بهر کینه می خردی من کینه ترا بیاوریدم و اگر تو بدو زخمی کردی اردو زخمی نمی کردم
 و اگر امید داشتی و می خردی منشت ترا واجب کردم شعیب گفت یا خدا یاد ای که
 دیدار ترا می کردم می مبادا که از دیدار تو باز مانم خدای گفت با شعیب در این امید من است
 یا ماسی مصطفی علیه السلام شعیب را گفت ذلک خطیب الانبیاء و انه لن یرید
رَبِّ الْعَالَمِينَ مدستی کی این قرآن سخن گفتن خدای جهان و جهانیان است
 و گفته اند واه لیر لم یغناه و فرستادن خدای است و جبر را ترا که به
الروح الامین و او آمدند و قرآن حسرت بر نهادند و اگر ترا شنید خوانی
 معناه فرود آورد و فرستادن قرآن خدای جبر را سوال گجاستند و قرآن امر
 جبر را برانداخت ترا که الروح الامین جواب گویم کس قرآن جمله منتقم بود امر را
 بنزل بر اخی چون خدای تعالی مصطفی را می گفت چنین گوی و حسن کن و حسرت بر او و سیروی
 دانستن کی او را همی تبلیغ باید کرد نه سنی کی همی یکی را از اهل مملکت خوش خوانند و همی یکی
 حسن و جبرین کشید و دانستی او را از همی ابلاغ باید کرد و اگر چه وی را خصم و امر نکند
 تبلیغ ان علی قلبک هر دل تو سوال هر آن گفت علی که حاکم های
 ده گفت هو الله انزل علیک الكتاب حر الخاد را خلاص کرد جواب گفته اند معناه
 علی که لفظه نقلت و گفته اند معناه علی قدر عقل که از قلب مراد از عقل است و جنات
 جای دیگر گفت ان و ذلك لذكری لمن كان له قلب اعی عقل محی و همی کی خبری خطاب را کی
 قرآن است شایسته نبود مگر عاقل تر از همه خلق گفته اند کما الناس عاقل قدر عقولهم
 و گفته اند علی قلبک ظاهر است بنا و بر حاجت بسبب ربی کی جبر را کی آمدی نزد
 رسول نزد وجه آمدی بودی کی بهیبت دعه الجلی آمدی و بار رسول سخن گفتی

۵

۱۰

۱۵

۲۰

یاران رسول خدا شدند کی از حد است و نودی که در رسول فروغ آمدی حال رسول
 جعفری روی وی لعل شدی و مویهای نزدی با خاستی عرف جعفری دید آمدی و روزی
 بکار آمدی حمد بر رسول باز حای خوش آمدی چنانکه غما مرگفت انه لعان علی طی مصطفی
 و قد عمت لتکون من المنذرین بلسان عربی صبر واته
 تا باشی تو با محمد از من کنند کل ز فای لغت تلی سدا ظالم لغی زیر الا ولبین
 بدرستی کی قرانی نیست های بشین است سوال حرا و بد قران حادث است و در وقت
 مصطفی گفته است بعد مالی خدای می شود واته لغی زیر الا ولبین خبر کرد که این قران در ختب
 اول در سحر و اب گفته اند معناه لغت و صفت این قران در وقت اول است این هجتل
 است کی مصطفی گفت بخد و نه مکتوب با عند هم فی التوریه و الانجیل نه انفس کی مصطفی نفس
 در نوریت و انجیل است و لغت لغت و صفت وی در نوریت و انجیل بود واته لغی زیر الا ولبین
 همچنان است کی کسی سخن میگوید آنکه گوید این سخن کی من میگویم در قران است بدان آن
 خواندگان در قران است نه آن سخن بعینه اولم یکن همایه از یعلمه
 علمای بنی اسرائیل یا نبود ایشان را معنی هر کس که را نشان
 و حقیر رسالت محمد آنکه می داند او را داشتند آن و فرزند آن موقوف کر بر سود مصطفی
 پیش از آن حجت بودی کی در همه لغت و صفت او بود آن خود مسنده نودی که روی رسول
 حق نودی همه لغت اول باطل بودی و لو تر لنا علی بغض العجمین
 و کفر و فرستادی ما این قران را یکی اندر فلان نه نازی زقان فقرأه علیهم
 ما کانوا مومنین نابر خواندندی این را ایشان بود دندی بدان که در و کان
 زیرا که صفت اسان بودی عجب از آنکه این قران لغت ایشان خلق از عا و بود نه
 که دیدند کذلک کناه فی قلوب العجمین

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

چنین در آوردند که مگر کذب و کافران را در دلهای از نیکوکاران و نیکوکاران به شنید
 عذاب در دنیا را این عذاب و کافران و عذاب کور و عذاب قامت **فَيَأْتِيَهُمْ رَعْدَةٌ**
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ایشان را عذاب ناکاه و افشان کاه می نهند که اگر کاه آمد
فَيَقُولُوا أَهْلُ الْخُرُوفِ يُنْظَرُونَ وینده می هستند و از کاه جدا می شوند که
أَفَعَدَّائِنَا لِلْغُلُوبِ أَفْرَاقًا ای عذاب های شتاب کید و شتاب می خوانند از ای دینی ای محمد یعنی چه می که از درای
 داد می ایشان را سالها **ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ** برآمدی ایشان
 ایچ بودند ایشان را هر کام می کردند از عذاب روز قیامت یعنی عذاب دوزخ **مَا عَنَ**
عَنَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ چه می بیایدی کردی ایشان ایچ بودند ایشان
 بر خورداری می دادند ایشان را نعمت دنیا و فانی **وَمَا أَهْلُ الْأَنْفَالِ مِنْ قَرْبَةٍ**
إِلَّا هُمْ يَوْمَئِذٍ ملاک بود در ماه شهری و اهل شهری را و اهل
 دهی را می نه انرا می کنند کان بودند **ذِكْرُكَ** سندی دادند ایشان را سندی تمام
 و گفته اند معناه تو بنده می ده ایشان را با می دندی تمام گفته اند معناه ملاک ذکر
وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ نبودیم ماسنم کاران می می حرم کسی را اهل کردی
 و نبودیم فرمایند می ظلم **وَمَا نَزَّلْنَا بِهِنَّ الشَّيَاطِينَ وَمَا نَبِيْعُهُمْ**
 فرو نیاوردان را دوزان و خود نبرد ایشان را می حس قرآن گویند زیرا می در قرآن
 امر است بخیر و طاعت و نهی است از شر و معصیت و از دوزخ و شر و فساد بود
وَمَا يَسْتَرْجِعُونَ أَنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ مُخْلِوُونَ
 و خود نتوانند که حس قرآن گویند زیرا که قرآن منظوم است - نظر می برد رسی می ایشان

از شبیدن قرآن خود دور کردگان اندر آیه که کی حیرت روحی می آمدی بسیار شگوار
 باوی می آمدندی هر یکی را حربه ی آتشین تا دیوان را از قرآن دور می داشتندی **فَلَا**
تَدْخُلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ
 ای آنکه با خدای دیگر می گویی مکن بخوان با خدای خدای دیگر کی باقی از عذاب
 کردگان **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** و بگردان فلان یا محمد و شما و اند
 ترا کی نزدیک ترینان اند و آن بود کی کنار عرب رسول را سر زفتش کردند گفتند گردن تو حق
 است چنانچه نخست افکار و عشا بر خویش را اندزدن و حیوان یا بنویس و بد کی انسان خوش
 اند خدای تعالی از این بفرستاد رسول علیه السلام علی را بفرستاد تا بنی هاشم را بخواند و فقه
 از بنامی در سوره بقره گفته اند دعوت ملک خبره **وَلَا خَفَضُ جُنَاحُكَ**
فَلَا تَتَّبِعْكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و روز آریا با خوش بختی و تنی انگار کی ترا بر روی کرد
 از کرد و بدگان **فَازْ عَمَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ**
 اگر تا فرمانی کنند ترا با محمد در دین بگو یا محمد من نیز از این شما می شنیدم و همچنان است
 کی گفت **لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ** و **تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ** و توکل
 در اعتماد کرد و اعتقاد کن چندی می همتا و خشنایندگی کار بنویس و سلحجام من توکل را
 راست هر دو سله و خنک منوکلان را **الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ**
 از خدای می می سزد ترا آنکه کی تو چیزی گفته اند معناه حس بوم و منفرد و بی جمع
 الاحوال و گفته اند معناه حس بوم را نذار الناس و ادعوه الى الاسلام و گفته اند حین تقوم
 من الليل للصلوة و **تَقَبُّلِكَ فِي السَّاجِدِينَ** و کشی تو در میان
 سجود گران یعنی قبلت در الصلوة للرجوع و السجود و القيام و القعود و الامامه و گفته
 اند معناه قبلت و المصلین و از آن بود کی رسول نماز می کردی و باران را می باریدی انجمنی

و در میان ایشان کشتی و کفنه انداختند که اصحاب امانت الانیسم و وقت احوال ^{علیه السلام}
اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ عَلٰی مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِیْرُ
 بدستی کی اوست که او شنواست گفتار حق را دانای همه کردار ایشان هم بیگانه شمارا
 کی که فرواید و توان تنزل علی کل افاال اثم یلقون السَّمْعُ وَ
اَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ فروایند هر دروغ زنی بهستی درافکند دروغبار
 گوش بیشتر ایشان دروغ زنان باشند کفنه انداخته در لخب می در او کنند در گوشهای
 شنید دروغ زنان باشند کی بعضی از راست بود بیشتر دروغ و این صفت کی است
وَالشَّعْرَ اَتْبَعَهُمُ الْغَاوُونَ و فاقبت خوابان باشند کی سر روی
 کنند ایشان را که راهان چون بوسعیان حارث و عبد الله بن الزهر او نصر حارث
 و مانند ایشان شعر کی رسول را و اسلام را حاکم دندی **الْمَن تَرَانَهُمْ فِی کُلِّ**
وَادٍ بِهَبِیْوَنَ ای که نکردی کی ایشان در هر وادی یعنی در هر نوعی
 سخن روی هستند همارا الرجل الذی علی وجهه لا یدری ان ینصب شعر ارجان باشند در هر
 نوع کی در روند و مدح و از حاکم کراف و در بعضی مدح و خوشتر از هر چه ستا بکنی مدح
 می دانند که دروغ است کی بهین میافند **وَاَنَّهُمْ یَقُولُوْنَ مَا لَا یَفْعَلُوْنَ**
 و ایشان گویند آنچه نکنند یعنی لا فعا زنده اند هر چه دروغی فروغ
اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر آنکهسهای که رویند و کردند
 کارهای نیک چون چنان ثابت و ثابت قفس و عبد الله بن ولحه و دیگر شعر اسلام
وَذَكَرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا
 و یاد کردند و گفتند خدای را بسیاری در شعر خوش معنی می گویند توحید ملک گویند
 و کس گفتند از نیر اندک ایشان ستم کردند خدای که جل و عز اسمه

وَسَيَعْلَمُ الَّذِي ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
 روزی که بداند آنکس که ظلم کردند کسی بگذارد یا کشتن جای گردند وادی دوزخ، نام این سوره
 ظالمان را در ناله های آتش کنند و سمار برزند و بگذرد وادی آتشین اندازند و اعواز
 ایشان را ایشان و اسه اعلم تمت السورة

۵ خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سوره الفیل را بخواند و را بود
 هر چه بود که مومنان کنند چندان ثواب که همه مومنان را و اسه اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طس

۱۰ فتم بطول احتدای و سنای او طولی نیازی بود و سنای او کواری گفته اند طاهر اهل
 الجنة فی الجنة سین سرور هم بهائیک آیات القرآن و کتاب
 مبین این سوره اسمهای قرآن است و نامهای سوره سوال حوز این کتاب
 است که قرآن است چرا این را بد نام مختلف خواند جواب گویم قرآن را بد نام مختلف

خواند از هر دو معنی مختلف را قرآن خواند لانه یقر او کات خواند لانه صحف امامین
 خواند قرار را بر سه معنی یکی می دانست بلفظ عرب دیگر می دانستند احکام
 سبک بیدار کننده و خجسته های هدای و بشری للمومنین

۱۵ حق خواندن و سیدانی و راه نمودی و مزدگانی است که ویدکان را مومنان اضافه کرد
 زیرا که فایده از ایشان چیدند الذین یقیمون الصلوة و یؤ
 تون الزکوة ان کردندگان می بای دارند نماز را بنامی اربکان و شرایط
 از ویدکان خواسته و هم بهائیک آخره هم یوقنون

۲۰ اینان اند که ایشان بدان همان و سبشت و دوزخ و هر اوط و تر از و و نامه خواندن
 ی همان اند از الذین لا یؤمنون بالآخرة بدستی که

انساالی بگویند بدان همان و سست و دوزخ و بصر اط و نراز و و نامه خواندن
 رَبِّاهُمْ اَعْمَالُهُمْ فَهُمْ فِيْ جَهَنَّمَ اَرْسَالُهُمْ اَرْسَالُهُمْ اَرْسَالُهُمْ
 ایشان بکارهای ایشان حتی بحسبوا انهم حسون صنعانا ایشان کوردل و حیرانی
 باشند سوال اینجا است رباهم اعمالهم و حای بگفت و بر هر الشیطان
 اعمالهم نه این تناقض بود جواب — کوم بر سر رحمان خدا بود ترس شیطانی
 ترس رحمان ترکیب شهوت و هوا و مشیت و لذت بود و ترس شیطانی و سوسه و عسور
 و سست بود اولئك الذین لهم سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
 هم الا خسرون ایشان اندکی ایشان را بود ترس عذاب در جهان و ایشان
 اندکی در آن جهان ایشان زبان کاس ترسانند گفته اند این سوء عذاب ایشان در آن
 جهان از جبریت است و گفته اند عذاب سکران است و گفته اند عذاب کوراست
 وَانْكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مَوْلًى حَكِيمٌ عَلِيمٌ
 درستی سخن بر تو و می فرستد و تمامی را موزند و می دریا باشد این قرآن را از نزد خدا
 درست گفتار درست کار راست داور دانای همه چیزها اِذْ قَالَ مُوسَىٰ
 لاهله اِنِّیْ اَنْتُمْ نَارٌ اَسْرَیْتُكُمْ مِنْهَا خَبِرٌ
 باید در چو گفت موسی مر خاندان او را می بیند آتشی روزگاری می آید از آن آتشی
 اَوَاتِیْكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ
 تا بشما از مر باره آتشی فرستد تا مگر شما گرم شوید در کجا راست تا موسی بود
 جسدان اندوه ندیده بود که در آن شب دید در آن وادی و تا موسی بود جسدان
 شادی ندید که در آن شب دید در آن وادی و تا موسی در سوره طه گفت شد
 فَلَمَّا جَا هَانُودِیْ اَنْ بُورِکُمْ مِّنْ النَّارِ وَمِنْ حَوَّلَا

چون اجماع آمدند و اوردادند او را کسی بر که باز او را نیک درین آتش است و آنکه کرد بر کرد
 این آتش است **سوال** چرا گفت بوردل من در آتش رکت باز مرا نیک در آن آتش است
 بعد مکی در آن آتش کس بود **جواب** گویند معناه بوردل من عند النار و من حولها
 عند النار موسی بود و حولها فرستگان و گفته اند معناه بوردل من در طلب النار و من
 حولها هم من معنی بود که در کردیم و گفته اند معناه بوردل النار و من حولها بر که باز
 بر آن آتش و آنکه نزد آتش است موسی و سید اناری گویند معناه بنار که من نور النار
 و اقامه حولها الملائکه و کرمی امشیه له امر الله حی گویند معناه میرکت است
 اند در آن نور است و آن خدای بود و آنکه نزدیک از موسی و اناری حال است زیرا که شاید
 که خدای در جای بود یا بر جای بود یا در وای بود یا بود بود بمعنی شرف و تالو،

سوال ناری حرارت محال بود چنانکه برفی برودن محال بود پس اگر آن
 ناز بود حیران از آن حرارت بود **جواب** گفته اند آن ناز بمعنی نور است و نور ناز
 یکی بود در لغت و گفته اند از دور کی موسی از آن دید ناز بود چون بدان رسید حتی تعالی
 آنرا طبع ناز بر دستان ناز نمرود بر این هر چه ناز رسید از آن رسید نازی بود
 و گفته اند آن خود ناز بود و بغایت حیران بود که خدای تعالی بحجاب قدرت حرارت
 آنرا از موسی منع کرد و **سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**

با کمال خدای همایان است منزله همه صفات مخلوق را که در همه کفایت
 خدای تعالی دانست که در هیچ از پادشاهان و پادشاهان این بوردل من در النار و من حولها
 نشنوند بیدارند که مگر خدای تعالی بخود دست دارند که و نادیده من جانب بطور
 ۲۱ من است که خدای از آن نور موسی را اواز داد خدای تعالی من خود خود را تیره
 کرد و گفت یا موسی، **إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**

ندا آمدنکی با موسی آنکه ترا خواند منم کی منم خطای تو ای محتاسند دست گفتار در دست
 کار راست گفتار صواب کار راست داور و گفته اند اینها عمارت است و صله بندگی
 که منم خدای عز و جبه و **وَالْوَعْدُ عَصَاكَ** ^{بین کوه و موسی و موسی عمارت}
 بین کنید در ساعت ماری گشت بدو نذر آمد که مانند **فَلَمَّا رَأَاهُمَا**
كَانَهُمَا جَانٌّ چون دیدن از موسی که می و دیدن ای کی از سید ماری
سوال اینجا گفت که آنها جان جای دیگر گفت فاداهم چه شمع های دیگر گفت
 فاداهم ثقیان بین نعمان تباقت بود **جواب** استکالی کی در این است ایند گفته آمد
 حاسد که معنی آنها جان **السرعة وجهه في الهية وثعبان في الهية**
وَلَمْ يُلَاحِظْ ^{و لم یلاحظ} **ا** ترکشت موسی روی کرد اندک سیر و لفظ یلذ کرد کی
 و لم یلذ به کی کسی بود کی روی از چیزی بگرداند بر عز و آنکه باز آن کرد موسی می بکسر
 روی از آن کرد و ایند زیر افت **وَلَمْ يُعَقِّبْ بِمُوسَى لِأَخْفَ**
أَنِّي لَا خَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ^{باز نشست موسی ای و لم}
 چرخ ندا آمدنکی مرا می ترسد و نباید ترسد نزد من **رَسُولَ الْأَمْرِ ظَمَ**
تَمَبَّلًا حَسَنًا بَعْدَ سُوءٍ فَا نِي غُفُورٌ رَحِيمٌ
 مگر آنکس کی ستم کرد پس بد کرد فعل و خوش بینی کوی ای پس بدی بد رستی کی من
 امر کار و محشایند روی **سوال** چرا گفت نباید ترسد نزد من مگر آنکس کی
 ستم کرد پس امر آمد کرد بدی کوی ای است آمد بد نکرد ظلم را بدی کوی می او را
 نباید ترسد **جواب** گفته اند معناه و لا من ظلم تم بد احسان و از آن بود کی
 حور خدای تعالی گفت لا خاف لدی المرسلون موسی و ابداً المذکی من جبر می کرده ام
 کی قبطی امیخته ام مرا می ترس بود خدای تعالی دل موسی را قوی کرد ایند بدی که

گفت الامر ظلم ثم بدل حسنا وكفنه الله معناه لكن من ظلم ثم بدل حسنا الآية وكفته
 ان الامر ظلم ثم بدل حسنا وابتجاف است مستحسن اكد به بر ابتدا ثم بدل حسنا الى ثم ظلم
 ثم بدل حسنا الآية وكفته الله معناه لا تخاف لدى الرسول ولا غير المرسلين الامر ظلم الآية
وَادْخُلْ يَدَا فِي جَنِّكَ در آرد دست تاد در بغل تو كفته الله في
 حيكاي في كرم قصد خراج **بَيْنَا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ** تا روز ايند
 سده و روشن و تابان و عيسى وى شمس وى كراهيتى في **يُشْعِرُ آيَاتِ إِلَى**
فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ اى مع شمع ابلت بانه نشان اى ادهبل فرعون و قومه
 و مرسله الى فرعون و قومه سغام برانش فرعون و گروه او **أَنَّهُمْ كَانُوا**
قَوْمًا فَاسِقِينَ كى ایشان بودند و هستند گروهى نروزشده كان از
 دمن و زمان خداى **فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً** حوامد با ایشان
 نشانههاى ما ايند احسانك بدان بخوانست ديد سوال **حَمَلُ الْآيَاتِ وَالْمُبْصِرَةِ** گفت
 سده ملكا آيات را بصير بود جواب **كُومِ مِصْرَةَ** اى مصر با احسانك كوسد دليل
 نامى نيام فيه ارض ساهرواى مهرها **قَالَ لَهُ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَخُذُوا**
بِهَا وَاسْتَبِقْتَهَا أَنْفُسَهُمْ انز جادوى است بيدا و انكار
 كردند از او سيقين عداست انرا سها يعنى دلهای ایشان سوال **اَلْكَفَى**
 دانستند از او انكار مى كردند هر چه معاند بودند عسود بر خلق بسيار روا
 نبود پس اين چگونه است جواب **كُومِ عَمُودًا** عسود و روى باشد و انشان
 ضرورت نمى دانستند معجزات موسى را دگر جواب **كُومِ** انشان سهرى دانستند كى از
 نه مفد و رایشان است اما يقين نداشتند كى از خداى است وكفته الله و
 استبقتهما سيقين عداست دانست دلهای ایشان كى از معجزات از خداى بود

و گفته اند معیت هفتین دانشمند که نظر کردند بر این کار کردند
 ظَلَمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
 ستم و برتری و خود کشی کردن که در حکومت بود سرانجام از ته کاران و لقد
 اثْبَنَّا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا بدرستی که بدادم داد و سلیمان را
 دانش و گفته اند هر دوازده دانشمند است و گفته اند هر دوازده دانشمند است
 و گفته اند هر دوازده دانشمند است که گفت هر چه می دانستند و قَالَا
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
 گفته هر دو آن داود و سلیمان سیاست و ازادی و ستایش از خدای الی اقزونی بنام ما را
 بر بسیاری پادگان او که کرد و پادگان اند هر فصل فضیلت و فضل و ورث
 سُلَيْمَانَ دَاوُدَ و میراث بر سلیمان از داود ملکت گفته اند خلافت
 و رانت سلیمان ملکت و خلافت را از خودی جبر بر نامه ی او در محصور از خدای داود
 و گفت هر که از فرزندان توان را بر خوانند جلیقت تو او بود و داود از وقت بیست سرود
 که نشان سلیمان بود داد آن نامه را بر آورده سر عرصه کرد کس از اسنان بداشت داود
 نوبت شد جبر بل گفت پیر فرزندان داری گفت دارم و لکن خورداست بیازی است
 و هر اند از نامه کار او است مادر سلیمان نشای گفت مامع کرده ی که از امیری
 بود ولی عهد تو بود فار العهد و این عرمة الرجال داود و سلیمان را خواند و از نامه آن
 عرصه کرد سلیمان در مهر از آن خواند جبر فاعز و باهام سلوی و فضل خدای ای
 داود بداشت که او خواهد بود ولی عهد و در آن سدها بود و حکمتها و مسلمات
 بود سلیمان همه از بر خواند امعه داود مهر نامه بکشاد و معجبان بود در اعل
 منته حرم و خلافت اند که سلیمان را در سرای حکم فرستاد و حکمانی اسرار داشت

۵

۱۰

۱۵

۲۰

فمزی نالی پک د کت حه می کوید کفتند ندانم کفت می کوید لولوف واسو الخراب
 طاوران ار داد کفت می گوید کماندن ندان کما ترع محمد طوطی نالی کد کفت
 می گوید من سکت سلطه دهد نالی کد کفت می گوید من لاجر لاجر صفر نالی کد کفت
 می گوید سحان ری الاعلی زغن نالی کد کفت می گوید کل شی ها لک الا وجهه شهر بید کفت
 می گوید انا کلب من کلاب الله سلطی علی من یشا الله لا سلطی علی البار بانهم و امثالهم
 فرشته نالی کد کفت می گوید الرحا جه کابنا کوکب دری چه ده نالی کد کفت
 کونید کفی السجل للکفیت و در اخبار است کی کوفتش می آمد سلام کرد سلیم او را کف
 حیدر آهشت ملخوری کفت زبانی ادم از ان خور دشتیان شد کفت حرا از ان ماکوری
 کفت زبانی قوم نوح باب غرقه شدند من هر سیم کی از ان خورده کف حله در و در ان
 نانی کفت زبانی مرا امرت است از ناز و ماد از ان کفت حرا و در و نانی سی
 کف ناکاهان ادمان به بین کف حون نایا ذای کد کفت می گوید کف حون عجب از
 ادمی عجمی او را چگونه خواب اند و او را کور و مرک و فنامت بش و دور و خ و لحوال
 ان در سن سلطان کفت حون در همان فرود ای چه کسی کفت می گویم کف اندانها
 کی مدنیامی نازند اند کد کف حون می بینند کف حون روز می فکر کف حون حیدازی
 حه اند کف حون سوار سوار سه در سه جرمی اند کف حون حیدر می اند کف حون کف حون
 از می نرسد کف حون سه جرمی کف حون کف حون کف حون کف حون کف حون کف حون کف حون
 زنان و حیدر می اند کف حون زنان و حیدر می اند کف حون کف حون کف حون کف حون
 اند و حیدر می اند کف حون زنان و حیدر می اند کف حون کف حون کف حون کف حون
 زن و حیدر می اند کف حون کف حون کف حون کف حون کف حون کف حون کف حون
 انا ذای یسیر است و با و برای هر چه در سن می اند کف حون کف حون کف حون کف حون

جزاقت زیرا که آنکه ویران است خود ویران است و آنکه آبادان است خود ویران خواهد شد
 سلمان گفت احسنت سدی که می چه اندیشی گفت می اندیشم تا زندگان بشنوند و
 مردگان هر چند می اندیشم مردگان بشنوند جزا را برای آنکه مردگان اند خود مردگان اند و
 آنکه زندگان اند خود همه روی مراد دارند و هر که مردی بود مدینه که او را کمال الله
 الملك الحق ایک صفت و اهر مسون و در اجبار است کی اقباب و آب و باد هر سه نزد
 سلیمان آمدند حاجت از وی درخواست کردند ما را از خدای ارام خواه تا ما را ارام
 دهد گفت ما بیکم و چون ایشان باز گشتند ما را بشنوند گفت بلخليفة الله را
 از خدای پای خواه تا رویم که تا بیکم و چون ما را رفتند گفت فلش بشنوند گفت
 ما رسول و مازنی مراد ایشان حاصل کنی کی اقباب را قرار بود و هر چه بر روی زمین است
 همه را مسور اند و کر باد را قرار بود ساخته اند همه بناها و درختهای جهان آفاده
 کردند و جهان بیابان هلال شوند و کراب را قرار بود و در کراب حایق جهان را شش
 هلاک شوند و ما را خودی بای ما مردمان می رس کند که کرمای با یکدیگر روی زمین
 زنده نمائند سلمان گفت فصاحت تو مدتی و ما اقباب را بد است گفت بلخافش ناس
 کرت فسوز من نه منم باد کس کردن هلال نکریم منم اب گفت باش بلخافش کرم غرقه
 نکریم و حلق بود و بیا و منم منم ما رفت کرت نه کرم نه منم خفاش اند و هلاک شد
 خدای تعالی و بیایم که از ملائک و نصیحت از این همه اعدا آنکه داشتند چنان بود
 کی ویران کرد حاجت بود روز بروز از آمدن از اقباب بدست و او را هم اسباب بد
 آمد از باد رست و باب حاجت نباشد که او را بستان بود از آن شهر و خورده کای
 اب از آب رست و بول او و هر ما روید و هر ما ریه بیدار او و بیدار کند سنار شهرها را
 و در احبار است کی روزی مرغی نزد سلیمان آمد و در بوده بود تا بیامده بود

با وی جناب کرد گفت با رسول الله با فضلی خدای می بسیار سلمان او را معذور
 داشت عتقا گفت با رسول الله حدیث قضا و قدر هیچ گونه در دل نمی نشود چه
 کم سلمان گفت عجبی ترا حکم ناعمر ز کسری و بقضا و قدر او اقرار می گفت بگوی
 سلمان گفت دوش ملک مغرب را بفرمود و ملک مشرق را خدای و قضای خدای
 است که ایشان بحرام هم رسند و غریب تر جای عتقا گفت بانی الله از جای رامن
 به عتای نام قضا را رد کرد و بگردانم سلمان گفت دروغ گویی خواهی کی بدای ای جای
 و لان سر است مشرق و ولان شهر مغرب عتقا هموار شد حدیث الله و فکر ستمه علم را
 چون یک شهر صید سراب فرو نکرستان خنجر را بدید در میان دلمان فرو آمد و او را بر رود
 و بگو می رود در میان دریا در همان کوه از اطلال تنه رسران کوه خنجر و در آن راه
 شاخ هر شاخی حدیثی که ترن درختی در زمین عتقا بران کوه اشیای کرد و بیکوان
 دخترا را بخاور و آورد و انواع اطعمه و فواکه و شربته بوی می آورد و او را می برورد
 تا به رسید و آن سراجا کی بود بالغ شد و حرم بود در صید از روش کرد و صید دریا
 سازان صیافت و در کشتی قشرب با وزیری و ندیمی و حاجی و علی و کثیر کی و طغاف
 و شراب داری و بازی و سلی و سکه های و مطری و اطعام و شراب همه به بیایست به
 داشت چون در کشتی قشربست باز در آمدن شتی را بر انداخته شتار و زنی مرد ^{شمار}
 یک ساله راه تا بدان کوه رسید بخاور و داشت مطربا و اطر و ملاهی و معارف
 و امغانی که کشید خوشتر از آوازی از خنجر می سر از آن اشیای به هر کد سبابه وی بر ملک
 راده افتاد و نکرست از خنجر را بدید بقایت جمال دشت در روی او خنجر گفت که ای
 گفتم خنجر عتقا مرا وی برورده است ببگو ترن بر و زنی مرا مداد مجلس سلمان
 رود ای که نزد یکم را بدید با هر نعمتی می می باید از سر بکرست از عتقا خنجر گفت حرامی

می کردی گفت بنویسم چون تو مردمی بری ناده ای جور زاده ای خالی مانده ای همه
 لذت و راحت و سعادت خوش و خیر گفت چون که نام بابا تو امیر و را خد و دست گفت
 من حلی بکنم با هر رسم اسمی را میان نهی کرد و مکار و مشک خوش روی کرد همه می میان
 ان منوم تو عفت را کوئی تا اسب را نزد تو داد خود نداند کمی من در میان امیر کرد
 هر سبب بد دختر را گرفت با دستان انگاه کرد سلمان عفت را خیر کرد عفتا
 انکار کرد سلمان گفت هر و از اسب را نمی آید و در علام را و حاره را هر دو در میان
 از اسب بد بد عفتا انکار داد قضای خدای و ارشدم و فتنه را از تاب بد شده
از هذا هو الفضل المبیث در سنی که از استنای از وی
 کریمت میندای خدای غالی سلمان را داد و خیر لیسلم جنوده
من الجز والانس والطیر و سگفتند سلمان ان شک و هلی او را از بیاب
 و دیوان و آسمان و میان **فهم یوزعون** ای همسور انشای برای
 نیافتی و از آن و کجای خدای غالی سلمان را علیه السلام شاد روی داده بود
 صد و سنک در سده سنک از شاد روی و از همه ی و سنک در فر سنک تنک تراست
 خایه مرغ در آن حبه تختی میلی در میلی و از راست او ده هر که سری در بر نهاده علما را
 و از حبه او ده هر که سری سمن نهاده ندما را سبلم بر آن تخت مستندی علما را راست
 او بر آن که سبها زین و ندما را حبه را آن که سبها ی سمن در حبه امان و سبها ی
 بیستادندی را از دیوان کرد انشان بیستادندی با عمودهای انشان تا هر که
 ی میان سلمان از آن مجلس با و خشتی فرشته ی او را عمود انشای بزدی بر جای خشتی
 نهان در سلمان هر در رافقه حوز حبه سله داشتندی با در خازن را شاد روی
 در آمدی از آن که گفت میل در هوای هر سفت و هر سفت از در میان انفتادی

خلق بر پامها و بالاها آمدند و طاره از یاد باز همه قوت می رفتی و آن شادروان را با زبان
 همه خلق در هوای ردی جنگ بر می درخت از این خدای می روی تا انجا که سلمان
 خواستی فرشتگان آسمان بر روی طاره کردند و شکای فرستگان از آن موکب
 و جلوه می دهی و دندی گفتندی استند و کوارنده یکی سلمان است خدای
 نقالی او را حسان ر کشیده است خدای نقالی ایشان را گفتای فرشتگان من آن
 کشید من سلمان را از هر فروتنی او راست می کرد در دل و دیر می خبر بودی من
 او را جنگ با سمان بر این زمین فرود می حتی **إِذَا التَّوَالِي وَادِ**
النَّمْلُ قَالَتْ مَلَّةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ می کشید و ایامند بودی
 موران گفت موری نمر می می درای موران **ادخلوا مساكنكم لا**
تخطئكم سليمان و جنوده در شنید در حاکمهای شما تا فر و
 نکوید شما را سلمان و لشکرهای او **وهم لا يشعرون** و ایشان
 ندانند گفته اندان موران نمی دانستند که سلمان و لشکرهای او او را فر و نکوید
 و گفته اند لشکرهای سلمان ندانستند سخن آن مور را سلمان ندانست می
 بدان سخن را که گوش سلمان را سبید باز ایستاد گفت من موران کی شما را از ما جدا
 بهر بود کی ما در هوا آمد و شما بر زمین موران جوایش باز داد گفت بلی تو
 در هوای و اگر ملک این جهانی را بقای نیست ما امر نمی از تقس تا نفس ملک ترا
 زوال ایند ز مسافتی ما گرفته کردم سلمان نکه کرد از مور موران را در ریش
 کرده مسولای فرودی کرد سلمان وی را گفت تو مرا ایشان را کی باشی گفت من
 امیر ایشان ام سلمان گفت من هر از است کی بار نمی می گفت برای آنک تا امر کردی
 رسد من رسد نه با ایشان و حوز عیب را بر این نداشت کی خود را سیر ایشان دارد سلمان

را از آن سخنان و عجب آمد قنبلستم ضاحکاً من قولها

بکمارید خندان از آن گفتار او و خنده دو است سیم و قنبله خنده بیغایم از
 سیم بوده قنبله زیرا که خنده قنبله دل را سببه کند آنکه سلمان او را گفت
 لشکر تو چند است که در وادی حمل را قاید است با هر قایدی حمل را بر علم
 زیر هر علم حمل را کرد و در هر کردس را حمل را مورد و در مشرق ناممرد همه موران
 در فرمان می انداخت و در هر سه سکنار او از من شنوند مرا اجابت کند سلمان گفت
 لشکر خویش من ایما می نامم من در گفت چنین سچیل نتوان نمود کرمی خواهی فرود
 ای و دل فرو نه تا لشکر خویش را بر تو عرضه کنم سلمان در آن سبایان فرود آمد
 من در او آری بداد کی باها التماس خواهم مسکنم کرد و سبایان موران از در مس
 رمی آمد تا هفت روز و آمده است در احبار با هفتاد روز و همچنان پیوسته می
 برآمدند بر حمله سلمان از دل گرفت گفت تا کی خواهد بود من در گفت هنوز چه
 دبدبه ای که سبایان هفتاد سال همچنان می ماند سلمان از مور را سواخت بردست
 خود نشانید گفت چه گویی در سبایان من گفت من در سبایان من نیز از سبایان تو گفت
 چرا گفت زیرا که سبایان تو هیچ دیوان است و سبایان من دست سلمان است سلمان
 گفت چه گویی در سبایان من گفت چه گویی که در ملکی کی پیوسته می سچیل گفت
 چه گویی در سبایان من گفت که در فرمان می ماند گفت با دست برد و در دست
 حور دایم گفت چه گویی در سبایان من گفت که در فرمان می ماند گفت با دست برد
 گفت چه گویی در سبایان من گفت که در فرمان می ماند گفت که در فرمان می ماند
 دی تا اسیر بودی و ندادی آنکه گفت یا سلمان ترا حرام سلمان گویند گفت ندادم تا تو
 بخوبی گفتی سلمان از نوکی با سبیل آن گمان نبود الی الله تعالی که دای می بند ترا چرا

داود گفتندی که تا کوی وقت معنی آن بود که در زمان کن در خوش را سلمان
 را از آن حکمتهای او عجب آمد و از مجلس خنده آمد و خندید و قسم آنکه او را گفت
 حاجت خواه من در کف حاجت من است که از تو معلوم کنم که در کوی را یکی ای
 و یک دست و یک چشم من بود و دیگر حاجت من است که هر دو را در هر دو بر من سلمان
 گفت من از این علم من متذکره که عجزی تو آمدی و عجزی من حاجت من را در هر دو
 وَقَالَ رَبِّ ارْزُقْنِي زَنْكُورَ نِعْمَتِكَ سلمان گفت
 ای یارب خدای من ده مرا و تو فوق مرا و هر دو من را تا سبب داری که نگوید داشت ترا
 الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
 تَرْضَاهُ اند نگوید داشت کردی مادر و پدر من تا که کار من که چنانکه مستند است ترا
 وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
 و در آن زمان من تو را بهر دکان سبب است که تو در منشت و تفقد الطیر
 و کبر من است آن مرغ را یعنی هر دو را سبب که من سلمان را در آن بودی که
 باد کبر من گمان بر ز بر سلمان را در رفته داشت و سبب است که من مجوز هر دو
 شد آفتاب بر سر سلمان افتاد از آن سبب او را خواستاری کرد و گفته اند سبب تفقد
 آن بود که وقت نماز را آمد و او بدید و سود و هر دو را موافق و نکرستی هر دو را
 در رفیق اب بدیدی سلمان را هر دو را طلب کرد تا که بگوید که اب حکایت دیگر تر بود
 رَمِيْنَا بِمَقْبِلَانِ فَرَوْكُنْد فَقَالَ مَالِي لَا أَرَى إِلَّا هَذِهِمَا كَانَا
 مِنَ الْغَائِبِينَ فَمَجَّهَ بَوْدَهَ اسْتَمْرَحِي نِيْ نِيْمٍ هَذَا بَابُ هِيسْت
 اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ لَا عَذَابَ لَهُمْ وَلَا يَشْكُرُونَ
 اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ هَرَبِهِ عَذَابُ كَرَمٍ اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ

و شعاع حشر شدند چنان بران گوشک افتادی که هر که از شهر بگریختی بداشتی
 کی افتاب از آن گوشک می آید و اهل آن شهر همه افتاب پرست بودند چو افتاب
 بر آمدی ایشان همه روی سوی امام کردند می رسیدند و منظر بقیع فله ی
 ایشان بودی و بدان ماضی کی بقیع را می رستند و یاران همه حال خود را راسته
 داشتی انواع رنیت ناع ملکت بر سر و هفت دست رنجن در هر دست مرصع می آید و
 بواقیت و هفت مار و بند هر باروی مرگ بخوار و هفت خلخال در هر پای و در هر انگشت
 انگشتی قف و مخففه ای از کوه در کردن در کوه می دران شعاع از حوالی
 او تافته و هفتصد گنیز که جنابک های محج کبر که از هر اوردینار نه در پیش روی
 خدمت استاده و رافع لطیفه پیش روی وی فرو گذاشته هر ساعتی همی بر
 کمرقی اهل روی وی همه حواری سحر داشتند می دهد سلمان اف
 بدین بار گشت با سلمان را خبر کند **فَمَكَتْ غَيْرَ عَمِيلٍ**
 درنگ کردند در سلمان مرگ کی را که امیر مرغان بود بر سبزی می دهد که گاست
 گفت خبر ندارم حومه دهد دارد و را مدی و بر آفت چو شتر سبز کردی
 کی غایب شدی تا حطبه ی خدای بر خشم گرفت و تهر در صعب کرد تا حجت
 داری دهد که آنها الامر تو عمر محور کی من علمی اوردم کی سلمان را از نسبت
 و وی علم دوست دارد حور از زمین نشنود خشم فرو خورد و آمد باه پیش سلمان
 سلمان او را گفت که بودی **فَقَالَ احْطُتُ بِمَا لَمْ تَحْطُ بِهِ**
 گفت دسدم انجا کی تو بر سبزی داشتی تراخ تو ندانسته ی و عجب خبری اوردم
 ترا سلمان گفت هر چه خبر آوردی دهد ناری بگردت با حلیفه الله چنین
 ستاد را جای علم باید نشانند تا اهل کوه و تو سماع فی سلمان وی را مقلد خوش

عِزِّكَ هَبْ جَهْ جَهْدَكَ وَجِيَّتْكَ مِنْ سَبَابِنَا
 بَقِيْنِ او در میتوان سبأ خبری کی مان خون سیانصب هم جوای نامار
 باشد لا صرف بد و کسبانتون جوای نامان قوم باشد انی و جَدْتُ
 امْرَاةً مَلَكَهُمْ وَاوْتَيْتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ من اقمه زری را کی بادشاهی
 دارد بران قوم سها و دانه اندا و را از هر چیزی یعنی هر چه در باب مملکت میاید داشته
 اند معناه هر کشتی ۲ ارض سبأ کی از سر و ان بواجی همه او دارد و لها
 عَرْشٌ عَظِيمٌ و او را است تخت بزرگ جلالتش گفته اند گفته اند عظیم
 القدر و جَدَّتْهَا وَ قَوْمُهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ باقمه او را و کرده او را سجود می کنند اما اب را می هستند از ان
 و روح خدای و او را قائم بود نیز دستهای قادی هر امر و اوقات است و ریت
 لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالُهُمْ و ارا سینه کرده است اشارت را دبو
 کارهای ایشان را سدا رند الحق و صواب از است فَصَلُّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
 فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ بگردانیده است اشارت را از راه نراه نمی باشد حق
 سلمان این شنیده است اَلَا يَسْجُدُ لِلَّهِ الَّذِي خَرَجَ الْخَبْ
 فِي السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ ای باقمه سجود ان خدای را بیکدیگر می آورند
 نه از ان را سمانها و زمین و کبر الاسبی و اششد بد جوای یعنی فصلهم عن السبیل
 کی لا میگردانند و اساز را بگردانیده از راه تا سجود نه خدای را کنند کی او برود
 ارض گفته اند خدای السموات المطر و حب الارض النبات و کعبه ام و حب السموات
 الشمس والقمر و الکواکب و حب الارض الاسمار و النبات و گفته اند خدای
 السموات و الارض ای علم اسرار اهل السموات و اهل الارض و الله اعلم

وَعَلِمَ مَا يَخْفُونَ وَمَا تَعْلَنُونَ ^{ویدی اند خدای تعالی ای خدای}
 بپوشند و آنچه آشکارای کنند آنکه بسیار ^{الله لا اله الا هو رب}
 العرش العظيم خدای است که سید خدای مکر و خداوند عرش بزرگ
 است قال سَتَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
 سلیمان صحت رفتن تو را آلی بنکر من تا راست گفتی ای نج کفتی از خیر سبا یا هسنی از دروغ
 زنان آنکه سلیمان نامه بنوشت ششست از شش نفری سید تخت هفت در در سنا
 و در منقار همدهد نهاد گفت اذهب بکتابی هذا فلقه البعوض
 تَوَلَّاهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ^{بیران نامه مر او بایشان}
 رسان این را یعنی بلقیس و قوم او پس برگرد از ایشان سر که کن با حه جوار یا بدهند
 سوال چرا گفت من تو را عنهم باز کرد از ایشان سر که کن با حه جوار یا بدهند
 خون یا رگشت چگونه نکه کردی جوار ایشان جواب که اند اند در مقدم
 و تاحیر است ای فلقه البعوض فانظر ماذا يرجعون من تو را عنهم و گفته اند تو را عنهم
 ای تاحیر عنهم بپس برای سر که کن با حه کوبیده آنکه سلیمان نامه بنوشت را در
 منقار همدهد نهاد و وی را از سب رسالت سارا است تا جبر سر وی نهاد و طوطی زد کردن
 وی کرد و جامه می منفس در وی پوشانید آنکه وی را کسل کرد همدهد همدهد
 در احب است کی باز در هوان همدهد را بید کی سار بر و از می کرد گفت ای همدهد
 عظم بلند رفته ی و بنا بر واری کنی همدهد گفت بل زنی با مدی حب
 دارم و نام حب دارم آنکه برابر منظر بلقیس در د آمد و بلقیس خانه بقبلوله
 خفته بود بر روی مدرم و با سپاه همدهد نامه را بر سینه ی وی افکند
 وی بیدار شد همدهد بر سر او رفته می کرد یعنی بر هم می زد تا وی بیدار گشت

و گویند همدستقار در سینه ی وی زد و او هر سه بود خفته مگر عورتی سوار
شد نامه ی را دید بر سینه ی خوسرعی نشاند روزگار کان مملکت را بخوابد دهد
در ماه گاه ششسته نظاره می کرد **قَالَتَ يَا هَا اَمْلِكُوا نِي الْقِيَامَةَ**
كِتَابُ كَزَمُ گفت بلقیس ای سرافرازان بدرستی که من امری را باینده
من نامه ی زر کوار گفته اند از اکرم گفت ز را صی لطیف نامه ی بود ششست
ارش بود نوز هفت در مسند گفته اند از اکرم گفت ز را کی مختوم بود
مهر زرین و گفته اند از اکرم گفت ز را کی عنوانش نام خدای بود و گفته اند واصل
مهدا بر است کی انه من سلمی هر روز نامه ی بخوان و اند روز نامه همراه الرحمن
الرحیم و اند نامه بر ششسته بود **اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ اِنَّهُ يُسَمِّي اللّٰهَ**
الرَّحْمٰنَ الرَّحِيْمَ از نامه از سلیمان است و ایند ان شاء خدای مکرر
است و بحثش اینده سوال خراسان نام خود را بر نام خدای تقدیم کرد
جواب گفته اند ز را کی سلیمان است کی بلقیس سگانه است خدای را
ششست اسد مبادا کی سام خدای اسما و کند حواس کی بام وی صبر نام خدای باشد
حرمت و عظم نام خدای را و گفته اند نام سلیمان ششست نام بود و نام الله در روز
جنابا در نامه ششست است و مراتب نامند که داشتن است و بلقیس خوانده و
کاتب بود چون چشمش بنام سلیمان افتاد گفت قال کبر از نام سلیمان سلامت و از
نام حق رحمت خور نام باز کرد را خجسته دید کی لا اله الا الله و اعلى اتوى مسلم
اَلَا تَعْلَمُوْا عَلٰی وَاَتُوْنِيْ مُسْلِمِيْنَ از نام کی کردن کی ویرزی
و عجب و کبر بکنند و من می اسد کرد بدکان گفته اند مسلم ای مفقادر بخفته اند
مسلم ای مسلمین صالحین و الله تعالی اعلم بالصواب

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا فُتُونِي فِي أَمْرِي

بلقیس گفت ای راغبانان جواب بدهد مرا درین کار کی بشنوا من از شما و ای مشاوران

مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُوْا بِهِ

من ندیده ام من کار را ندیده کاری تا شما حاضر آمدید و شما مشاوران و دستیاران

قَالُوا خُزْ أَوْ لَوْ قُوَّةً وَأُولُوْا أَبَاسٍ شَدِيدٍ

انسان گفتند ملحقان و ندانیم و امر و خداوندان عرب سخت ماست و دشمنان

جاثیق امر در دست هر جاثیق صلوات بر او در عین مرد هست و قوت هست و مال

هست و نوزاد بعد از تو و الامر الیک فانظری ما ذا انا امرینک

و فرمان تراست بکار تا چه فرمانی ما را ما فرمان ترا می دهیم و امر تو ابیم

قَالَتْ اِنْ اِلْمَلُوكُ اِذَا دَخَلُوْا قَرْيَةً اَفْسَدُوْهَا

بلقیس گفت بدرستی که چون پادشاهان جزیره و غلبه در شهری آیند و شهر را

ببینند و از آن شهر را و جعلوا اعزّة اهلها اذلة و كذلك

یفعَلُوْنَ و گشتند شکمندان و بدیدند که آن از آن ندانند و در آنند و

کرد و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند و گشتند

جاءت منی فکت و اتي مرسلة اليهم مهدية فناظرة بم يرجع

المرسلون و من فرستاده آمد تا نشان هدیه ای من بفرستاده آمد تا

باز کردند فرستادگان را در میان همه عساکر و مال دنیا می جوید و او را مال است که گشتند و گشتند

جوید و ما را بدین دگر می خوانند تا سکر در کی رسولان چه خبر باز اندازد که هدیه های

نکوست ساخت و فرستاد در اخبار است که هر از غلامان است که در رسی هر از

است و در دعوت نشاند هدیه را و هر از حمله حمله ی در حمله ستمی طنان در رسی هر از

حقه ی مشک و هزار حقه غنیمت و سی در سه ارشمنای آن و دوازده سفینه یابی
 و جشتی سمن هفتان و چهار کوه هر یکی چنانکه در خانه ی تارک بنهادی خانه ستر
 سر روشن و تابان گشتی و سه زهر حد سهر چنانکه روشنای آن بر روشنای چراغ
 غلبه کردی این همه هدیه و تجریت را ده علام در هفت و زی کنه کان و ده کینه در هفت
 و زی علامان و علامان را حجت بر گرفتگی سخن حوزتان گویند نمی تا کسی حای نیاردگی
 شما اسرار است و حواری را حجت بر گرفتگی سخن حرم گویند تا کسی نیاردگی شما حرام
 اند و دو کوه بر سر سازد یکی سفینه و معلوم است که در یکی با سفینه و ده ناماد بایان
 و ده تا حجه بهم مانده و ده ناماد بایان و ده تا حجه بهم مانده و قدحی نیمی و نامه را
 جواب یار بنفشه کی رسد نامه ی زهر کوار نامه ی طرب افزای داکشای عشمه
 نامها و حجت تاج همه قطعا بر خواندم و دانستم اینچنین است و کار کرده بودی
 نامه را و سوره دادم و بر سر نهادم و در جیش مال بیدم و تقوی بکردم و بگردم و روایت
 اکنون تا شکرم در حدیث تو و در حق تو و در حق تو و در حق تو و در حق تو و در حق تو
 در کار تو حمان را معطر محمل بر نگردد و از غلام و آنده کسر را را هر حد باید کرد
 حبس اما نشان را حقه بکشد و دست با سنان کنند و از دو کوه را را حقه سفینه است
 رسنه در آن باید گشتند و از حقه سفینه است هفتان دیگر سولاح باید کرد محمد و اسرار
 اسب ما در را از حجه جدا باید کرد و از قدح را برابر باید کرد که نه اب اسماز بود و نه اب
 زمین ناما بر علم تو و اف کردم حوز رسولان را کسبیل کرده هدیه سلیمان را اخیر
 کرد گفته اند بر این را حجت بر کردند از آمدن رسولان و سولان و سولان و سولان و سولان و سولان
 هزار سوار آدمی را با ذکر و دهوا مصاف بر کشند و سولان را اسفند و هر یک دیگر عمل
 می بزدند و عرب می گردند و لشکر ساطرا در دگر سومف بکشد و علم اهل انش در یک

دیگر می انداختند و لشکر را بران در هوا بستادند طبل و بوق و منج می زدند حور رسولان
 بلفیس از بند میزدند خواست کی ره را نشان دهد راه روشن می شدند و هموش می آمدند
 تا نزدیکی رسیدند بدگاه سلمان و سلمان فرموده بود تا در راه گذار ایشان درین
 و سهم افکند و بزدند و در جای دوختن خالی گذاشته بودند و جواهر و اشیاء
 در بای سفور از ریختن بودند حور رسولان می گذشتند حاکم آن دوختن خالی دیدند
 یکدیگر را گفتند که ما این دوختن می بینیم هرگز در میان شما نشدگی ما را نمی بینند
 و خود این دوختن در میان ما می بینیم و این دوختن می بینیم و این دوختن در راه
فَلَمَّا جَاسُ لِيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّوُنِي بِمَالٍ

حور آمدند رسول بلفیس سلمان و سلمان گفت مرا می مالد و جواهر میزد کرد و مالی
 فرستد **فَمَا أَتَانِي إِلَهٌ خَيْرٌ مِّمَّا أَتَيْتُمْ بِكُمُ اللَّهُ يَهْدِيكُمْ**
تَفَرُّجًا حُونَ اینج خدای مراد داده است از نبوت و حکمت و مملکت و نعمت
 بهر از این شما را داده است از مال مرشد نکرد و مال او همه شما را می دهد و شما را از
 هر دین و رستگاری و شادی و غنای شما را می دهد و شما را از هر دین و رستگاری و شادی و غنای شما را می دهد
 کرد و از غلامان و جواری را بخیر و رفاه فرمود تا همه را بهر جوانان و پادشاهان و حور از
 طعام خوردن بهر دلچسپی و آب آشامیدن و دست شستن و هر کی از ایشان آب هر دود
 می ریخت و هر دود دست می شستند و دستهای غلامان است و هر کی کبیر بود
 دست اب می گرفت و دست می میست بدان نشان غلام را از حور جدا کردند و اسبان
 را و یکی کان را هم بعلف بستانیدند با خرما و ازان بعلف شتر می کان می بستند
 نماز نشان مادران را از یکی کان جدا کردند و از کوهی می رستند در آن با شتر
 دودی را فرمودند با رسته حور و حور و در آن سواد می بستند و کرم سوسن و این و کرم

دیگر را فرمود تا آن دیگر کوهر را هم از سفت و آن قدح را هم بر آید و گفت
 نه از آب آسمان و نه از آب نفس نه فرمود با اسبان را که می تلخند تا عرق بسیار را اسبان
 فشست آن عرق را یک رفتند و قدحها را کردند و هر سوار گفت از جمع
 إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ خُجُودًا قَبْلَ لُحْمٍ بِهَا ^{ماز کرد مسوی}
 ایشان بعضی بلفس و قوم را حشر کن ایشان را که بر سمع و طاعه ساسد و گز نه همراه
 و در سنی که ایشان را در لشکرهای کی ایشان را طاعت آن نبود الله الله
 وَلَخُرُجُهُمْ مِنْهَا إِذْ لَهُ وَهُمْ صَاغِرُونَ ^{و هر روز از ایشان را از آن}
 شهر بسیار بدان درنده های گران و ایشان حو از آن حوز رسولان را هستند سلمان گفت
 کی بلفس با حشر وی ما باید خواست که بشن از آمدن اسبان تحت و باید سفار دانا از
 عجبت باشند وی را قَالِ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَيْكُمْ بَابِي عَرِشَهَا قَبْلَ
 أَنْ يَأْتُوَنِي مُسْلِمِينَ ^{گفتای سرباز چمنان نسبت از شما کی می آید تحت بلفس را}
 بشن از آنکه ایشان می آیند که بیدگان قَالِ عَفِيتُ مِنَ الْجَزَاءِ أَتَيْتُكَ بِهِ
 قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ ^{گفت ستمی های از همان نام وی عفو می شود}
 از ایشان از آنکه تو حشری از حاکم گاه گفتند از حاکم گاه قضا حکوم من کی بعد از بشفق
 بمقام حکم تا هر روز و گفته اند از مقام عداقت کی در یک مقام هر از بار قسح کردی
 خدای را که خواستی وَأَتَى عَلَيْهِ لِقَايَ أَمِينٍ
 و هر از هر از در آن روز و مندم در سوار در سلمان گفت روز تزار رخ خواهم
 قَالِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ ^{گفت لک نزد وی بود افشای بسته}
 لوح منی منی بلخ دای را و آصف بن برخیا بود و من بر سلمان اَنَا أَتَيْتُكَ بِهِ
 قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ^{من سوارم از تحت را بشن از آنکه لفس که}

او را از دور به منی سوره گفتند معناه پیش از آنکه ختم هم زنی سلمان گفت سار
 آصف هم با جاسر در من نهادند ای وای من نام وی بخواند و آمده است کی از نام این است
 کی بایست از هیایا می باقی و مژده وی اصابه با ذا الحلال و الاکرام خدای تعالی
 ان تحت را انجا بود بر من فرمود پیش سلمان را و در مجلس سلمان تان تحت یک ماهه
 راه نود و ان تحت انجا کی نود در هفتم حصن بود و سی هزار مرد در آن نودند در یک
 طرفه البین دعای آصف برخاستن سلمان حاصه شدند که گفت از کرامات اولیا اینند
 تعالی در قرآن یاد کرده است رد آن کرده کی کرامت اولیا را انکار کنند شومری
 خوشن و ما انرا هیچ درمان ندانیم مگر آنکه گویم بطل من نشاء و هدی من شاکر راه کند
 با انکار کردن کرامات انرا که خواهد دور نماید باقراردادن کرامات اولیا را
 انرا کی خواهد زد و کوسد کرامات نانی را و انمود کی از ان کرامات مرعاست که داخل
 عليها در الجواب و حدیث هارزقا قال یا ممرائی لک الله مالک و هو معک و الله
 که آمد مذکور و دیگر کرامات اخبار الکذب و لبتوانی که فهم بتمامه سن و
 از داد و تشعاسد بیک کرامات آصف و خبا که در انست گفت حجت است اهل سنت
 و جماعت یاد در آنکه کرامات بانی انکار کند و الله تعالی علم
فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِي
 چون دید سلمان ان تحت را از او که مرده نزد وی که انرا افزونی و بگوئی خدای مر است
 با من کی مرا جیب منری داد صاحب کرامات بطور این است که انست که تعالی حکایت
 کند از ان شده شایسته دو القبر بن قاهره در عه منری و صدوی های گفته
 آمد در سوره الکاف **لِيُبْلُوَنِي أَتَشْكُرُ أَمْ لَا**
 تا او من کند مرا کی شکر کنم جزین و نری یا سباسبی که نیکو کردن او را

وَمِنْ شُكْرٍ فَأَتَمَّا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ هِيَ شُكْرٌ كَوْدٌ بِدَرْسِ كَلَامِ شُكْرٍ
تَرَاوَسُوذَ دَارِ دَوْدَاشْتِ وَمِنْ كَفَرٍ فَازَتْ غِيَّ كَرِيمٌ

وهر که نوسبای خود زیار او را داد از زیر الحاد ای منی نیاز است از شکر شنا کردن
ویر رکوار است سوال چرا نشاید که انا اینکه به قتلان رید الله طوبی که

خف بلفس را حاضر کرد مهر نام خدا ای و از کرامت او را نودنه و ز را و را جواب
کویم فضا پذیرای سلمی گفت و دانه که ما تنی عی شها و اجاید کی اینک حطای سلمی را

بود لا غیر و نه گفت فلان بفرموده مقام ملک سلمی بود هفام فشنه نه عفرتی که عفرت
برای بود که گفت اسناد موبد احنا و احنا و ارداس کی احنا و خف بلفس سلمی

الاف بود و انحر اسناد و در حیرت با بخله یاد گرفت نه هو و کراف سوال
ای روانه کی با رسول از رسول فاضله نودتا او را شرفی بود کی مر رسول را نبود

جواب کویم با رسول از رسول فاضله نبود اما با سدی با رسول را نوعی بود از
کرامت کی رسول از نوع حاکم برامو و روزی مشت می آوردند و ز کربار ا

از ان کرامت نبود و سلمی را فخر بدشت می شد مداسن فقه موری را بدستان با ز
افتاده دهامی کرد اخذ ایاب می خواست سلمی که قوم را از حو و او را که صد فقیه

بدعو عی که مدعی از موهمه ابلاغت واجب شد تا ان مور از سلمی فاضله نبود
و در احبار معروف است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم فممنصر معالیک الیاموس

جور عی و عی استی شد در و شان عی رب را که عی عا کند ما را حضرت کی خدای ما را بدعی
مناصرت کند و برای از واجب نیاید با ایشان از رسول خدای فاضله بودند و بی کلمه

مر کرامت کی باری را نود از ما را رسول با کسی را ارامت وی شرف ان با از رسول کرد
و مصلک انحر انحر اسناد ذی الرامنی بود کی از استاد انرا نبود بفق اسنادی است

زیر آبی فضل و شرف از یاران استاد کردند که امتیاز می خواهم جان بود واجب نیاید
 تا وی را سلمان و اصل بر بود **قَالَ كَرُوا لَهَا عُرْشَهَا تَنْظُرُ تَهْتَدِي أَمْ**
تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ سلمان گفت بگردانید بلفس را تخت
 او تا نبیند که در راه برسد آن تخت کی از تخت او است یا باشد از آن کسی که راه نبرد
 و آن از بود کسی را باز سلمان را گفتند که کوی بلفس عسره مشوکی خرد با فضل است
 و نیز پای او چون از فرات است با موی خواستند که وی را در دل سلمان سر دکنند و آنکه دانستند
 کی اگر وی با سلمان بیوند داسر را بر پایی وی را بگویند و گفته اند زبان سلمان از رشک جانشند
 کی و بهر دل سلمان تیرید کنند و فتح کنند دانستند که کر سلمان و بیانی که دیار از ایشان
 کاسد شود **فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلَ أَهْكَذِي عُرْشُكَ**
 چون بلفس بیامد و را گفتند از حسن بود تخت تو ای بلفس **قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ**
 گفت کوی کی از است تلفت مطلق کی این افست از آنکه عجب داشت که تخت من از دو ماهه
 راه شدن و آمدن از سبا از هفت حصار از هفت خانه از میان حیدان و حرس بدان روزی اینجا
 رسید و تلفت کی نه است ز مایمانده بودند از حصر کرده بودند کی نیکایه از آن
 در روز گرفته بودند و از این پیش نهاده بلفس هر حال او را باز داد کی کوی است
 تا آنکه بی گفته نباشند سلمان ندانست کی وی خردمند است ندان و مان کی سلمان داد در
 حدیث عرش بلفس را سیادت وی بدید آمد بدان لحاس کی عمر و کرد طواعت از بد آمد
 و بدان احضار آصف تخت را کرامت وی بدید آمد و فصل او بدید آمد و بدان سکر سلمان
 خودت و عودت او بدید آمد و بدان بام بلفس کی یک گاه هو عقل و درانت او
 بدید آمد و همی خدای خیر کرد از استوار او عرش دران علو و رفعت او بدید آمد
 در تکلیف مشه تشبیه او بدید آمد در افراسی سنت و جماعت او بدید آمد بلفس در عرش

کانه موسی در عرش قدوس گفت **كَمَا تَالَهُوْا وَتُبَيَّا الْعِلْمُ مِنْ قَبْلِهَا**
وَكُنَّا مُسْلِمِيْنَ و بیدادند ما را دانش ارش از گفته اند از سخن حکایت
 از قول یلقین است کی وی گفت ما را ارش علی حقی و سود سلیمان داده بودید و معرفت
 یافته بودیم و کنا مسلمین و بودیم که و بده و گفته اند از دانش از وقت یافت که
 جنتش ز نام خدای افتاد عنوان نامه سلیمان از یک نام خدای کی از اویسه داور
 معرفت در دلی و بدنامند و گفته اند و او سا العلم قبلها خبر از قول سلیمان است
 کی وی یلقین را گفت ما را ارش آمدن وی علم آن داده بودند کی تحت وی را چگونه
 حاضر باید کرد و وی را چگونه تخریب باید کرد و این که گفت بدان ما قیام کی مسلمان بودیم
 خواست کی مسلمانان بدان یلقین شدند و گفت ناوی در اسرار غیب باشند
وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ و بگردانیده بود یلقین را
 از راه خویش بودی هر تنبیدی از او فروود خدای حرافت سوال ای مله
 تواند کسی را از خدای و رسیدن خدای بگرداند یا گفت و صدها ما که تعبید در دونه
جواب گویم معنی است که سبب افتاب رسیدن از خدای و عبادت خدای یا ماند
إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِيْنَ کی او بود از گروه ناکر و بدکاران خواهند
 کی عدلی نمایند یلقین را تا قشور بخورد از سلیمان که صد او از دیده بود در میان قوم
خوفین و در آن آمده بود بنداشتند و گفت **قِيلَ لَهَا ادْخُلِي**
الصَّرْحَ گفتند او را بعضی یلقین را کی درای در کرد که شود و آن از بود کی
 سلیمان خواست کی معلوم گردانیدن سخن کی یلقین ناوی که صد و زدند کی پای وی
 حورای خواست که بود و توانا که کوشکی کردند در میان آن حورین را کردند
 از لکنه و ماها و نیزه تا در آن گذاشتند و از آن کینه نداشتند چنانکه کسی

در آن گهرستی بنداشتی کی از همه آبا است و سلمان در صدر نشستند و گفتند که
 بشوی می شود گذشتن از حوض و حوزان آمدند و فرمودند سلمان او را گفت در ای می ترس
 با چه بکشند تا در رود از است کمی می گوید **فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ**
لِجَّةٍ حوز می بداند از این است که آن کردنی است ز روف و کشف
عَنْ سَاقِيهَا و باز مرد و نشستن از دو ساق خود کوند و ساق لطیف و بی ا
 بدید آمد کامل البردی خلاف آنکه سلمان را که می دند و گفته اند ساق موی داشتند
 سلمان گفت از این حالت بود و سلمان موی ساق و زن دشمن داسی و آمده است کی رسول
 ماد و سست داشتی گفتند از اهل یزد اهل را استمال کردید اسماعیل اهل را است
 و کوبید کی لکینه هر از اوق بدید آمده است **قَالَ إِنَّهُ صَرَجٌ مِمَّنْ دُرُ**
قَوَارِيرَ سلم گفت بدرستی می از کرد کوشکی است سو کرده از این لکینه
 بقیس ح و دانستند قوی بش سلمان آمد **قَالَتْ رَبِّ اَيُّ ظِلْمٍ**
نَفْسِي وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 گشتای بار خدای من سمع کردم من زین خویش کی دون تر از منیدم کردم با سلمان
 بدان خدای و مران خدای را که خدای همان و همان است سوال جرات
 و اسلمت مع سلمان به بعد مای بردست سلمان اسلام آورده بودند با سلمان کی سلمان
 خود از پیش اسلام وی سلمان و جواب گوید آنکه گفت مع سلمان مضاع علی بد
 سلمان ولی گفت که هر دست سلمان پذیرای وی ملک بود خواست که خود را
 مولات می کند **وَلَقَدْ ارْسَلْنَا اِلَيْهِ مُوَكَّاهُمْ صَالِحًا**
 بدرستی کی فرستادیم مایقوم صالح را از ایشان یعنی رسول اسما را صالح ملوات علی
اَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ فَادَاهُمُ رِيقًا وَتَخْتَصِمُونَ

بیگانه رسیدند خدای را همی نشان و گروه شدند مکاری کردند مومن با کافر

سوال چرا که جمیعون گفت حکما بعد مالی و رفاه و بود و کمون جماعت

جواب گویم مراد این رفاه مومن و کافرانند و اسان جماعت بودند و الله اعلم

قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ

صالح گفت ای گروه من چرا می شتابان کنید بدی پیش از نیکی گفته اند بالعذاب

فَلَا رَحْمَةَ وَكَهْنُهُ أَنْدَ مَعَهُ بِالْمَلَأَقِيلِ الْعَاقِبَةُ وَكَهْنُهُ أَنْدَ بِالْكَفْرِ فَلَا أَمَانَ

لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

حرا به امر رتخ خواهد از خدای شوم و حسان تلذ خوردان آن بود کی رتخامت

کنند قالوا اظير نايك و هم معك گفتان گروه کی

ما اخترند که هم موبدان کی با تواند و آنان کی ایشان صالح نکردند خدای ایشان

را فخط و شکی سبب اسان گفتان از رسوم صالح رسید و آن کرده کی وی کرده اند

قَالَ طَائِفٌ مِّنْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ

صالح گفت ملامت از شما از نزد خدا می است دشواری صفر بهانگ شما که بهی اند کی

ارمون می کنند شما را تا مکر سزار کردید و کانت المدینه نِسْعَةَ

رَهْطٍ يُقْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بودند دران شهر چینه نوز و ایشان نه

امیر داده بودند تباهی می کردند دران سر وادی طوی وَلَا يَصْلَحُونَ

صلاح و توبه همی نیامدند و ایشان بودند کی نافر صالح را بکشید و فقه اسان

سمای همه امدهای دیکه قالوا انقاسموا بالله لنبئنه و

اهله گفتند خالفوا باسه سوگند خوردند خدای بسسه کی سخن کیم صالح

و کلسه تا خوی ای سسخون کسد صالح فضل او و اهله و چاندان او

ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لَوْلِيَهٗ مَا شَهِدْنَا مِنْهُ لَكَ أَهْلِهٖ

پس گوئیم ملأ او را و گوییم آنچه شاهد شدیم که تو را از
 او را و انا لصادقون و ما راست میگویانیم و از حق آنکه کردت
 نافه را بکشند و مال ایشان را ببردند و در عذاب کی باشد روز حشر دارند عذاب را
 ایشان گفتند پس چه خبر است تا کار بیکاره کنی در کوه سینه بدر عاری ^{بکالدید}
 چه صالح گویم مشحون او را و اهل او را بکشیم تا اگر راست میگویانیم میگوید از عذاب
 تا مشر اینها مال بشود و کرد و رعای که در خود کسی چون شب درآمد ایشان می آمدند
 سفید هلاک صالح فرستند بی ساندنهای ایشان را پس بگوشت همه راه را کردند
 وَمَكْرُؤًا مَّكْرًا وَمَكْرًا مَّكْرًا وَهُمْ لَا

يَشْعُرُونَ سَعَالِدَنَد سَعَالِدَنَد سَعَالِدَنَد سَعَالِدَنَد سَعَالِدَنَد سَعَالِدَنَد
 و در روز سانبند سعالش ایشان را در ایشان رسانیدند و ایشان می دانستند
 ما نهد هلاکت ایشان را و فانظر كيف كان عاقبة
 مَكْرِهِمْ اَنَّا كَرِهْنَا لَهُمْ وَقَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ

نک که می گویند بود سر انجام سعالش ایشان را ما را که کردیم ایشان را و گویان را
 مَعْنَى قَتَلِكَ يَوْمَهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا اِنْ خَاوِيَةً اِشَان

نمی است و امتاده و در این را می بیند که خدا افتان بطل شر و فساد سوال
 خاویه هر صاحب است نه رفع بعد مالی جراتند است جواب گفته اند خاویه
 نص علی القطع است و گفته اند جملنا ما خاویه اِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ
 لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بدستنی می دران و ما را ایشان نشانی معذرتی و بدست

است هر که راضی بداند و در باشد و غیرت را و اسه اعلم

وَالْجَنَّةَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

وهم ایند که آنکه سوار الی مکر و بدند و بودند و می رسیدند از کفر و شرک و معاصی
 و لوطا اذ قال لقومه اتانوز الفاحشه وانتم
 تبصرون و باید که لوط را خون گفت که و خوش را ای تمامی زشت
 کاری کنید یعنی لوط و سوامی بنید و می دیند در شوق اینکم
 لتانوز الرجال شهوة من دون النساء بل انهم قوم
 جاهلون ای تمامی از اسد بل لوط با رز و ای از فرود از زنان بلد شما
 که می داند می نادی کنید و ما کان جواب قومهم الا ان
 قالوا اخرجوا ال لوط من قريبتكم انهم اناس
 يتطهرون نبود پاسخ کرده او مکرانک گفتند ای کی سرون کبید اهل است
 او را از شهر شما اناس سطحیرون ای منزهون ع اذیاء الرجال که ایشان مرد می اندکی
 می نای کنند از لوط فاجیناه و اهله الا امراته قد زناها
 من الغابرين و مانند او را او خاندان او را مکران او را و اعله و در زناها من
 الغابرين ای من التخلین الی الکس کی اندازه کرده بودم او را کی او را زنا مکران و مکران
 شده کان و اذ و اظننا علیهم مطر افسام مطر المندرج
 و بیار اسد و ایشان سبک بارانی بنامد و اند و مکران و از سبک باران از سبک باران را
 قل الحمد لله مگوی بگویم بسیار و ازادی و سناش خدای یاسر و معنی
 علی اهل الی لوط و قوم و محو انهم گفته اند معناه ازادی و سناش خدای یاسر و معنی
 ابرامنا از ما اند احوال اسان دکر و نکال و عقوبت استان و اسه اعلم
 و سلام علی عبادہ الذین اصطفی

وافر باد راز سکنا اولی رده بید انسان را و گفته اند مراد از این است
 چنانکه جای دیگر گفت اسرار را که مظهر فیض عبادنا که اندر دین سواد است
اللَّهُ خَيْرٌ أَمْ مَا يَنْتَرُكُونَ ^{ای خدای به و پرستند و یک طایفه}
 بهتر است یا آنکه می‌بازارند خدای و پرستند از آن **أَمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ**
وَأَرْسَلَ الْكَوْمِ مِنَ السَّمَاءِ مَا فَانِبَتْ بِهِ خَلْقَاتُهَا ذَاتِ بَهْجَةٍ
 یا خدای آنکه مافوق آسمانها و زمین را و فرود آورد سمرا از آسمان و ارسعی بر رویانید
 بدان آب و بوسه نهند خداوند شکوهی و رسی ما کان **لَكُمْ أَشْجِنُوا**
شَجَرَهَا إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْبُدُونَ
 نبودی سمارا الهی . شواستند ی شمالی بر رویانید شی درختان را ای خدای
 خدای دیگر باشند بلکه ایشان گروهی که ای خدای منا کوسند اسرار اکتفا اند بعلون
 ای مملون علی و هنر عباد الله الخوای عجزه **أَمْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا**
 یا خدای آنکه کرد زمین را آرامگاهی گفته اند معناه عباد الاضام جزای عباد
مِنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خَلْقَهَا أَنْهَارًا و در میان رس
 حوهای حور حله و قرات و حور و حور و حور از آن گفته اند خدای درهما الما
وَجَعَلَ هَارَ وَاسِيٍّ وَجَعَلَ بَيْنَ الْخَرْنِ حَارًا
 و کرد زمین را کوههای رخ آور و کرد میان د و دریای باز دارنده گفته اند حار
 جزیره العرب کی میان دریای پارس و دریای روم است و گفته اند حار ای خدای است
فَدَرَى مِيزَانُ دَوَابِّ حَوْشٍ وَشَوْرَ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
أَمْ تَرْجِبُ الْمَضْطَرَاءَ أَعْلَاهُ ^{ای خدای دیگر باشند}
 یا خدای آنکه شتر . ایشان نمی دانند توحید خدای را یا کستند آنرا با سخ گفتند

درمانده را حور و انوار داد و بیکشفت السوء وجعلكم خلفاً
الارض الله مع الله قليلاً ماتدكرو

ویا زیج اندوه و بلال را و کفد ستمار را و فیس درایت دکان زمین را پس کوهان گذشته

ای خدای دگر باشد با خدای که است از شما انکه بدکبرد و در انداخته و که اند

معناه اینست که شما می‌دانید که در در اندیشید و گفته اند معناه مانند کرون

تقدیر الایمہ الایمہ و بنشیند در خان در اما صد که و روز تا وارد آمدی خدمت

فَلْيُؤْذِنُوا خَتَمَهَا بِكُلِّ كَلَامٍ مِّنْ لَّدُنَّكَ بِأَقْسَمٍ مُّطَهَّرَةٍ

وگردون محمد خوی با واحد ورده با سدا حبس لا امزیه دیم

فِي ظِلِّمَاتِ الْبُيُوتِ وَالْخُرُجِ

بیابان و دریا در سامان کوهها و نشانیها و در دریا ستارگان خفته اند و در کوهها

البر والعزم معا، محكم من طمأنينة البر والعزم أي من شدايدها وَمَنْ يُرْسِدْ

الْبَاحِثُ فِي رَحْمَتِهِ وَكَمِّي سِدِّيقًا وَكَرِيمًا

الرحمة الصادقة كفته انك اصابنا اشدنا فدنا من يدركه الجنة اجمعته

از این موی حسن باد بود کفیه اندک خاص یاد صبا باشد سرش بر کوه سحر

واریله و امراسلرله و حوای مع سورا سدا سیرده شیخ را و سیرمردون بین
میزان ایشان کادر سیر لایه مشکلمه و سیر لایه ایشان کادر سیر

همچنین باید در بررسی سازه‌های برده‌ها، به بیان جملات و دیگر موارد

الرباع عشر في سبب رختنه در سن باران او باران زار رخت خوانده بهای سبب ال

هنا، باشد، مع الله تعالى، عما يشركون

ای بخدای خدای دیگر باشد چنانکه در کلام است خدای از انجمن اینها از او

أَمْ يَبْدُو لِلْحَلْقِ تَرْجِعُهُ وَمَزِيرُ زُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ

و از زمین نبات و درختان و حایوانات گرفته اند معناه و من من السما و الارض و من
 کسست در هفت آسمان و زمین که روزی دهد شمارا **إِلَهُ مَعَ اللَّهِ**
قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
 ای خدای دیگر باشند بخدای تو کند مگوی با محمد بیارین حجت شما که هستید
 راست گویان و هرگز اینان را بدان حجت نبود چنانکه جای دیگر گفت و من یدع مع الله
 اما اخر لا هان له به **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**
الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ مگوی با محمد کسی نداند کسی را آسمانها و زمین ناسد مگر خدا
 سوال ای نه قیامت غیب است و ما را می دانیم حقیقت هم چنین نیست و روح
 و ملائکتان و عرش و کرسی و لوح و قلم همه غیب است و ما را می دانیم و خدای
 را فریخته ای است کی اگر خدای او را کرد مگوی تا هفت آسمان و زمین بود رحه
 است و بدر حجت است مگر بدست جبر آفت **لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ**
جواب گفته اند معناه **لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ** و گفته اند معناه **لَا**
يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ و گفته اند **لَا يَعْلَمُ جَمِيعَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ** و گفته اند معناه
لَا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا اللَّهُ و ما یستعززون **أَبَانُ بَعْثُونَ**
بِلَا أَذْرَكَ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ و ندانند کسی را اینها را ایشان را
 از من مگر و این از غیب است کی کسی نداند مگر خدای غیب دان بکه خدایان
 در امر رسیده است و هر رسیده است دانش ایشان در روز قیامت می گویند خود
 خواهند بود **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ**
 بلی ایشان در گمان اندازن بلیک ایشان از دانش از کوردانند سوال
 حرکت کافران را دانش هم رسیده است قیامت بر کت ایشان در شک انداختن

گفت ایشان کوردلان اندازان به این تافن بود که ایشان را علم و همسک و همسک
 دی وصف کرد این چگونه بود جواب گفته اند بل ادراک صفت کرده است
 که ایشان را علم بود و در قیامت می رسیدند و بعد شفاعت قیامت را و بل هم
 می شک منها صفت کرده و دیگر است که ایشان مشک بود و در قیامت و بل هم
 منها همون صفت کرده و دیگر است که ایشان یک سر مشک قیامت بودند و گفته
 اند بل ابدال همان کارها که ندانستند قیامت را چون پسند از ابد هم می شک منها
 بلد ایشان امر و در شک اند بل هم منها همون بلد ایشان است کوردلان بودند
 به قول این صفت ایشان در سه وقت باشند تقبال و حال و ماضی گفته اند
 بل ادراک علم و طهر و حد و سهم و وطن را علم گویند حیث است شاعر گوید
 ولا علم الا حسن ظن بغایب ادراک اصل آن ندارد بوده است تاراد در ادال مدغم
 کردند الف در آوردند برای اندازا ادراک شد و قال الذکر کفر و
 ایند کانتر ابا و ابا و نا اینا لخر جون و گفتند انکسها کی نکرویدند
 ای جون ما یبذرم حالی ما یبذران ما ای ما یبزون آورده حوامه بود از کورم
 لقد وعدنا هدا لخر و ابا و نا من قبل از هذا الا اساطیر
 الا ولین بدستی کی از هکام بگردند ما را و هر بد را ما را ارش
 و نه بی بینم کی هیچ کس زنده گشت از سر مرگ نیست این سخن مکر افسانه شیتان
 قل سبر و افی الارض فانظروا کیف کان عاقبة
 الخرمین بجوی یا محمد صی روید در زمین تلخان و مان ایشان پسند و مرت
 ک بدستی که بدنا فروا القرآن بجه کنید چگونه بود سرانجام از بدکاران
 ولا لخرز علیهم ولا ناک فی ضیق مما یمکرون

اند و محو را نشان ناهم که نکر و ندو می باشد و تنگ دلی و تنگی از انج ایشان می
 سکا اند که بوجهای را و یقولون مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اَنْ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ و می گویند خواهد بود این وعده عذاب که هستید شما
 راستن بگویند قُلْ عَسَى اَنْ يَكُونَ رَدْفٌ لِّكُمْ بَعْضُ الَّذِي
 تَسْتَعْجِلُونَ بگوئی با محمد شاید بود کسی نزدیک آمد شمارا بر خیز از اینجا می شتاب
 خواهی آمد اما چون عذاب بدر و عذاب کور و عذاب فحط اما تمامی عذاب و عقوبت
 کافران در دوزخ جا و بد و عود است و اَنْزَلْنَاكَ لَذَوْفِكَ عَلَى
 النَّاسِ وَلَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ بدرستی که خدای تو یا
 محمد خداوند افزونی می گوئی است بر مردمان بلکه بیشتر ایشان سپاس داری نشند
 تا خبر عذاب و عقوبت را و اَنْزَلْنَاكَ لِيَعْلَمَ مَا تَحْكُمُ بِهِمْ
 وَمَا يُعْلِنُونَ بدرستی که خدای تو یا محمد تمامی اندام می میوشند دلهای ایشان
 از مکر و حقد و عداوت و انج می آشکارا کنند از تکذیب و انکار و جاهل و ازار
 وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
 نیست هیچ ناپیدا در آسمان و زمین که نه در نبشته است بید ظاهر روشن و گفته اند
 مراد از ان غایبه بود که نه است از اول همان تا آخر همه در لوح محفوظ است نبشته
 و گفته اند مراد از غایبه این چیزهاست که اهل آسمان و زمین را بدست از حاجت
 باشند از باب در و شرع است از همه در قرآن است بعضی ظاهر و بعضی پوشیده است
 از من گفت اَنْ هَذَا الْقُرْآنُ يَقْصُّ عَلَيْكَ اِسْرَائِيلَ اَكْثَرَ الَّذِي
 هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بدرستی که این قرآن بدیدی کند
 و خبر می دهد فرزندان یعقوب را بیشتر از انج ایشان در ان خلافتی کنند از مذهب

۵

۱۰

۱۵

۲۰

شما نمودند ای با خود چه کرده اید در دار دنیا چنین ناساخت اید بقیامت
وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ

و سزا کردد گفتار و عهد را ایشان و سر وقت عذاب ایشان بدان سخن کردند

بکفر شرک و معاصی ایشان سخن گویند **الْمُزَيَّرُوا** اَنَا جَعَلْنَا **اللَّيْلَ**
لَيْسَ كُنُوفِهِ وَ **النَّهَارَ مُبْصِرًا** ای که نکردند کسی مآل کرده ام

شب را آنرا خواهند ارام که بپندد از و کردم روز را روشن چنانکه در آن به بینند

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ بدرستی کسی در

افریدن شب و روز و اختلاف از نشانهای است که در هر کسی بگردند **سوال**

چرا گفت این و حجت هر کس را است که میگردند بعد ما حیاتی و حجت عالم است همه

خوار جواب گویم بلی است و حجت همه راست است لکن از این میان اضافه کرد

برای فایده ایشان که بپندند تا سود ایشان را دارد **وَيَوْمَ يُفْخَرُ فِي الصُّورِ**

فَفَرَّجَ مَتْنِ السَّمَوَاتِ وَمَتْنِ الْأَرْضِ و از روزی در قیامت بود

در مندر شب و روز هر آنکه در آسمانها و زمین اند **الْأَمْرُ لِلَّهِ**

ملک آنکه خدای خواهد و گفته اند ایشان را که بپندارند که اینست صورت

و گفته اند ایشان را و هر و علمان بهشت باشند و گفته اند ایشان را که بپندارند

و اسرافیل و عزریا بپندارند **وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ** همه مدته

باشد بوی خواران **سوال** چرا همه را خواران گفت بعد مالی بهایم را و بعد

و مسلمان طاعت و علم را بر ایشان نشاند خواران **جواب** گویم این در خور

عهود است نه هوان مذلت این همچنان است که حیاتی دیگر گفت آن که از تحت

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اگر آنکه مدد و فتح تا خدای همه جان بوی دادگان

باشند و کراته مدد و عنایتی همه اندکن باشند و ی و تری الجبال
 حَسْبُهَا جَامِلَةٌ و سنی کوهار از روزی که از استاد استای
 خسیها قاره و میاره و هی قمر مر السحاب و لوجوی رود و روز
 رفتن او را کودی کرد و انوار و بسیاری از آن مانند کی استاد استای و از خود هم
 می در شود بفرمان خدای را هو اقلعت صنع الله الذی انزل کل شی
 صنع ان خدای می او درست کرد هر چیزی که کرد اگر صنع الله مصدر خدای مصدر باشد
 و ک صنع الله رفع خدای معناه ذک صنع الله انه خیر مما یفعلون
 بدستی می او آگاه است بدایع خلق کنند از خبر و شروع و کفعلون بنا خدای خطاب
 باشد من جابل الحسنه فله خیر منها هر کی باز من می و میگوی
 گفته اند این تو جدا است و گفته اند طاعت است فله خیر منها او را اینک افتد از آن
 در دو همان گفته اند این خیر می است یعنی او را همه از آن و بهتر از آن ثواب باشد
 وَهُمْ مِنْ فِرْعَیْ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ و ایشان از هر اس از روزی که باز
 باشند و ک فرع تو می و منوین می صفت خدای معناه از فرع الهمر باشند از روز
 و یکس در سوره الانبیاء کی فرع اکبر کدام بود و من جابل السیبه
 قَلْبٌ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ و هر که سار دیدی و از کفر است و کرم سار
 در آن کنند و بهای ایشان را در آتش می ایشان را بر رویهای ایشان را در آتش افکند
 هَلْ تَجْزُونَ اَلَا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ایشان را کوید یاد آید
 شما را یک بدایع بودید در دار دنیا می کردید انما امرت ان عبدا
 هَذِهِ الْبَلَاءُ الذی جَرَّمَهَا لکری یا محمد می موفی و موفی اندکی گمانی
 هر ستم خداوند این شهر که را ان خدای می شکمند کرد این را

وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرٌ أَكُوزَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و او را است هر چه می آید و او است خداوند هر چه می رود و او را است هر که می آید و او را است هر که می رود

وَأَن تَأْتُوا الْقُرْآنَ وَبِذَلِكَ جُؤَامُ قُرْآنٍ رَاحِقٍ وَبِذَلِكَ جُؤَامُ قُرْآنٍ رَاحِقٍ

و این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

وَمِنْ ضَلَمٍ مَّكْرَهُ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ

و از این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

فَتَعْرِفُونَهَا نَكْوَى سَبَاسَ وَارَاقٍ وَسَبَاسَ وَارَاقٍ وَسَبَاسَ وَارَاقٍ وَسَبَاسَ وَارَاقٍ

و شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

يَعْمَلُونَ نَبِيَّ خَدَى تَوَى كَامٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ

و شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

وَمِنْ ضَلَمٍ مَّكْرَهُ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ

و شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

وَمِنْ ضَلَمٍ مَّكْرَهُ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ

و شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

وَمِنْ ضَلَمٍ مَّكْرَهُ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ

و شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

وَمِنْ ضَلَمٍ مَّكْرَهُ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ رَاحِقٍ

و شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن و با این است که شما را خواند قرآن

ی جزو اینم رنوا محمد بنی مای کوم و حرم ما بر نومی خوانند و خبر موسی و سرکشش را
 و درست مکر و هری را که روید یعنی نفع و فایده این مکر و هری را بدی که کرد
إِنْ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا
 بدستی که سرکش بر نودی کرد در زمین مصر کی دعوی خدای کرد و کرد اهل زمین را
 مصر را کرده گروه بعضی را و بری را و بعضی را ندی داد و بعضی را حاجتی داد و بعضی را
 سرشکی داد و بعضی را بیدگی گرفت گفتند و جعل اهلها شیعیان العبد تالو و هری افتاب
 را می برستیدند و گروهی ماه و گروهی سناره گروهی کا و رای برستیدند و گروهی
يَدْعُو فِرْعَوْنَ رَامِي يَسْتَنْدُ كَيْسَتْ ضَعْفُ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ
يَدْعُو أَبْنَاهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
 سست می گرفت گروهی را از ایشان چون بی اسرا کلومی برید سر از ایشان را و زنده
 می گذاشتند و از زبان ایشان را بدستی می آورد از بندگان این جنی گویند
 نامش و لب در زبان بود و گویند بآن را الولد عمر داشت حمد مد سال دعوی
 خدای کرده بود پیش از دعوی خدای درست بود چون این دعوی کرد گفتاد و دعوی
 رهن او بدیدامد و گویند در اصل اریخ بود سیاحی بر خاست روی در بامعز نهاد
 چون بهو شیخ هر رسید هاما ن بهو شیخ بود و بر آفت جای روی گفت سیاحتی دوم
 ناچار سه هاما ن بهو ی رفت هر دو از می رفتند و داشت و از نام مصر رسیدند و
 حرمه بود تگنا حرمه زاری رسیدند خوردی خواستند ایشان را گفتند حرواری
 حرمه در شهر بود ما را بفر و شد تا شمار امیر و انی کنیم هاما ن بخایستند و فرعون
 حرواری حرمه در شهر بود و گویند هاما ن را آورد مردمان از این سینه بر گفتند
 و همانند اند گفتند رسم مادرش شهر چنین باشد و در بازار ای ناماند هر دست می نامند

و احوال ایشان که ایشان چه کردند و خدای ایشان چه کرد و گفته اند معناه
 از هذا القرآن من لى اسرائيل كتر حج الاسلام الذى هم فيه مختلفون و انه
 هدى و رحمه للمؤمنين بدرستی کی این قرآن هویدا می
 و راه نموده است و سبب بخششش می گردد و بندگان را از نیک بقضی بینهم
 بخیر حکمیه و هو العزیز العظیم بدرستی کی خدای تو با محمد
 بر کار دستان ایشان روز قیامت بدرستند آوری او و سستی همتا و کس کش

از اعداد و اختلاف و اختلاف ایشان و مکافات ابدان و انصاف ایشان
 فتوكل على الله انك على الحق المبين

توکل و اعتماد خدای تو را محمد عی نبی و بدرستی کی تو بدرستی و سیدای ای
 انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء

بدرستی کی تو نشنوائی ای در دنیا بانی مردگان را یعنی مرده دل را نبند و حجت حق نشنوائی
 ای در دنیا بانی گران را خواندن حق یعنی المسکین را حق سارند از شنیدن حق

اذا اولوا منكم من رب حون و کوردن از حق یکسر سر روی کرد باید کار از
 فوا حق و شریعت و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان

تسمع الامن يوم من بایاتنا فهم مسلمون و نیستی تو با محمد
 راه نمائنده کوردلان را از کم راهی ایشان نشنوائی و در دنیا بانی حق و حجت مکرر کس را که

بگردد بانهای ما انسان باشند و بندگان و کردن نماز و حکم و فرمان خدای را
 و اذا وقع القول عليهم اخرجناهم ذلّة من الارض

و چون سر آرد و گفتار و عدو و برسد عذاب ایشان هر روز از ما ایشان را احسنه
 از زمین گفته اند از ابعصای موسی بود کی از زمین بر آید سه شیار و در هوا برسد

انکه با خلق سخن گوید و گفته اند از دایه‌ی همدان باشد از میان صفا و مروم بر آید
 هر سلمان و عسای موسی با وی باشد خون بر روی هم آید علمای رسیده خلق سوسی وی
 می نهند تلحه خواهد بود از دایه در ایشان تلخ دهی لختی بر روی نهد و بعضی را عصا
 در روی زند هر که او را بر روی نهد روشن سپید شود از فتنان سعادت بود و هر که
 را عصا در روی زند روشن سیاه گردد از فتنان شقاوت باشد و العباد بالله

تَكَلَّمُوا مِنَ النَّاسِ كَأَنَّهُمْ يَأْتِيَانِ الْيُوقُونَ

سخن گویند با ایشان بدین سنی که مردمان بنشینانهای مالی گمان می بودند مثل قیامت
 را چون از الناس فتح الف حوای حکایت از دایه باشد ای خبر از الناس که نوابا باشد
 لا یوقون و کران الناس یکسر الف حوای روا باشد کی انداختن دایه بود و روا باشد که
 سخن خدای بود کی او گفت هنوز مردمان بنشینانهای ما بودن همتی در گمان
 مسند تا به بسد و کر بکلمه فتح با و کسر لام حوای و محفیف حوای فتنان کند
 ایشان را اندر روی خلق مد هر که نیکخت بود روی او روشن و بسد شود و هر که
 بدخت بود روی او سیاه شود و از خروج دایه را یک علامت بود از علامان فاعلم
 دیگر علامت خروج دجال بود

قصه دجال

از روانی عباس بن علی علیه السلام وی گویند دجال در اصل از مرد بنی اسرائیل بود و در عهد
 راده‌ی رسول با عمر وی را دیدند کی باری می کرد در میان کودکان رسول او را گفت
 یسوی لا اله الا الله وی مر رسول را گفت لابل تو بگو رسول گفت یسوی که می رسول
 خدای امر گفت لابل تو بگو کی مر رسول خدای امر گفت فعل وی کرد رسول او را
 زجر کرد گفت با عمر تو نتوانی کشت او را گفت خدای با خداست از علام همی بر آمد
 خدای که صفه‌ی او روی بر آمد استیخرام مذوی یا بر روی خود کز روی در بایر در بعد

مردی از مدینه نام وی اوسر اور الحجابید و اتانی نزد وی هسته رسیدن او را
 محمد زنده است گفت بی المنة لله گفت هور وقت نیست حوز قلعت نزدیک
 ادوی کشاده کردی آنان بشیند از آنکس حیر او را بکشند و برتاود مکران یک
 حر یک چشم و هر چند بکنده کام نمدهی این خلق سه وی کردند کی او از ملاهی طبول
 و صیوح و نواختن شنوندی ما وی بود اهنگ نظاره دهند هر کی حمل قدم از بسوی
 شنود خود نیز هار نتواند گشت خلق سسار وی را تبع کردند بشینی از راست
 می رود و رخ از حجب و ان خود لختی از ماصولات و مشروبات و ملبوسات و متکلفات
 بود کی از راست خویش میزد از راست حوائج و لختی سدا سل و اعدا و انکال
 و لاف عذاب از حجب میزد وی ازاد و رخ خواند بران حشر نقشه وی اعور و انانش
 اعور چشم وی برمانشای بطول و خضر علیه السلام از راست وی می رود و الیاس
 از حجب وی می رود وی گوید ای انا الله رب العالمین خضر گوید کذبت الیاس گوید
 صدقت و بدان صدق خضر خواهد در این گفت کذبت و لکن مردمان ندارند کی الیاس
 ندانج گفت صدقت تقدیر مسیح دجال خواست کی ای انا الله رب العالمین خلق از ان در غلط
 افتد اعزای ای و را بشنید او را گوید من ایمان آروی گوید نیارم کردن او را برزند
 در ساعت زنده کرد دهم که را او را گوید مکر و من گوید مکر و دیگر بار او را بکشند
 و زنده کرد گوید مکر و من گوید مکر و مکر از بار کشتی زبانی بر سنای تو
 مشتبه می سیر کافران الله اعظم انکه فتنه که کنی کعبه را و بران شد
 ملائیکان وی را منع کنند قصه مدینه کنند بنوا اند فتنه من المقدس کنند مهدی
 سرور اند قوم از مسلمانان با وی کردند با دجال هر کنند و شمار و در مانند
 او را نمی شنوند از آسمان کسر کبد می ریز و حضرت نزدیک است حوز روز چهارم

عیسی علیه السلام انحرار من المقدس بیرون آمد مری را به نشر کند امامی
 کند و عیسی و دیگر مسلمانان از فرسوی نماز شدن استیغفار گفت لا تقهر الساعة
 حتی تصلي عیسی خلف رحمتی آنکه عیسی را پس نشیند در جلال او راستند
 در کذا خضر اندرون آری زبانی که زار عیسی او را زخمی زند اما کال شود لشکری هر
 شوند مسلمانان از فرسوی می شوند و می کشند و ایشان را کمر بند نهان شود همه
 چیزهای با مسلمانان سخن آید تا درخت و نیار و سنگ و کلج همی گویند ای مومن اینها
 شعبه ای دجال انجاست ایشان را مسلمانان می نمایند تا روی زمین از ایشان ناکند
 آنکه بلکه خدی را و عاقبت در همان میدان آید آنکه عیسی را خواهد آری عسار
 بسوی رافرنندی آید آنکه او را مرگ اندوی را در بر مصطفی دفن کنند مری ماند
 نابیه و هر که در دوزخ و خلوروی بنسازند مندا کبر و فواختر در همه روی زمین در
 اشک را اگر در جهان شود کی در همه روی زمین کسی نمائند کی گوید الله آنکه اسرار
 مورد در دمد را چشم و نشر را این است کی گفت خدای **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُنَّ**
كُلَّ امَّةٍ قَوْمًا مِّنْ بُكْبَابٍ بایاتنا فهم یوزعون
 از روزی روز قیامت بدینکه بر ما هر که و همی حتی از آنها ای بدروغ داشتند
 فتنای ما را فهم یوزعون ای بحشر اولهم و آخرهم استیاز را می بیند و همه می دارند
 و همه می آرند بدان اشک کی از میرعدن بر آید و یک در خلق آید و انبیا را می
 اعلامان قلمت **حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ** اَلْكَدُّمُ بایاتی و لم
يَخِطُّوا بِهَا عِلْمًا اَمَّا اَکْثَرُهُمْ يَعْمَلُونَ باور قیامت
 آید خدای خود و جلای کزاف و بدروغ داشتند اینهای را خود تاداشته از راشی
 گفته اند معناه و لم یخاطبوا بها علمای می دانستند قیامت را با جلدان حجت که

صفت وی دشمنی است با کاملی دوست خود را بر کار دشمن برورد اسبه
 گفت باری که در روی نکر تلخ و دحیست و او خود کسنت نمی نکر سفت تابر زقان
 میس رفت کی بابا فرعون از شنید مهرش بخیمینی طاقت کرد بدوی را در هر
 و سواخت چنین گویند بدان که سخن می موسی گفت بابا فرعون ده کاف بجای وی کرد
 دست قلال از روی دور کرد و قل وی حرم کرد و وی را بر برگرفت و روی روی
 او نهاد و وی را وسه داد و بر این فرزند کی گرفت و او را هر بر و جان بد خواند
 و بدست خود او را در حله ی در رفت بجای و قناع بر او نهاد و عس شمس را از روی
 اذ و سفت و همه خامه کان اسود روی فرمود آنکه گفتد ای جان از بد ناوی را
 شت دهند همی او زدند با حمل دابه را بیاوردند شیر هیچ دابه نشتند و آکس از آن گرفتند
 تا آنکه کی مادر را یافت الف گرفت جانک از قصه در سوره طه گفته آمد
 وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكِ
 و گفت عا ل فرعون اسبه می روشنا می چشم من است و ترا بیستای فرعون را
 تَقُولُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنِي ۚ مَكْشِدًا ورا شناند بود کی سود دارد
 ما را می در جامی فرزند است ما را نمی نامی باشد و نوی ما را نشانی باشد و در املاک
 ما متولی باشد و در کار ما ملی باشد اَوْتَحَدَ وَلَدًا وَهُمْ لَا
 يَتَشَعَّرُونَ با فرکی می او را بر فرزند ی و امشان خود نمی دانستند می مللت
 افتاب ر سفت وی فرخواستند و وی را بر بد رفتند و موشی نام کرد مواب
 بود و شاد درخت بود ز قاع عبری و موشا نام کردند از آنک او را عیار اب و
 درخت یافتند و فرغانی کرد اسدند موسی گفتند و اَصْحٰ فَوَاد
 اَمْرُ مُوسَىٰ فَاَرْغَا اَنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ

کشید مادر موسی از همه غمها برداخته مکر از اندوه موسی از وقت کی او را در
 دریا افتد بد رستی میخواست کی اشکار آید حدیث موسی را علیه السلام
لَوْ لَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَلْبِكَ الْكِتَابَ لَتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
 گرنه آن بودی کی بسته کردم می مایرد دل وی صبر تا باشند از ما و در دارند کان عید
 خدای تعالی کی گفته بود انا ارادوه البک وجاعلوه من المرسلین و گفته اند
 و اصح هو ادا مومسی فارغای فارغان حدیث موسی چون او را باز یافت دلش
 فارغ گشت از حدیث و می چنانکه خواست کی بدید کند کی او فرزند می است
 گرنه آن بودی کی خدای تعالی دل او را بکه داشت بصیرت بلیقی کی آخر
 بلیقی در ساعت وی را قتل آوردندی **وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ**
بِهِ عَنْ جَنْبٍ وَهُوَ كَايِسٌ وَرَوْنٌ و گفت مادر موسی مر خواهر موسی را
 نامش مر م که از پیروی می شو حور او را در دریا افتد کی بکه می کن با حال وی
 بجه رسد فبصرته عن جنب می دید تا بوقت موسی را از دور و ایشان می دانستند
 یعنی کسیند است کی او می بدهد **وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ**
مِنْ قَبْلُ و بینه کردم بر موسی شیر دهندگان را از شیر یعنی شیران
 ابله مادر سید سوال غم جبری بر عاقل درست آید و موسی در وقت
 رضيع بود تا بالغ غم جبری در دست آید تا گفتند و حرمان علیه المراضع من قبل
 جواب که هر آن غم جبرم و حرمان است نه غم جبرم و نهی و آن آن بود
 کی خدای تعالی شیرهای شیر دهندگان را بر موسی بسته کرد و بیشتر او را از
 همه باز زد تا جبر شیر مادر جبرم بند رفت **فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ**
عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

گفت خواهر موسی صبح راه نمودن که شمار از خاندای کی رسیدند و او را بدایلی از بهر
 شمار و ایشان او را معنی موسی را و گفته اند و عون را بیک خواهر اند گفته است
 گفت مادر من که بسیار مرید و بی مادر را اکاه که مادرش بیامد موسی را
 بر گرفت وستان در دهوی نهاد چون موسی بوی او را یافت از لم گرفت از کس
 فَرَكْدَانَهُ إِلَى امِّهِ كَي تَقَرَّعِنَهَا وَلَا خَزْزَ وَلَقَدْ عَلِمْنَا
 وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
 باز کردانیدم او را مادر او تار و شش کرد و خشم وی و ترانده کن بود حدیث
 وی و تابد اندکی و عده خدای راست است بلد ستم مردمان نمی دانند و لما
 بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ أَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا
 و چون رسید موسی بقوت خویش بیلافت گفته اند سی و سه سال گفته اند محمد
 سالگی و استوی و تمام نمود بعقل و قوت خویش بدادیم او را در سنه جاری و
 درست گفتاری و گفته اند حکما مغیری و علما و دانش و لَكَ
 جَزَىٰ الْحَسَنَيْنِ و چنان یاد داشت هم ما بیکو کار از اوضاع نیکم
 بیکو کار از الله و دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ
 أَهْلِهَا و در شد موسی در شهر همدان کامی از اهل آن شهر کی از کو شک
 فرعون بیامد و در شهر آمد وی را سر اسبیه گفتندی و با سر حدایگان خوشتر در آمد
 علی حین غفله گفته اند و در عید بود کی اهل شهر غایب بودند و گفته اند وقت
 ملوله بود که در میان کی اهل شهر غافل بودند فَوَجَدَ فِيهَا جُلِينِ
 يَقْتُلُونَ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ
 بیافت در آن شهر و مرد را کی کار زاری کردند آن کی از کرده موسی یعنی

فرعون گفت این شهر رونان است ما را اینجا بیا بنود فرعون پیش امیر شهر شد گفت می‌ام
 غریب ما گفت ملایک در شهر علی باید گفت چه عمل خواهی گفت سخن دروازه کوستان
 مراده وی را داد و منشوران عمل وی داد وی رفت بدروازه کوستان فرود آمد قضا را بوی
 افتاد در مصر فرعون ابفر جنازه می‌دمی می‌سند ملایک را آورد بعضی ششون داد ثنانت
 همه شهر گرفت یکجندی را اندھا مان گفت نه ترا همت کی این شهر رونان است انون
 مراهی باید کسی دعوی خدای کبر و ان مردمان را برستین خوشیهای کزها مان گفت معب
 حدی است بکاف و سبا بد آرمی لاحاله این دعوی خواهی کرد بدرج باید کرد اندک
 اندک روزگار برای این خلق همه بوحدا نیت خدای و در خدای راست استباده اند
 از انکه همه این مردمان اندازن رنگ دند مکر از دل ایشان بیایانک دین دیگر را در
 ایشان کاری گفت چگونه کز تا این دین از دل ایشان بیرون هانان گفت علمای ایشان را از علم
 کس منع باید کرد تا خلق را نشوند و حجت دین نشوند تا ریل بدل شوند رنگ را کرد
 دها از نشیندن علم کار در ایشان مدروس کردند و خوار کار درین و کار خوشن باز
 کنند بگه و حامل وار برابند و اهل مال از ایشان را بنید طمع ایشان کردند انکه دین
 دیگر در ایشان توان کارند فرمود اهل را منع کردند اهل کس و کس هلی بر در
 سر علم کعبه زقان او را از خلق بیرون یکجندی را آمد مردمان مهر در حالت ششور
 شدند انکه فرعون گفت خداوند منم را باید برستید همه را برستید حوس

سای کرد انکه می‌بوسی امیر خدای قیام و جل
 وَ تَرَىٰ بِلَادَ كُنْزِ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتَضَعُوا فِی الْأَرْضِ
 حواسیم می‌منت نهم از کسهای سست کرفته بودند ایشان را در زمین مصر می‌نی
 اسرار را وَ جَعَلَهُمْ أُمَّةً وَ جَعَلَهُمْ الْوَارِثِیْنَ

و کیم ایشان را معنی می اسرائیل را استخوانی و کیم ایشان را امرات که زنهای اهل مصر
 و ولایت او و پس از آن رفتند و کیم هر که در ارض
 می خواستیم که دست گاه و بگاه دهیم ایشان را در آن بین و نری فرعون
 و هامان و جنود همامانها که ما که توانا شد روز
 و بنمایم فرعون را و هامان و لشکرها را از بنی اسرائیل که بودند از آن حذر کردند
 و که بگری بیاخوای تا بسد فرعون و هامان و قوم ایشان را از ایشان حذر کردند چون
 نوشتند ایشان در دست می اسرائیل و آن بود که می می و کیم فرعون گفت ملک تو
 در دست می اسرائیل ای فرعون خواهد شد و گفته اند فرعون خود خای دیدگی استی از سر
 ارجا و از رعاف برآمدی در مصر افتادی پدر فرعون و همه ارکان مملکت وی معتبران
 را بر سید گفتند اسرائیلی خواهد بود از اصل می اسرائیل که بدان می باشند مملکت وی در دست
 وی و روشود احتیاط باید کرد فرعون فرمود تا بنی اسرائیل را همه از آن مصر از کار و از رعاف
 بیاوردند برده و بیدگی می داشتند در مصر تا آنکه می فرعون گفت که ای اسرائیلی که
 از وی این می طره است که هشت گشتند هنوز نهاده است و ای که نشسته
 بر میاد و آمد فرعون گفت که می دارد تا هر می اسرائیل می باید بکشند و هر می
 از ایشان دختر باید خدمت را که باید یک خدی را بر آمدن می را می کنند
 سب می اسرائیل می منقطع گشت و قطران را ایشان حاجت بود که کارهای قبط
 ایشان کردند و زکاتی قبط مردمان حلف بودند حربه را نشانستند و سب
 مردمان عرب دست بودند همه کارهای فرعون و قوم وی ایشان کردند و فرعون
 چون دید که سب ایشان ریده گشت فرمود که یک سال بکشند و یک سال بکشند و یک سال
 می فوت کشش نبود هر روز دیگر سال که نوبت کس بود می را از حربه کسید

عجب ترین احوال موسی رحله دوازده حیر بوده است خدای تعالی از همه در سوره
 یاد کرده است عجاایب ولادت عجاایب رضاعت عجاایب تربیت
 عجاایب غربت عجاایب وصل و معاینه و عجاایب شای و عانت عجاایب بلا و سخت
 عجاایب حی و سلم عجاایب هجرت عجاایب جد و مناظر عجاایب محضر
 عجاایب مناظر و قرب تفسیر این دوازده حیر در تفسیر امان این سوره شد و گفته اند
 ان شاء الله تعالی اما ولادتش در احب ارض کی از شکی موسی علیه السلام من
 آمده است تا از این پستانداری در دهان او آمد و همه مبتدا از اعاقبت آمد
 و همه محبوسان را خلاص آمد و همه در دامن از رافع آمد و همه ماند و هکنار را رستگار
 آمد مستلوی یکدم در آمد و نووری از مصر آمد و کوشش فرعون پر زد و تخت
 فرعون یکسار شد طرانی ارشست وی سا مد می برد اما مانع آمد و **وَأَوْحَيْنَا**
إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ الهام کردیم مادر موسی را تا فرزندش را از حیوان وحشی الهام
 است نه هم رسالت از **أَرْضِ عِيبَةَ** کی شیرده او را سوال حکمت
 نبرد در شیر دادن موسی را بعد مائی می برد یا افکند او را جواب گویم خدای
 دانست کی شیر دهن کار را موسی عریضه خواهند کرد خواست کی نخست شیر مادر بخشد
 چون ظهار را سبب سر زد که انکار فستاند تا مادر قرار کرد **فَإِذَا اخْفِئْ عَلَيْهِ**
 حزن تری می آید وی از عوانان فرعون می آید او را و شنوید بیا بنید او را کلو باز برنده
فَالْقَبِيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي در اقل او را در دای
 نیل و مری از غرق شدن وی باندوده مدار از ضایع شدن وی **إِنَّا أَرَادُوْهُ**
الْبَيْتُ وَجَعَلُوْهُ مِنْ أُمَّرٍ سَلِيْنٍ بدستی می ما کردیم دانسته
 امر او را بنویس و مراد تو و کننده امر او را از بیغام را بر سر و فقهی تر سبیدن مادر

موسی روی از شرط فرعون و در افتادن او در تنور و مراوردن و شیر دادن او را و در
 نابود کردن وی و در دریافتن او در سوم و طه هفتم آمد سوم خدای
فَالْتَقَطَهُ الْفِرْعَوْنُ لِيَكُونَ لِي عِزًّا وَحَزَنًا
 برداشت موسی را اهلست فرعون تا باشد ایشان را دشمنی و اندوهی سوال
 چرا گفت برداشت موسی را اهل فرعون تا ایشان را دشمنی و اندوهی بود بعد مالی ایشان
 موسی را می برداشتند از هر آن چه داشتند تا ایشان را دوستی بود و شادی بود و خواب
 کو سیر این را مگر لایع حافقت است نه لام کی چنانکه شاعر گوید مدهو

له ملك ينادي كل يوم له وللموت واهل الخراب
اِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ
 بدستی که فرعون و هامان و نیروی و لشکرهای ایشان دو تن بودند کثرت کاران
 بگفرو معاصی در اخبار است می چون تا نبوت موسی در ابیاع فرعون آمد هفتاد و یک
 بود در آن باغ اب بازی می کردند چون تا بود آمد برید هفتاد و یک در آن را چه کرد
 هر چه که نوشیدند زنا فساد می از میان ایشان از آنجا که اوقات است صحت سمرانه
 همی با نوت بر سینه او را و چون با نوت را پیش از سینه منت مزاج هر چند معتد بقدر
 مستم سمار ستر با نوت باز کشاد و لقطه حاضر بود دختر خوانده فرعون بود و فرعون
 دعوی کرده بود که او را من افروزم هفتاد و دو و عیب را در دختر بد آمد گویند از
 بیشتر کار ستانی بود عوار استانی کشت در آن ساعت کی ستر با نوت موسی باز
 کشادند موسی یک خنجر را ایسیه نکر سبب استنبه معرفت یافت و لقطه عامه
 یافت ایسیه بدل معرفت از استه کشت و لقطه از عیبها بیل بسته کشت
 هر کی موسی را می دید هر روی می افتاد مگر فرعون کی وی در موسی نمی نگریست

فرعون نامش ز بناد اسرائیلی اوخت تا غاره گاه بر کمرده امطل بر اسرائیلی ماوی
 همی اوخت خون موسی را بدید بوی استعانت کرد موسی مشتی ز دان قبطی را بر جای
 بگشت و اسرائیلی رفت دیگر روز موسی متزقب بود تاجه کویند در مصر از آن حدیث
 وی و کسر از آن کاهمی بنود کی قائل زینفا کیست و تجسس می کردند موسی در بازار
 آمد تاجه می رود همان اسرائیلی را دید تا عنوانان دیگر می کاوید آن استیجی ای گفت
فَاصْبِرْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ پیامدا در سید موسی دیگر روز
 ترسان از قصاص کی دعوی عدل کردی که می در اضا و لاسقا و کسر از در
 ندارم و کرجه فرزند من بود ترف چشم می داشت موسی تاجه بدید اید از حدیث
 کشر قبطی **فَاذْكُ الدَّيْ اُسْتَصْرَهْ بِالْاَمْسِ لَيْسَتْ صِرْخُهُ**
 همی نه که کرد آن مردکی بسار روز باری خواسته بخانوی با قبطی دیگر از عنوانان
 فرعون لطامی زد خون موسی را بدید استصخره فریادی خواست از وی **قَالَ**
لَهُ مُوسَى اِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ گفت اور موسی
 بد رستی کی تو نما مرعیدی ای هویدا و نادان **فَلَمَّا اَنَّ اَزَاكَ اَنْ يَبْطِشَ**
بِالدِّي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا خون خواست کی بتور بکیر ذاق قبطی را که
 دشمن موسی بود و از اسرائیلی بد داشت کی خدا و دارد از آنکه از اول با آنکه وی
 زده بود **قَالَ يَا مُوسَى اَنْزِبْ اَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا**
بِالْاَمْسِ گفت ای موسی ای می خواهی کی بکشی مرا امروز چنانکه بکشتی
 نمی دادی از آنکه بد آن **تَكُونُ جِبَارًا فِي الْاَرْضِ**
 نه می خواهی مگر آنکه باشی خشمزای کشنده ای در زمین مصر و ما تر بیدان
تَكُونُ مِنَ الْمُضْلِحِينَ نه می خواهی کی باشی از نیککاران خون

قبطی از سخن شنید گفت با تو یار مرا خودی موسی کشته است دست از اسیرانی
 برداشت و می دود تا فرعون و فرعون فرموده بود که بیک کربیده تا قتل و تبار
 بجای آرید از عوان و بی خبر کردی از قاتل موسی است معلوم کردم فرعون خشم گرفت
 فضا فرمود حرس طارن و در آن مجلس بودی و خواه موسی بود حول سخن
 شنید و دید و بیدار آمد تا نزد موسی علیه السلام استی گفت ملک
 وَجَارَ جَلْمٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى پیامد مردی از دور تر
 شهر یعنی از غیر السمر می شنافت و می دید تا موسی رسید قَالَ يَا مُوسَى اَب
 اَمَّا اَيَّامُ رَوْزٍ بَلَّ لِقَتْلُوكَ که هر برای موسی بدستی
 کی فرعون و سلا حمانه سکا اند تا تر بکشند فَأَخْرَجَ اَنِي لَمَنْ
 النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ و شوار شهر بدستی کی من ترا از
 بیک خواهان امروزمند موسی از آن شهر ترسان خشمی داشت کی میلا کی کی فرعون
 از سروی باند و می کر عرت کرده بود حمان فرماید قَالَ رَجِعْ
 مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفت موسی کلیم ای بار خدای من هان مرا
 ازین گروه ستمکاران وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَامُكُنْ چون روی بند سوی
 مدین گفته اند مدین نام از ناحیت است و گفته اند نام از قوم است کی ایشان بیدری
 بازخواست کی بوده است نام وی مدین میدان را هم قَالَ عَسَىٰ رَبِّي
 اَنْ يَهْدِيَ سُبُوَ السَّبِيلِ گفت شاید بود کی خدای من نماید مرا راه است
 و مواب وَلَمَّا وَرَكَ مَا مَكَتْ و چون رسید باب مدین و از جا هان
 بودی در آن کی اهل مدین اب از آنجا کشیدندی شکی بود در سرانچاه کی حمل
 قوی و استی از آن را برداشتندی و حمل دقوی دلوان را بر کشیدندی

وَجَدَ عَلَيْهِ أَمَةٌ مِنَ النَّاسِ يَتَشَفَعُونَ

بیافت بر سران جاه گروهی را از مردمان عجب می دادند چهار بابیان را و وجد
مزد و نه هم امر اینترند و کان و سافت از فردا نشان معی اسرار ایشان

دورن کمی باز داشتند و می جمع کردند کوسبندان خوشتر از اب و ایشان دو دختر
شعب بودند و گفته اند ایشان دختران پنهون بودند برادرزاده شی شعب علیهم

قَالَ مَا خَطَبُكُمْ مَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يَصُدَّ الرَّعَاوُ

ابونا شخ کبیر ایما حالکما و اماثنا کما و مانا لکما چیست کار شما

کمی کوسبندان از اب نمی دهد گفتند از دو دختر بد می آید است سخت موسی

با آن قوم گفت چرا مستوران را می آید دهید و می آید کشید ایشان بر سیل طر

گفتند نومردتری برکش موسی همی دست برزد و کوسبند سر بای از سنگ زد و سد سوی

افکند امار و تنهای خوش این دورا بر کشید و احوال برادر کرد فسقین

لَهُمَا تَوَكَّلِي إِلَى الظِّلِّ ابدا ذی برای از دو دختر کوسبند ایشان را

بس از کشتن مسابه کرم مانده بود و مانده و کرسنه فقال رَبِّ انْتِ

لَهُمَا انْزِلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِير بس گفتای بار خدای من درستی

کمی من تبار مندا نمی دهی باره ی نان و کرم قرصی بود و چون در لغز است کمی

موسی در آن وقت گفت الهی انا الفقرا انا الغریب انا المسیر انا المریض انا الحزن انا

الوحدان انا الحیران انا اللهم فان او از سبید کمی یا موسی فقرا از بود کمی او را از صیب

نبود حزن از بود کمی او را حزن من محیب نبود اسیران بود کمی رحمت من بود کمی

نبود تنهان بود کمی او را حزن من رفت نبود حیران از بود کمی او را حزن من رفت نبود

لهفان از بود کمی او را حزن من مطرب نبود انا ما نفسی در دجر عجب العجب نبود

فَجَاءَهُ أَحَدُ يَهُمَاتِهِ عَلَى اسْتِجْدَاءٍ

بوی آمد بجای از آن دود دختر نامش صغیرا همی رفت بر شرم دست بر روی باز نهاده
 برهنای رفت گفته اند علی استخیا قالت ان تلک یذ عولک لبحر نیک
 لجر ما سقیبت لنا شرم عروا رکت بدستی کی بد من ترا می خواند وی
 گفت تاجیه کند تا با دانه دهد ترا مرد آن کی تو باید ای مارا و او هر مارا و آن
 از بود کی دختر آن شعبه از روز رود تر خانه شدند بد را ایشان از کوسبند از را
 ببود هملوهای ایشان هر روز آمد نمود از سیر آبی گفت عجب امو روز رود ترا آمد بد
 و کوسبند از سیر آب تر فضا بگفتند کی ای بد را ی بید ایما از روی سیاهان مهرهای
 خوشتراب بر کشید مارا بد رکت وی را شناختند کهنه کی وی غریب بود سعب
 گفت کجاشد گفتند ساه ی شد پیشتر فکر ت و روشن خور مستندی
 که و بر ما خوانید تا او را مکافان کند فاما جاءه وقصر علیه
 القصص خون ساه موسی وی هر گفت خدیش خوش و را کی چه سبب
 بود افتادن من از مصر بگری قال لا تخف جوت من القوم
 الظالمین شعبه گفت متر سر کی سنی و جوت از آن گروه ستمکاران که
 فرعون را برین ولایت دست نیست قالت اخذ یهمایا بئ استاجر
 از خیر من استاجرت القوی الامین گفت یکی از آن دودتر
 ای بد من کار بیکر گیر او را بد رستی کی بد من کسی کی بد دور گری بر و مند و امانت دار
 بود مقصص صحت از قوت و امانت وی چه دیدی گفت فو قس تا بد لجا است کی آن سنگ
 کی حمل بر دوی با بد کی انرا کرد وی سهای خوشتر انرا کرد گفت و از دلو کی حمل
 مرد قوی با بد کی انرا کشند وی تنها بر کشید و امانت تا بد لجا است کی در راه د

پیش روی رفیق را داد امان از امان انقش بای می بارید وی مرا گفت در پیش من مروت بار
 بس رو و مرا بر راه دلالت می کن چون باز رفیق وی قمر سخن کعبه گفت سخن مگوی از آن سوی
 کسی همی باید شد خلوخی انداز تا من راه بر من شعب گفت این حسن کس نه بدوری را
 شب بیدگی فرزندی و دامادی را شاید چون داماد شایسته نه و با فتنه دید صبر نکرد
 ناموسی را بنده خواهد کردی کردی می اعلا کردی **قَالَ اَنْتَ اَرِيدُ اَنْ اُحْكَمَ**
اِحْدَى اَيْتِي هَاتِيْنِ عَلَ اَنْ تَا جَرِي ثَمَّ اَنْ تَحْجَ

کعبه شعب بنی من همی خواهم کسی زنی شود همگی را از بد و بدتر من را بیزایک در وی
 کی مرا گفت سال و کعبه اند تا جری تا با داشت در هر ما **فَاَنْتَ عَشْرًا**
فَمِنْ عِنْدِكَ شعب گفت اگر ده سال تمام کنی از فضل و موهبت تو بود
وَمَا اَرِيدُ اَنْ اَشُوْعَ عَلَيْكَ سَجْدَتِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنْ
الصّٰلِحِيْنَ و نه خواهم کسی دشواری نه روز و ذاکه بای مرا که خدای خواهد
 از حشر از نیک و از شامستان **قَالَ ذٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ اَيْمًا**

اَلْاَجَلِيْنَ موسی گفت از وعده میان من و میان تو راست هر که از بد و وعده
قَضَيْتَ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللّٰهُ عَلَيَّ بِاَنْتَقُولُ
وَكَيْفَ کی بکار مرا حرجی نباشد من و خدای من چه مای گویم که باز و گواهاست
 چون عقد بکردند شعب دخت را گفت در خانه شو عصای هر روز آن تا وی بدست
 کمی دشبانی را و وی را عماها بود یکی از آن اورا مبرات بود از عقوبت را سخن از اهرام
 از عاقران که شده از آدم علیه السلام حوران میشتند بیا افتاد شاهی
 از مورد میشت بدست داشت مرز دو شاع از آن آدم شست رسید و از شست
 دست بدست تا موی و از نوح دست بدست صلح و آمد تا با اهرام و از اهرام

باسخی و از اسحق یعقوب و از یعقوب شعیب و از شعیب موسی عیسی و از عیسی
 چون درخت شعیب از عمار از خانه سروز آورد شعیب نایب بود از ایدست
 بسوید داشت کی این از عمار است از لشیر نیامد کی از انکی دهد دختر را
 گفت این را باز برد بگری ایبار وی از در خانه بدید داشت کی دیگری میار
 ی آورد تا هفت بار از ارمی آورد شعیب داشت کی از خدای کاری است که خدای
 تعالی از راعی ارزائی داشت از ارمی داد گفت این کی کردار و عمر بد از تا عجب
 بینی موسی و مه ی شعیب را در پیش کرد شعیب ای شد چنین گوید هیچ معاینه بود است
 کی به شعیب کرد مصطفی علیه السلام گفت ما بقی نی چنی دمی ز لکی شعیب زاده
 حیرت باید کی از هر ده حال سوز است دیانت و صیانت و امانت و نصرت
 و شفقت و صلانت و هراسنت و کفایت و شکر و صبر و حمد هر کی بدست حاصل
 ارسته بود وی ممدت و میراسته بود بر سر رعیت سالار باشد و بیوت راسر او باشد
 و هر کی از حب جدا باشد نه ساینده خدای باشد و نه بیوت راسر باشد چون
 موسی همه را بدشت برد دره ی بود در اینجا بر و کیا و بسیار لکر در دره از دهای بود
 مکر هر کی دران دره شدی او را هلاک کردی هیچ جا و ربه بیامان از دره نیارستی
 کتس موسی کلمه می باله ام خدای ای روی بد از دره نمد و وی را گفت در نهان
 ای موسی کی دران دره تعب عظیم است ترا و کوسند ان ترا هلاک کند موسی از ان
 بنید شعیب دران دره رفت و کوسید ان بجا کرد و عمار نیز فرورد و در نهان
 ایستاد زمانی بود از دها آمدند آمدنکه مه ی موسی داد موسی او را عیسی بر دو
 حای هلاک کرد در احسا آمده است کی موسی از عمار داد و دشمن را دور خم
 زد حای هلاک زد یکی از نصیان کی گفتد بگر و جرح بر غرق را دران روز کی آمد

سنگی و سنگی در فرسنگی بر سر کوفه می آورد تا هر موسی و لشک موسی بزند چنانکه
 موسی را خبر کرد که ساخته باش مرعوب او را چون بنور سید و خدای تعالی
 مدهد را که داشت تا بر آن سنگ نشست و متقار او را لباس کرد ایند
 تا بر او سر وی از سنگدای بر دو عوج خیم نداشت چون زد یک موسی سید موسی قصد
 کرد که حمله ی پوی در جبریل گفت باش تا هدیه کار خوشتر تمام کند و سنگ در
 کردن وی افتد آنکه حمله بر هدیه سولای فرود در سنگ در کردن وی افتاد
 جبریل موسی را گفت هلا الفون وقت است که حمله بر موسی حمله بر خود
 دوازده ارش بود و عصای وی نیز دوازده ارش بود و دوازده ارش از زمین رخت
 عصای که از سر عصایش و از عوج رسید مقتاد و هلال شدند چون موسی از دژهای
 ۱۰ آن در راه هلاک کرد راه او را مسی کشت هر روز روزه را انجام دهد هشت سال
 متعجب را شبانی کرد چون هشت سال تمام شد شعیب گفت ای موسی عده
 من تمام کشت از من فصل فصلی من نیز تمام بر من کافان که هر چهار کوسند از
 من امسال چه زاید هر رنگ مادران را و در اخبار آمده است که گفت هر چه
 امسال مازده زاید ترا موسی عمارت زد کوسند از شعیب از آن بخوردند
 ۱۵ آن سال همه مازده را زدند و دو سال دیگر شعیب گفت هر چه امسال زاید
 همه ترا موسی عمارت زد کوسند از آن بخوردند آن سال همه را زدند
 دو و حبان شعلی روزه موسی از روزه شعیب افزون شد موسی را از زو اهل
 بین خویش خواست برخاسته و یار او و بیارامده بود و در اخبار است که از وی
 صفورا باردار بود چون موسی آمدن رفت در خبر است که جبریل مصطفی گفت
 یا رسول الله که زایم پسند که موسی از آن دو وعده کی باشد شعیب کرده بود که از ام

بجای آورد تو گوئی ده می رسیده سال و کبر سنندگی از آن دو دختر شعیب کام را
 خواست تو گوی که بین نامش صغورا فلما قضی موسی الی اجل و سار
 باهله خون تمام کرد موسی از زمان زده نام برده و تمام تر از او شب بیدار خانه
 دان خوشتراد را به بابان طوی از راه بیفتاد چنانکه فضه ی از در طه گفته اند ده سخت
 از شب موسی را پیش آمدند تا بلی شب و در راهی و سخت کرد و سخت می ما و ما را از و ف
 و طلق و لادت در و سخت حرو و افش زنه و لیک بد ز خرو و میزد ربه و سخت کم
 شد و عمار و محنتا روی کرد اند اسر من جانب الطور ناراً
 قال لاهله امکنوا انی انست ناراً ^{بیدار سوی از کوه}
 انشی گفت من خانه دان خوشتر را شنید که می بیند انشی ^{علی ایتم}
 منها خبر او جدد و من النار لعلکم تصطلون
 من شما را از اینجا کاه می نشان راه باشد ما شما از رفته ی نام که شما کم شود صغورا و بر
 گفت نام موسی با احتیاط روی می از نذر دم شنید که در میان کوه دمان و ما را از صعب
 باشند و شفاست ما ذاک که ترا کردند گفت موسی گفت تو دل من مشغول مرا هر چه
 ما راست بصاف و کوم و هر چه کرد ما است بغلیں بشم هر من موسی نکه داشت
 خود از عمار و بغلیں و بد خدای تعالی جان سپرد که چون امر آمد او را کی فاخلع
 نعلیک بغلیں سف کنند و کز دم گشت هر که امر من کرد چنانکه موسی را خواست که
 از شما از رفته حکم و چون امر او را کی عمار بغلیں سف کند ما را گشت هر که امر
 صعبتر نام موسی نماید که در در خدای است نه در بغلیں و عمار آنکه خون موسی را
 از عمار و بغلیں سف کند و در مولی است خدای تعالی از و کرد و غلیں را بید
 و از هینان را عمار کرد ایستد در خوشتر علی همه

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ
 الْمُبَارَكَةِ حُورٌ مُبْدِنَاتٌ لِقَائِهِ وَأَعْنَانٌ زُرَّارَةٌ وَادِی سوری راست
 موسی در آن نارهی جای هر که از آنجا خواند در پالی مسطوحی بغامراں بودفته
 انداز مبارک خواند زیرا که موسی هر که آمد کی از شبانی و مردوری رسالت رسید
 مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْبَاءُ مُوسَى ازان درخت کی ای موسی یعنی ندا آمد اورا از جانب
 ازان درخت کی یا موسی سوال چون ندا خدای بود موسی را و او ازان درخت آمد
 چه گوئی خدای اجا بود جواب گویم معنی افست کی ندا آمد موسی را اعلی
 اعلی و شنوایند ندانند موسی را از جانب ازان درخت نه افست کی منادی اجا بود کت
 ازان درخت بود لابل منادا اجا بود و موسی بود ازان منادی همچنان کی کوسد نادیده
 من السطح و نادیده من السطح حوز مناد ابرام باشند یا کوی باشند نه ازان بود
 کی منادی ابرام یا کوی باشند ازان وقت موسی اهر سومی نکرست کس را ندید دیگر
 بار ندا آمد موسی کف من الذی اسمع صوته ولا اری شخصی منداشت کی مکرست
 شعیب است از سر وی آمده نا اورا راه نمابدا نکه ندا آمد اَنْتَ
 اَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ من از خدای خداوند همه جهان و جهانیانم
 این ندا بعونش وی رسید حال روی بگشت چنانکه خواست کی هفت انداختن بند
 از بند جدا کرد خدای تعالی صنع خود او را دریافت و داد اذ تا سخن خدای
 را بفهمت اندام شنید انکه خدای تعالی خواست کی او را بخود گستاخ کرد اند
 گفت ای موسی از جای ای و او خود داناه گفت ارمند کفچه کردی مدین گفت
 شبانی می کردم شعیب را گفت چند سال است گفت ده سال گفت اهر چه مکافات
 کردی موسی گفت مرا از خود دختر مراد و مرده داد کفچه امشب کی آمدی از اجا نا اجا

چند قدم نهادی گفت سه قدم از این جاده ای تقاضا از سجد فرسنگ تا آن راه سه
 قدم آورده بود گفت سه قدم رفتی خدای گفت ای موسی ده سال بخردی در کار
 شعیب مکافات توان کرد کی باری بر دل تو نهاد از شعیب سه قدم سوی ما رفتی
 نبوت و رسالت میر تو بار نهادم و خلقت گرامت در تو نوشا بیدم و انا اختر نیک
 و مرتزا از هر خود برگزیدیم و ندا خودی واسطه تراشتو ایندم تا ندای کی رنج در
 کار ما باید برد آنکه گفت و ما نلک نمک یا موسی این چیست کی بدست راست داری
 یا موسی گفت از عمای من است ندا آمد کی **وَإِنَّ الْقَوْعَ صَالٌ**
 بین کن عمای ترا موسی عصا را دست بیفکند بدو بیند آنکه موسی کرد
فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَّبَرًا أَوْ لَمْ يَعْقِبْ
 چون بدید آنرا می دود و می خند کوی کی از سبک ماری بودی موسی رشت
 از آن عصا یک سر روی کرد اینده و باز نلشت سوال چون گفت ولی مدبر اینست یک سر
 حبه فایده بود در ذکر و لم یعقب جواب کوم و لم یعقب است کی باز نلشت
 می لخت ندا آمد کی یا موسی **اقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ**
الْآمِنِينَ بین روی و مترس یعنی باز کرد و همراهی کی توانی بهای موسی باز
 رفت و دست در آستین کشید و در همان مار زد کی او را یکمزد چون دست وی بر آن
 رسید فهمی جوی گشت ندا آمد که **اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ**
 در آرد دست ترا در باز دوان تو و گفته اند فی جیب کی فی جمله و گفته اند فی جیب کی
فِي ابْطَلٍ خَرَجَ يَيْضًا مِنْ عَيْرٍ سَوْءٍ تایید و از آید سید و روشن
 عیبی می عیبی موسی دست در آستین کشید و باز آورد سید و روشن جیب آنک
 روشنایی از آفتاب علیه کردی آنکه ندا آمد کی

وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ — و باز از خوشتر بار خوش

را خالی از بیم سوال چه معنی بود این را می گفت دستها خوشتر از اینم اگر بدان از
خواستگی من تر من این لفظ این فایده می دهد خبر جز آنه می گفت لا تخف حیالک جای
دگر گفت و لا تخف جواب گوهر و اسم الک جنحک من الرهب معنی است
کی خوشتر از اینم آری که تر سیدی گفته اند و اسم الک جنحک من الرهبای من

الکمر و رهب که باشد در لغت حیالک اصمعی گوید و فتح در باده راه که کردم
همی رفتم بموه داشتم در استین خود کی مرایش این اندازوی راه بر سیدم گفت ادلک علی
الطریق ان اعطیتی مافی رهبک بد استی رهب استین باشند و گفته اند در سید و جبر

است معناه ولی مدبران الرهب فلانک برهانان من ربک

آیند و حجت از حدای تو بدیضا و عمل سوال نوز شبیه در اضافت سفتند در این
موضع بقتاد ما کف فلانک جواب گوهر این نوز را حد و نکر دهند را کی اگر این را حد
کردندی خبر را یکی مانده بود در را کی ذال خبر را یکی باشد و اینجا خبر از دو همی کند
بدیضا و عما و گفته اند این نوز نه نوز شبیه است در را کی نوز شبیه احاطه و کی و حد

در و سالم بود خالک زید از و جلان و اینجا و حد از ذال است اگر ذالک نوز شبیه
بودی ذالک بودی نه ذالک پس این لفظ خود موهوم است اشارت را بد و گفته

اند این نوز ندل است در موضع این شبیه از لام ذالک و البیدل لا حد و گفته اند
نوز شبیه در اضافت آنکه سفتند کی بدان شور و حد از باشند تا در اضافت

سفتند جنحک تنوین سفتند و این نوز در ذالک نه جای تنوین است در ذالک در را
تنوین بود الی فرعون و ملائیه انهم کانوا قوما فاسقین

سوی فرعون و قوم او بد رستی می ایشان بودند که در هر روز شونده از نور و ماه

در اخبار است که چون نعام موسی را بر سالت سوی فرعون فرستگان گفتند یا خدا یا
 جنود و فرشتگان جباری می فرستی و او را لباس نه سنوری نه سلاحی نه باری نه خدای
 تعالی چه بد را گفت با جبریل گفت که تا در حق نیفکد امان می کدام لباس زیباتر کدام مرکب
 رهوارتر کدام سلاح برتر از کدام بار قوی تر جبریل گفت یا خدا ایانگر هر چه سلاح
 زیباتر از لباس عافیت نیست گفت بسیار در وی پوشان گفت هم می کرد رهوارتر از مرکب
 توفیق نیست گفت بسیار در زیر دانه وی کن گفت هم سلاح برتر از حجت نیست گفت
 بار برفت وی ده گفت هم سپاه قوی تر از نصرت توفیق نیست گفت بسیار قهای وی کن موسی
 در لباس عافیت مرکب توفیق یا سلاح حجت و سپاه نصرت اینک به فرعون داده

قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَآخَافُ اَنْ يُقْتَلُوْنِي

موسی گفت ای بار خدای من من بکشته ام از ایشان یکی را و او قبطی بود همی ترسم
 که بکشند مرا بقتل و آخری هر روز هوافتم من لبانم را در من
 هارون و اوز من رفان شبانه یعنی رفان آورد تر و از سبیله معری را بصدف
 اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذَّبُوْنِي

بفرست او را با من باری باشد در
 کند مرا من می داند و همی ترسم که مرا بدو مع دارند تا هر روز من باری باشد در
 حباند در ابوی نقوی باشد سوال جرانه گفت رد ای صدق حزم بعد ما

کی جواب دعای فاعلم مرد جواب گوید هر کی میان دعا و میان جواب نکره در این
 روا باشند کی از احواب تنی و از فعل را مستانف می جانند که بنده عطی در هم
 استنزی به کما و کفه اند معناه رد امد قالی قَالَ سَلَسْتُ

عَصْدُكَ بِأَخِيكَ خدای گفت روزی که استوار کنی بازوی ترا برادر
 تو یعنی تقویت حمد ترا هارون وَجَعَلُوكَ مَاسِلُطًا نَا

و حکم شمار اجت هویدا چون ندیفا و عما کت اند سلطانای حجة گفته اند
سلطانای قوه و گفته اند نصره **فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ أَبَاتِنَا انْتَمَا**
وَمَنْ أَتَبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ ترسد امتنان شما بیدی با حجت های هویدا
ما با شما شما و آنک در روی کنند شما را آمد تر اندکان باشد سوال خدای
گفت موسی و هارون را کی شما و بنی اسرائیل بد تر اندکان باشد و غالب باشند فرعون
و قوم او پس جبراحون موسی آمد بنوا سر ایل در مانده تر کشند و خواری بشود بیدند
از فرعون و قوم او کی از بنش آمدن موسی قطمر بنی اسرائیل را یکبار فرمودند کی لا ت
ونفقات می دادندی چون موسی بیامد سکا ریش فرمودند و آلان و نفقات را رفته
پس معلوب تر کشند غلبه جواب گفته اند انما و من اتبعکم الغالبون
الحجه لاجرم موسی و بنی اسرائیل همیشه تحت غالب بودند و گفته اند مراد با حجت
کی از غلبه و ظفر شمار ابو خود همچنان بود **فَلَمَّا جَاهَهُ مُوسَى**
بِآيَاتِنَا چون آمد و آورد موسی بر ایشان حجت های هویدا و حجت های موسی نه
بود چنانکه گفت انبیا سبع آیات بیان **قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُقَرَّنٌ**
وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ گفتند نیست این چه موسی
می نماید مگر جادوی فرافتنه و شنیدیم ما هرگز این در کی وی می دعوی کند
در بد را از ما شنیدیم از آنکه ما را مد سال وقتا فرعون را امر را از دین کرد آید
بود و گفته می آمدن موسی و هارون فرعون و کیفیت آن سفیل در سوره الاعراف
گفته آمد و موضحه ای به منما **وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا جَاءَ**
بِالْهَدَىٰ مِنْ عِنْدِ رَبِّكَ موسی گفت خدای من دانای تر از آنکه کی او در راه

راست و در حق از نزد او و الله اعلم

وَمَنْ كُورِلْ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

وکیست کی اور آباشد سرانجام دولت سری یعنی یار مصر و قنہ اند عاقبہ الدار

یعنی دارا اخلد بد رستی می رهند و سروری نیابند ستم کار را یعنی مشرکان
وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهَةٍ غَيْرَ
لَقَدْ فَتَنَّاكُم بِإِثْمِ إِسْرَافٍ ثُمَّ ثَارَ إِسْرَافُ هَامَانَ بْنِ مَدْيَانَ
فِي قَوْمِ فِرْعَوْنَ فَفَزَحَمَهُمْ فَاذْهَبْ بِآيَاتِنَا إِلَى قَوْمٍ يَدْرُسُكَ

إِلَى يَاهَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَجَعَلْتَنِي مَرْحُومًا
اَنْتَ رَافِعُ رُؤُوسِ يَاهَامَانَ بِرُكْنٍ وَخَشِخْتَهُ كَنْ مِرَاعِدٍ كُوشِي لَعَلِّي أَطْلُعَ
إِلَى إِلَهٍ مُوسَى وَإِنِّي لَأُظَنُّهُ مِنَ الْكَادِبِينَ

نام مردم دیده و مردم خدای موسی که می گویند مرا خدای است فوق العزوف

و من همی اندیشم که موسی از دروغ دُتان اسند رانج می گوید مرا خدای است فوق

مَنْ كَانَ فَوْقَ حَذَائِ تَعَالَى كَمَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فَوْقَ حَذَائِ تَعَالَى مَدِينَةٌ

استغفر الله و تعالیٰ اغفر لی و اعف عنی
استغفر الله و تعالیٰ اغفر لی و اعف عنی

لاہر کی موسیٰ گفت مرا خدای استغفور و فرعون ہی انکار کرد و در قول موسیٰ شک

بوزگفت وای لایطتک من الحادس من بدیدامدخی افراسوقیت حدای تعالی مذهب

موسیٰ صلوٰۃ اللہ علیہ و اعتقاد موسیٰ است و انکار قوت وی اعتقاد

و مدھب فرعون است اخر از گوشک بلند بگرد در اخبار آمده است کی سحاب را

بنادران کاری کردند بحملانان و اجاران و حماصان و جاران و حدادان حدادان

بر آوردندگی از در شک تا سه یک ماهه راه بود جدای شدگی خشتی اردرگاه

بیماری بر سر آن بر دندی و در اجبار است که طویل آن مرح جان شدگی وقت

طلوع آفتاب بران یافتی سایه ان معرب رسیدی و هنوز تمام نسته بود عجبای

فرعون را هلاک کرد و گویند سم خشت خانه ما ملأ و در درجهان بنیان صحر را
 وَأَسْتَكْبَرُوا وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ غَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا
 أَنَّهُمُ الْبَالُغُونَ و فرعون و کدر کشتی کردند و اولش کوه های او در زمین مصر
 بنا سازید و فتح و جبر و خوی محمود باشد بنده استبداد ایشان را بسوی ملکی خواهند
 کرد باید فاخته ناه و جنوده فبند ناهم می الیم
 که قیتم او را و لشک های او را و در افکنند ایشان را در دریای قلزم فانتظر
 کف کان عاقبة الظالمین بلکه در کجوه بود سر الحجاز
 ستم کاران کفته اند خدای تعالی فرعون را در ران دریا هلاک کرد و بر یکی وی بدان نازید
 کمی گفت در بید فرمان من است چون باب نازید خدای او را باب غرق کرد
 وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ و کردم ایشان را لشکر
 در ضلالت کمی باز خواندند با تشبیهی بدان صریح بدان و رخ جاوید واجب آید
 چون کفر و معصیه و ظلم و یوم القيامة لا یُصْرَفُ
 و روز قیامت یاری نکند و نکه ندانند ایشان را از عذاب کونالون کونالون
 وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَیَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ
 مِنَ الْمَقْبُوحِينَ و از پی ایشان در دشتیم در درجهان بقرن یعقوبت و
 هلاکت و روز قیامت ایشان را ختم کردگان باشند ایشان و کفته اند من
 المقبوحین ای من المذکین و کفته اند من المقبوحین الملعونین فربیکان و لقد
 آتینا موسی الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى
 بدرستی که ما بآدم موسی را نامه یعنی تورات و الواح از پس آن هلاک کردیم گروهان
 نخستین را چون قوم نوح و قوم ابراهیم و قوم صالح و کفته اند فرعون اولی فرعون

۵

۱۰

۱۵

۲۰

بودند زیرا حق تعالی ایشان را از اهل کفر و کفری را توبه داد
بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

بیشترهای بود از کتاب مردمان را یعنی چنانچه ای بدیدند بخوبی و راه موسی و سلامی
 و خشنای و سبب چنانچه تا در خوردان آن بودی کی ایشان در اندیشندندی و بند
 گرفتندی گفته اند معناه تا این گروه از اهل کباب در آن در اندیشند و نایم
 در آن است از لغت و صفت محمد کرد و **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ إِذْ**
قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ بودی تو با محمد بن سوی مغرب در اوادی

مقدّم چون کردیم موسی فرمان رسالت و آگاه کردیم موسی را از کار نبوت
وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ و بودی از حاضران سوال

چون گفت و ما کنت بجانب العربی از قضینا معلوم شدست کی سوال از حاضر بود
 بی وجه فایده بود در آنکه گفت و ما کنت من الشاهدين جواب کویم آنکه گفت
 و ما کنت بجانب العربی از قضینا مراد از آن است کی آنج میان خدای و میان موسی
 بطور سبب و الج گفت و ما کنت من الشاهدين مراد از آن است کی آنج میان موسی و میان

شعیب بود از مشاهده نبود و از همه خبر می کرد و صدف می دید و آنست کی آن
 چیزها نمی کرد مگر بوحی و رسالت **وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا نَافِرًا وَنَافِثًا**

عَلَيْهِمُ الْعَمْرُ بلکه ما بیاوریدیم میان موسی و میان تو کوههای در آن کشید
 بر ایشان زندگانی و روزگار گذشته نافر اموش کردند آن احوال را و تو یک یک
 بیا از ایشان می دهی و تو غریبی تا کرده و نعل ناکرده از بسست مگر تعلم سماوی بها

گفته اند و لکن آنشأنا نافر و نافر معناه و کوههای بسیار را فریدیم میان موسی و
 میان آن اهل کتاب و نافر بعد قرنا اخبار موسی را نقل کردند ایشان را از تو

پسندیدند موافق اند ایشان را این کردند از دلیل است بر صدق رسالت تو
 وَمَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ وَنُوحِي بِالْحَمْدِ مَعَهُ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ سُبْحَنَ
 و آنج رفت میان ایشان و با نابدون تو میان ایشان تَلَوُا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ
 لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ هَمِي رُخَوای را ایشان یعنی رفوم نوحشاهای ما از گذشته
 آن نه از خوشتر کسی بلکه ما خودم در سنده تر از رسالت وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ
 الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَنُوحِي بِالْحَمْدِ سَوَى آن کوه یعنی طور سینا چون بخواند مر
 موسی را چنانکه گفت فلما انهم نادوه کفته اند از نادینا ای نادینا انک و آن بود
 کی موسی در مقام مناجات با خدای گفت یا رَحْمَنُ یا رَحْمَنُ فَضَلْنَا امْتِنَ عَلَیَّ
 کی ایشان را از بندگی فرعون هایدی و مملکت رسانیدی و دشمنان ایشان را هلاک
 کردی و بر ایشان مژ و سلوی فرستادی و مبع بر سر ایشان سایان کردی
 و عمود نور بر ایشان فرو گذاشتی و جز از آن کرامت های دیگر کی دادی هیچ امت
 باشند فَاَصْلَحَ زَاوَمَتَ مَحْدَیْ كَتَبَ بِمُوسَى اَمْنٌ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَصْلَحَ اَمْنٌ
 فَوَازَ هَمَّ امْتَنَ بَلَدَ عِلْمَ هَمَّ اَعْلَمَ اَيُّ اَيُّ اَمْنٌ اَعْلَمَ اَيُّ اَيُّ اَمْنٌ اَعْلَمَ اَيُّ اَيُّ اَمْنٌ
 اَيُّ اَمْنٌ اَعْلَمَ اَيُّ اَيُّ اَمْنٌ اَعْلَمَ اَيُّ اَيُّ اَمْنٌ اَعْلَمَ اَيُّ اَيُّ اَمْنٌ اَعْلَمَ اَيُّ اَيُّ اَمْنٌ
 حَذَّیْ كَتَبَ بِمُوسَى اَمْنٌ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَصْلَحَ اَمْنٌ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 حَذَّیْ كَتَبَ بِمُوسَى اَمْنٌ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَصْلَحَ اَمْنٌ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 اما اگر خواهی اواز ایشان را نشنوا مرموسی گفت یا رَحْمَنُ خُذْ لِي ذِكْرًا
 کی نامت محمد فاحا نه من اصلاح ابا هم و ارحام ما هم تسکد بنا و سعید یک
 و فتاده بر کعبه السدوسی رواست کند کی موسی بطور سبنا در مناجات با خدای

گفت یارب من در الواح صفت امنی می یابم همیشه مومن باشند و امر معروف و نهی منکر
 کنند ایشان را از امت من کن خدای که بل کی امت احمد اند ایشان موسی گفت
 بار خدا نام صفت امنی می یابم که قتال کنند با اهل ضلال تا مال کشند با مجال ایشان را
 از امت من کن خدای که گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت یارب من اندر الواح صفت
 امنی می یابم که یکی از ایشان قصه خبری کند تا کرده یکی یکی در دیوان وی بنویسند
 و کمر بسته نبی در دیوان وی بنویسند و یکی یکی از ایشان قصه بنویسند که بمانند
 هجر در دیوان وی بنویسند و هر که بکشد یکی یکی بشود در دیوان او بنویسند یارب
 ایشان را از امت من کن خدای که گفت ایشان از امت احمد اند موسی گفت یارب من اندر
 الواح صفت امنی می یابم که ایشان از قوراضی باشند و در آن اندک و توازن ایشان
 راضی باشی کار اندک ایشان را از امت من کن خدای که موسی ایشان را از امت احمد
 موسی گفت من اندر الواح صفت امنی می یابم که ایشان صدقات ستاند و بخورند و
 ایشان را بدان مرد دهمی یارب ایشان را از امت من کن خدای که ایشان امت احمد
 اند موسی گفت یارب من اندر الواح صفت امنی می یابم که ایشان در آن همان با سبب همه
 امتان باشند و در آن همان سابقان همه امتان باشند هشت ایشان را از امت من
 کن خدای که گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت یارب من در الواح صفت امنی می
 یابم که ایشان را محبت باشند و کنند که بگویند و توان گفتی که ایشان گویند
 ایشان را از امت من کن خدای که گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت من در الواح
 صفت امنی می یابم که ایشان در قیامت شمعان باشند شفاعت ایشان داده ایشان را
 از امت من کن خدای که گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت یارب من در الواح صفت
 امنی می یابم که توان ایشان را در هشت کنی هر دهمی بنماید ان لا اله الا الله

ایشان را از امت مکن خدای گفت ایشان امت احمد اند موسی همی الواح اردست میکنند
 و گفت یارب مرا از امت احمد کن خدای گفت یا موسی ازی اصطفتیک علی الناس ساری
 و کلامی فخدمتک و کن من الشاکرین و در ده مکر و پانست موسی گفت علیه السلام
 ای رب ایشان فاصلة باشند از بنی اسرائیل خدای گفت علما و هم افضل من انبیائی سلیل
 و هم افضل من علمائی اسرائیل موسی گفت یارب اجعلنی من امت احمد خدای گفت یا موسی
 ایشان را کی افریده ام محمد را افریده ام و محمد ایشان را اسان سزای او اند و سزای
 ایشان و سر تو افتیان را در بنیای اما اگر هوامی او از ایشان ترا سنوازم موسی گفت
 بشنوا ن قال فتلای الحلال حلاله با امت احمد فاحاوه من املاک انهم و احام
 امهات لک بار بنای لیک فقال اعطیکم قل ان تسالونی و استجبت لکم قل ان تدعونی
 و عنقریب لکم قل ان یسغفرونی قد لک قوله و ما کسحاب الطور اذ نادیه
 وَلَکِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ لَئِنْ شَرَّ قَوْمًا مَا اتَّيَهُمْ مِنْ نَبِّکَ مِنْ
 قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَكَّرُونَ لک بحشاشتی بود از خدای فرستادن تو را بر نمی
 کرو هر کسی نیامد بایشان هیچ برکننده ی پیش از تو نادر خوردان این بود که
 ایشان در اند نشند و بید گیرند وَلَوْ لَا اَنْتَ صِیْبُهُمْ مُجِیْبُهُ بِمَا قَدْ
 اَنْبِیَیْهِمْ اکر نه ان بودی کی فرا ایشان سبزی رسیده ی از عذاب
 بداح بشن کرد دستهای اسان یعنی بگرد ایشان فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا
 اَرْسَلْتَ الْبَنَارَ سُوْلًا ایشان گفتی ای بار خدای ما چرا نه فرستادی
 ما رسولی تا ما سر روی کردی نشانهای ترا فَنَتَّبِعْ آيَاتِکَ وَنَكُونُ
 مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ و بودی از کرویدگان اکر نه برای این بودی ما جای آنکه ترا
 فرستادیم عذاب فرستادیم بر ایشان کی سزاوار عذاب اند و لکن ترا ارشش ستادیم

تا بهانه نمایند ایشان را در من مارا حجت است بر آنکه سده فعل محرم حج باشد اگر
 چه رسول نبود و لکن خداوند تعالی رسول فرستاد از هر تأکید حجت را و گفته اند و لولا
 ان یصبر مصیبه عواقب است اندر هر مراد از ان عذاب قیامت است فلما جاهد
 الحق من عندنا خاوند بایستادن سر او در ستار ترم داشت اندر ابر
 امر است توحید گفته اند را در بن حو رسول است و گفته اند قرآن قالوا لولا
 اوتی مثل ما اوتی موسی کفست کافران که چرا ندادند و اما مانند
 آنکه داده بودند موسی را کتاب بیک بار گفته اند یعنی معجزات جناب موسی را دادند حد
 اولم یکفر و ایما اوتی موسی من قبل قالوا ساحران
 ظالمون ای که کافرانند بنا بر آنکه داد بودند موسی را از سخن حو و بر
 گفتند موسی و مصطفی دو حاد و اندر پشت شده بر سر روی راه کردن خلق و دروغ
 گفتن خداوند تعالی و کفر از نظام احوای توبیت و قرآن و خداوندی است هر شده
 وقالوا اننا بک کافرون گفتند کافران که ما بهانه نا
 کردید کارنا و موسی و مصطفی و هر تیران فلما تاه الکتاب
 من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقين
 کوی یا محمد سا رید نامه ی کیان صواب تر و راه نماینده تر از دو کتاب تورات
 موسی و قرآن تا من باری سر روی کن از راهی هستند راست گویان در آن گفتند تورات
 و قرآن حاد و ی است فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما تتبعون
 اوهامهم کرباب نکلند از اجماعی بنی ای ماوردن مانند اند دو کتاب را بیک
 ایشان سر روی می کنند کام و هواهای ایشان را به حجت راه و من اصد
 ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله

کی بود که راه تراز انکس کی سر روی کرد کام و هوای او را بی حجت و بیای از خدای
اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ بدرستی که خدای راه
 نماید کرده و ستمکاران را سوال جوابت خدای راه نماید کرده و ستمکاران را

بعد مای بسیار ظالم را بهر کی راه یابند جواب کویم معناه لا یهدی القوم الظالمین
 مادام او علی ظلمه تا آنکه کی باز گردند بنظر و استدلال گفته اند معناه لا یهدی
 مع علم سابق علیه انهم خرج من الدین با علی ظلم الشریک و گفته اند معناه در خورد ظلم
 ایشان نبود راه نمودن ایشان و گفته اند معناه لا یهدی القوم الظالمین الی الخیرة
وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ تَذَكَّرُوْنَ

بدرستی که پیوسته کردیم ایشان را گفتار موعظه و وعید تا در خورد ایشان
 از بود کی ایشان را یاد کنند و تذکر دهند و گفته اند نظمنا لهم القرآن یاد دارند
 چون عجز خوش اندر شنیدند یاد کنند کی این سخن مخلوق است و گفته اند وصلنا

معناه وصلنا و بیناهم القول بالذلال و الخلل **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ
 قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُوْنَ** آنکه ما کی بدادیم ایشان را نامه را پیش

این قرآن و از پیش محمد ایشان اند کی بگویند محمد و بقرآن سوال حراقت
 اهل کتاب از اندکی بگویند محمد و بقرآن بعد مای بگویند عمر و عثمان و علی و دیگر مهاجرین
 رضوان الله علیه اجمعین بگویند و نه از اهل کتاب بودند جواب

گویم الذین آتیناهم الكتاب یعنی علم التوریه و الانجیل و عیسی و اسم بن سلام و احبابان
 وی و حبیرا و حبیر و یاران وی ایشان بودند کی وقت نزول این است بودند و بید
وَاٰتَيْنٰهُمْ عَلَيْهِمْ قَالُوا اٰمَنَّا بِهِ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا

چون خوانند ایشان قرآن را گویند بگویند ما ندانیم قرآن و بدین رسول کی این از

خدای ماحول و عاقل است **إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ**
 بدرستی که بودیم از پیش این قرآن و این رسول گرویده **سوال** ای نه سال
 اهل کتاب بر دست مطلق ایمان آوردند از سر آمدن و می سر جراحند ما از نشر این
 بودم گرویده **جواب** گویم آنکه گفتند انا کنا من قبله مسلمین معناه خاصه
 متفادین الخوفا کردن نهاده بودیم از آنکه چون محمد بیاید بوی ایمان از او گفته اند
 معناه موثرین بقتل و صفته **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ**
صَبَرُوا ایشان اندکی بدهند ایشان را مزد ایشان دوباره یکی با همان ایشان
 بقتل و صفته محمد در کتب دیگر با همان ایشان محمد و بقرآن گفته اند بیکر با همان ایشان
 در جرم و ثبات ایشان بر ایمان صلح کردند بحق و بدان روح کما ایشان رسید در
 در حق از حقایق کافران و بیدار **وَبِذَرُوا الْحَسَنَةَ الشَّيْئَةَ وَمَا**
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ و همی باز دارند بیکر بوی بدی را یعنی ایمان نهد و او کل
 ملای حقایق کافران و اناج روی کرده امر ایشان را هر سه می کنند هر سه و صدفه
 در جمل است که خدای تعالی مومنان را بصدقه و اول اسلام بلی را بلی عده که دقت و ما
 سفقوا من حبیب و ابیهم مومنان اندوه کن شدند گفتند را را کار اصدقه می مانند که
 است ثواب ما اندکی خواهد بود خدای تعالی گفت **يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ**
 اندوه کن شدند که حیران ما در حبیب سبیل ما عجا بدیدار بیکر خبری و ثواب
 بیشتر بیا برایتان از ما احسنه فله عشر مثلاً مومنان هر سه شاد شدند که گاه
 ماده چند طلعت ما بش است از حیرات ما سنان ما را و فاکداه اند که مثل حبه
 اینست سبع سنابل و کل سنبله مایه حبه هفت تکی هفتصد از هر شاد شدند
 خدای تعالی ایشان را شادتر کرد با خواسته بداد گفت **أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ**

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَهَؤُلَاءِ السَّمْعَاءُ السَّمِيعَاتُ
وَمُسْتَبَدِّثَتَانِ كُنِيَّةُ ابْنِ مَلَكٍ وَمَنَاجِيْرُ رُؤْيُ بَكْرٍ دَانْدَانِ وَكُوسِدُ وَقَالُوا
لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
کوبید ما را است کارهای ما و شما را است کارهای شما ما را اجر و شما را اجر بدو نه
شما را اجر ما سلام علیکم ای میلامه منالکم ما را با شما کار نیست گفته اند سلام
علیکم معنا مخدای عیب بر شما نکه مان است از خدای نرسید و کینه اید بمعناه
اکرم مکمل الله بالتوبه و گفته اند ان سلام و داع است در روز باینکه باینکه
الجاهلین که ما مکافات نادانان یا نیکم گفته اند ان انت در شان عبد الله
بر سلام آمدگی وی چون مسلمان شد از اسلام وی در اهل کتاب شکست برارک
امذوقوت تمام آمد در مسلمانان قوم وی با وی جهار کردند هر در عجاوه و هر در
مغایبه و گفته اند ان خاص در شان او بیک حدیثی است که عینه آمدنی کاوران مکه
را از وی عینش نشنودی باز آنکه وی چون امان آورد داعی شست وی در اسلام وی را
دکان بود در عن بازار که محشمان بر دوکان وی نشینستندی چه وی مردی بود
خوش خلق و خوش عیادت و حوامرد و منطاف صنادید فرشتن هماد و ستر از ان باینکه
نشستن کی مردوکان وی و طاسهای انگش و روغن بهر در نشستن ایشان نهادی تا
ایشان می خوردندی و وی مناقب رسول و حج اسلام در دلهای ایشان کار بدیت
تا ایشان یک یک در اسلام همی آمدند چون عثمان عفان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن
و خبر از ایشان از ان سبب کاوران مکه از وی محقد بودندی هرگاه کی فقد
حفا رسول کردندی بویکر بودی کی خوشتر از سیر رسول کردی تا هر کس کی از
رسول دیدن از اسدی بویکر برون آوردندی بمانت ای بکر کوبد ایس که

بدره درآمدی بوسن از سروی همی چاسنی خاند از حیره غاب بر حیره دارس
کی بر سروی زده بودندی کی قصه زحم رسول خدای کردندی بویگر کفتی حرامی رنید

اسلوز رحلا ان بقول ری اسه و هر چند بنواستی مدار اوله ماله می کردی یا کافران
انک لا تهدی من اجبت و لکن الله بهدی من یشا

بدستی کی تو با محمد راه تمامی یعنی شوائی کی راه مای معرفت برای تو بدست داری
چون بوطالب قرشی ملک خدای راه نماید برای تو امد و هو اعلم بالهدی
و اودانان را راه یافتگان کی گشت اهل هدایت این است در حدیث بوطالب ع رسول

علیه السلام امد و هر رسول اسلام وی وفات وی رکفر و فقه وی در سوره
صاد تمامی گفته اید از شما الله عز و جل و گفته اند انک لا تهدی من اجبت
حور جعل و لکن الله بهدی من یشا چون حمزه و از آن بود کسی مطفی شاکا ه

بطحای مکه بیرون شد بصد خلوت عبادت و حمل بر سر و رفته بود با قومی
از کهتران و موالی خوشش چون مطفی را دید ایشان را بروی اغالب تا وی را زدند
ششانی وی را صلوات الله علیه مجروح کردند و سروی را مجروح کردند و شکستند
و لباس و برباید ریختند وی گریان با ستار کعبه امد آن شب انجا بود همی دست دیگر در

جبل در مکه افتاد و بعد رفته بود از روز بار امد چون در خانه شد و فریاد خوان
ببین او نهاد و اب از حنغ او فرو گشت از غیر از حمزه که جبه افتاده است کی می گری
گفت جبر انکر مکار بنی انکار سید کی یاسی هانم همی جفا کند بنما را احمار او را زاده ی

زا محمد را همی رنند و در خانه کرد اند هر چه نر ناوی همی کنند حمزه از بشید
تافته شد و چو شنید کفت کی کرد کفت بوالحکم هشتم حمزه همی رحمت و هنوز
سلاح را خود باز نکرده بود تا سطحی مکه و حمل را بد بشووی باز امد بر حیطه

چهره کالبت المغضب دست برد و کربان او را بگرفت و همی زد و دشنامش همی
 داد تا او را در زمره کذاورد و همچنان کی رسول را مجروح کرده بود و سر شکسته
 حرمه او را مگافان کرد گفت تو باشی ای سگ کی دست بر برادر زاده می براری
 ای کذا و کذا و کمان بر سر او همی زد تا سه جای سر او را شکست و گفت من زنده ام
 تو با بنی هاشم همی جفا کنی خون او را خورد و مرد کرد باز پشت خون شیر غران با یکبار کعبه
 مصطفی را بداند و کی شش سینه سر بر فرورده همی کمر بست حرمه گفت ارفع راسک یا محمد
 سر بر آر کی اخ سزای دشمن تو بود باز از محنت کوه نیک حایله ترا سر شکست من سه جای
 او را سر شکست من زدا تو ابد بد من زدا و از ارار و دجلای او را بر مرددم تو دای کای
 و غم مرا تا عمر زنده است شتر تو استاده است هیچ اسیری رسول را می نواخت رسول
 از عین و اندوه سر از پیش رنباورد تا حرمه بسیار نلطف نکرد رسول گفت یا عمر دغ من لا اله الا الله
 دع من لا اله الا الله دع من لا اله الا الله نعمان حسن باشد خوار کی کشد عمر خوردن حما سند
 این همه خوار بی یمن از استی کی هر کسی بسف بد زنده مادر نه قرائت نه حمزه
 کعب ما بن اخ عمر مجبور که او ترا بر دمن او را باز زد و کربان ترا حسینه کرد مگافان
 کردم نه حرمه خواهی چه کمر رحمت مرا داشت بگو من نیام تا مراد تو نکند
 اندی کی تو دل شاک کردی رسول سر بر آورد گفت یا عمر کمر همی شادی دل من خواهی
 ابن عین از دل من نشود و دل من حرمه من شاد نکند مگر با سلام تو کی بخدای
 تعالی امان ای تادل من انهم عمار هجره گفت یا بن اخ یک کی ارمه شادی دل
 تو خواهد تا امان من سلام عرصه کن مصطفی صلی الله علیه و سلم اسلام

بروی عرصه کرد حمزه رضی الله عنه مسلمان شد
 وَقَالُوا اِنْ تَتَّبِعِ الْهُدٰى مَعَكَ تَخْطِفُ مِنْ اَرْضِنَا

و گفتند که از آن مکه که هر روزی که می‌ماند با ما محمد در دزدی بر نیاید که ما را از

زمین مکه برد باید خدای تعالی **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُ حَرَمًا آمِنًا**

ای نه ما کردیم امینان را مکه شهر شکوه مندی بر تاجی الیه **مَرَاتِ**

كَلْبَيْتِهِ نامی کشند و می‌ارند بدان شهر میوه‌های هر چه می‌خواهند میوه‌ها

و نعمتها با ایشان **وَ ارْتَدَّ رِحَالُ كُفَرَانِ** رز قاصد **لَدُنَا** هر روزی

از نزد ما برای هر من حرمت را بعضی در حال کفر ایشان انسان را سخت می‌کود می‌ارند لکن اسلام

ارند داشت خوف از ایشان باز که بر مایل کی ایشان را بی‌کوتر دارم و **لَكِن**

اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند که این وعاف و نعم ایشان

در مکه حرمت حرام است نه بکفر ایشان این یک همانه بود از آن همانه‌ای که کردند و می

اوردند اهل مکه خلف و نای را در اسلام خدای تعالی حواله‌ها را داد اما **كَفَتْ**

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قُرْيَةٍ بِطَرَفٍ مَعِيشَتِهَا

از بس که اهل کال کردیم دبه و اهل دبه و شهر و اهل شهر کی ایشان دبه گفته

بودند در سر ایشان **فَلْيَا مَسَاكِينَهُمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ**

الْأَقْلِيلَ از ارامگاههای ایشان لایم گرفت در اینجا از بس ایشان مکراند که

عقوبه که در می‌گفته اند کوف بنوعال و کسه اند جا جا آبادی مسکنی اند اما به

کی عابری سیل را مسکنی بود شئی را روزی یا ساعتی **وَكُنَّا خَرَابًا لَئِيمًا**

ما بود مردم ماند که پیرنده از سواکت ایشان و اشکالی برین اند گفته شده اسم

جای دیگر و ما کان **رَبُّكَ مَهْلِكُ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ تَبْعَثَ فِي أُمَمٍ**

رَسُولًا بودی خدای تو یا محمد هلاک کننده ی دهها و شهرها با تو ستادی

در هر شهر از عابری الهم حجت و بلاغ **حَتَّىٰ تَبْلُغَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا**

ی برخواستند و عرصه می کردندی بر ایشان نشانیهای ما را و سخنان ما را بامر
 و نهی و وعده و وعید نه است کی اگر رسول نفرستادی حجت بر ایشان لازم بودی
 زیرا که بنده عقل و شش محجوب باشد لکن ابلاغ حجت بقول رسول باشد و تا
 ابلاغ حجت نبود خدای تعالی عذاب نکند معاصرت کنند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** حق تعالی
 من انفسهم و تبرکت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و ما کان **مُهْلِكًا الْقُرَى**
الْأَوَاهِلَهَا ظَالِمُونَ و نبودیم مایه لایکند شهرها و دیهها
 مکرکی اهل از ستمکاران بودندی بظلم شرک و انواع فساد و معاصی و ما **أَنْتُمْ**
مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا و آنچه داده اند شما را
 از حیر دنیا ای زین خور و بی خورداری زندگانی تر بگذرد و هر استبداد منازید
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ بَاقِي الْأَعْقَابُونَ
 و آنچه نزد خدای است خور بیشتر که امان او هست و باقی تر ای خردندارید و خرد
 مندی بکنید نباید امید کسی بیشتر باقی دنیا فانی حقیر نباید نارید در اخبار است
 کی موسی در مناجات با خدای گفت الهی اعطت الدنيا اعدا و منعها اولیاء فقال للموسی
 اعطت الدنيا اعدای لیسر عوا و منعها اولیای لیسر عوا یا موسی و ما الدنيا فعدو
 انفسی معبر بحوف و مسلک مؤوف و ما الدنيا فعدو کجناح بعوضه فسمت علی جمع البشر
أَفْمَنْ زَعَدْنَاهُ وَ عَدْلًا حَسَنًا فَهُوَ لَا قِيَّةَ
 ای انفس کی همکار کرده ام ما او را و عده ی بیگوار نیست و کرامات از او
 باز رسیده باز از او بسته از **كَمْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ**
الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ
 چنان که بود کی در خورداری داده باشم او را در خورداری زندگانی بخسینم و تن بر نبر او

روز رنج از حاضر کردن بود در دوزخ در عذاب که قرار این مثل بود و کافر
 است گفته اند خاص مثل بود و بوجهی است و **وَيَوْمَ نَبْلَايُهَا بِمَقُولِ**
اٰیْنُ شُرَكَائِ الَّذِيْنَ كُنْتُمْ رَعُوْنَ از روزی که روز قیامت بود و حیوان ایشان
 را خدای سر کوبید که الانباران من کی دعوی کردند که ایشان انباران من اند شیعیان
 شما و این شرکایی دعوی که از آن کوبیده است که خدای را انبار کوبید
قَالَ الَّذِيْنَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبِّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِيْنَ اَعُوْزْنَا
 کوبید آنکسها که سرافکنده بود بر ایشان گفتار و عید واجب شده بر ایشان عذاب
 و ایشان فاده باشند گفته اند اصنام باشند که ایشان را سخن از کوبیدای بلو خدای
 بر اینها اند آنکسها که پیراه کردم ایشان را ایشان را کوبید حرام را کوبید گویند
اَعُوْزْنَا هُمْ كَمَا عُوْزْنَا بِرَّ اَنَا اِلَيْكَ مَا كَانُوْا
اِیَّانَا يَعْبُدُوْنَ پیراه کردم ایشان را چنانکه خود پیراه بودیم و پیراه را از
 ایشان بگویم که انوا یا نا بعد و ن ایشان نبودند که ما می رسیدند که بگویم
 ما می خوش رفتند که اندان معبودان ایشان حواله شیاطین کنند گویند
 مشرکان دورای رسیدند چنانکه جای دیگر گفت با کوا تعبدون الخ
وَقِيلَ اذْعُوْا شُرَكَاءَكُمْ فَذْعُوْهُمْ فَلَمْ يَشْجِعُوْا لَهُمْ
 و کوبید مشرکان را که حیوانها را از شمار اربعی ماری خواهم از ایشان و
 معبودان شما تا فریاد رسید شما را فدای خود می خواهم از ایشان را فل سحر و اله با س بکنند
 ایشان را و **رَاَوْا الْعَذَابَ لَوْ اَنَّهُمْ كَانُوْا يَهْتَدُوْنَ**
 ببینند شکنجه را و دوزخ را و اوامر که اوامرند و کوبیدای در بها که ایشان بودند
 که راه یافتند و سوال اوامر که اوامرند و شرط است جانشان است

جواب کوه جواب درین مهمراست ای لوانه کاهنواهند وز لار او الهاد
 وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ
 واز روز بخواند ایشان را سر کوید چه پاسخ کردید رسولان را فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ
 الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ^{فالتفت عليهم الخبار}
 وایجاب پوشیده کرد بر ایشان جواب دادن کی متخیر کردند و کور دل فرو مانند
 از جواب سوال خدای ایشان نرسند و بیارند بر سببیک دگر از جواب
 فَأَمَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ^{اما النّاس کی توبه کرده}
 بود و برگزیده بود و کرد کارها را خلاص و گفته اند و عمل صالحا با داد اطلاعات
 فَيَجْعَلُ أُنْجُوسًا مِّنَ الْمُفْلِحِينَ ^{و عسی من الله و احب هرايه باشند}
 از دستکاران و برگزیده های فایزگان و رزید خلق مایشا و مختار
 خدای توانا هر سافرنده را خواهد فریدن عام است اختیار خاخر گفته اند معناه
 بیا فریده همه فرشتگان را و برگزیده همه جبر را و بیا فریده همه سیما بران را
 و برگزیده همه مصطفی را و بیا فریده همه بندگان را و برگزیده همه سارقان را و بیا
 همه دینداران را و برگزیده همه دینداران را و بیا فریده همه شرفداران را و برگزیده
 همه شرفداران را و بیا فریده همه روزگار را و برگزیده همه روزگار را
 و بیا فریده همه شهبازان را و برگزیده همه شهبازان را و گفته اند معناه و مختار
 مَا كَانَهُمُ الْخَيْرَةُ ^{و برگزیده انسان را کی ایشان را سر دگر بید}
 و گفته اند و برگزیده اند ایشان را پس بود و ایشان معوضان باشند که خدای تعالی
 ایشان را پس اختیار کرده گفته اند ما کان لهم الخیر ما چندان است ای شرفداران اختیار
 کردن بدست ایشان نه او بر داشت نه اختیار کردن ایشان خدای را ستاییده

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

بَالِ اسْتِحْدَايِ مَنَزَه است و نیز کوار از انج ایشان می آید نازند بوی کا خدا ما
 و نیز کا خدا با از انج می وصف کنند بنا سزاوی را و گفته اند این جواب کا قرآن
 است که گفتند لولا ترل هذا القرآن علی رجل من القریین عظیم و رَبِّ یَعْلَمُ
 مَا تَكُنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یَعْلَنُ وَ خدای تو یا محمد می داند انج می شود
 دلهای ایشان از بعض معذرت و انج می آشکارا اندازد کفر و تکذیب گفته اند این
 عام است یعنی همان و آشکارا خلق می داند و هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ
 الْحَمْدُ فِی الْأُولَى وَالْآخِرَةِ اوست خدای حق نیست خدای مکرر
 و او راست و او اسر و سیاس و آزادی درن همان و دران جهان وَلَهُ الْحُكْمُ
 وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و او را رسد و سزد قضا و فرمان و خدای بوی کردارند
 همه را کی افزوده او اند و در حکم و فرمان او همه را باز کشند و است قُلْ
 أَرَأَيْتُمْ أَزْجَعُ اللَّهُ عَلَیْكُمْ الْبَلَدَ سَرْمَدًا إِلَى یَوْمِ الْقِيَمَةِ
 بگو یا محمد ای دیدند یعنی چه کوسد و چه ببند کرددی خدای سب را بر شما همیشه تا
 روز رستخیز مِنَ اللَّهِ غَیْرُ اللَّهِ یَا نَبِیُّكُمْ بَصِیْبًا أَفَلَا
 تَسْمَعُونَ کی بودی خدای هر خدای هر خدای حق شما آوردی روشناسی
 روزی درمی نیاید بل و حجت را نا خدای را بداند و نشنودد گرفت باشد کشید
 خدای قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَزْجَعُ اللَّهُ عَلَیْكُمْ الْبَلَدَ سَرْمَدًا
 إِلَى یَوْمِ الْقِيَمَةِ بگو یا محمد ای دیدند یعنی چه کوسد و چه ببند کرددی خدای
 روز را بر شما همیشه تا روز رستخیز تا همه روز بودی هم شب بودی مِنَ اللَّهِ
 غَیْرُ اللَّهِ یَا نَبِیُّكُمْ بَلِیْلٌ تَسْكُنُونَ فِیهِ أَفَلَا تَبْصُرُونَ

که بودی جز خدای که شما آوردی شیء را که رفتی در آن ای به شب و خمر دل
 این دو همت هر یک باشد و روز و تعاقب آن تا خدای را بران شکر کنید در تعاقب
 شب و روز و همت است و هر همت حجت بر قدره خدای تعالی از آن روی است که
 مختلف است در لوز و هر دم در محلهای دلت صنع باشند بر آلی آثار طبع و احسن
 بود چنانکه از آثار حرارت نبود و از هر جبر و همت نبود و از شب و روز را مختلف
 اللوز و الطبع و الماده و التقاض همی شنیدند بپایامد کی صنعی است به طبعی و حجت
 در آن بر حکمت از آن روی است که هر چه شب بودی و روز بودی همان خلق
 زندان باینکه بودی و حلال و ممنوع نبودند کی از تصرف و تقابل در معانی و مش
 احوال عالم مسفوف و مستوشن بودی و گوهره روز بودی خلق امکان اسرار
 بودی و انواع بیان و سخرات و زروع و مروع را از سمر شب نصیب بودی
 احوال عالم مسفوف بودی و هر چه بودی شب از سلسله بهشت است و روز از سلسله
 دوزخ و از آن بود که خدای تعالی چون بهشت را سازد در آن ای قدر بود که
 طلب شب و هر چه نور بود خدای تعالی بکمال رحمت خود از ظلمت شب از
 بهشت بیرون گرفت و بدینیا آورد و احضار دنیا از آن است که اهل دنیا را در شب
 راحت و استراحت بود و چون دوزخ را بیافزید همه ظلمت بود مگر این قدر نور بود
 که امروز است خدای تعالی این نور را از دوزخ بیرون گرفت و بدینیا آورد از آن است
 که خلق در روز بخور باشند در کسب و عینانی روز از سلسله دوزخ است
 وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ
 و از بخشایش او بود که در شب و روز را آرام گیرند در آن یعنی در شب استراحت
 وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و بجوید از افزونی شکوی او در روز و رفته اند در نغمه تاجی است معناه جل
 لکم اللیل لتسکونوا فیہ و جعل لکم المنار لتسبحوا من فضلہ سوال
 چون خدای تعالی گفت روز را از بهر آن افزودیم کی تسبحوا من فضلہ چرا که تسبیح فرستاد نکوسد
 جواب کوم تسبحوا لام ممکن است نه لام عرض همچنانکه گفت جعل لکم
 اللیل لتسکونوا فیہ لام تعلیل است زیرا که از اینجا واجب نیاید تا تخفیف شیب و فیضه
 بود و گفته اند من فضلہ مراد از فضل علم و عبادت است و گفته اند تسبیح کردن
 سنت است و کسی روزی را تسبیح بدین دعاست و لعلکم تسکونون و تادیر خورد
 از آن بود که شما تسکین خدای را برین دو نعمت شب و روز خدای تعالی
 وَیَوْمَ نَبِّیْهِمْ فَبَقُولُ اِنْ شَرَّکَی الَّذِیْنَ کُنتُمْ عُمُوْنَ
 از روزی روز قیامت بود خواند ایشان را یعنی مشرکان را پس گوید خدا - اند
 آنکه شما کی دعوی کردید منبازی ایشان را من و می دعوی کردید بضر ایشان شما را
 روز قیامت وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِیْدًا فَقُلْنَا هَاتُوا
 بُرْهَانَکُمْ و بیرون از هر گروهی گواهی و از آن رسول بود که گواهی
 دهد بر امت پس گویم بیارید بخت شما تا بخت حجت مرا می آید اگر گفتند و رسولان را
 رد کردند فَعَلِمُوا اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ بداند که حجت خدای راست
 بر ایشان گفته اند معناه بداند که حق حق خدای است بتوحید و گفته اند معناه
 بداند که حق حق خدای است بتوحید و گفته اند معناه فعلی از آن سه هولی خوانند
 جای دیگر گفت و علمون از آن سه هولی المبین سوال اگر کافران در جهان
 حق را حق ندانند پس عارف باشند آنکه عارف جاوید در روز حقیق کونه بود
 جواب کوم علم خدای از معرفت نبود کافر را در قیامت خدای علم اند

و اگر معرفت نباید و دلیل را نیک علم خدای عز و جل معرفت او بود است که یکی افراد اند
 کی شهر را سلطای است که معرفت نیست بوی در آلی اگر او را نیندیشنا سید
 بدینامد کی علم معرفت است **وَضَاعَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ**
 و گم شده بود از ایشان از روز هاراج می یافتند از شبهه های باطل گفته اند معناه
 که شود از ایشان از معبودان ایشان خدای دیگر گفت قالوا لعلوا عن
سوال انما گفت و ضاع عنهم معبودان ایشان از ایشان گم شدند و جای دیگر گفت
 عند ربهم خیمون نالیک دیگر چه وقت می کنند به این تناقض بود جواب
 گویم با و گم شوند معبودان از عابدان خدا لان ایشان را با خرید بدینامد خدای
 آنکه همه در دوزخ کسید خدای گفت ای کرم و ما نغیب دوزخ من دور است و همه
از قارون کاز من قوم موسی بدستی که قارون بود از
 کرم و موسی از نع موسی بود نام وی قارون بن صاف بن قاهش و نام موسی موسی
 بر عمران بر قاهش و قارون داماد موسی بود خواهر **فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ**
 افزوی خست بر ایشان یعنی بر موسی و هارون علیهما السلام

قصه قارون

و سبب بغی وی آن بود که قارون غنی بود مالهای بسیار و کوه های وای از آن
 فرعون بود و وی خازن فرعون بود چون موسی بیا مدینوت قارون بوی همان آورد
 خون نیکه کرده عمر دینی اسرائیل موسی و هارون را دید وی را از آن حسد آمد موسی
 را گفت بوعزت تو کرمی و هارون عز جورت گرف من چه ام موسی گفت عز
 دادن خدای است از اهدا کی خواهد قارون گفت لابل تو این بار از سگلف می نری
 همی منافق منافق گشت یک سره موسی گفت لابل عز عطای خداست خواهی کی بدایت

عمای جوش را سار در عماها ما او کن باید بداید فارون عمای جوش را باورد و هر
 محاشی را در سی اسرا لک عمای بود سیمد و شست عما ساوردند در حیمه ی موسی
 نهادند و ان حیمه ی بود ارا دم مبط و حی موسی بودی دیگر روز نکه کرد عمای
 موسی و هر روز از میان ان همه عماها برآمد و شاخها و برگها سر جوی درخت مورد
 بدید آورد موسی گفت دیدی کی ان کرامت ما را از خدای است فارون که لابل توان
 جادوی کردی همی کل فرشتد موسی روحی خشم گرفت در خواست تا فارون را از من
 فرود بروایت سدی است کی بغی فارون بر موسی ان بود کی موسی را مال بسیار بود و موسی
 را از دنیا چیزی نبود فارون را از موسی همی خشم آمد کی وی رهنه ی و کرسنه ی همه
 عز و نازاری اسرا لک وی را کی سیمد هر ار مرد بمجلس در موسی شستند و فارون با ان
 همه نعمت و مال یکی بودی در شش وی خود دیگر مردمان صر نین سید زنی بلند را ببرد
 گرفت گفت ان صد دیار گیر شغ دو بر و خون موسی بر میبرد شود بمجلس و خلق حاضر آید
 تو بر سر بی اسرا لک بر حاجی خیر و ماوار بلند کوی کی موسی و شایوای فاحشه کرد
 تاب وی نشود انکه من ترا هزارن مالهای بسیار دهم از زرا بران داشت و خود ساند
 و بشن من بروی شش سب جانک عادت وی بودی جوی موسی مجلس کرم کرد از ز
 بدد بدار گشت سمان شند از ان قصه کی داشت او را داد کی با موسی کلیم خدای
 سخن از من نشنود انکه من چنین و چنین قصه داده بودم بمجلس تو نفرمان فارون
 کی میماید که گفت کی چنین کو موسی را بر ملا خون ترا دیدم و سخن ترا شنیدم شمان
 نشد از ان قصه کی داشتم را حل کن موسی از شنیدن فارون و تو نکرست گفت باش
 تو با من برز راهی فارون در وی کما رید سخت با حالت گشت موسی همی از منبر
 فرود آمد روی بمقام مناجات نهاد خود را در و حاک افتاد و همی غلبید و زاری

همی کرد تا جبریل آمدن کی با موسی چه بوده است گفت یارب می بینی که قارون با من میجه
 کند سبب ایندینا خدای تعالی وحی فرستاد کی با موسی ردیاری کنی مرا تیر از آن
 می گویند سگ کل من و من است از راهی عقیبت می گفتم موسی گفت یارب تو صبور دی
 حلی می مرا صبر پسید و طاقت امزش نما اند خدای گفت چه خواهی گفت بمن را
 در فرمان من کن نام را در حوس از قارون برارم خدای تعالی بمن را در فرمان وی کرد
 موسی سگ می آمد با سرای قارون و قارون خون بندگی موسی سطر خدای شد داشت
 کی او را قصه ی ارد یک سهرت ریخت عروس بنفشست و طحمان و علما را در
 پیش خود بای کرده می ترسید که کد موسی از در در آمد ختم الوذو بمن را
 فرمان داد کی با ارض حذیه رهنخت قارون را و فرورد قارون خواست کی پیش
 موسی باز اند نه بار بمن را و انکشت با شتر تا کعب رهنز و شد موسی دیگر با گفت
 یا ارض حذیه تا بر او فرورد قارون فریادی خواند کی با موسی نه بار توبه کردم
 موسی ران ختم می گفت یا ارض حذیه رهنز او را تا بگردن فرو برد و در رسید
 سر قارون را انکشت گفت ای را در او را در کار من کن دای کی قرابت است ادب گفت
 نیز بکنند توبه کرد موسی هر روز را گفت دور شو و گرنه هر اکون نیز فرما رهنز را
 تا ترا بر فرورد کی رهنز در فرمان مرا شتر و دست از سر قارون برداشت رهنز او را
 فرورد و صراف وی موسی رسیده موسی اندیشید کی کمال وی باز ماند مردمان کردند
 موسی از اهران کرد تا مال وی که در رهنز را و نمودن مال او را و سرای او را همه فرورد
 وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا أَنْ مَفَاحُهُ لَسْنَا بِالْعَصَبَةِ أُولَا
 الْفُؤَادِ خدای گفت داده بودم ما او را آنچه حاجت داشت از پهلای او را
 لکهای برداشتندی از وی مردمان باز و رکلجی گوید بخران وی چهار صد هزار در بود

عمل مردقوی هرگز فدی هر مردی ده هزار درم و این در اخبار آمده است
سوال پس همی مال و خزان فارون درم داران فزود کی حمل مردی گرفتاری
 مردی ده هزار درم و این در اخبار آمده است پس این چیست کی در صحیح اخبار است
 کی در مردی بیا از درمی نیم درم شداد عا دران ششستارم و ان العاد بکار می
 و دودانکه و سیم فارون بخود بر من و و در حمله باقی درم و دینار دینار درمی نیم داشت
 است کی در دست مردمان است پس این است را با اخبار چون موافق است جواب
 کو سیم اکثر مصراب برانند کی این مفاخ جمع مفتاح است و ان کلیدهای خزان او بود
 هر کلیدی مقدار آنکشی کلید خسته ی بودی کی سوار است تار دران حلا ب
 کردی بر از درم و دینار کنده جدان کلید بودی از خزان را حمل کردی
 سیم هر گرفتاری از کی باوی می بردندی و هر کزان کلیدها از خود جدا نکردی اما قول
 کلی کی گفت مال فارون چهار صد هزار درم بود و ان از حربه ها خواست کی فارون
 چون بحای هرون شدی از ان خوشتر بری عوارض را **سوال** تا با حمل از بودی
 کی نگرانی برداشت بار را پس چرا گفت لتوا بها العصبه بعد از ما کی از گفت جنس آمدی
جواب گفته اند ان معلومه است معنا و لتوا العصبه بها و گفته اند لتوا بالعصبه
 معنا لتی العصبه ان کلیدها او گران را کردی حمل مردقوی این عصبه درین

موقع حمل برداشت و گفته اند فناد مردقوی نود ندی و الله اعلم
اِذَا قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ
 چون گفت او را کرده او کی این همه شادی مکن و این همه بطر مبار و جندین
 منازک بر بدستی صحیحی دوست ندارد لابل کی دشمن دارد دینه که فکان را
 و نازندکان را کفر و شرک و نازندکان را دینار نارین دنیا حط است کی در و الله اعلم

و این خبر از مطهری است لو کانت الدنيا ترز عدا الله جناح بعوضة ما سقى
 الكافر منها شربة من ماء حون ان را قمت بود نزد خدای اریدن بدان خطا باشد
 و نیز دنیا دشمن خدای است چنانکه رسول گفت ما نظر الله الى الدنيا مكد حلقها
 بعضا لها بس مرکه خدای را داند و شناسد او را دوست داشتن و ندان
 نازیدن از وی خطا باشد و نیز در دنیا ساعل و مانع است بنده را از خدای سر
 مرکه خدای را می خواهد از وی دنیا بار ماندن خطا باشد و **وَاتَّبِعْ**
فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ بجوی در آنچه خدای داده است
 سرای این جهان یعنی هشت هشت موجود گشته یعنی کسی نصیب نوار از مال
 دنیا است کسی خوشتر را ستر و سنی و خوشتر را نگر و غافل نباشی **وَلَا**
تَسْرِ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا و در مکه از نصیب نوار دنیا و گمماند
 معناه اتق من انحلال كفته اند نصیبك من الدنيا الكفر والقر والحسن
 كما احسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الارض ينكسر
 با خلق خدای چنانکه سکوی کرد خدای با تو و محوی پیامی در زمین و کردن شوی
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ بد رستی کسی خدای دوست ندارد
 لابل کسی دشمن دارد بنه کار از را **قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْنُهُ عَلَىٰ عَمْرٍكَ**
 قارون که بد رستی که داده اند مرا این خواسته بدستی کسی نزد من است یعنی علی
 علم الله عندی بای اهل هذا المال كفته اند معناه علی علم عندی لصغه الذهب
 من مال بلقيش خوش و زر کی خوش بدست آورده ام کسر را بر من این حکم نیاید
 و سبب بدست آوردن از مال او ان بود کسی چون موسی از طور سینا بارگشت
 الواح می آورد چون فوراً دید کسی کو ساله می پرسند ندان خشم کسی وی را امد الواح

در میان زدد و لوح از آن گفت کسب خدای تعالی او را فرمود که از آن لوح را از روی موسی
 گفت با خدا باین روز حج را مرا خداوند از آن لوح زدن که جبرئیل امین را
 سه بنات در امتحان کی از کیمیا زرد بود هر چند از روی و مس بود که از آن کیمیا اندک
 ماه به بران بختی وی همه درستی موسی بدان کیمیا خدا از زردی که از آن لوح
 تمام شد چون از آن قارغ شدند بر در خواست برای راه بود از آن سه بنات یکی هارون
 را امتحان و یکی هارون را و دیگر خواهرش را کی در قارون بود نامش میم هارون در
 دنیا را هارون بود نصیب خوش بقارون داد و قارون بر دنیا حریص بود و نکو شد با از آن
 میم بر دست او و چون همه جمع کرد در می کرد خداوند خواست از همه درم
 و دنیا روی را از آن بود موسی علیه خدای سه روزان بودی کی با ساقی دشمن
 حنان دوست جنس جین است حکمران عالم قاسم نیست کار او کی او هست
 احکم الحاکمین است طریق اهل است احمد سه در العالمین اولم یعلم
 ان الله قد اهلك من قبله من هوأشده منه قوة
 ای او نمی دانست که خدای خود سی هلاک کرد ارش او که همان ماضی را که سخته
 از او بود ندید و او اکثر جمعاً و ششتر هم آوردن دنیا جو شد از
 عادی که همه درم و دنیا و جواهر و نواقب همان اردنست همان بیان بیرون کرد شش
 ساعت از زر و سیم و جواهر و نواقب و سندی داد همه همان بیان نکب افکندی
 همه اموال همان جمع کرد از خدای او را هلاک کرد و او را مالها را نابید کرد
 و تمامی این همه شد از دین الجود را درم ذات العباد گفته اندان شایسته و لا
 بِسْأَلِ عَرْشِ نُبِيِّهِمُ الْمَجْرُمُونَ و بر سندی از کاهان ایشان
 بدکاران از البته سوال او خدای گفت تو ربک تسلیم احسن

مذکور

همه را بر سیم است گفت و لا یسال عن ذنوبهم المجرمون نه این تافه بود جواب
گفته اند معنی این و لا یسال عن ذنوبهم است کی تر سدا اشارت الی وجه کردند بر ایشان
ان بر ایشان ظاهر و دجائیک گفت قفر المجرمون بسیم هم اما بر سندی چرا کردید
و گفته اند مهران از کناه بگذرید سندی و گفته اند معناه این است از
کناها از بجر امتان بچ سندی و گفته اند معناه این است زانست کی کاوار را
حون در و رقمانت سوال نکنند لابل ایشان آید سرحد و رخ رند **فخرج علی**
قومه فی زینته هر روز امزی قارون بچ و می خوش
برخی اسر ایل دران از ایشان وی و از ان بود که قارون نماشای روز رفتی هر افریک
از یک سو خوشی ردی را ستران سید در حامهای مرع و هر ار غلام بر اسبان نازی
اراسته ارد بیکر سو با خوشتر می ردی و خلق بر وی نظاره می کردی **قال**
الذین یدون الحیوة الدنیا گفتند آنکسهای می خواستند
زندگای حبشتم بچ زینت دنیا یا لیت لنا مثلاً او تی قارون
انه لذر حظ عظیم کاشکی ما را همچین استی می داد و اند قارون را
از پیاد سنی قارون خداوند صیب بر دل است **وقال الذین اوتوا**
العلم و گفتند آنکسهای داده بود که ایشان را دانش بعب و فساد دنیا
و لیکم ثواب الله خیر من امان وعمل صالحا
ای دای شما باد دانش خدای از جمای بهتر مران کسها را کی امان آورد و کرد کار نیک ازین
زینت و مال قارون **ولا یلقیها الا الصابرون** ای و ما عطاها و
نهند از تو اهای از جمای مکر شکلیان را می بر در ویتی و محبت دنیا صبر کنید گفته اند
و ما لقیها ان موعظه کی اهل علم مراد انا را می گفتند کی و بیکم ثواب الله خیر مدید

محراب را از خستفنا به ویداره الارض و در هر دو روز
 یکی فاروز و ساری او را همه ممالک او را و نقود او را بهین فهاکان له من
 فیه یبصر و نه مزدون الله ای من عذاب الله نبود او را هیچ کوه
 و هیچ لشکر کی باری کردند او را و نکه داشتی او را از عذاب خدای و ماکان
 من المشرق و من المغرب و خود نبود از نکه دارندگان خوش و کیشندگان
 حینش هر چه عاجز شدند و محاره و دست و اویلی برد و لیس سود داشتند و اصح
 الذین تمنوا مکانه بالأمس و گشتند آنکسهای می ارز و خواستند
 جو حال وی را بشنود و در بعضی دهنه روزی می گفتند یا لئلا مثلنا اونی فارون نقول
 و ینکان الله یسکط الرزق لمن شام عبادیه و یقدر
 و می گفتند و بجان الله الم تر ان الله ای نکه نکردی کی خدای فواج کند روزی مان
 را که خواهد دارندگان او تری او را و اندازد کند روزی از راحی خواهد گفتند
 و بجان الله مضاه و بیکر الم نعلم ان الله یسط الرزق و گفته اند وی خدا ای است
 از کان حبانک گویند وی از جندی تو کردی ایشان گفتند وی کان الله
 الرزق لمن شام عبادیه لولا ان من الله علينا الحسب بنا و
 ینکانه لا یفعل الکافر و زکونه از بودی می شکود داشتند خدای ما را صحت
 ما اینه و در کندی ما را این زمین ای ندیدید می رهند کافران از عذاب
 تلك النار الاخرة جعلها للذین لا یریدون علوان فی
 الارض و لا فسادا ان ساری ان جهان یعنی بهشت نیمه ساری و همه
 مان کسهارا خواست در تری در زمین و نه تباهی گفته اند علوان بود کی خواهی کی
 حامه ی تو می گویند از حامه ی دیگر کس مهر بر مثال و ذکر ما هنا و الشرع عا العالم

و فساد بنامی بود بمعنی و مصطفی گفت ملوان الله علیه نکه کردم همش
شب معراج بشتر اهل از بحار کان و درویشان و مظلومان بودند و هیچ کس و نه از
توانگران در همشت نمی شنید و نکه کردم بدوزخ بشتر اهل از اعیان و جباران بودند
و هیچ کس و نه در انجای شد کمتر از فقر و **و الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** و سر انجام
نیک بر مهربانان راست اعتبار حال قارون و حال موسی در اجار استنکی هرگز
در همان بولدت کس از شادی نکردند و اسر ایل کی بولدت قارون کردند
اواری سبیدند از هوای لامور باخوانه حان همه حانوران که بر دارند با همان برند
و جان قارون را برهنه و بر نرد و هرگز در بنی اسرائیل بولدت کس از اندوه نبود کی بولد
عسی که ما بنده عافیتش نکردیم و عهده الله و قارون را گفت حسفنا به و بداره
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا
يُجْزِي الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
هر کی آورد سکوی او را نیک گفت از آن معنی این گفته آمد در سوره التمل
و هر کی آوردندی یا داشتی بدهد انکسها را کی کردند بهار املاخ بودیدی کردند
یعنی در خوردانی داشت بدهد ایشان را **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ**
لَرَأَدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ در سخن حق از خدای کی وحی فرستاد بر تو و از را
باز گردانده تو است بیارگشتن جای گفته اند فرض معناه اوجی الیک گفته اند
معناه فرض علیک العمل بالقرآن و گفته اند معناه اوجب علیک الوعظ بالقرآن
لرأدک الی معاد هر سه باز گردانده تو است سوی بارگشتن جای گفته اند الی
مکه بالعر و الصوره و این است تحفه فرو آمدگی بغایب می آمد از مکه
اند و مکن خدای او را مرده داد باز رسیدن او مکه بماد دل و گفته اند الی معاد

اِیَّیَ الْخَشَوَ کَفَّهٖ اِنَّ اِلَیَّ الْخَشَیةُ قُلْ نَبِیُّ اَعْلَمُ مِنْ جَابِالْهَدٰی و
 مِنْهُوَ فِی ضِلَالٍ اَمِیْنٍ یَّحٰی اَیُّهَا خَدَی مِنْ اَنَا تَرٰکِی حَیْسَنَکِی اَو اَوْرَدَ رَاسَ
 رَآه مَبُوْن و رسالت و راه توجید و کسب کی اود در کمر راهی پیداست و مَا کُنْتُ
 تَرْجُوْا اَنْ یُّلْقٰی اِلَیْکَ الْکِتَابُ الْاَرْحَمَ مِنْ رِبِّکَ
 و نبودی تو ما محمد کی امید داشتی که وحی من فرستد متواتر نامه یعنی قرآن را ارحم من ربک
 لکن همه من ربک بلکه خشناسی بود از خدای تو بر تو سبوت و رسالت فلا
 تَکُوْنُ ظَهِیْرَ الْکَافِرِیْنَ وَلَا یُصَدِّکَ عَزَایَاتِ اللّٰهِ
 بَعْدَ اَنْزَلَتْ اِلَیْکَ مَبَاسٌ مِّنْ شَیْءٍ مَّآذٍ و بیدکان را خطرات رسول او مراد
 غیر او را مکر است اندر از نشانههای خدای معنی آیات قرآن گفته اند درین توجید پس
 ازانکه فر فرستادند سوی تو سوال ای در مصطفی خود این تمهید بود کی او را
 ارن توجید و قرآن نکر د این مدتی تا او را گفت ملا صدک عن آیات الله جواب
 گفته اند ان خطاب رسول است و مراد غیر او است و گفته اند ان همه نمی است از
 مدهانت در دین و اذع الی ربک و لا تَکُوْنُ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ
 و باز خوان خدای تو یعنی بدین طاعت و مباس از این باز دارند کان ربی و لا تدع
 مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ مَعْرِیْ اِنْ اَخَذَی خَدَی دَلِیْلُ
 سُبْحَتِ خَدَی مَکْرًا و سَحَابَهُ و تَعَالٰی کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ
 مرجع یعنی هر زنده مردنی است مکر او گفته اند معاه کل شیء غیره الا هو گفته اند
 کل شیء منب و کل شیء فان لا هو فانه المافی الذی لا یفنا و گفته اند مراد از کل بعض
 است و از وجه صلت است از عباس کو بدر معنی الله عنه کل عمل باطل الا ما یراد
 به وجه الله لَهُ الْحُکْمُ او راست و او را سر د قضا و فرمان در دین جهان

کفته اندله الالهيه والملك والسلطان والحجة والبرهان واليه ترجعون
 وبوی گردانند سمارار و رقمانت کفته اند الی حکمه و قضایه رجعون الی الدارین
 تمت السوره والله اعلم بالصواب

خبر است از مصطفی صلوات الله علیه کی او کتب هر کی سوره العنکبوت خواند
 اورا بعد هر موعی کافری ثواب باشد در دو جهان و الله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْم أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا

تغی در اول سوره کفته آمد متوفی خدای امارتین موضع خاص کفته اند اما الله اعلم
 میخندای انا ترمی انم کی چه خواهد بود در امت احمد ارفتها و خلا و اختلاف
 ای بنده استند در میان چه مد استند کی فرو کرد اند ایشان را از بقولوا

أَمْ نَأْتُهُم بِالْبَيِّنَاتِ أَمْ نَأْتُهُم بِالْبَيِّنَاتِ
 ن کنند جهاد تا بدید ای بطلان و مد و افسان و مکذبت و ان بود کی سپرده

سال مصطفی صلی الله علیه و آله بود خلق را بدین خواند فرق و مدارا و امر و سود و حرب
 و قتال با و اول و خلق و کرده بود بدین کافر محض و مومن محض هر کوه منافق بدید

آمد نفاق همی و رزیدند میان مومنان و کافران جماعت آمد نفاق از ایشان سخت
 شدت ها همی کردند کفر را و مومنان را بر افعال یاری داشتند از این ساءند

کفته اند شان نزول این است ان بود کی چون این است آمد در سوره الانعام کی قل هو
 القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم الا انه مصطفی نیز سید برز امت را درها

کردار بهر این است را تا خدای عذاب فوق و تحت از بر امت بگردانید چون
 بدین است و سید کی او یلیس کم ضیعا ان الله یستغاث رسول را نداد از است

کی رسول گفت ستغفر و امنی علی ملت و سبعین فوق نار از شمشیدند اند و هر کس شد
 کی مبارز بر می افتد این همه خلاصه خواهد بود و خدای تعالی از این بفرستاد و لقد
فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا
 بدرستی کسی را مومن کردیم و ما آنکه سها را کی شش ایشان بودند معنی امتان عد شده تا هستند
 داند خدای و تا معلوم خدای چون باید بداند کی اند آنکه سها می صد بودند در امان
 ایشان چون غلمان و **لِيَعْلَمَنَّ الْكَادِبِينَ** و تا هر آنکه هستند داند و
 معلوم او خلق را بداند ابداً کی که اند مکرر بار در امان ایشان چون منافقان سوال
 چون در امان کذب شود چرا گفت و لعن الکاذبین جواب گویم این کاذب معنی
 مکرر است و این صدق و معنی صدق است و در لغت صدق باشد معنی نطق و کذب
 باشد معنی نطق سخنانک شاعر گوید

لَيْتَ بَعْثَ رِصَاطِ الدُّيُوتِ إِذَا مَا اللَّيْلُ كَذَبَ عَنْ أَقْرَانِهِ صَدَقَا ای صرافا و کسه اند
 معناه تا بدیدند کسی کی اند آنکه سها کی تمام بجای او دند و ایمان و کسی اند بقیه سیدگان
 در حق ایمان **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا**
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ای چه بد است آنکه سها کی می کنند بد ما چون کافران
 و منافقان کی بستی کردند ما و از شرع را می ستونده بد ما بد اخ ایشان حکم
 که چنین بد دارند مگر آن رجوا القاء الله فان اجل الله
لَا تَرَى هر که او امید می دارد دیدار خدای با و ثواب او را که در رخ کش
 بقوی و طاعت زیرا کی زمان زده می خدای تعالی آمدنی است و بودی است گفته اند
 معناه مگر آن بخاف البعث بعد الموت که ساز قیامت ساز کی از بودی است و هو
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا جَاهِدْ لِنَفْسِهِ

واوست نشنوا گفتارندگان دانا همه کردار ایشان هر که گوشش کرد بدستی
 کی آن گوشش می کند ز خوشی رانی کند چنانکه جای دیگر گفت من عمل صالح اطلقه
 سوال مجاهدت میان دوتن بود و هر کس کار خوش دید سر ج را از مجاهدت
 خواند جواب که هر خدای تعالی عمل صالح را مجاهدت خواند زیرا که در این شیطان
 باز یاد گوش شد و بیردزان ماهوای تر باز یاد گوشید چنانکه معاصرت علیه السلام
 افضل الجهاد مجاهدۃ النفس گفته اند و من جاهد فاما جاهد نفسه معناه هر گاه
 می کارم از جهاد خواهد کرد و معروف گوشت جهاد ماهوای تر کن از الله
 لغنی عزالعالمین بدرستی می خدای بی نیاز است از همه نیاز از

غزوها و جهاد و طاعت ایشان ایشان اندی بیارند اندی ثواب ایشان
 ۱۰ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَاتَّخَذُوا آلَهُمُ الْبِرِّ وَكَرِهُوا
 کارهای بی ادبانه را و کفر از آنها بسیار است و هر که می خواهد
 کد از امر ایشان بپزداید ایشان و لکن بپزداید حسن الدین کانوا
 یعملون و هر آنکه با دامن دهر ایشان را بکوتراخ بود ندی کردند سوال
 چرا گفت و الذين امنوا و عملوا الصالحات لکن کفر عنهم سائر بعد مالی انفس می امن
 ۱۵ و عمل الصالحات او را کفر بسیار می چه باید جواب گفته اند امنوا و عملوا
 الصالحات مراد از آن عمل صالح اخلاص است در ایمان و مومن محکم را بسیار بود و
 گفته اند امنوا و عملوا الصالحات ادا طاعت است و اجتناب کما بر و این بسیار معیار
 است معناه هر که را بختان کنند ما معیار ایشان را در کدام سوال
 چرا گفت و لکن کفر عنهم سائر کانوا العملون با دامن دهر ایشان را بکوتراخ کردند
 ۲۰ بعد از آنکه بکوتراخ طاعتی نداشتند بکوتراخ طاعت هر با دامن دهر ایشان را بکوتراخ کردند

فی عمل منقادند. حیران به جلال الحسن را خاص کرد جواب گفته اند
 معناه احسن ما کما یوابعلمون یا دانش هم ایشان را سکون را کرد از ایشان سجد تا
 مقصد با مقصد هر را معاف و گفته اند احسن الذی کما یوابعلمون است کی خدای تعالی
 کرد از مطیعان را الخ سکون بود ثواب سکون تر نکرد آن همه بی سکون بود هر یک
 پنج کرد بفضل خود را کی کرم است و رحمت کند روی ز برای جبر است و
 بیامرزد برای عفو است و حکیم و **وَصَبَّحَ الْإِنْسَانُ بِوَالِدِهِ**
حُسْنًا بهر مودم مردم را جای مادر و پدر سکون و احساس ناخوای بیگویی
 کردن این است در شان سعد بن ای و فاضل منکی وی سکون بود بجای مادر و پدر
 چون مسلمان گشت مادرش خوشتر را در و مضام که بیفکند گفت که سر من از دین
 محمد جاذ و بر نکردم خوشتر را در نیز یک سوزان هلال کرم خبر سعد آوردند سعد
 گفت دعوا الکافرة تمت چون کار بدین رسید گفت دست بردارید تا هلال شود خدای
 انت بفرستاد گفت **وَأَزْجَاهُ دَالٌ لِلشِّرْكِ بِمَا لَبِيسَ لَكَ**
بِهِ عِلْمٌ و گریار کوشند با تو با ابزاری من الخ نیست ترا بدان آتش
 جویب کی هیچ حجت نیست بر آن که خدای است گفته اند ما لبیس الخ نیست یعنی خدا را خود
 ابزار نیست لکن به علم و ترا بدان آتش است کی خدای را ابزار نیست **فَلَا تُطْعِمُهُمَا**
فَرْمَانٌ مِّنْ إِيَّائِنَا یعنی مادر و پدر را در شرک و معصیه و سغایم نیست علیه السلام
لَا طَاعَةَ لِلْمَخْلُوقِ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ إِلَى مَرْجِعِكُمْ فَأَبَيْتُمْ كَرِهًا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ من است از نشستی شما با کاهام شما را که کافان بد الخ
 بود یعنی کردید از بیک فرزند و بد فرزند و هر سه گوید در سر توره
 منته است کی ای انا الله لا اله الا انا من رعی عنه والده فانا عنه راض و من سخط علیه

والله فانا عليه ساحت وسماير كفت ليعمل الما ماشا ان يعمل فلن يدخل النار ولعمل
العاوي ماشا ان يعمل فلن يدخل الجنة فهم حيار ام المؤمنين رواه كند رضى الله عنها
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

وانكسها كى كرويدند و كارهاى نيك كردند با خلاص ميان افشان و ميان خدای افشان

مراتبه در ارم افشان را در جيل سايبستان و با افشان در بهشت جاودان ۵

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي

اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ

و ارمردمان كس است كى كوييد كرويدند ام خدای چون بر جانند و ارمردمان كس است

بمعنى سبب مسلماني رنج نوي رسد جعل فتنه الناس كعذاب الله كند معنى شمر عذاب

مردمان را عذاب خدای سوال محنته محنت است چه از خدای بود چه

از بنده در همه صبر بايد صبر افشان را ملائكه دانند محنت مده را چون محنت خدای

شمرند جواب كوييد جعل فتنه الناس كعذاب الله مران معنى است كى از ان رسد

خدا نكند عذاب خدای بايد ترسيد گفته اند معناه در ان جزع كشد خدا نكند عذاب خدای

جزع كشد اهل عذاب ان است در شان منافقان آمده است و گفته اند در شان عياش

بن اى ربيعه آمده است عصى وى ارمكه مده امده مسلمان تنيد بر حمل هشام برادر

وى بود مادرى مادرش سو كند خورد كى از افتاب سايه ششود تا عياش ارمسلماني بر

نكردد بر حمل بايكى ديگر از ملكه و طلع عياش امند و وى در كوه بنهان شدند

وى را بار خستند احاح كردند كى بر دماذ راى خدا نكند وى را افتاب سايه اندا نكند ما

نرا از اسلام باز ندارم و وى را نيفتند و مكه بر دند مزند كشت حراى كفت

وَلَيْزَاجُنْصُرُ مِّنْ تِلْكَ لِيَقُولُوا أَنَا كُنَّا مَعَكُمْ

وگرماییداری ای اجدای تو یا محمد کوه را به ما با شما بودی مردن و از عاشق بود
 و فوراً و کی سال فتح مکّه گرفتار آمدند در دست مسلمانان گفتند ما همه از شما ایم و آخر
 نفرستند از شیخ جالد بن الولید خدای گفت **أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي**
صُدُورِ الْعَالَمِينَ ای نه خدای تعالی دانای همه است بداند در دل های جهانیان
 است بگذرد انانایان درون دل های خواست و دوست **وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا**
وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و هر چه می دانند آنکه سوار الی کرب و بدید و هر ایست
 دانند در و رویان را در دست **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا الَّذِينَ آمَنُوا**
اَتَّبِعُوا سَبِيلَنَا و گفتند آنکه سوار الی کرب و بدید و هر ایست
 کینه ما را **وَلَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ**
خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ تا هر یک که شما را ایستند ایشان را درنده ای اگر شما
 ایشان چیزی از **أَنَّهُمْ لَكَادُونَ** بداند سنی کی ایشان دروغ رانند
وَلَنَحْمِلُ أَنْثَاهُمْ وَأَتَقَالَمُ أَنْثَاهُمْ هر ایست در اندر آن بارهای با کزان
 بارهای ایشان سوال **جوز** از سخن گفت و ما هم حاملین من خطایا هم من شیخ از دست
 گفت و لحمل انقاهم مع انقاهم از سخن گفت هر یک که در اندر آن بارهای با کزان
حَوَاب گفته اند اول انقال ملالت ایشان است دوم انقال اضلال ایشان است
 دیگران را از آن است معنی انقال ملالت ایشان است و گفته انقال ملالت ایشان است
 رد ما هم عذابا و العذاب **وَلَنَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا**
يَفْتَرُونَ هر ایست بپرسند ایشان را روز قیامت از آنچه بودند می یافتند از
 دروغ و شبهت می کردند از معصیه و این سوال تقریر و تنبیّه باشند نه سوال استغلام
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ بداند سنی کی می رسد از نوح را

سوی کرده او هر چه از آنست جمع تسلیم و ترفیه است رسول او مومنان را در احتمال
 ایشان خفاهای مکیان را بیاد افشان داد احتمال نوح از قوم او و نه مد و نه سال
 اما قوم نوح گفته اند عرب بودند و سر و لبه اند قوم یی عرب و عمر بودند کی وی
 همه خلق رسول بود اولی که معروف تراست **قُلْتُ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا**
خَمْسِينَ ^{عَامًا} درنگ کرد در میان ایشان هر سال که پنجاه سال از پیغام مامی الله علیه
 روایت است کی گفت نوح دو دست و پنجاه ساله بود کی روی وی آمد و در میان قوم حوس
 نهصد و پنجاه سال بود و از بعد آنکه قوم او را ملاک کردند و بیست سال تراست بر او
 عمر وی هر روز و هر سال بود **فَلَاخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ**
 پس یکم ایشان را از آب از حد در گذشته ان عذاب و ایشان ستمکاران بودند ظلم و
 شرک و معاصی **فَلْجَنَانَهُ أَصْحَابَ السَّفِينَةِ** برهانبند ما و او را اهل
 از کشتی را و ایشان هشتاد تن بودند گفته اند هشت تن بودند حسن بصری گوید خود گفته
 تن بودند سام و حام و بافت و سه زن ایشان و نوح **وَجَعَلْنَاهَا آيَةً**
لِّلْعَالَمِينَ و کرد مژگان افشای و عبرتی بر جهانیان را یعنی از کشتی رفته اند
 نشان از آن بود کی ختمهای آن مردی مانند تا او ایل ان امت را بدیدند و ناراحت
 کردند و گفته اند معناه از افشای کرد مژگان مثال از کشتیها کردند در جهان و گفت

ان معناه و جعلنا قصصها عبرة للعالمين و الله اعلم
تَارِخُ أَنْبِيَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ

محمد و عیسی و حمزه الله در کنار قبول آورده است از ان عباس رضی الله عنهما کی او گفت
 کی ادم هر سال تراست و از هر که ادم تا طوفان نوح هر روز و دست و پنجاه و دو سال
 بود و از طوفان نوح تا وفات نوح سصد و پنجاه سال بود و مومنان نوح و اهرم و هر سال

و دوفست سال و چهل سال بود و میان ابرهیم و موسی هفتصد سال بود و میان موسی و
 داود ناهد سال بود و میان داود و عیسی هزار و دوفست سال بود و میان عیسی و محمد
 ششصد و سیست سال بود و گفته اند ناهد و پنجاه سال بود و از جمله انبیاء عبرانی
 بودند و پنج عزری اما عبرانی آدم بود و شیب و ادریس و نوح و ابرهیم و اما عزری هو د
 بود و صالح و اسمعیل و شعیب و محمد علیه السلام و ابرهیم و اذکر ابرهیم
 گفته اند معناه و نجینا ابرهیم و گفته اند معناه و ارسلنا ابرهیم و ارا الوالضیافه هندی
 اول همان را آورده است و اول کس کی نزدیک کرد او بود و اول کس کی شارب شد
 او بود و اول کس کی مسواک کرد او بود و اول کس سجده کرد او بود و اول کس که
 خسته کرد او بود و اول کس کی مضغه کرد و استنشاق کرد او بود و اول کس کی سبزه
 بوی گشته او بود و دوفست سال عمر او بود بقول وهب بن منبه اذ قال
 لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ حَزَنَ كَرِهٍ كَرِهٍ خُورَ اسْكَنْتُ بَرَسْتُمْ خَلَّيْ ا
 عَرَجَلْ وَ اتَّقُوا لَكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اَنْ تَكُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
 و نیز سید ارزی و میرزا ارزی و از ازاروی و از اسازا و در زبانی تا در شمارا
 و بعد افتد و نیک خود است که مستندی می آید اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا درستی که آنج سماهی بر سبتدار فرد و خدای تبارک
 و تبارک بن را گویند که نه مصور بود و صم از را گویند که مصور بود و خَلَقُونَ
 اَفْكَارًا الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ
 لَكُمْ رِزْقًا و می یافند دروغی رحمتی که می گویند بت همار خدای پدیر
 کی انما ای بر سبتدار فرد و خدای بادشاهی ندارند شمارا روزی دادی و اَتَقْنُوا
 عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

جو بید نزد خدای روزی یعنی روزی از خدای خواهد پس چرا نه او را برستید گفته اند
 این روز و نیست است یعنی نیست خدای جوید بدانند او را برستید و اعبوده و
 بیگانگی برستید او را و است و اله و سباسب داری او را کیندی نوبی گردانید شمارا
 قیامت نام روزان عسکی فردا از راحت دارید و از کذب و افاق کذب
 اَمُّ مَرْقَبِکُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ اَنْ يَّبْلَغَ الْبَلٰغِ الْمُبِیْنُ
 و کردید روغ دایم چون زبان شمارا داد نه رسول را بدرستی می بدروغ دانستد که
 کی بشنار شما بود بدست بر رسول مکرر ساینده و سدا و حج و رسالت را و اندازد و شتارت
 را و توان و عفویت را معفرت و رحمت را اولمیز و اکیف سیدی الله
 الْخَلْقُ ثُمَّ رَعِیْدُهُ اِیْکَ نَکَرْدَنْدِیْ جَعَوْنَه اَسَدَا خَد خدای افریدن
 افریده را پس باز کرد اند او را برنده کردن از بر مرکب از خدای که توانست افریدن اول
 دیگر بار هم تواند از کُلِّ عَلٰی اللّٰهِ یَسِیْرُ بدرستی کی از خدای
 اسان است و نیست از هر خدای مفرد و دشوار و دشواری دیگر از دوسرود
 نقصان قدرت و نقصان علم خدای تعالی عالم و قادر بر کمال است در هر کار و هر وی دشوار باشد
 فَلَسِیْرُ وَاَفِی الْاَرْضِ فَانْظُرُوْا کَیْفَ بَدَا الْخَلْقَ
 بجوی با محمد روید در زمین سیدی گوید هر خواند قرآن را نکه کیندی جعونه است
 کرد افریدن را ثُمَّ اللّٰهُ یُنْشِئُ النَّشَاةَ الْاٰخِرَةَ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی
 کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ پس خدای تعالی سازند افریدن دیگر و زنده شد زنده
 کردن و افسین بدرستی می خدای هر چه خواهد کی محنت مقدوری دارد و شاید
 بود از زنده کردن و افسین و جز آن توانا است آن حوالی مکرر است کی
 نَسْتَدَحَالُ بُوْد مَرْدَه رازند مکرر خدای تعالی محنتها نمود بر کمال قدرت خود

ایشان گفتند چه فایده بود در زنده کردن مردگان خدای تعالی **بُعَذِبُ مَرِيضًا**
وَبِرَحْمٍ مَرِيضًا و **إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ** عذاب کسان را که
 خواهند که اهل آن بود و رحمت کند بر آنکه خواهند که اهل آن بود و وی گردانند شمارا در روز
 تا اهل ثواب را بثواب رساند و اهل عقاب را عقاب رساند گفته اند معناه عذاب
 الکافرون و جمیع المومنین و گفته اند معناه عذاب مریضی که علی الذین المعصرون و مریضی
 علی الذین الکسیر و **مَا أَنْتُمْ مَعْجِرِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ**
 و نبیین شما عاجز هستید که در زمین و آسمان عذاب شما و نه ارشش شوند و ارشش عذاب خدای
 در زمین و نه در آسمان خواهد شمارا از آسمان عذاب فرستد خواهد از زمین و **وَمَا لَكُمْ**
مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَا نَصِيرٍ و نیست شمارا از فرود
 خدای هیچ دوستی و نه هیچ یاری کنند که عذاب خدای از شما بارید از خدای مالکم
 دور است از قریب یقین و لا مانع من عذاب الله عنکم و الذین کفروا
بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ و آنکه سبهای یک و دیدند نشانه های خدای تعالی
 بآیات و حج او و باز رسیدن بوی و دیدن باری **أُولَئِكَ يَسْأَلُونَ خَيْرَ**
وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ایشان بپرسیدند خیر از خدا و ایشان را عذاب آزارنده
 ایشان اند که ایشان را بود شکوه در دنیا که و از عذاب دوزخ است **فَمَا كَانَتْ**
جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ بود پاسخ قوم
 از هم او را که گفتند بکشید او را یا بسوزید او را سوال چرا جواب قومه
 بصفیعت نه رفع بعد مالی است **جَوَابَ** کویم بعد هم که آن است بر اسم
 شد بر کان جواب قومه قوله ما قتلوه حیالند در و ما کان قوله لا ان قالوا گفته آمد
 این است تسلیت دل رسول و مومنان است که گفتا هم نیز از بعد نوع حدیث محمد

گفته اند معناه آنکه هوای العری المستقم من مروز و قومیه الحکم حکما اهلک مروز در
 اخبار است کی بر هم را از ساره یک سر بود اسحق و از هاجر اسمعیل بود و ساره صد و بیست
 و هفت ساله بود کی و فاش آمدن بر هم را بعد از یک خواست نام وی قنطوراوی را از
 قنطورا سسر آمد و از بعد مر قنطورا از یک خواست نام وی محوراوی را هفت سر
 آمد جمله سیمه سر بود یک عمر اسمعیل و اسحاق و این دو مذکور اند از فرزندان ابراهیم
 الذین ملوا فی الله علیهم اجمعین وَهَبْنَا لَهُ اسْحَقَ وَیَعْقُوبَ
 وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ

و محشید مراهیم را اسحاق سر و یعقوب نواده و کردیم و نهادیم در فرزندان او
 سغامری و نامه گفته اند فی ذرریته ها کلمات از ابراهیم است و گفته اند کلمات ابراهیم
 است و گفته اند یعقوب است و ابیناه اجره فی الدنیا و انه فی
 الْآخِرَةِ مِنْ الصَّالِحِینَ و بداند ما و او را مرد او درن جهان بدستی می او در جهان
 ارشامیستگان بود گفته اند از امت احمد بود و گفته اند مع الایمان فی الجنة سوال
 خون دار تو اب ان جهان است می نعمت ان باقی است و بهی است حرا خدای تعالی تو اب
 ابراهیم درن جهان فانی داد جواب گفته اند مراد این من دنفدی است و عودی
 خود درن جهان بود و تو اب خدای دوستان او را بر کردار نیک و نوع بود نقدی
 سخن گفتند تا ان مکافات نقدی ابراهیم چه و د گفته اند شای بگویند او را درن
 جهان حاکم گفت و تکرار علیه فی الآخرین سلام علی ابراهیم و گفته اند ان اجرکت
 است کی خدای تعالی فرزند ان او کرد و گفته اند ان اجر بوفی است و در ایه
 گفته اند وَلَوْ طَا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اَنَا نُوَزُّ الْفَاحِشَةَ
 مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ

ای واد کو لوطا و اجینا لوطا و ارسلنا لوطا یا دکن لوطا چون گفت مرگروه او را اهل
 سدوم و زاد و ما و صوبام و عمورا ای شما برشت کاری می اسد چون لوطه
 بشی نکرقت بر تمامین فاحشه هم کس از همانان اینکم لتانوز الرجال
 وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ
 ای شما اهلک مردان می کنید بلواطت می می پد راه را و کفقه اند راه سدا و گفته اند
 معناه می می پد راه بر راه کد زبان و از ان بود کی ایشان سر راهها شدند ی راه رذل
 و لواطت کردند ی اعرا و تانوز نادکم المنکر و همی کنید در انجمن شما ناسا نیست و
 نایا نیست و از ان بود کی ایشان با همی بنشستندی قباها کشاده و عورت رهنه
 عکای خانیدندی جیو در روی پلید و کرمی انداختندی و کمان کر و همی انداختندی
 و جعد فرو گذاشتندی و عورت سکا زدندی و چون سنور سکا نری رسیدی
 فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
 کسی نما آر عذاب خدای اگر هستی از راست جواب چون در ماند لوط در ایشان
 و از یافت از خدای تعالی عذاب خواست قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ
 الْمُفْسِدِينَ ای بار خدای من یاری ده بر من گروه تباه کاران بدلات ایشان
 وَخَاتَمَ مِنْ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا الْبُرْهَمَ بِالْبَشْرِ جَاءُوا وَوَدَّعَهُ
 رَسُولَانِ مَابَر هَم مژگان بر زنده هم ایشان رفت شمار می هم کاری بوده است
 حذر می مژگان آوردند فرزند قَالُوا إِنَّا مَهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ
 الْقَرْيَةِ إِنْ أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ
 کسید درستی کی ما هلاک کننده اهل این شهر می مژگانی اهل این بودند و هستند و مکاران

بکفر و لواط و منکرات سوال چرا اهل هذه القرية شهر لوط را قریه خواندند نه
 مصر یا بلد بعد مکی قریه بدیه بود و آن شهرهای بود در هر یکی صد هزار مرد و عقال و جواب
 گویند در لغت شهر بزرگ را قریه خوانند در راکی قریه جمع و اجتماع و در جنانک
 گویند قریه المای اخوی جمع و شهر هر چند بزرگ بود هر قریه بود و اجتماع الناس
 سوال چرا کسانا مملوکوا اهل هذه القرية نکت اهل تلك القرية بعد مکی هذه
 اشارت محاصر بود و آن شهرهای لوط انا هم دور بود جواب گویند از شهرهای
 باضافه از انا هم دور بود در اضافت خبر و ما را از وی نزدیک بود زیرا که هذه القرية
 سوال چرا گفت اهل هذه القرية نکت اهل تلك القرية بعد مکی این شهر بود لوط
 بخ شهر بود شهرهای لوط حماران را و هلاک کرد حمر بل سدوم و داووما و
 صوایر و عمورا پس چرا نکت انا مملوکوا اهل هذه القرية انما تلك القرية مکی بل لوط
 گفت اهل هذه القرية جواب گویند حمر بل هذه القرية اشارت سدوم کرد
 شهر لوط مکی از نزدیک تر بود مکی که از او دورتر شهرهای مکی هلاک است کرد
 نخست از اهل لوط کرد قال ان فيها لوطا قالوا نحن اعلم من فيها
 لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ ابرهیم گفت بدستی مکی را در زاده می لوط در انجا است
 گفتند فرشتگان ما دانایان تریم از آنکه در انجا است که اهل هلاکت گشت و اهل
 خات عیست مرایبه برهانیم او را و اهل خانه دان او را الا امراته کانت
 مِنَ الْغَابِرِينَ سجزان و او را و اعله کی او بود از ما ماندگان هلاکت را
 در اخبار است مکی ابرهیم نخست مکی از حمر بل سبیل شهرهای لوط را هلاک خواهد کرد
 دشرعی و لوط مشغول گشت و حمر بل را گفت یا حمر بل که در این شهر صد تن مسلمان
 بودند می شما اهل از شهر اهل لوط کردید می گفت نه گفت که نگاه تر بودی گفت نه که که در

بودی گفت نه امر هر کفت هر لوط و اهل بنا و در اینجا اند و ایشان مسلمانانند
 حیران کفت غی علم من میا ما مد نزد اینم کی در اینجا مسلمانان کست یعنی لوط و دو
 دختر او پس مسلمانان نیست گفته اند لوط و دو واره دختر وی مسلمان بودند و لکن
 ایشان خود نه از اهل آن شهر بودند و لما جات رسلنا لوطا سی
 بهم و چون آمدند رسولان ما لوط اندوه کردند و او را آمدن ایشان
 از آنکه او دانست فعلی ایشان و ضاقت بهم ذرعا تنگ داشت و در ماند
 در حدیث ایشان جو غوغا علیه آوردند و سرای لوط و اهل آن خانه کردند که
 فرستگان در آنجا بودند و حیران تری و غمی ایشان فروز آورد همه کور شدند
 آنکه لوط را میدیدند و ندیدند کی باشد تو حاد و از آوردی در خانه کردی تا ما را کادوی
 کور کردند و فرمایند تو بگویم کی چه باید کرد لوط ترسد قالوا لا تخف ولا
 تخزنا انما مجول و اهلک الا امراتک کانت من الغابرین
 فرستگان گفتند مترس و اندوه مدار بدرستی کی ما را ننده تو ام و خاندان تو
 مکرزن تو مانند از من مانند کان هلاکت را سوال چرا نلک و اهلک خف
 بعد مالی عطف است بر کاف مجول جواب کوبم کاف مجول خود مضرب است
 زیرا که معول است چنانکه شاعر گوید الکاشفوا ابی الامر المهر صد الباری
 انما من لوز علی اهل هذه القرية رجزا من السما بما
 كانوا یفسقون ما فروز آورده ام بر اهل این شهر عذای از آسمان بپاش بودند
 تا فوای کردند چون ایشان را هلاک کردند لوط طرفت و دختران را نیز داهیم زد و
 می بود تا الحسین سید اهرم را می کردند تا فرزندان لوط را نیز می کرد و لقد
 ترکنا منها ایه بینة لقوم یعقلون

بدستی می بایز گذاشتیم از آن شهر و از آن مختان هوندان و آن سیدانستی
 مختار و در آن سید و کوه و در آن سید و کوه و مساکن ایشان را سید
 در در آن آب سید و کوه اندان نشان فانی از ایشان سیدانستی ایشان
 باریده است مرکز و هر یکی در آن کوه و نشان عمر کرد و الی یوم
اَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْاٰخِرَ
 و باید که چون فرستادیم محمد بن را در ایشان را شعیب یعنی رسول ایشان را وی را در
 ایشان خواند و سید و وی را محاب الرس رسول بود و نه از سبب ایشان بود که
 اندام محاب الرس ایشان بود و الله اعلم کفایتی که من سکانی رسیدند خدایا
 و امید دارم روزی که رسالت تو را قیامت را بمان و طاعت و گفته اند و
 ارجو الیوم الاخرای صدق و کوه اندام بهر سید از روز باریدن و لا
تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ و تباهی مکنید در زمین بلف و شرک
 و فساد و شتمانی کنندگان اندکی است در کل روزن و ایشان را کردی
 در کل و روزن حیانت کردند و چون شعیب ایشان را بوی اسمان از آن جانشان خبر کرد
 و نه کرد **فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْحَوْا فِي كَاهِنِ**
جَاهِلِيْن و بدو دعوا داشتند او را بکفر ایشان را از لوله عذاب گفته اند
 با نیک عذاب کشید در سرها ایشان مرده و چاه مانده و عذاب او شود
وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ و بیهلاک کردیم قوم هود را و قوم
 صالح را و گفته اند که قوم هود را عذاب گفتند و قوم صالح را عذاب نمودند
 و قصه های ایشان مفصل یاد کرده اند در سوره الاعراف و جز از آن و بدین اند است
 شمار از جایگاه های ایشان جای عمر و مدکر من حاکم حاکم ملک و هر جا و هر جا

وَنَزَّلَهُمُ الشَّيْطَانَ أَغْمَاطَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
وآراسته کرده بود ایشان را دیوکارهای ایشان را نداشتند که حق را از ایشان
گفته اند کل جرر ماله هم فرجوز و کرد آید بود ایشان را از راه حق و کانونا
مُتَّبِعِينَ و بودند به پیش ما مدکان از خوشی که دعوی بهارت
کردند سوال چرا گفت و کانونا مستنصر بهر ماحی اگر بنا بود ندی از راه حق
بگشتندی جواب گفته اند و کانونا مستنصر بهر ماحی لا با مورالین و گفته
اند و کانونا مستنصر بود ندی بنده حق که نظر کرد ندی و گفته اند بنده بود
بدلای و حج لکن جورا نکاری کردند و قار و ز و فرعون
و هَامَانَ و ملاک کردیم قارون باغی او فرعون طاعی او هامان باغی او
ایشان گذشت و لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا
فِي الْأَرْضِ بدرستی می آورد موسی ایشان را هود با آنها یعنی معجزها هود را در
کشی کردند در رهبر از بدر فرحق و ما کانونا سابقین
و سود ندی که بریده بر عذاب ما و ایش سسوده و نه ما عا عا بنده در لغت گویند
سفته ای ایحیه فَكُلَا اخذنا بدينه فَمِنْهُمْ مَنْ ارسلنا
عليه حاصبا همی را همی را بگفته بگناه او کی جبر که بود در اکی عقوبت
که مرده در زمین ایشان باشند از ایشان که سر بود که بر سنا دیم روی یاد سنک و باشند
جوز قوم هود و مِنْهُمْ مَنْ احْدَثَ الصِّحْفَةَ و ایشان که سر بود که بگفته
ایشان را بآنکه عذاب جواهر اطا که جبراد و ولید و واره ان سر بگفته و بانی
ایشان را در اکتامه واحده و همه را هلاک کرد و قوم صالح کی اسان را بآنکه
عذاب گرفت بر حقه که آمد و مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ

۵

۱۰

۱۵

۲۰

و از ایشان کسی بود که عرقه کلام خون فیه نوح و قوم و عرب و عجم را قند زد
وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

بودی می خدای ستم کردی بر ایشان جو ایشان را می هلاک کردی می بودند نهی
ایشان می ستم کردند و آن معبودان ایشان را فریاد می رسیدند آنکه متنازع معبودان

استان را عکوف گفت و آن سوره را سوره العنکبوت از آن خواندند در وی ذکر
عنکوت است **مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِزْنَ اللَّهِ أُولِيَاءُ مَثَلُ**
الْعَنْكَبُوتِ داستان انکسهای بکر فتنه از فرود خدای دوستی می بودی

برای نفع و دفع را خود استان تنده ای است **لَا تَأْتِيهِمْ سَاعَةٌ وَلَا يَذْكُرَ الْيَوْمَ**
لَبِثَ الْعَنْكَبُوتِ بکرمت یعنی بکر خانه می آوایند گاهی بود درستی
کی سست تر از خانه عکوف است چنانکه از آن خانه عکوف می نفع

بود و نه دفع ارباب کافران نفع نودنه دفع گفته اند مثل الذين اخذوا مِزْنَ اللَّهِ
اولیا داستان از دیوان کی بکر فتنه ارد و خدای دوستی چون کافران و دنیا داران
جود استان عکوف است که خانه تنده و در لجا بهمان نشینند تا مگر ادرار
ارد آنکه خوردل او را بکشند بر او و کدازد همش شطرنج بیاورد مگر

ادمی را بدان صید کنند و بوسه بر وی می زنند تا او را در طمان کفر و شرک آید
و سدا خون دل او را معرفت نمی ندانند که او را هر دو رخ فرو کدازد **لَوْ**

كَانُوا يَعْلَمُونَ که بودیدی مشرکان را استیدی کی تبار می

است هر کوفت را نیز سبیدندی **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَدْعُونَ**
مِزْنَ و نه مِزْنُ شَرٍّ وَهُوَ الْعَرَبُ الْحَكِيمُ

مدرستی می خدای اند هر چه از آن می خدای خوانند از فرود خدای و هر چیزی کی بود

کی از خدای تعالی بپند و آوازه است یعنی خدای استیغاثی و عبادی و مقرر از

همه عیوب در سنت کار در سنت گفتار و در حکم کشنده بعد از مشحان
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُصِرَ بِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ

و این داستانها را زینب مردمان را ویدیدی کنیم ای و ما بفهماد در بنیاد از انکه انا ان
 و ندانند سلام کرد عارفان **خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ**

ساف و خدای اسماء را و زمین را سر و در سنت گفته اند با حق ای لا طهار التوحید و گفته
 مقدمه لیوم الحق و گفته اند الحق ما وعد و اعد و گفته اند لا طهار التوحید و گفته

با حق ای بقوله الحق و حقون از فی ذلك لآیه للمؤمنین
 در سنتی می دان فتنای است عسری و مدی کرد و در آن لحظه راست لکن مبارک

اضافه کرد زیرا که حق از تمامی ایشان را بود **أَنذَرْنَا أَوْحَىٰ إِلَيْنَا مِنَ**
الْكِتَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ بر خوان تا محمد الحج و می کرد بدین نواز نامه یعنی قرآن

و بیاید از نماز را تمامی شرایط آن و بر می آید **أَنَ الصَّلَاةَ تَتَهَيَّ عَنِ الْخُشَا**
وَالْمُنْكَرِ در سنتی می نماز باز دارد از رشت کاری و ناشایست و نابایست

سَوَال امر و نهی از قادر و عالم بود و نماز نه عالم و قادر است تا از آن می بود پس
 حرام است از الصلوة نهی جواب گفته اند معناه نماز باید لی مانع گردد

از خشا و منکر کی شده در نماز یا کند می که ایستاده است و کرا استاده است
 و حر استاده است تا این کار مانع گردد و از از خشا و منکر سعاصم که من لم

بهذه صلوة عن الخشا و المنکر من زد من الله الا بعد او گفته اند معناه نماز باید که
 باز دارد از خشا و منکر بیرون می آید که در نماز را کی از خدای می در نماز را و را

دست داشتی ای حرمی بیرون می آید همان است و گفته اند معناه از الصلوة تله الخشا و المنکر

جنگ جای بیکر گفت ان الحسنات بذهبن المسات ملحقشوا منكرهاته اندخشا
 ان بود کی فتح ان در عقل بود و منكر ان بود کی فتح ان در شرع بود و گفته اند خشتا ترک
 خشوع باطن است و منكره خشوع ظاهر **وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**
 و هر آینه یاد کرد خدای بزرگتر گفته اند معناه ذکر الله للعبد بالتواب اکبر من
 صلوة العبد له و گفته اند و لذكر الله عنى الصلوة اکبر من ان یقی معه ذنب
 و گفته اند معناه ذکر الله بالقرآن الصلوة اکبر فی غیر الصلوة و گفته اند
 معناه ذکر الله کبر جانت گفت و هو اهو عن علیه ای هن علیه **وَاللَّهُ**
يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ و خدای می داند آنچه شما می کنید از خیر و شر در نماز
 و اشکارا و گفته اند خدای تعالی می داند آن نماز کی شما می کنید و کبرید و غایب
 گفت علی الله علیه لویعلم المصلی من یناجی ما الفت **وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ**
الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بیکار میکنید اهل نامه مودان و ترسان
 مکرید آنچه ان بیگوتر یعنی بقتل و حجت گفته اند علم و مدارا و گفته اند معناه چون
 شما را کوبیدمان کرد و بر خدای شما و نه بر سول شما و نه بکتاب شما شما نمی دانید
 کوبیدمان باری کرد و بده امر خدای شما و بر سول شما و بکتاب شما و گفته اند معناه
 و لا تجادلوا نصارى خیر ان لا بالدعوة الى الاسلام **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ**
 مکرانکسها کی ستم کردند از ایشان **سَوَال** کافران همه ظالم باشند چنانکه
 خدای گفت و الکافرون هم الظالمون بر جبر است الا الذين ظلموا منهم بعد ما کی
 همه ظالم اند **جواب** کفر ان ظلم معانده است ستمیدن باهل حق
 انکس که عنود کند حق مشنویاوی مناظره کردن فایده نکند گفته اند

این آیت منسوخ است بانه السیف والله تعالی اعلم

وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ

وگویند ما کرویبه امر بناج درو فرستاده اند سوی ما چون قرآن و بناج فر و
 فرستاده اند سوی شما چون توریت و انجیل و الهنا و الهکم واحد
 و خزله مسلمون و خدای ما و خدای شما یکی است ای موجد و مآورا
 کردید کل امر و فرمان بردار و کذلک انزلنا الیک الكتاب
 فالذین اتیناهم الكتاب یؤمنون به و هم جناب حری
 بر تویی خوانند با هم محقق ما و فر و فرستاده سوی تو نامه یکی قرآن انکسها کی دادم
 ایمان را نامه معنی توریت و انجیل و علم ان جو عبد الله رسلا و بحیر اراه و دیگر مآورا
 اهل کتاب کرویبه می باشند بدان و منزه هو لا من یومر به و ما انجل
 بایاتنا الا الکافرون و ازینها یعنی از عرب کس است که کرویبه
 می بود بدین حویران تو و ما محی و بایاتنا و فرستاده نشود نشنا نهایی مامکن اگر و دیگران
 از اهل مکه سوال چه معنی بود از انرا که گفت انکار کنند انهای ما را مگر
 انکار کنند کان و نا کرویبه کان این همچنان است کی کسی گوید دروغ نکوسد خدای
 مکر دروغ زان ان خود همه کس دانند چه حلت بود در چنین سخن جواب
 گویم معناه و ما محی و بایاتنا الا الکافرون یا سه و بکل رسول فیه انذار جواب
 هموز ان است کی دعوی کردند کی ما خود کرویبه امر بناج میاهست کرویبه خدای
 گفت دروغ کوسد هر کس از ان کافران است و کچه توریت و انجیل کرویبه
 و ما کنت تلوا من قبله من کتاب و لا خطه یمینک
 بودی تو یا محمد که خواندی ای از پیش و حق قرآن هیچ نامه و نه نبشتی از ان دست راست تو
 اذا لارتاب المبطون کی اگر داشتی ای خواند و داشتی ای

نشست آنکه مشک شندی تپاه ^{بیمه} کافران سوال چرا گفت اگر تو با محمد
 نبیسته بودی ای و با این نبیسته بخوانده بودی ای کافران مشک شندی در حدیث
 نو بعد ما کی مع کونه امیلا خود هم مشک بودند در حدیثی جواب کویمر معناه
 که تو ای نبودی کافران را در حدیث نو جای مشک بودی سر جوای ای جای مشک نیست
 کی تو ای که نفت و صفت خود در کتب خوانده اند سوال چرا گفت که محمد
 خوانده و نبیسته بودی کافران مشک شندی بعد ما کی دران جای مشک بود پس
 همه معاصران خدای کتب و خوانده بودند از در ایشان جای مشک و جواب
 کویمر معنی است اگر با محمد نبیسته و خوانده بودی ای نه ای نبودی کافران در قرآن
 مشک شندی کی محمد مکران قرآن از جای ری که بر دو بهای خوانده و حی اسم است
 جای این مشک و این نعمت بودی که تونه ای نبودی ای و گفته اند جای مشک از آن معنی بود
 کی در همه کتب اولی نعمت و صفت محمدی نبوده است که روی نه ای نبودی ایشان مشک
 شندی کی محمد نه این معنی است **هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ**
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ بدان قرآن انهای است بیلح و بر این و حدود
 واحکام و حلال و حرام و شرایع اسلام و سنت رسول ما علیه السلام در دهای انکسای
 کی داده اند ایشان را دانش و خرد سوال چرا گفت که اینها کی گویند
 قرآن در صدور علم است بعد ما کی خدای گفت بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا
 العلم **جواب** کویمر خدای تعالی گفت بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
 نکت بل هو آیات فی صدور الذین اوتوا العلم تا واجب آمدی کی آیات در صدور علم بودی
 بران اینجا واجب آمد کی میان از در صدور علم بود و گفته اند از این آیات بینات حج
 و دلایل توحید است و محمد صابر گفت معناه یا محمد عجز کر عن انشاء الشعر و قراءه الکتاب

دلایل و احکام فی صدور الدن و انوال العلم سوال چرا گفت بیهوایات گفتند
ایات نبات بعد از ایات جمع است جواب گویم این اشارت بقرآن است یعنی قرآن
ایات نبات است و ما نتخذ بیاتنا الا الظالمون و انکار کنند

انتهای ما را و حقیقتهای ما را بر صدق دعوی تو و سبوت و رسالت مکرر میکارند و ظلم
شرک و فساد و قالوا لولا انزل علیه آیه من ربی و گفتند کافران
مکه چرا فرو نیارند بر روی یعنی بر محمد نشانی از خدای او چنانکه ما می خواهیم
خدای را بمانمودن یا فرشته فرود آوردن یا بهمانا مه آوردن از خدای بدست خط او
و که ایات خدای نشانهای از خدای بامانی چنانکه کوهها را از جای برداشتن و در مکه
ایها روان کردن و باغ و بوستانها بدینا آوردن قل انما الایات عند الله
یعنی یا محمد این نشانها و معجزاتی تمامی در خواستد بارز و وتر خدای است و از آن
قاد است و مرا تر خدای قدران هستی کی از همه مراد هدایت بر من نیست معجزه
نمودن ندارد و نشانها بر من است از آن واحد نیستی که حجت تمام تمام بر صدق دعوی خویش
انکیر سازد و در کتبی حق قرآن می شناسد عا جرادار دلیل و نشان

و اما انانیدیر میبین و من همی میکنند ام هویندا نه اردو برارند و شما

سوال ای بدن کار را بدی کسی دعوی سخامبری کند چون انوی معجز و حجت
خواهند گویند اما ایات عند الله خدای قادر است که بدهد اگر چنین متشابه
هر یکی از ما تواند که دعوی سخامبری کند چون حجت در خواهند گویند خدای قادر است
بر آن می دهد جواب گویم مصطفی خدا ن حجت و معجزه نموده بود بر صدق
دعوی او که سخامبر را نبود زیرا که او را قرآن معجزه بود صد و چهارده سوره سنن هر ار
و شش صد و شصت و شش است رجه معجزه بلکه هر امت در حده معجزه کی خلق اولین و آخر

از آن عاجز ماند که با مای و فتنی کافران نمود و گفته آمده است حدیثی که جزا
 خدای تعالی باز و ایشان محرمه نرسند رسول او **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَاهُ**
عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ ای به بسنده است ایشان را دلیل صدق

تواند ما فرو فرستادیم و توان قرآن می خوانند بر ایشان و ایشان همه عاجز اند در آن
 و نیز اخبار را موافق با اخبار کتبه اول و جبرهای بسیاری که ایشان را در آن قرآن

چنانکه صدق روز و رسیدار می آید و هیچ کس از اهل کتاب با حصر ایشان بر نهند
 محمد صلوای الله علیه و آله و آری نوی توانستند گفت حجت درین طایفه که بود از آن

ذَلِكَ لِرَحْمَةٍ وَدَكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

بدرستی که درین قرآن و درین سان دلائل و حجج و بحثهاست و بنده است هر که را که
 بگرداند از کفنه اندر زوال آن است در آن بود که گروهی از اهل مکه مدینه آمدند
 و کتابها از اهل مدینه خواستند و در آن وقت مصطفی را نامیده کردند و قرآن
 بر ایشان خواند و ایشان از قبول می کردند خدای تعالی آن است بفرستاد او که

انا انزلناه عليك الكتاب الابه انك كافر انك كفتد يا محمد گواهی داری صدق
 حرم خدای تعالی او فرستاد **قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا**

یعنی یا محمد رسیده است خدای میان من و میان شما گواه بر حق و رسالت من گویند
 چه حجت می گوئی که خدای گواهی دادر بر حق و رسالت من گویند حجتی که خدای گفت

محمد رسول الله انا ارسلناك شاهدا و گفت انك لمن المرسلين و گفت یاها الرسول ماها
 الرسل اكره كرسد چه حجت گفتی که این سخن خدای است نه باقی که گویند آن

حجت کی خارج است از قدریست رسیده آمد که این سخن خدای است نه سخن مخلوق
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ می دانند آنچه در آسمانها و زمین است

معنی حقیر خدای دانند گفت کی عسیر از هفت آسمان و هفت زمین است با غیر کامل
 خود چنین قرآن ظهر کند **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ**
أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و آنکسهای که سر و پیدند بنا حیرت و کافر
 شدند خدای ایشان اند و ایشان را از کار باز اند بر آنکه هفت عشتار دست بداده اند
 و دوزخ جاویدان حاصل کرده **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ** و شباب
 می خواهند از تو با محمد عذاب و از آن بودی که کافران می که گفتند با محمد تا کی نماند
 کنی ما را با تو امان نه خواهیم آورد که عذاب بودی است دیر می آری خدای گفت
وَلَوْ لَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّ أَهْلُ الْعَذَابِ و گرنه زمان رده و نام
 برده ایستی که عذاب کفار قوم تو بنا حیر خواهد بود تا هر کی سر و پیدی است
 بکروند و هر که ناکر و پیدی است عذاب دوزخ جاویدان او است گرفته این بودی
 هر آینه آمدنی ایشان عذاب بل الساعة موعدهم و هر آن انکار کی امدان آمدنی
وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْضَةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ
 و هر آینه بایشان اند عذاب ناگاه و ایشان آگاهی ندارند عشتار می خواهند از تو با محمد
 عذاب دوزخ را و از جهنم محیطه **بِالْكَافِرِينَ**
 و بدستی که دوزخ ساخته است و تمام رسیده و هلاک کننده ناکر و پیدان را
 می بود از عذاب **يَوْمَ يَخْسِبُهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ**
أَنْجُلِهِمْ از روزی که در آید بر ایشان عذاب آتش و سوزند ایشان را از زیر
 ایشان و از زیر پاهای ایشان معنی همه در میان آتش باشند زیر آتش و بر آتش و بر
 و جب آتش و سوز و سوز طعام آتش و شراب آتش لباس آتش احاطه دوزخ
 باسان آید و **وَنَقُولُ وَقَوْمًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**

۵

۱۰

۱۵

۲۰

و گوهر بخشید انچه بودیدی کرد بدی و با او عقوبت انچه کردی بد را بمقام و گرفتار
 بیاوای خدای گوید و مالک گوید بخشید با عباد الذین آمنوا از انچه
وَاسِعَةً قَائِمَاتٍ فَاعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ
 زمین من و راجع است مرا کی می رسند در مکه نتوانید بود انجا شویذگی
 توانید و باز باید شان رسول ان است ان بود کی باران رسول در جفا های اهل مکه
 در مانند و ان بود کی با ایشان هر یک دندی یا خواب ایشان باز دادندی از عنان
 همی زمانند رسول همی نالیند خدای تعالی ان را به رافق ستاد و رحمت داد ایشان را
 در محرت هر کی خواستی محرت رفتی بسیاری از باران رسول هر چند شتر سوی حشته
 ستند ندی بجای ایشان سخت شکوه داشت تا آنکه کی امر آمد از خدای رسول
 را محرت سوی مدینه آنکه محرت فرصه گشت تا سال بعد مکه چون مکه را فتح کردید
 ان از سه محرت فضا بود شش از محرت رسول محرت صاع بود و از سه محرت رسول محرت
 فرصه بود تا سال فتح مکه و از سه محرت فضا بود محرت بر سه مهمت بوده
 است کی باید کرد در مکه اندان ان محض است مومنان را بهادق و مصادق
 بطاعات و خیرات جنافستی کی خدای می گویند ان سیدکان من کی کرده اند درستی
 کی زمین من و راجع است کارهای یافته اند و راجع کار کنید شتر از انکه ران کور شد و ناریک
 گرفتار اسب خرازی کی **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا**
تُرْجَعُونَ مرتی حشده می مرگ است و اشکال کی بر این یافته اند در
 سورة الانبیاء فوق خدای می کرد اند شمار انقیامت تا باد است و هم شمار اند که
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُؤْتِيَهُمْ مِنْ الْجَنَّةِ عَرَفًا
 و انکسها کی برگردند و کردند کارهای نیک با خلاص مرایه کی فرواریم ایشان را

از مشت در درجهای بلند و کربنونه نتاخوای هانسه جای دهم است از آشوب
 مقام بود ثواب اقامت بود جری من ختمها الانهار خالد بن فیهانعم
 اجر العالمین می رود در اشجار و مساکین و در میان از حوهای شری
 و انکین و اب صافی حواذان باشند در اینجا یک مردی است مرکارکنان راه الدین
 صبر و او علی زبهم توکلون انکسها کبر کردند برار کارگران
 و دشمن و صبر کردند بر خستند و صبر کردند بر طاعتها و صبر کردند از معصیتها و خدای
 است از توکل کنید بدانکه داشت خوش اندوی میند و در بایست خوش نوی کارند
 و کاین مزد ابه لا تحمد رزقها الله یرزقها
 چندا خسته می کسی بردارد و باز نمند روزی خوش خدای خود روزی هدا و را
 و ایاکم و هو السميع العليم و شمارا کی ادبیار اند و
 مومنان اید اولی تر کی روزی دهد کی شما بهی حسد کان اید و او یعنی خدای شنواست
 دعای از روزی خواهند کان را کی روزی خواهند روزی حوار کان را و انا باحوال روزی
 حوار کان و ان حمار فرشته اند بر حمار کن عرش روزی می خواهند اهل روزی را
 یکی بهیبت آدمی ادبیار از روزی می خواهند یکی بهیبت کسا و ستوران از روزی می
 خواهند یکی بهیبت کرکس مرغان از روزی می خواهند یکی بهیبت شتر سیاه از روزی می
 خواهند خدای تعالی شنوا است دعای ایشان را و انا باحوال روزی حوار کان گفته اند
 معناه شنوا است گفتار اهل مکه را کی مهاجران را می گفتندی مستوی معبد نبه
 کی شمارا انجا ضیاعی و مستغلی و مالی نیست جز از ان ساختن عیالی و مالی باشند
 مرصمان خدای انرا بت فرستاد چنی گویند هیچیز از جانوران روزی نارسند مگر
 آدمی و مور و موش آدمی هر کس بر نشود از جمع و منع و طمع و مور یک سال فوت باز نهد

مشتند و موثر جمع می کنند تا آنکه کدندانش برزیدند و الله اعلم

وَلَيْزُ سَأَلْتَهُمْ مَزْخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

و کبر سی ایشان را با محمد کی که آوریده است اسمانها و زمین را و سخر الشمس و القمر لیقولن الله فانی یوفی کون و کی را مگردانند

را و ماه را هر سه گویند خدای را که او یک نام چندی می بگرداند ایشان را اروی بر سیدان

حزروی و ایجاد روع بر ایشان می روا کنند بکفر و شرک آنکه در بد کردنی روزی بخدایان

سینه است کی در شهر خوش و عشا بر خوش باشند یا غایت بلکه روزی بنقد خداست

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ وَمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ لَهُ أَزَالَهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی بکسرتانند و فراخ کند روزی میزان کی خواهد

و بقدر له ای و بقدر له و قند کند میزان کی خواهد کفنه اند و سع علی من مشا اختیار

و بقدر علی من مشا اختیار اندرستی کی خدای هر چیزی را صلاح و فساد بدکار و نااست

داند کی بکی را توانگری سازد بکی را در وستی در اخبار است قال الله تعالی فی بعض الامور

ان من الناس ناس لا یصلحهم الا العنا و لو اقرهم لکفر و او ان من الناس ناس لا یصلحهم

الا الفقر و لو اعسهم لکفر و او ان جبران چند دیگر را ماقص است کی کاد الفقر ان یلین کفرا

و امر و مردمان بی با هم کی مسبب فقر همه کفر گویند حقیقت این خدای حسیر و بصیر داند و

فاما ما در جمله کوب و افوض امری الی اسمان الله بصیر بالعباد و لیز

سَأَلْتَهُمْ مَزْزَلْ مِنَ السَّمَاءِ مَا فَلَاحِيَابِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

و کبر سی ایشان را با محمد کی فرو د آورد از آسمان آبی کفنه اند من السماء من المطر

و کفنه اند من السماء من السحاب و کفنه اند من السماء از آسمان هر زنده کرد زمین از آفاق

اب از زمین مرد کی ان یعنی بعد از مردن و رختی از

مشتند و موثر جمع می کنند تا آنکه کدندانش برزیدند و الله اعلم

لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلُوبُ الْحَمْدِ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

مهرابه گوید خدای باری یا محمد ساس و ارادی و ستایش خدای باری بر نعمت از خدای
و بر اقرار از شما گفته اند معناه قولوا الحمد لله کی چنین است شکر کنید خدای را بگوید
سفینا بنو فلان چنانکه عادت عرب بودی و مکرر بگویند اگر فلان خواجه بودی که و مانند بودی

چنانکه عادت عرب است بگویند ایشان خبر ندارند کی خبر خدای خدای را شناید

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا هُوَ لَعِبٌ وَأَلْهٍ وَالْآخِرَةُ

يَوْمَ الْحَيَاةِ نَسْتِ أَنْ تَنْتَكِي بِحَيْثُ وَتَنْتَكِي بِحَيْثُ

و باز می خلق می بین از عقیق باز مانند درستی کی از سرای و اسپین است کی از ارادی

است کی هرگز عیبی باشد کی بدن نفسی حمد زندگانی چنان زندگانی از دست

بدست لوگوکانو ای علمون کرد هینند کی بداند گفته اند معناه لو

کانو ای علمون لما استعوا عن الآخرة الآفیه بال دنیا النابیه سوال حیوان حاور

بود از جهان نه حاور است پس خبر از آن حیوان گفت جواب گفته اند حیوان حاور

بکی بود چنانکه موتان و موت بکی بود معناه حیوان با جره و حیوان با فقه و گفته اند مراد

از آن حیوان بهشت است و بهشت حیوان است حیوان حاور سخن بود چنانکه بهشت گفت

علیها سلام لما خلق الخبیه قال لها انکمی فالتان انا حرام علی کل حیوان و برای

فَاذْكُرْ فِي الْفُلْكَ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

حون در نشینند در کشتی و مع را بید و کشتی در غرقه گاه افتد و کار سخت باشند خوانند

خدای را و تره کنند کان و راد من توحید و گفته اند ان در دعا است و ان بودی

کی چون مشرکان در کشتی بودندی و کار ایشان سخت است و ایشان را شناید

و دست سوی آسمان دعا برداشتی و او هنک خدای آسمان دادندی و گفتندی فریاد

۵

۱۰

۱۵

۲۰

رسماً در دریا و است که خدای آسمان است چون خدای ایشان را میبندی و سلامت
 به بیابان آوردی ایشان سرگرم و متر خوش شدند و گفتند خدای آسمان ما را
 لکن شفاعت تان را میبند است که خدای گفت **فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْمَوْتُ الْبَرَاءُ**
هَمُّ نَشْرُوكَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ چون میبندی ایشان را سوت
 بیابان می ایشان اناری می آوردندی تا ناک رویده و ناسباس می شوند بدینجدا ده امر
 ما ایشان گفته اند این لفظ لیکم و لفظ امر است مبادار بر توح یعنی گوی کنید خود
 سید سزای خوش و گشتن عوا فسوف نعلمون
 و بر حرداری کنید بکفر و متر خوش لفظ امر و مراد توح و کریمس لام خدای عطف
 باشد بر لیکم و ار و دالی باشد فتح فعل ایشان و مکافات ایشان عذاب ابد اولم
يُرَوُّ اَنَا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا ای نگه نکردند و نداشتند اند
 کی ما کرده امر مشهوره را امن و امن گاهی و ایشان را در انجا فر و آورده این جواب
 کافر از مکه است که می گفتند رسول را که می توانمان از مقابل عرب ما را مکه سرون کنند
وَيَخْطَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْطِهِمْ و می ربایند مردمان را از کرد اگر ایشان
 جلالت قبله عرب یکدیگر را و اهل مکه امن و ساکن باشند مکافات من این بود
 کیست را امن این کنید **اَفِی الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَنِعْمَةَ اللَّهِ**
يَكْفُرُونَ ای بنا جبر خوش می بگویند و می خود داشتند خدای یعنی رسول و قرآن
 و در حق کافر می بودند و ناسباسی کنید **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى**
اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ
 کی بود ستم کار تر از آنکه کسی صفت خدای دروغ گفت و کذب حق بیاورد و
 داشت دین حق را و رسول حق را چون آمد بود خدای که عر اسم

الْيَسْتَفِيحُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ
 اینه در دوزخ است حاکم می ناکد ویدکان را و تکذیب کنندگان را و الذین
 جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا وَاَنصُرُهُمْ يَوْمَ يَكُونُ لَنَا

و در طلب مضای ما ابرو ما هراسه میام و ایشان را راههای ما بجای راههای طاعت
 بزیادت توفیق سوال حرکت چون جدا شد میام ایشان را راههای ما
 بعد ما کی تا نخست از خدای هدایت بخود دارند همه بنود جواب گفته اند
 جاهد و ای طلب العلم بنده سبیلان فی الاحکام و الخفاف و الدقائق و گفته اند معناه
 جاهد و ای درجه بنده سبیلان فی الالیا الی اعلی درجات الحمد و گفته اند معناه
 بنده سبیلان فی الحجة و گفته اند بنده سبیلان فی الامور و گفته اند بنده سبیلان فی الامور و گفته اند بنده سبیلان فی الامور

لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا وَاَنصُرُهُمْ يَوْمَ يَكُونُ لَنَا
 بدست خدای ما یحکوم کاران است موفق و عمت محفوظ و رعایت بفضل و هدایت

بغیر از تمایز اهل سنت و جماعت تمت السورة

خبر است از مصطفی علیه السلام کی او گفت همی کی سوره الروم نبر خواند او را هر
 حرفی چندان ثواب بود که همه سندگان رومی را ازاد کردی و الله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای انا الله اعلم من خدای انا همه احوال خلق و بطنه میارس بر روم و شما انت
 قوسن بیان مسلمانان و انا انا ملک روز بود علیه روم فارس تا سالی چند و ان
 ان بودی بین از روزگار سقام ما علی الله علیه میان فارس و روم و روم و روم
 بسیار بودی در آن وقت کی سقام در روم دعوی سقامی کرد علیه انا انا بسیار
 را بر روم سخت جنگل سام و من و حزاب عرب همه از دست روم باین نبر و کردند

و بگرفتند مشرکان خاصه قریبتر بدان شاذ بها کردند گفتند شما که مسلمانان آمد
 می گفتید که صرف اهل کتاب را خواهد بود دیدند که یارسیان نه اهل کتاب
 اند و رومیان اهل کتاب اند چگونه علیه کردند یارسیان بر رومیان ای نه خلف
 المحمیی بویکه صدق را گفت یا بانکه دید آمد دروغ یارنوی می گفت علیه اهل کار را خواهد
 بود گفت تاه بی کی و ذی بود کی روم بر یارسیان علیه کنند یک بار که ای گفت
 هرگز آن نتواند بود باجناب علیه کی یارسیان بر روم کردند بویکه گفت تاه بی
 ای خلف گفت که و بندی بویکه گفت بندم کرد و سستند به نخ است تا پنج سال کی کر
 تا پنج سال روم را بر فرشت علیه نبود بویکه پنج استن مرای را دهد و کر علیه بود پنج استن
 بویکه از ای ستانند چون بویکه کرد و بیست بیامد سوار را خبر کرد سغامی گفت یا بانکه
 رد فی الخطر و فی الاجل ستر هفت و سال هفت بر هجنان کردند هفتم سال خبر
 آمد کی رومیان بر یارسیان علیه کردند بویکه مدینه بود تاه بنشست ستر خوش
 عبد الرحمن مکه تاهفت استن از سیر ای خلف سستند و سست علیه روم بر یارسیان
 از عباس کویدان بود کی سغامی چهار نامد فرستاد از مکه چهار ملک از عرب
 استنار نا اسلام ارند یکی بقیصر ملک روم دیگر بخاشی ملک حبشه سدیگر بمقوقس
 ملک اسکندریه و کوسند مقوقس ملک مصر بود چهارم بکسری ملک فارس قمر رو
 چون نامه می مصطفی علیه السلام نوی رسیده بطارقه و جالبیقان و ارکان مملکت
 خوشتر را جمع کرد و بر قصر اعلی شدند و درهای از را استوار کرد و مردان مقاتل را در سلاح
 تمام کرد و وزیر بغایت کرد احتیاط را مگر کوس اعظم را مرد فرمود تاهمه اهل شهر
 مسطنطینییه حاضر آمدند آنکه ارفقصر اعلی او را داد کی با معشر الخلا و شادانید
 کی موسی سارت داد و عسی سارت داد سی امی عری حجازی مکی هاسمی اطعی قرشی

محمد اسك وى پديا منده مخ سمانه نمائده همه راوى ايمان ياد اوردن قال فتاروا
 باجمعهم ايشان همه بر سوريدند و غلغل ايمان ايتان بر امنده بیک راه اهنك
 بقصر قبضه جادند و لكن وى اهيت تمام ساخته بود و حرم و شوكر ديدست
 اشارت كرد و او از دادكى ارام كيريدى من ايرى از كردم تا شمار ابيار نمايد در ديز
 ناصب هستند استم صلات تمام در دن عيسى ايشان ارام كرد و حوز ايشان را باز
 كرد ايند مر رسول مصطفی راعليه السلام گفت ديدى من سفن خون رو رو شى عظام
 كى در سوا عليه السلام از رسول حق است كى ايجل و همه كتب بنوروى من است و نعت
 و صفت وى در همه كتاب مسلمان و طروق وى نيز در همه عقلا معين است و لكن كرم
 ان در كرم و اظهار كرم ابر همه و ولادت من مشهور حوان همه خلق سلك يارو من حرم كنند
 انكه رسول مصطفی را انا كرام و احلال باعطای بسيار باز كرد ايندا ما بخاشنى ملك حششه
 اسلام آورد و جمع طهار را مع و كرم يار كرد ايند و نامه مى مصطفی را با عظم و اكرام
 و احترام جواب يار نشن جناك در روا و اسمعوا ما انزل الى الرسول كفته امد اما
 مقوفش نامه رسول را جواب سكو يار نشن و مصطفی را هداى سناد اسيرى فرستاد
 كران ما به نام از دل و حرى فرستاد نامه وى و فور و كنيبت انوزيل و عهاى
 فرستاد و عكاره يار بلور و كنيبتى فرستاد از خاص خوش نلما و ماره المطببه
 انك ابرهم النى از او نود و علامى فرستاد نامه وى سدر و دراعه وى خرسير فرستاد
 و ردای كران بها و حفت موره سبك و امده استنكى سياه و عمامه وى فرستاد مانند
 بلب نامه و اريد بهاى ان هفت هزار درم دست خوش ابرام طوق درسته و در عا
 نهاده تا مهر رسول خداى آوردند مصطفی از ارس نهاد و نامداد وى و نامداد رساى
 سگان بود بر سر مصطفی باران همه ارشادى مى را و وحشت حسان تر است ساعر رسول

۵

۱۰

۱۵

۲۰

بود و شجر اطوع باشند وی طمع از کرد انداختند کی چه شعر گوید رسول را آید وی
 بدان نشاند تر کرد و تا آن عمامه را صفت نمود و داشت کی رسول را هیچ بدان
 شدنی نباشند کی حمرا یاقی را بشوی و دستا بید در حال سه بیت بگفت و رسیده و
 بای جو حاسن و بر حواست و آن سه بیت این است کی گفت

أَصَابَهُ خُمْسٌ عَنِ الْخُمْسِ خَيْرٌ وَ ذَلِكَ بِالْجُسْبَانِ وَالْعِلْمِ أَصْبَرُوا
 فَخَصْرُ صِدْقٍ وَ فَارُقٌ مُنْصَرٌّ عُمَانٌ وَسُطْحِي الشَّبَابَةُ حَيْدَرٌ
 وَ إِيَّاهُمْ خَيْرُ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٌ صَلَّى عَلَيْهِ الْوَاحِدُ الْمُنْتَكَبُ

قال فاحترق و ختنار رسول الله صلى الله عليه و سلم در از کرد آن عمامه را از سر گرفت
 و بحسان ثابت انداخت و اما کسی از آن عمامه نامی رسول اندر دید و انسان برید را
 بر آن حال کرد و وی را بخواری باز کرد ایند چون سوار خبر آوردند گفت مرق کانی
 مرق الله ملک و محاک مرا خواب داد و اگر محاک در سر و بر سر سب اسبان از هم هجنان بود
 کی سروی و رانگشت و از آن بود کی چون کسی رسول مصطفی را بخواری باز کرد ایند
 در حال کسی فرستاد بیاهان سیاه سالار وی همی که آن مرد بخاری را بگردانده
 بنزد من فرست تا وی می باشد کی من نامه بنیسه چون فرمان وی باها را اندامها را
 اند و هکن شد از آنکه وی خبر میداد بود داشت کی نه سکوا باشد نامی و حاکم کردن
 و نیز تر سب کی سو می در رسد و می توانست فرمان کسی را مخالفت کردن و نیز را
 قاصد تر بیک رسول فرستاد کی چنین فرمان من رسید از حد انکار من کسرت
 و من امر علی او را خلاف نتوانم کرد و می خواهم کی ترا از من بگردانی رسد صواب
 است کی تو فتواری کردی تا مرا عذری بود که می روی را در بنیافتم چون قاصدان
 وی نزد رسول آمدند و تو فرمودند از در را می دهند و منتهاست و می بدار از

فرد کذا شه رسول و باران ایشان خزان بدیدند و عجب می کردند از کستی ایشان رسول
 گفت چرا خزان کرده اید گفتند خدا کان ما را چنین فرموده است مصطفی گفت لکن
 امری وی بلخفا السنوار و اعفا اللی اسان رسالت تنبلیع کردند از باهان خزان رسالت
 ادا کردند رسول خدای از آن حدت چشم کن شد ایشان را و روز اوردان سحر بر
 خبر او بدی در ساعت هر کسری شیر و زرا امگشت و خدای تعالی شرا و اگاییت کرد
 در جبر و زبامداد سفا میر رسولان باهان را شرا و اگاییت را اهلان رسالت فرمود و گفت ما را
 کردید سلامت کی خدای من از خدا انکار شما را هلاک کرد ایشان گفتند با محمد
 حسن سخن مگوی کی بکار من بوده است کی خدا کان من تو چشم گرفته است و تو طاقت
 وی نداری ز فغان که دارم مصطفی گفت سخن کوتاه کن بر ما خبر کردی کسری
 را نگشتند ایشان را باز کرد اینده و نزدیک باهان رسیدند و هلاکت کسری خبر
 نوی رسیده بود باهان را از آن سخن مصطفی عجب امید گفت با کسری که آن سخن حقیقت
 با بهم در آن روز نامه من و وی در رسید هر کسری می بدید بر عیبت طلبی و بدوی را
 از روی زمین داشته و ملک بجای وی نشست و تو کی باهای بر مقام و عمل خود شرمش
 و مسان رعیت مادران تو ای عز و عدل کسرتان و نگران مرد حجازی را نیاز ازایت
 یعنی محمد را چون کسری را نگشتند ولایت سووریده گشت رومیان دست یافتند بر سیاه
 بدان می هرمتی کی کسری بر رسول مصطفی و نامه وی رسول کرد و بدان حریف
 مصر و رومی نامه می مصطفی را داشت خدای رومیان را بر سیاه دست یافتند تا غالب
 کسرتان بر حمله کی گشتند سیاه است کی ملکی کوید غلبت الروم
 فی اذنی الارض غلبه کردند بر روم در نزدیک تر بر زمین عرب
 کسه اند نزدیک تر بر رومی بقدر شام و بمن و حوالی آن و اسه اعلم

وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَبَغُوا وَاسْتَأْذَنُوا مِنْ رُومِ بَيْنَ الْأَمْنِ
 غلبه فارس بر ایشان رود و در غلبه شد بر بسیاری از فیاض سنین
 — در اند سال یعنی هفت سال بیخ شماری را کوبیدند سه ناسه و

همچنان بودند را خبر است که سبب غلبه رومیان بر فارس بسیار از بود که در ولایت کسری
 زنی بود بسیار محنتش را می وی را در آن وقت و بهر بود نام یکی شهر ابراز و نام دیگر فرخان
 کسری مادر ایشان را گفت هنر ایشان را کوی مادر گفت شهر ابراز از احمق من از زن حلیه
 تراز بیخ استوار است و فرخان از من سنان نیز تراز سنان است کسری شهر ابراز را
 بر گریب و امارت داد و صد هزار سوار در فرمان او کرد و برادر وی را فرخان
 سبه سالاری داد و زبردست وی کرد و بهر بود ایشان را حجب روم رفتند هر ب
 می کردند تا کلبه الر و موطع ایشان را می بود بیشتر روم را کمر شدند و فرخان در ش
 لشکر می رفتی هر جای که قدمی کرد می گرفت شنی فرخان خواب دید یکی بر جای کسری
 نشست استی و تاج مملکت بر سر وی نهاد آن گونه مردی بود امارد مبارز و کانه
 بود دیگر روز آن خواب را بگفت اصحاب اخبار آن خبر را بگوش کسری رسانیدند کسری
 نامه بنیشت شهر ابراز کی سر فرخان دیگر و با جواب نامه مما فرست شهر ابراز جواب
 باز بنیشت کی فرمان خداوند است و لکن خوف آن لشکر و وقت ما بهر خان است و هم
 فتر اعدا مبارزت او است خدا کان در بر تامل کند کسری دیگر بار نامه بنیشت کی
 وی با سر بر کعبه و عدد روی هوا شهر ابراز توقف کرد کسری روی خشن گرفت مشهور
 فرستاد به فرخان امارت و خلعت فرمود و بر نامه بنیشت عزل شهر ابراز و ملاطفت
 بنیشت در سر فرخان کی شهر ابراز را هلاک کن مشهور و فرخان سبب خلعت موشه
 و مقام امارت بنیشت است پس برادر او را گفت و صیبه خوش بکن و سخن خوش بگو

که من سرزاهی رخا هر گرفت برای فرمان کسری را شهر از رفتن باش تا یک کار بکنم
 ستدوان نامهای کسری کی سوی وی بپشته بود قتل فرجادر وی عرضه کرد گفت
 کی من با تو به کردم نیگو باشند کی تو با من چنین کنی فرجادر رفت زیرا که مادر ما گفتند
 شهر را را احلم من از زن و فرجادر اند من سنان آنکه بگره است و سوار عذر خواست
 و بای عهد کرد که مایه کسری را طاعت ندادم کس فرستادند نزدیک عذر دوم
 کی تو با من به هرار سوار با تا حیدر کنیم کلبه دوم ساعد با بجاه هرار سوار سوار را را
 و فرجادر مرد و عذر کرد و چون هم نزدیک رسیدند و اسرار خویش وی را گفتند
 و یک نزد میان سفر کردند و نامهای کسری کی قتل از دور در فرستاده بود
 بوی میخند و گفتند ما قصد قتل کسری کردیم از هر آنکه وی ما چنین قصد کرد
 و عهد ها کردند با یکدیگر و سیفر را بگشتند و هر وقت گشتند و آمدند یادداشت
 هرار سوار کسری را هلاک کردند و پیرا سوار علیه کردند از جمله تقییر از است
 کی مکی گوید **لله الامر من قبل و من بعد** خدای راست و باز
 انبیش و ابرس گفته اند معناه لله العون والنصرة و گفته اند معناه لله الحکم
 والقضا و گفته اند معناه لله استحقاق الامر **عبد الله من المهارک الدینوری**
 گوید لله العلم والقدرة والمشييه من قتل از خلق الخلو و من بعد از خلق الخلو و این
 قتل و بعد رفع علی العانة است **سوال** چرا انگو سنام خدای و قتل از
 قدما است بعد ما کی خدای از خدای از گفت من قتل و من بعد رفع علی العابه و رفع
 علی العابه در امان بود کی ازلی بود و ابدی بود و ابدی بود و ابدی بود و ابدی بود
قدم جواب گویم رفع علی العابه قدیمی واجب ننگد چنانکه گفت و در کتوزا
 به من قبل رفع علی العابه واجب بیاید ما کفر ایشان قدیم بود و بپشت می کنند و ا

به من قتل واجب نمایند تا کذب ایشان قدم بود و در کتب قوهای مصر از در بعضی این
 امر گفته اند من واجب نماید تا قول خدا را از علی قدم نبرد و بوقبیل فرج
الْمُؤْمِنُونَ يَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
 از روزی خبر عیبه روم ایند هر بار سیان شادی کنند که و بیکان مصر خدای باری
 دهد از آن خواهد روز را بر فارس و اهل اسلام را بر اهل کفر و اوست که کشتن از دشمنان
 و کشتن اینده بر مومنان و این خبر عیبه روم سال حدسه اندکی کاران که رسول
 را و یاران او را از خود بیه باز کرد ایند رسول و یاران از آن سخت اند و هلم شدند
 چون از آنده از آنجا باز گشتند خدای مومنان را از آنجا هفت شادی رسانید بکلی
 شادی مغفور رسول حماد گفت انا فتحنا لک حمایما البغفر کلا الله ما تقدم من ذنبک
 و ما تاخر دیکر شادی رضای خدای مومنان بصدقت رسولان سید بکر شادی بسیار
 جعفر طیار از حدیثه مراد چهارم شادی با سلام نجاشی پنجم شادی فتح خیر ششم
 شادی عیبه روم و هر روز هفت شادی بعهده ی مصر خدای مومنان فتح فارس و روم
حِينَئِذٍ يَخْلُقُ سُبْحًا وَعَدَّ اللَّهُ لَا تَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ
الْأَكْثَرَ النَّاسَ لَا يَعْلَمُونَ ای عدا الله و عدا لا تخلفه حکام کرده است
 خدای تعالی هنگامی که خلاف کنند از او بیکل ششم دمان خدا شد که وعده خدای
 تعالی خلاف نبود البته **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ**
هُمْ غَافِلُونَ می دانند آشکاری از مرید کای نخستین چون حرف و صناعات
 و تجارت و معاملات ایشان اندکی ایشان از آن جهان ی لکاهی اند در اخبار است
 کی سه گروه از خلق در دو رخ مانند هفت با رحمت و دنیا اکاسون العارون
 بوسندگان حکامه برهنگان از تقوی و المسمون المزلون و ان و همان تکیان از آخر

و العالمون اجماعون و از آنان وزیران کار دنیا نادانان کار در بر و عقی جانک
 در پلانت بدید کرد ملائعالی انکه گفت بر ابتدا **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ**
مَآ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا ای در نه اندسند
 در تنهای ایشان بدلهای ایشان گفته اند معناه مشاوت فکر کنند باید بگو و نظر
 استدلال نکنند تا بدانند کی بیاوریده است خدای اسمانها و زمین را واضح میان است
 از خلق و عجایب مکرر می آورد و در سنه معنی بلخ گفته آمد **وَأَجَلٌ مُّسَمًّى وَأَزَّ**
كثِيرٌ أَمْرُ النَّاسِ بِإِقْرَارِهِمْ لِكَاثِرُونَ و زمان زده نام برده
 تا جهان هر اید بد رستی کی مساری از فرمان بیا رسیدن خدای معنی بقیامت و بدیدار
 خدای ایشان تا که و بدیدگانند **أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ**
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ خَلَوْا رفتند در زمین سدی لویدی ریخوانند و از آن تالک
 کنند و کنند و بداند کی چگونه بود بر اجماع آنکسها کی از پیش ایشان بدیدگانند **أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ**
مِنْهُمْ قُوَّةٌ وَأَثَارُ الْأَرْضِ وَعَمْرُوهَا أَكْثَرُ مِمَّا
عَمَرُوهَا بودند سخن از آنها بهر و اثار و الارض ای و قلبها للزراعة
 و کرد آید نند زمین را کشت و کثاوردی و آبادان کردند زمین را پیش از آنکه آنها
 آبادان کردند آنها و باغ و ستانها و مباح و مستغلات و گفته اند عمر وها **وَأَعْمَارُ**
فَمَا أَكْثَرُ مِمَّا عَاشَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ و آوردند ما نشان رسولان ایشان بدلهای معنی
 معجزها و حجتها گفته اند بالبینات معنی بالامروالهمی والوعده والوعده ایشان به
 کردیدند تاهلا کرد ایشان را اما کان الله ليعظيهم و نبود کی خدای ستم
 کردی را نشان **وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**

بلکه ایشان بودند که می ستم کردند بر تنهای ایشان نظم و شرک و انواع فساد که مقدم
 تَمَّكَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا الشُّوْا اِنْ كَذَّبُوا آيَاتِ اللَّهِ

بس بود سر انجام انکسها کی بدی کردند منبر عذای بد اندک دروغ داشتند نشانیهای

خدای را یعنی دلائل و حجج او را فتنه اندامان الله یعنی بتوحید الله و کائنوا

بها نیست غرور و بود تدبیر خنده استنای کردند روز باشد

کی مکافات خنده استنای خوشنیا رستند اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ

يَعْبُدُهُ تَمَّالِيهِ تَرْجِعُونَ خدای است که اندک خلق را با فریاد

از خاک سرای نکرد اندک او را خاک صفت اندید و الخلق بالاجبار بعد ما لا اجبار

الموت بر بوی کرد اندک شمار روز قیامت وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ

يُطْلِسُ الْخَجَرُ مَوْنٍ و از روزی روز قیامت بود نومید کردند کافران

کی حجت ندارند تا از رحمت خدای نومید شوند سوال چرا کسی صاحب

کبره و انجان بود عدم مالی خدای گفت یومید سلسل الحجر من جواب کو برادر

از من محمدان مشرکان اندیشی کی گفت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شَرِكَايَهِمْ شَفْعًا

وَ كَانُوا بِشِرْكَايَهُمْ كَاْفِرِينَ نباشند اشاران البیان یعنی بیان راخ دوز

خدای می رستند خواست شرک را می و باشند با بیان از انسان تا کرد و بدکان سوال

چرا که و کافرا و مشرکها هم کافران عدم مالی مشرکان ملازم معبودان کرده بودند

جواب کو بر معناه می باشند روز قیامت باشند تا کرده کی انان بر باشند

همعابد معبود و هم معبود را عابد و گفته اند و کافرا و مشرکها هم کافران می رستند

کافران الله وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِلُ يَتَفَرَّقُونَ

و از روزی روز قیامت بود از روزی بود کی سزاگست دارند دیکر و الله اعلم

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ
خَيْرُوتِ اما آنکسها کی کردیدند کردند کارهای نیک بلحاظ و بکر اید

طاعتها ایشان در معزراهای باشند و از روضه معزرای است و رای در رخ اهل هشت
را الجاهل اند انکه همه را از الجاهل هشت زهد و گفته اند ان روضه نام هشت است و گفته

اند تر هشت گاه اهل هشت است و خبر و نای سرور شاد و حرم می دارند ایشان را الجاهل

و گفته اند محزون ای محزون و بیرون ایشان را می آید به بیراههای هشت و گفته

اند محزون ای سرور سماع الخان فی عزات الجنات در اخبار است لکل يوم

القیامه بقول الله تعالى ان الذين كانوا يهودا و اسما عن الله و مر امیر

الشيطان ادخلهم فی ریاض المسک و اسمع محمدی شای و اجزیه الا و علم و

حَدَّثَنَا وَآمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ
۱۰ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و آنکسها کی ایمان نیاوردند و بدو عادت

اینها می مارا و المحدثی و بعد از رسیدن بدان همان ایشان در عذاب حاضر گردگان

باشد و حیوان عذاب کافران در میان ایشان در رخ بود اما عذاب عاصیان مومنان در در

زیرین حد و ارتقا شد نه در ایشان هر چه کرده اند و بین فسحان

اللَّهُ حِينَ تَمْشُونَ وَحِينَ تَضَعُونَ عَمَلَكُمْ خذوا من الله انكاه کی

مشاگاه رسد امر است نماز بنام و نماز خفتی و انکه کی سامد ادر سیدان

امر است نماز نامد اذان و له الحمد فی السموات و الارض و عبدا

و حِينَ تَطْهَرُونَ و او را است و او را است و او را رسد سبابت و انا ذی و

سناقت در اسمها و سر و گفته اند ما در این همه نماز است و عشتیا و باغ و رابا

امر است نماز و بجز و بی بطرون و اگاه کی گاه نماز است و رسیده و امر است و سناقت

۲۰

خُرُجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَخُرُجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ

مروغی آرد زنده را از مرده کال انسان من النطفة و مروغی آرد مرده را از زنده
 كالنطفة من الانسان و گفته اند معناه مخرج الدجاجة من البصه و البصه من الدجاجة
 و الحية من السنبلة و السنبلة من الحبة و المؤمن من الكافر و الكافر من المؤمن و الحلة
 من النواة و النواة من النخلة و **وَحْيِي الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ**
خُرُجُونَ و زنده که در قبور از زمین ارس می درجی و همچنان بیرون آیند شمار از کور

کی بنات را از زمین و عسجه از درخت و کور خجرون فتح تا حوائی بیرون آیند از کور
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ و از نشانه های هستی و یکسانی
 کمال آید و علم خدای است کی با و در شمار از خاک یعنی از آدم و آدم را از خاک

ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ نَبِئْتُكُمْ پس شما می مردمانی باشیندی پس کنید
 در زمین و می کردید در معاش خویش **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ**

مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا و از نشانه های هستی و یکسانی و کمال صفات خدای است

است کی با و در شمار از جنای و از نازانند و گفته اند از و اجای اصنافا **لَتَسْكُنُوا**

إِلَيْهَا وَجَعَلْ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً تا از که در دنیا ایشان

و کرد میان شما دوستی در حوائی و رحمة در بیری **أَنْتُمْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ**

يَتَفَكَّرُونَ بدستی کی در لافقت و مودت و رحمت میان حقان شما نشانها

است مکرر و می راجی در اندام شدند و بند کردند **وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ**

وَالْأَرْضِ و از نشانه های هستی و یکسانی او و کمال او صفات او او فرزند اسماها و زمین

است **وَالْخِلَافُ السِّنِّيَّكُمْ وَالْوَاكِعُكُمْ** و فادای و فادای

شما یعنی اضمحلال شما و کونهای شما سبیل و سرخ و زرد و سبز و سیاه و چهره و گفته اند

وَاخْتِلَافِ السُّنَنِ وَالْوَالِدِ بِعَيْنِ اصْنَائِكُمْ فِي الْمَخْلُوقِ كَيْفَ رَوَى نَمَانِدُ وَخُو
 نَحْوَمَا نَدِ اَزْ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْعَالَمِينَ ^{بدستی کی دران یعنی}
 درافزید اسماءها ورمین وختلاف لغات والوان شماینها است وحتیها است
 مرجعها بیا و مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ
 مِنْ فَضْلِهِ ^{و از شاینها هستی و کائناتی و کمال صفات وی نیز خفتن شایست}
 بشت و روز و حسی شماینها از روی سبکی او گفته اند معاه منامکم باللیل
 وابتغاءکم بالهار من فضله و گفته اند منامکم وابتغاءکم باللیل و منامکم و
 ابتغاءکم بالهار زیرا که این هر دو هر در شب بود و هر دو روز و این فصل گفته
 اند علم و عبادت است و گفته اند حج و عمره است و گفته اند کسب و تجارت است
 اَزْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ^{بدستی کی دران خفتن شب}
 و روز و بصرف و تقلب خلق دران شاینها و حتیها و غیرتها است مگر و هرگاه
 در یابند بند و حجتا و مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ وَخَوْفًا وَطَمَعًا
 و از شاینها هستی و کائناتی و کمال صفات وی نیز است کی می نماید شمار از حسی
 بیمی و او سبزی یعنی بر از آنکه زاله ی بود با طوفانی یا بعد از ی بود و امیدوار که
 رحمتی و راحت ی بود و بالی و گفته اند خوف المسافر و طمعا للحمار و اسماعیل
 وَ يُزِيلُ مِنَ السَّمَاءِ مَآفِجَهُ يَهْدِي بِهِ الْأَرْضَ بِعُدُمِوتِهَا
 و فرو می آرد از آسمان و ارمیغ آبی سر زنده کنند بنان باران زمین را از سر مدگی
 و هر مدگی از نباتها اَزْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
 بدستی کی دران کرد ایندن مع و دید و اور حزن رف و وعد و فرستادن باران و
 رویابیدن نباتها شاینها و عمرتها است و حتیها مگر و هرگاه در کار بندند نظر بر کمال

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

و از نشانه های وی آنست که آسمان و زمین با امر او

و زمین بر اب جبرمان او با مسأله او گفته اند توحید او ثم اذ ادعاهم
دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ بر خوانداسر ایل شما را

خوانند از زمین می شما آنکه بیرون می آید از زمین اینک قیامت داده و له

مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و او راسته را بخ در آسمانها و زمین است

اخلق و عجایب کی همه مخلوق او است و او خالق از همه مملوک او و او مالک از همه

دلیل بر هستی و بجاتی و کمال و صفات او كَلَّ لَهُ قَانُونٌ

هر در همه ی او را فرمان در ارا از اندنا عباد و مخلوق گفته اند قانتون ای مطعون

بر قول قانتون خاص مومنان باشد گفته اند قانتون ای خاصه منقادون

برین قول همه افریدگان باشند بطوع یا بکسر و گفته اند قانتون همه اقرار دهندگان

بوی اقرار دالت وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ

أَهْوَنُ عَلَيْهِ و او از خدای است که ابتدا کند خلق را باورش پس بار گرداند

او را با فریدن و زنده کردن از سر مک و ان افریدن کبر با فروز وی اسان تر از آورد

افزیدن اول سوال چون رفتند خدای هیچ خل خود دشوار نبود پس

جواکت و هواهون از اسان تر آمد بروی بعد مای فعلی از دیگر اسان تر کسی بود کی

وی یاد دشواری بود جواب کو بر معناه و هوین علیه چنانکه گویند الله

اکبر ای الله الجبر و گفته اند و هواهون علیه ای علی الحیا و گفته اند اهوون علیه

فی او هام کم کی در و هم خلق افریدن و در اسان تر از افریدن اولی که افریدن

اول از اب بود افریدن و در از کل و در و هم به صورت کردن از اسان تر از انکه از اب

وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

واوراستن یعنی خدای راست و اورا سزدد و رسد صفت برتری و بزرگواری چون علم
 و قدرت و جلالت و عزت و عظمت و الاهبت و ربوبیت در آسمانها و زمین
 و گفته اند المثل الاعلی قولی که مثلش و **هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**
 و او است عزت اسمی همتا در بادشاهی و درست گمارد است و او و صوار کار
ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ بزد و بید کرد شمارا داستانی هر انتهای
 شما از راجی خدای را و انباری خدای را نشاند و آن مثل این است که
هَذَا لَكُمْ مِنْ مَمْلُوكَاتِكُمْ مِنْ شَرِّكُمْ فِيمَا زُرْتُمُوهَا
 مع هستند شمارا از راج و بردهستان شما اند مع انباری در راج روزی کرده اند شمارا
 از نعمت و مملکت **فَاتَّقُوا اللَّهَ سَوَاءٌ** تا شما با بردهستان شما دران نعمت
 یکسان و برابر باشند **فَإِنْ كُنْتُمْ كَفَرْتُمْ أَنْفُسَكُمْ**
 تا شما از آن بردهستان سبب و بار شکستید چنانکه در انتها جی خوش و از ارادان را
 سبب هر که شما خود این را و اندارد یعنی همچنانکه شمارا و اندارد یکی بر دست
 خوش را با خوشتر در خداوندی و مدتری برابر دارند تا از وی همچنان بار شکستید
 که از خداوند و وی با همان حق شناسید که خداوند و را خود را خوشتر را این
 روانداید کسی سده ی شما در خداوندی و مدتری با شما برابر بودند امید که خدای
 تعالی هر روانداید کسی بی را در خداوندی و مملکت با خود برابر و انبار کند
كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ چنین بیداری شنید
 نشانهای سلام کرد می را که در بایند حق و حجت را یعنی سودا نشان را دارد و اسد علم
بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ

بلکه بر روی کردند آنکسها کی ستم کردند بطمشر کار و هواهای ایشان آبادانی
 ازان است کی خور و جنت را می نه بقتند **فَمَنْ يَهْدِيْ مِنْ اٰمِلٍ اِلَى اللّٰهِ وَ**
مَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرٍ کداه نمابند از کسی که کرد او را خدای نبود ایشان
 را یاری کنند کل کی ایشان را بفرستند و از عذاب رها کند **فَاَقِمْ وَجْهَكَ**
لِلدِّينِ حَنِيفًا سبب بر دین اسلام بگشته از همه دینها است ایستاده
 بر مسلمانان گفته اند معناه فاحص عملک و انت علی الدین الحنیف کما قال فاستقم
 کما امرت و گفته اند معناه فاستقم بقلبک علی الدین الحنیف **فَظَرَّتْ اِلَیْهِ**
الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ای او موافقت است دین خدای را که دارد
 آن صورت که در دمان را بران و از دین اسلام است و فطرت دین بود چنانکه گفت
 ما لک کوبد ان فتوا فذین الله و فطرتنا و الفل فی الله ع الله تفضل
 فذین الله و فطرتنا ای دین الله دینا و گفته اند فطرة الله ای الرمو لخلق الله التي
 فطر الناس علیها يوم المثلث و ان ان بود کی دور مثلث و همه ادیان دین اسلام
 بودند و از بعد از ایشان را در هر مادران هم دین اسلام مورث کردند خاتم
 سغیر لقب صلوات الله علیه کل مولود یولد علی الفطرة حتی ان ابواله یهودانه
 او لیصرانه او لم یحسانه **لَا تَبْدِيلَ لِحُكْمِ اِلَیْهِ ذَلِكَ الدِّينُ**
الْقَیْمُ بدل کردن نیابد از دین خدای را و دین خدای را از است دین درست است
 و بایسته و شایسته **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**
 بلکه بیشتر مردمان نمی دانند کی اسان را در هر دین صوره کرده اند **فَبَلِّغْ اِلَیْهِ**
وَأَنْقُوهُ وَاقِمُْوا الصَّلَاةَ ای کو و امنییر الله باشد یا کرد کار
 بدل بوی معنی ذای گفته اند از هر اجمع است عاقد م فام و حمد معناه فاقموا

و حرم مسر الله و نیز سید از خدای و بیهریزد از ازا روی و بیای دارند نماز را
 گفته اند مراد از این صلوٰه متابعت خواست **وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ**
 و میباشید از انبیا را زارند کان خدای **مِنَ الذِّبْرِ فَ قُوا دَنِيَهُمْ**
 میباشید از آن کسهای جدا شدند از دین ایشان و روز مبتلای آوردند و از مادران
 زانند **وَكَانُوا شِيعَةً كُلِّ حِزْبٍ مِّمَّا لَدُنْهُمْ وَخَوْفٌ**
 و گشتند یعنی بودند گروه گروه تا به مقدمت هر گروه بدای نزدیک ایشان است
 از دین و اعتقاد شان از اندکی راه حق میباشند **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَارَ**
ضُرٌّ عَوَّارٌ يَّهْمُ مِيبِينَ إِلَيْهِ چون برسد و مازدیدی بدای
 سختی و دردی و آفتی خواهد خدای ایشان را باز کرد و بدای او **ثُمَّ إِذَا أَقَامَهُ**
مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشِيرُونَ
 پس چون بخشاند یعنی رساند بایشان از خود یعنی فضل خود بخشاشی و بگوید اشتی
 همی کرده ای از ایشان خدای ایشان انبار میارند انباری مشرکانشند و بیدان فرج
 و مخرج از خدای بدای کبر شفاعت الهه ما بود و انباری مسلمانان اند و بیدان
 از فلان بود و سبب فلان بود خدای گفت **لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ**
فَتَمْتَعُوا تا اناساس و ناکر ویده می باشد بدای دادیم ایشان را کی از آن
 دوز می بیند تمتعوا و تا به خورداری اندکی می کشید و دوز می و گفته اند بکنوا
 تمتعوا لفظ امر است و مراد از آن توج و سدد فسوف تعلمون
 روز نوکی بدانید سر انجام کار خوش و عقوبت افعال خوش و عذاب اقوال
 خوش و نصیب اعمال خوش و خطه کردن اعمال خوش **أَمَّا نَزَّلْنَاهَا**
عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا ای میروستادیم بر ایشان حتی شرک راه

فَهُوَ يَكَلِّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يَشِيرُ كُونَ ^{تا از خواهی}
 می دهد بدایح ایشان و این از اندک های سوال ^{انجست سخن چگونه ممکن بود}
 تا گفت میوه کلم جواب ^{و همان سخن که در وجه دلالت است در آن جمله که می بیند}
 کلمات طلق شاعر گوید با واقع المبتدی قهر کلمه القبر قلم قهر و لا ا
 اذ قنا الناس رحمة فرحوا بها و حزن حشام و رسانیم مودمان را بگوشتی
 فراح غمیت و امر و محبت اعضا و عافیت شکای کنند بدان ^{و از نصب هم سببه}
 بما قدمت ایدیه و کما ایشان سبیدی یعنی سختی و محنت و طای و
 بیماری و تنگی بدایح پیش کرد در دهنهای ایشان با کفاری بود و ذکر کاف بود عقی
 بود او را اذاهم یقین طون ^{همی ایشان بومید بشوند ارفع و جمع و می مدی}
 اریما کفر است اولم تعلموا ان الله یبسط الرزق لمن یشاء
 ویقلل ای ندانسته آنکه خدا می گستراند و قراح کند روزی را برای خواهی
 از من او را و تنگ کند را آنکه خواهد بفرماید او را عالم کمال بود ای صلاح بندگان
 خویش که چون نباید داشتن سده را و هر کی در من و حشر من تو اعتراض که کافر است
 مطلق عمار کتاب تو از فی ذلك لا یأتی لقوم یومنون
 بدرستی می در آن سطر و نقد در روزی رسیدگان کی رانده ام در آن الازال و دانسته
 در سابق علم خود کی بکی را فتمت هزاران با سانی بکی را نای خوی ششانی نشانها است و
 غیرتها است و حتمها می گویم را کی بگویند نقضا و نقد رخدای ^{فان}
 ذا القرنی حقه ^{بد خداوند خوشتی را خوار و از حج بوسستن باشد چهار}
 جبریل و میزبان و من و بدنیای بدل او را بیک خواه باشی همان سیدی و را بخود اسدی
 و برهان و ای شادانه باشی و بیجو کوی و من و ی را باری دهی و محتاج گردد و بدنیای او را غن

کنی وقت حاجت و الْمُسْكِينِ وَأَنْزَلَ السَّيْلَ و در و شراب که
 و صدقه راه کدزی یا و ان مهان بودی رسید و سایل کی در راه و منهای کی رسید و شب
 را خانه ی خوش نتواند نقد بگرد و ز اورا مهان داشتن واجب است و سه روز نشد
 ما بعد از فضايل و مهان کی شب را خانه تواند شد بیک یا ز اورا مهان کردن واجب
 است و بیک روز سنت و ما بعد از فضايل ذَلَاخَيْرٌ لِلَّذِينَ يُبْدُونَ فُجْرَهُ
 اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ از قضا حق دیوش و خوشاوندان
 و راه کدزی به تر مان که سهار کی خسود کی خدای خواهند ملک ملک خود است و
 انکسهای ان حرفها بکنار انداختن انکی نشان دستکاران انکار عذاب روزانند
 بتوان و معنی فتح گفته اند وَمَا آتَيْتُم مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ مَّوَالٍ
 النَّاسِ فَلَا يَرَوْنَكَ اللَّهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و آنچه شما دهید از افرونی تا افرون کرد در
 خواستهای مردمان افرون نکردند خدای انانت راسه تفسیر کرده اند کی و ما
 اینهم من بوالی للرب بالرب وافی اموال الناس ای من اموال الناس فلا ربوا عند الله ای ليس له
 ثواب عند الله بر نقل سوال هیچ ندادنده خود طمع توان خدای کند
 و ان بوالی می دهد من حر آفت فلا ربوا عند الله جواب گویم کسی بود کی و مانده
 را دست کدزد بوالی می دهد و راست دارد کی او را راز من دهنده از انکه در مانده را می
 دست کدزد و باشد من کی عرض منس کرد دهنده مال از روی باز نتواند ستند
 طمع کند کی خدای را من دهنده خدای که فلا ربوا عند الله دیگر بعیض و ما انهم
 و ما انهم بدهد از ربوا بعضی رفته ی اهرجه بدهد طمع انک سهار اشناز دهند
 و نیت ان دارند و کرحه زمان بگوید لکن بدل می خواهد کی افرون باز دهند شمارا
 حنیف صدقه فلا ربوا عند الله سدید تفسیر و ما اسم من ربوا ای من مال جمع فهو من

الربوا من اموال الناس فلما روى عنه الله جناك ساعه كفت ان الله طيب لا يقبل الا الطيب
ثم هيا الحكم كما يري احكم مده او بصله حتى ان اللقمه لغيره من اجل احد
وما ايتهم من زكوة فزيدون وجه الله

وانج بدهب دارمالا كره وبكال از طمع مكافاة مخلوق از بدارن صاع خدای خواهد
فاولئك هم المضعفون ایشان اند امعاف باشد كان و انشان اند با معاف
از دكان كار خوش سوال جری است بر من كوه ملفط خطار یاد در دو انچه كفت
واولئك هم المضعفون بلفط حنا خطاب خبر شد جواب كوی در نص عود روانه
در سخن از خطاب خبر شد قال الله تعالى حتى اذا كنتم في الفلك وجرس بهم اخطاب

خبر شد متاع كویید اما رات سبوه الحفنا خذكم حتى جاعهم في اللوم مختلف
الله الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يخبركم
چه ای است کی ساور بد شمار اس روزی که شمار اس می را بد شمار اس زنده کند شمار از
بر من که حساب و محاسب و ثواب و عقوبت را و در حقه قدرت را هلا من
شرکایکم من یفعل من ذلکم من شیء هم هست از اینا را از شما کسی
کی بلند از رخ باد کردم هم میر یعنی از خلق و رزق و احیا و امام خدای تعالی در رات چهار
فعل ان خود یاد کرد خلق و رزق و احیا و امانت و ما خلق و رزق و دود و مستقل

احیا و امانت از د و امامی یاد کرد زیرا کی تقدیر از سابق است تا همایان ندانند
که جنات که خلق خوش را تابد مل نتواند کرد کسر روی خوش را بادت و بقا
نتواند کرد سحرانه و تعالی عما یصفون با کف خدا و بزرگا
خدا یا انا نعمی و مف کنید او را بنا سزا و از نعمی با وی اینا را بد جری کی بر همه
افعال علحیه است خدای تعالی

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْحَرَمِ مَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ

اشک را شد و غلبه گرفت تباهی در میان و دریا بدایخ گردد سنهای مردمان سخن هشد
تا این فساد چیست گفته اندان فساد کفر و شر است و ان شر از مصطفی نود

عله السلام کی همه همان کفر و شرک داشت و گفته اندان فساد فحط و نکی است و گفته
اندان فساد انواع معاصی است و گفته اندان فساد قاتل است مها سلا را و فساد

در میان ان بود و در دریا فساد حلف املک کس در دریا فساد بلرد کی او کرد
سخن گفت تا این تر و بحر چیست گفته اندان تر و بحر میان و دریا است چنانکه یاد کردم

و گفته اندان تر بلاد بیس است و این بحر بلاد ریف و گفته اندان بیروستاها است
و این حرمها و گفته اندان تر رعیت است و این بحر سلطان و گفته اندان بحر عامه

اند و این بحر علما و گفته اندان بر مردان اند و بحر زنان و گفته اندان بر فرزندان اند
و بحر مازان و بدان اند و گفته اندان بر درویشان اند و بحر توانگران اند و گفته اند

این بر طالب علمان اند و بحر استادان و گفته اندان بر هفت اندام است بعد از کی در همه
تباهی در آمده است لَنْ يَنْفَعَهُمْ بَعْضُ الَّذِي عَمِلُوا الْعَالَمُ

يَرْجِعُونَ تا بحین اسم اسان را بر خیز از انج کردند معنی عقوبت نیز ایشان
بدان فحط و نکی و بلاها و فنها و دردها گفته اند معناه فداها علی الحول مدغمه

بعض الذی عملوا و گفته اند لَنْ يَنْفَعَهُمْ معناه لند سهرام با کداست تا در خوردان
از بود کی ایشان باز کردند سوره و دیگر توها در لعل گفته آمده است

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ بگوی یا محمد پر وید در زمین که چندی حکومت بود و بحرام

انکسها کی در شر نودند کان اکثرهم مشرکین

بود بیشتر ایشان نیاز دارند که خداوند ای بندگان هلاکت و عقوبت ایشان و عاقبت بد
ایشان بدان بود که ایشان مشرک بودند **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ**
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ تَوْفَرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ

راست. دارد دل خوشش مردن درست و بایسته را با خلاص و معنی این گفته آمد
از پیش آنکه بیاید روزی که از روز را باز کرد ایندن نبود از خدای گفته اند در رب
نقدم و تا خیر است ای مفضل از این من الله بومر ای بامر الله بود لامر دله و گفته اند
لامر دله من الله از خدای از روز دارد نبود چون وی باز پس بداند امر معلوم کرد که
کسی دیگر نبود که بگرداند و گفته اند معناه لامر دله یعنی لاحد منه الی الدیمل
دران روز خدای تعالی کسی را بیدنیان کرد اند تا توبه کند و ساری قیامت سازد
يَوْمَ يُدْعَىٰ بِصَدْعٍ مِّنْ كُفْرٍ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ

از روز سر کنند گروهی سوی پشت گروهی سوی دوج بطریق الحجة و توفیق
السعیر من کفر فعليه کفره هر کی بگردید روی بود و باز عقوبت کفری و من
عَمَلُ الصَّالِحِينَ أَنفُسُهُمْ مَّهْدُونَ و هر کی کرد کار نیک با خلاص

نهای ایشان را بستر می سازند ای مفضل توفیق القدر گفته اند ممدون بالحجة
لِجَزْيِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ

تا ماد آنرا دهد انکسها را حی بگردیدند و کردند کارهای نیک از ان و بیگوی او
و گفته اند معناه و فهم الله للعمل الصالح لحریم من فضله و گفته اند ان لامر قسم است
ای بجز آنها که **أَنَّهُ لَا تُحِبُّ الْكَافِرِينَ** بدستی می آورد و سست ندارد

تا گردیدگان را با مومنان فضل کند با کافران عدل کند و من آیاته ان
يُرْسِلُ الرِّيحَ مَبْشُرَاتٍ و از نشانه های او و مکانی او و کمال صفات او

است کی می فرستند بادها را مژدگان دهنده بسیاران و لید یقکم من رحمتیه
و نامی چشاند و می رساند شمارا از باران او و این رحمت باران است باران را رحمت خوانند
زیرا هیچ سبب از رحمت خدای است و تجری القلک بامر و لیتتعوام
فصله و لعدکم تشکرون و نامی رود کشتی بهادر دریاها

بفرمان او بدان بادها و نامی جویند از افزونی نعمت او این جهان بکشت و تجارت نادر خورد
از این بود کی سبب داری بکنند بر نعمتها و لقد ارسلنا من قبلك رسلا
الی قومهم فجاوههم بالبینات بدستی کی هر ستاد هم از مشر تو محمد

بعجا میر از اگر و انسان سوار و خند یا ایشان سداها معنی چشاند و معجزه ها بید انسان
بکرویدند فانتقمنا من الذین اخرجوا و کان حقا علينا
نصر المومنین کین کشتند ما از ان کسها کی بدکاری کرد بد کفر و معاصی بود سزا

بر یاری دادن کرد و بدکاران را تحت و تقویت الله الذی رسل الیاح
فتبر سحابا فینسططه فی السماء کیف یشاء
خدای از خدای است کی بفرستد بادها را تا بید کبر و بیع بر کس تر اندازد از آسمان
بعنی در هوا و در هر سو نواز را چنانک خواهد و چنانک خواهد کی بسیار اند

و جعله کسفا فتری الودق تخرج من خلاله
و کنان مغربا رها بنی باران سدر را کی برون اید از شکافها و میاهای از مع و از
بادها کی بیع انبیر و بکس تر اند و بیارند صبا است و جنوب و شمال و دور و امد بود
باز عذاب است فاذا اصاب به من یشام من عباده اذا هم
یستبشرون چون رسانند از باران را بداند که خواهد چنانک خواهد چنانک

خواهد از بندگان او همی ایشان ستادی می کنند و مژدگان می پذیرند خاصه اهل وادی

کی حوزن یا از ساد استان را دزدتکی افتد و حوزن یا از امید و دنیای بد بیداید و سیر
 بد بیداید در حبس افتد و الا فلا و ان کا نوا من قبل ان تنزل علیهم
 مِنْ قَبْلِهِ مُبْلِسٍ و کرحه بودند و بدستی کی بودند ایشان که فرو
 آرند باران بر ایشان نو بینان سوال جگر گفت من قبل از نزل علیهم دیگر بار چرا
 گفت من قبله بعد ما کی من قبل از نزل علیهم خود همین فایده بلاذ جواب
 گفته اند من قبل از نزل علیهم المطر و من قبله من السحاب و گفته اند من قبله من قبل النبار بلکه
 فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
 نکه کن نشانها رحمت خدای و ان آثار رحمتهای کونا کونا است که اثر رحمت الله خدای
 و حدان بود ای که کن نشان رحمت او سوال چرا گفت ای آثار رحمت الله نکت
 الی رحمة الله جواب گویم خود را در وقت کی باران صاف رحمت و مشقت بود
 مرد را کی در سخت باید شد و او و حل رخ باشند اما چون در ری حبت در اید انواع نبات
 و هرات بیداید یعنی زمین خون راغ ارم گردد آنکه وقت نظاره بخور از آنکه فانظر الی
 آثار رحمت الله چگونه کند زمین را از شهر در گیاه خشکی ان از دل الهی
 الْمَوْتِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی کی ان خدای گمان کرد هر ایبه
 او بخورنده کنند مردگان سه جیم در همان نشان قیامت است که زمین نباتهای
 بهار از مانده است نخست خلق از کور سعادت گفت اذ انتم الریح فاکروا ذکر
 السطور ما اشته الریح بالمشور در کور و بعد مانده است بر روز قیامت کی خلق
 انکوبها و عظمها و ابرها حایرون می آیند سوی خروج روز قیامت همچان بود خلق
 ان هر روی بر همان قیامت هستند سعادت گفت ما انشه عدم که عود که سد کرد و ز
 الذیبه مانده است قیامت خلق از غار باز کردند روی خانه ها بودند و قیامت

همچنان بود و بعد از آنکه از ایشان تاوان حقایق هر چه توانا است در رتبه کردن
 زمین و رویا شدن نبات و زنده کردن خلق و برگشتن ایشان روز قیامت و نیز از سنانا
 رتخا فرأوه مصفراً و کبر ستادی تحت بادی اسر بادی است
 ایشان را نه کدی چنانکه بدیدندی از از رد گشته **لَا ظُلُمَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ**
يَكْفُرُونَ هر آینه روز که نشندی از پس آن که همان شدند ناساسی می کردند جمع
 و سخنان کفری کشدی **فَأَنذَرْتُكُمْ لَآتِيَكُمْ مِنَ الْمُوتِ وَلَا تَسْمَعُ الصُّرُورَ**
إِذَا أُولُوا مِنْ دُونِ بدرسی می توانا محمد در بیابای بوده دلان را حق
 و حجت و نشان و معرفت و شنوای و در بیابای کرد دلان را خواندن و کسب و نفع و او می
 حوای نشنوند و در بیابان آنکه ها کی خوشتر را که سازند چنانکه ترا حوای کردند از حق
 روی بگردانیدگان بکساریند **وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ إِلَى الْعَمَلِ غَضًا لَهُمْ**
 و سستی توانا محمد راه نماینده کوردلانی از کمر راهی ایشان و کمر می حوای فعل باشد
 ای یسینی توانا محمد کی راه نمایی آنکه ها کی خوشتر را که سازند **أَنْ تَسْمَعُ إِلَّا**
مِنْ يَوْمٍ يُبَاطِلُ أَتَاتَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ شنوای و در بیابای بد حجت
 مگر آنکه ها کی در و نشانهای مابقی منفعت بگردیدند تو مگر آنکه ها کی بگردیدند با آنها
 ایشان را نشند گردیده و حوای کردن نداده **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ**
مِنْ ضَعْفٍ خدای از خدای است کی مافرد شما را از سستی حوای طفله
 سوال **ضَعْفٌ ضَعْفٌ** بود از آن حوای در حال بود حوای حوای
 خلقکم من ضعف جواب گفته اند من ضعف ای من شضعف و هی النطفه
 و گفته اند من ضعف ای علی ضعف کی هیچ نیست باول حال ضعف ترا زادی
تَجْعَلُكَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً پس حوای در سستی نیز و یعنی

از سر اندک ضعیف بود بدشمار افوی کرد ایند جانند در وصف حوای ثم جعل
 مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَسُودُ اَرْسَ سَسَنِي دُرْهُوتِ سِرِي
 از سر از تخلق ما یثنا یافید و از حال کالی کرد اندر در اجالت
 خواهد قدرت خود نطفه و علقه و مضغه و عظم و لحم و جن و ولد و وضع و فطم
 و مانع و مسرع و موافق و مدرك و امرد و طار و شاب و فنی و کمال و شرح و هر م
 وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ وَتَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِرُ الْحُجْرَ
 راوست و انا بنما می احوال خلق و توانا هر چه خواهد و از روزی جزید در روز خیر
 سو کند چونند بد کسان یعنی کافران مَا لِبَشَرٍ اَنْ يَعْرِفَ سَاعَةَ
 کی درنگ نکرند در زمین و در زمین مگر ساعتی از درازی کی ایشان را روز قیامت اند
 اول گویند ان لئنم الا عشر ایس از ان گویند ان لئنم الا بوما یس از ان گویند ان لئنم
 الا ساعة همه عمر دنیا ایشان را در حجب روز قیامت حد یک ساعت اند و گویند
 می جویند بران كَذَلِكَ كَانُوا يُوَفَّوْنَ همچنان بودند در
 دارد بنامی بگردانیدند ایشان را از صواب یعنی عادت ایشان در روع کس بوده بود در
 دنیا روز قیامت همچنان در روع می گویند بکاف و قَالَ الَّذِي اَوْثَرَا
 الْعِلْمَ وَالْاِيْمَانَ و گویند آنکسها کی داده باشند ایشان را دانش
 خدای و کتاب خدای و الايمان و توفیق داده باشند ایشان را ایمان در حق است
 اهل سنت و جماعت را بر انکلا ایمان عطا ی است و برای انیا از خود بر ا واقع
 کرد لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ اِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ
 بدستی کی درنگ کردید در زمین و در زمین چنانکه در پیشگاه خدای بوده است
 بار و بر آنکس سوال چرا گفت لئنم فی کتاب الله بعد ما کی ایشان را در روع

نه در رشته کای خدای حواب گفته اند معناه لغت اسمی و الارض بقدر ماضی و کثرت
 فی کتاب الله گفته اند این کتاب لوحی مفوظ است و گفته اند فی کتاب الله ای مقصدا
 الله و گفته اند معناه و قال المراد و قال العلم بقضا الله و او تو الایمان بالله لغت اسمی
 بوم البعث **فَهَذَا يَوْمُ الْبُعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُثُرٌ لَا تَعْلَمُونَ**
 اینک این است روز برانگیختن کی بدید آمدن ملک ما بودید می دانستید کی بخت خواهد بود
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعِدَّتُهُمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
 از روز سوگند ندارد آنکسها کی میسر کردند و ظلمت شد عذر ایشان و نه ایشان را دنیا کردند
 تا اسیر کرد چنانکه گفته آمد در دنیا مردله فلا عید **وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي**
هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ بدست می بدید کردیم و هر دم ما در قرآن
 مردمان را از هر گونه ای داستان از امر و نهی و وعده و وعید و امثال و قصص و لیس
جَبْتُمْ بَيَاتِهِ و گویا نشان ای معنی مردمان که نشای چنانکه ایشان
 نارد و خواهند کوههای که را ز کردانیدن و زمین و کوه را باغ و بوستان گردانیدن
 و جویهای روان بدید کردن **لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا**
مُبْطِلُونَ هر این بگویند آنکسها کی بگویند کی بسند ما معنی محمد و پیغمبران
 که دروغ زنا تا کاران **كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا**
يَعْلَمُونَ چنان هر چند خدای بگفت و دهای آنکسها کی می دانند حق را و باور
 ندارند و **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** شکیبایی کن ای محمد
 بر جبهه های کافران و از ایشان سبک و انکار کی حکام کرده ای خدای درست
 و راست است صرف تو و عفو و هلاک ایشان **وَلَا يَسْتَخْفِنُكَ**
الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ و مسلک ساز مقلدان را و مقلدان را آنکسها کی

بی حکمان بنسند سودن قیامت تا حلد دست برداری واستیجال کنی عذاب ایشان شش از وقت
حبر است از مطلق علیه السلام کی او گفت هر کی سوره فتمی خواند بعد ده درخت

کی در همان است وی را توی در دیوان بنویسند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انا الله اعلم و گفته اند انما من سوره است و گفته اند قسم است سوره باری خلی

کی امه است و لطیف است و مجید است کی تلك ايات الكتاب الحكيم

هَدَى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ ان سوره آنها ی در صفت است یعنی القم الحکم

الحاکم علی کل کتاب قبله بالفتح و گفته اند الحکم المنع عن المفق و الباطل و گفته اند الحکم

الحکم عن العیب و گفته اند الحکم حکم بالاحلال و الحرام و الحدود و الاحکام و السماع

والاسلام راه نمودنی است و سبب همت میبگو کار از را یعنی مومنان الذين

يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ان مومنان کی های دارند

نماز را تمامی شرایط از اقامت صلوة بدیده کرده امد در سوره از و بدیده بای خاسته را زاده

نیز زکوة مال و هم بالآخرة هم یوقنون اولیک علی هدی

مِنْ رَبِّكُمْ ایشان اند کی ایشان بدان همان ی حکمان اند ایشان از راه راست

و راه مومنی و رهبری ای از حدای ایشان یوقنون و هدایت حدای ایشان و اولیک

هم المفلحون ایشان اند کی ایشان رستگار اند از عذاب و مومنی

با فکین ثواب ابدی و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي هُوَ الْحَدِيثُ

لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و از مردمان کسی می بخرد یعنی اختیار کند سوده

سخن تا کمی شود از راه حدای و گریختن بخرای تا کمی کند مردمان از راه

حدای یعنی از دین حدای عمر و جل

لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ^{اشاره است بهشتها را نعمت است}
 خَالِدِينَ فِيهَا وَعِدَ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

حائزان باشند از ^{بهشت} و وعده خداست و راست است و او ستی هم
 در اکران اولها و امانت اعدا در ست کار درست گفتار راست داوران که دلائل هستی
 و بکائی خود یاد کرد و گفت خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا
 بیا فرید اسماء را ای ستون کالمج الکفوف ^{سوال} ای که کوه قاف ستون اسمان

است و اطراف اسمان راست بر حصار کعبه عرعد تر و نهما جواب گفته اند
 معناه تر و نهما یعنی عرعد اسمان را خود ستون نیست و گفته اند عرعد تر و نهما ای ستون کی
 می پسند از این ستون هست لکن شای پسند گفته اند ستون آن تو خود موجودان است

وَالْقِيَّةِ فِي الْأَرْضِ وَاسِيَائِ الزَّمَانِ

و در افکند در زمین کوههای استوار بخاوران نمیدرند که بگذاشتند که با محسنان زمین
 شمارا و سبب فرزند هر که در زمین حاشای دیگر گفته آمد و ثبت فیها
 مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَاتْرَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ آبًا جَدِيدًا مِنْ أَمْرِ جَدِيدٍ
 و فرود آوردیم از اسمان و اربع ای فَاَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
 هَذَا خَلَقُ اللَّهُ ^{ویر و بیا بید بر هر گونه نبات بیکوان آورده ای خدای است}

کی میدید کرد ^{سوال} چرا گفت هَذَا خَلَقُ اللَّهُ نَکَلْتُ هَذَا مَخْلُوقًا لَهِ بَعْدَ مَا

کی این یاد کرد مخلوق است نه خلق خلق فعل خدای است و ما بر و ان عمر مخلوق

جواب کوبید در لغت مخلوق را خلق کوبید مجاز جانان که مضر و را مضر کوبید

چون آن کوبید هَذَا لَدَيْهِ مَضْرُوبٌ فَلَا يَمُوتُ وَهُوَ مَسْجُودٌ رَايَعٌ كَوْنُهُ هَذَا الثَّوْبُ

سج فلان ای مسجوحه و گفته اند هَذَا خَلَقُ اللَّهُ اَشَارَ اَنْ سَمِعَ اِنْ خَدَّ اَيْ اَنْ خَلَقَ كَيْ فَعَلَ

او است و از خود غیر مخلوق است فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الذِّمْرُ مِنْهُ
 هر مایه تلخیص است انکاف و نه اندکسهای می خدای خوانند او را فردا و بلی
 الظالمون في ضلال مبين **مَدَسَمَ كَارَانِ دَر کَرَاهِ مَوْبِدَانِ**
 کی از خبر کی می نتواند از یزد بل خدای او یزد کار می بندد گویند و لقد انبنا
 لقمان الحكمة **مَدَرَسَتِی کی مَدَامَ لقمان را داشت و در سنی گفتار و کردار**
 قصه لقمان حکیم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

در احبار است کی لقمان حکیم مردی بود در روزگار داورا و دالسی علیه السلام مدهی
 بود حبشی نزدی را از بنی اسرائیل ازادی یافت و سبب ازادی او آن بود کی وقتی در
 سرای از مرد کو سبندی کشید وی را لقمان را گفت رو به من جیدی از آن کو سبندی من آ آر
 لقمان رفت و دل و زبان از کو سبند راستش وی آورد وی گفت رو به من جیدی از آن
 کو سبندی من آ آر لقمان همان دل و زبان منش وی آورد وی گفت جوی اسفندی من جیدی
 حواس من آوردی و چون من بر جوی اسفند من آوردی لقمان گفت زنی کی بر تن مرد در آن
 دو جیر من بود و هر ابرو و جیر من بود و خواجی گفت احسن دروغ باشند جوی تو
 حکیم مده مخلوق را رو کی ازادی و گفته اند سبب ازادی وی آن بود کی وقت
 خداوندی او را کار و نمانی نزد یک کارکنان فرستاد و هر مودی کی بقدان های کند مر
 کاربرد و صلاح های خود و فلان های کج کار بدلقمن چکاسه تا الحاکمی وی کند فرموده
 بود جو گشتند حرفت بهار از امدان مرد بنطاره کی گفت ز راه من و انجند
 عادت وی بودی بر من کردم رسد خود در رسته و کای جو کند مرد در رسته لقمان را گفت
 نه ترا گفته بودم انجا کردم کار لقمان گفت بلی و لکن ما جو کشم بند اسیم کند مرد و بید
 از مرد گفت تو ندانستی کی جو کار کی کند تر و بد لقمان گفت کی جو لحد تو ندانستی که

امروز معصیه کاری فردا نیست برودن مرد مفسد بودیدان حجت لقمان بیدار
 گشت و توبه کرد و لقمان را آزاد کرد و گفته اند سبب آزادی وی آن بود که خداوند
 مقام بود و قبی یا کسی بر کنار رو ذاب قمار در دست کی کمر می انداخت از آب را بخورم
 و آنکس گفت کی کمر می انداخت هر روز در میدان قمار چند اویده ای لهار آمد وی در
 خوردن از آب فروماند سه روز مملکت خواست بخانه امداند و هل لهار وی را که خواجه
 جه بوده است کی جیب اید و هل است وی گفت ترابارین کلاه کار است که بکوی
 مانند کی فرج نور دست من بر آید فی کل اس حکمان مرد گفت دان کی جنس حال
 افتاده است لقمه گفت ای خواجه اس علم است ان مرد را کوی من از روز مر از آب را
 لقمه کی احمای رفت در آن وقت توان آب را بر آن نام بخورم و کوی را سرد را آب بند
 نامی این بخورم وی هر دو نتواند و روزه بگیر نباید بدان فرج امد لهار را آزاد کرد
 و گفته اند سبب آزادی لهار آن بود که وی آن خداوند او حبابی خورد لهار
 پیش وی استاده بود و گفت از آن میان جاری تلخ آمد وی از لقمان داد کی خوروی
 از آن خورد و هیچ روی تر نشکرده و نمود کی آن تلخ است خداوند وی گفت ای حجابان
 تلخی می خوری و روی تر نشکرده کی لهار گفت ای خواجه بسیار نعمت خوش از دست تو
 و خوردن که بدست تلخ بنام ناجوا مری بود ان مرد را از آن محسوس آمد وی را آزاد
 کرد چون آزادی یافت علم او حس رفت از هزار و هفتصد استاد علم او خد
 مردی بود روشن دل و متواضع خور عشر بنکو خوی عابد راه مشفق و راست
 کوی هرگز دروغ نلفی خدا ی تعالی او را حیر کرد میان دو کار میان کار سب و میان علم
 و حکمت وی علم و حکمت را اختیار کرد از هر عسایت را خدا ی تعالی و را حکمت بر
 روی مس کرد هر سال عمر وی بود داود سعا میروی را در علم و حکمت شاکردی کردی

۵

۱۰

۱۵

۲۰

و حضرت را که می گفتم که من بجای تو بودم و اگر هر روز هفتاد بار مرا که کجوردی شایستی
 همه مغامران بحال وی اعتبار بودی و مرا که گفتندی چه مافتی این همه علم و حکمت
 گفت سه چیز صدق احدیث و ادا الامانة و ترک ما لا یعین و کونیدوی را هر ابر
 بود هر که مانند منی از ایشان شنیدی نکردی و بعد من هم یکی از ایشان اید و نمودی و ایشان
 را سدها دادی گویند اول سدهای هر سر را آن بود که گفت ای سر که تو نمیشستی را
 می دوست داری خدای تو طاعت ترا دوست دارد از کن کی او دوست دارد
 تا وی ترا از هدیه کی تو دوست داری و اگر تو در رخ بنسندی خدای تو معصه بنسند
 تو خدا را که از ارجح او هستند تا او ترا از هر انداز ارجح تو هستند و از سیران وی یکی نیست
 که خدای یاد کرده است درین سوره نامش نغان و گفته اند سلام و گفته اند را را

لهم وی یاد شده است درین سوره یاد کرده است ۹
اِنْ شَكَرْتُمْ لَّيَزِيدَنَّ اللَّهُ مِنْ فَتَحَاتٍ تَشْكُرُ لِنَفْسِهِ
 و هر مودیم نعمان را که شکر کن خدای را و هر کی مساس داری که در سنی کی از مساس داری
 ترا و او بود سوال چرا که هر کی شکر کند ترا خوشتر آید بعد مالی هست از شکر که
 نه این ساقض بود جواب کوسم ارجح گفت فاما شکر لنفسه معناه از شکر ترا و او را
 سود دارد و آن سکو بی یان خوشتر کند **وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ**
 و هر کی ناساسی کرد در یان ترا و او را داشت نه خدای را جبر از ترا که خدای ی باز است
 از شکر بده و ستوده و سزاوارستایش **وَإِذْ قَالَ الْقَمْرُ لَبِئْسَ هُوَ**
يَعْطُهُ يَا بَنِي آدَمَ لَشَرٌّ بِاللَّهِ و یاد کن چون نعمان گفت
 مرخص خوش را و او بنده داد او را ای سر که من این بار مساس را خدای سعاد و تعالی
 از الشکر الظلم عظیم مدسی کی این بار آوردن خدای ستمی

بزرگ است شرک را طمأنه و اندر آری طمأنه و مع السی و غیر موضع بود حاکم صوبه
 من اشته اناه فما طمأنه ای فما موضع الشبهه و غیر موضع و هر یکی بنی را خدای گوید بجای
 از نماده باشند و صد کی خوشتر آید بجای از نماده باشند گفته اند لا شرک الاطام
 انکه گفت با الله ان الشرک لطمعیه و وصینا الانسان بوالدیه
 و غیر مودم مردم را بجای مادر و پدر سکوی خامه بجای مادر و پدر از آن حملته
 امه و هناعلی و هنر بر گرفته او را مادر او سستی بر سستی

و فصاله فی عامین و ارنشیر بار کردن او در دو سال از همه ریخ او کشیده
 و خواب خوش بر خود کرانیده اره بران کفتم از اشکری و لوالدیه
 کی شرک کنی را با ادا طاعت و هرگز معصیت و مادر و پدر را بحسان و معن خدای تعالی
 و مادر و پدر را با حق خود و تر کرد زبانی دو خدای کس را بر مردم حق نیست کی
 مادر و پدر را انکه گفت الی المصیر بمن است همه را با کشش
 مکافات کنم هر کس را فعل از خدای تعالی در این است حق مادر و پدر فرمود مادر را ناید
 کرد بدانکه گفت حملته امه و هناعلی و هنر از آن وقت کی فرید داشت بدو چو مادر

افتد مادر را ضعف و مضی او را بدو نوبت و ولد و در ولد آن روز که در بدو
 و از بعد از مادر و سال برباع و وی ریخ کشند در احبار است کی موسی کلیم در مناجات
 حمل اید هذر

باخذ ای گفت با رخد ایا سکوی باکی که گفت با مادر زن موسی بگره گفت با رخد ایا سکوی
 باکی که گفت با مادر زن موسی بگره گفت با رخد ایا سکوی باکی که گفت با مادر زن موسی
 بجای مادر زن انکه گفت کای پدر تو را کی خوام در سن است در احبار است گشت
 عبدالله عیسی و عیسی الله عنهما مدی را دید در طواف بارگزان نشسته و رفته باران طواف
 می کرد و می را که ای حوام داس بارگزان رفته حرامی داری و رفته با سبک بار کردی

در
 کلان منزل و کوهراست که آنکند باهوش تن کرد ایندن در طواف از با هفت
 باهذادین رهلیه در راست و نه کمر و نه سم لابل بر مادی است مزاج می دهد اورا
 و این هفت بار است ما اورا از بعضی من بر نشت بیاورد در وحش که می سی اورا هفت
 حج می آید که کوی خوی کز اردم بانه عبدالله عمر گفت ای زنا کاری که اورا هفت بار بر سر
 بیاوردی هفت حج میدادی که هفت بار ساری و هفتاد حج اورا بدی هنوز چون از حیدر
 کی در شکم او بچسبده ی نکراده ی **وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي**
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ و کز یاد گوشتن با تو بر آنک ایبار ازای بر اینجست
 قنایان دانش و حجت کی تو ایبار خدای است و مالیس و اینج **ه** ایبار خدای است که علم
 و تراندان دانش است که در اندیشی بدانی کی نب خدای را نشاید **فَلَا تُطِعْهُمَا**
وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا فرمان بر ایشان را در شرک آوردن
 صحبت کن ایبار یعنی با مادر و پدر و معاملت دنیا بیکوی **وَاتَّبِعْ سَبِيلَ**
مَنْ آتَاكَ مِنَ الْغِيَةِ و منافق کز راه انکس را کی بد را کشته است چون
 مطمئن و این است در شان سعدی ای و قاضی امروقه ی وی گذشت **ثُمَّ آتَىٰ**
مَرْجِعَكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ کس بر بارشش شما ساکا هاست شما را
 بدایج بودندی که دید از الحاکمی و وصیا انسانا ایضا معترض است در میان فقهی
 لهما و وصیت وی از آنکه این وصیت در خوردن و وصیت بود و گفته اند اعتراض بر وصیا
 انسان در موقوفه لهما از آنست کی فقهی سعدی ای و قاضی با مادر و پدر وی
 در میان نزل لهما حکم اماراد و آن بود کی چون سعدی مسلمان شد پدر وی و قاضی را
 حجت جاهلیت نخاست که ز من بیایم تا سعدی را بر نکر مرا که از من محمد بر نکر دجهر
 سعدی آوردندی رفت سعدی را بر گرفت همی آورد سنن رسول از دست فرو اوخته

رسول گفت ان حسیف گفت سر بد من است که خدا کردی ان حسیف گفت در ای روی
خواستنی بر من شام خوردن کس اصلا ام من روی داشت خوردن ما در من ان نسیف رفت از
حمت جاهلیت خود را در رمضان که سفکند در یک سوزان گفت سوگند باد و عری که حرم
زیر یک سوزان اسیر من از جن ان حیاد و برنگرد خبر سعداوردید و سعدا زوف در شش
رسول افشسته بود میان باران حسیف گفت دعوا الکافه تمت درع بنود و روح
رسول از نسیف گفت حمزه است قصه بکنند رسول سعد را فرمود با ما در آمد اگر در

اینست دران وقت اندک نمایی معه لهارا بادردد و غف
یابنی انها از تگ مثقال حبه من خردل

ای هر که من بدرستی می خوانی و روی تو گفته اند ما معی الحسنة او الله بدرستی که
روزی تو با این کردار تو که باشد هر سنگ دانه ی از بسندان دانه **فَتَكُنْ**
فِي صَخْرَةٍ پس باشد در سنگ سخت گشته اند ما در این محله ای که هست
کی از هفت پیر دیگر است **أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ**
بِهَا اللَّهُ ما در آسمانها نماند ما در زمینها نماند و در آید از آید اگر روزی
رای باب ما الله تبارک و تعالی این را که روزی بر روی جواره رسد و هر که را

رای یافتن به الله بدین دارد از ناحذای دور قیامت را نیکو فانی کند و الله اعلم
از الله لطیف خبیر زیرا که خدای متعال بار یک از ناریک بر بار یک
 کارش کو کارگاه همه را همجیر نیست کی از اعلی او خالی است در اخبار
 است کی لقمان حکیم یک سر داندهای ساریداده و کونه صلاح نمی انداخته انانی
 بر کار و رس کرد و بعد هر کار و رسی او را بنی سکوی داده می بید رفتن کار و رس
 بی کسی اند لقمان خدای شالید نصیر عما کرد گفت با رخدا ما هر چه طاقت می بود کردیم

و بدری بجای آورد و سود نمی دارد مگر تو بنظر رحمت نگیری بیست
 کرد و سفت عنایت کند این کار نیکو شد که خست نکند و این دردد و توشه
 که فضل ملک باشند این کار برآمد که عدل ملک باشند این سده فرو شد
 اخرا از سر را در سفر نشانند و آن یک کار و سر را می مانده بود و دست نهاد که ای شهر
 امیدم کناره رسیده و کار و سر یک دانه اوفتید اما آن تک متقال حسب می خرد
 این که خدای نظری بر جنت بدان سر کرد دلش گشاده گشت از حوار غفلت
 بیدار گشت دست را و در حامه بدرید هول این سخن چنان دلش کار کرد که هر
 وی محکم بر جای جان بر داد و آنک از نس این خبر می گذار سدها و مردی که
 را بود و گفته اند این در کز سدها در کمر مردمان را بود کی لغت را عادت
 بودی که مردمان را سدی دادی اشار را بجای فرزند داشتی بر آفت یابی آنکه گفت
يَا بَنِي آدَمُ اقِمُوا الصَّلَاةَ وَامْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ
 ای سر که من میای دار نماز را و نهر میای سجده و باز در کن از نا شناسی و نا
 شناخت نخستین خوش را آنکه دیگر از آن معروف آن بود کی در دوزخ مردمان
 انرا می گویند و منکران بودی در عقل و شرع از آن می گویند و سگویند و صواب
 ندارند **وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ** و شکسای که بر این می رسد زیرا
 که هر که امر معروف و نهی منکر کرد یا وحی جفا کند و جفا گوید بر این صبر باید کرد
أَذَلِكَ مِنْ عَمَلِ الْأُمُورِ بدستی می از امر معروف و نهی منکر و گفته اند
 صبر کردن را دی ارد در سنت نبی صبر است **وَلَا تَصْعَقْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ**
 منکر دان رخ تو از مردمان تلک صبر دردی بودی در کردن اشتراک سر را یک می گویند
 تلک را بدان مانده کرد در آئی منکم روی از مردمان نکرد اند خدای گفت

۵

۱۰

۱۵

۲۰

وَلَا تَمُوتُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ^{ویرود در زمین بیدانه مرگ غایت}
 مَرَحٌ بُوَد حَتَّانَكَ از بَطَرِ قَرَارِ كَرْدِ وَا رِ مَدْمُومِ اسْتِ ^{از الله لا تَحِبُّ كُلَّ}
 مَحْتَالٍ خَوَرٍ ^{بدستی حی خدای دوست ندارد کشته می و نازنده}
 رَا حِی زَنْتِ دُنْیَا و مَعْصِتِ بِنَا زِدْ وَا قَصِدْ فِی مِشْیْكَ ^{و میای تکه}
 دَارِدِ رَفْتِ تُو مَدْرُجُو زِدْ بَوَانِ كَانِ و مَلِجْ جُو زِ عَنَانِ وَا غُضْضْ مِنْ صَوْتِكَ
 و فِرود اَرَا و از تَوَعُّی اَوَا زِهْ جِدْ تَوَانِی بِرِ مَدَارِ كِ اَنْ عِیْبِ بَاشْدْ وَا مَاسْتِ مَحْسُوسِ اسْتِ
 اِنْ اَنْ كَرَّ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ ^{بدستی کی دشتن و ناخوش}
 تَرِیْنِ اَوَا زِهَا اَوَا زِ حِیْرَانِ اسْتِ ^{تا خلق بداند کی به بلند می اواز خجسته یا بد خاصه در باطل}
 الْمُنْزَوَانِ اَنْ اَللَّهِ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ
 اِی تَكُ مَنكَرِی تَابِدِی كِی خَدَایِ تَعَالَى اِرَا كُودِهْ اسْتِ اَدَهْرِ سَمَارِ اَلْجِ دَرِ اسْمَانِهَا وَا نَجْ دَرِ
 رَفِیْقِ اسْتِ حَوْنِ اَعْتَابِ و مَاهِ و سَتَارِ كَانِ و فَوْشْتِ كَانِ و مِیْغَمَا و كُوهَمَا و دَرِیَا هَا
 وَا صِنَافِ حِوَانَاتِ و بِنَاتِ هَمَهْ رَا مَسْمُومِی دَارِدِ اَزِ هَرِ مَصْلَحِ اَدْمِیَا زِ رَا وَا نَسْبِغْ
 عَلَیْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ^{و تمام کرد بر شما بی عدولها}
 اَوَا شْتِ كَارِ اَوْنِهَا نِ و كَرِیْمَةً تَنَوُّوْ حَوَایِ لَهْ طَوْحِدَانِ وُودِ اِنْ عِیَاسِ كِ بِنَظَاهِرِهِ
 اَلْاِسْلَامِ و مَا حَسَنٌ مِنْ خَلْقِ و بَاطِنُهُ سَنَ الدُّنُوبِ و الْعُیُوبِ كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ اَلْاِیْمَانِ
 و بَاطِنُهُ الْمَعْرِفَةُ كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ تَسْوِیَةُ الْجَوَارِحِ و بَاطِنُهُ تَسْوِیَةُ الْاَحْشَاءِ و كَفْتَهُ اَنْدِ
 ظَاهِرُهُ الْعَمَلُ و بَاطِنُهُ الْاِیْمَانِ دَفْعِ السَّلَا و كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ اَنْوَاعِ الرِّزْقِ و بَاطِنُهُ
 الْعِزُّ و كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ تَسْوِیَةُ اَحْسَانِ كَرَمِ و بَاطِنُهُ سَنَ مَسَاوِیْ كَرَمِ و كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ
 النِّبِیُّنِ و بَاطِنُهُ التَّوْحِیْدِ و كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ الْفُضُوءِ و بَاطِنُهُ التَّنْوِیْرِ و كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ
 مَدْحِ الْاَقْدَا و بَاطِنُهُ مَحْرَجِ الْاَدْوِی و كَفْتَهُ اَنْدِ ظَاهِرُهُ حَلُوقِ و بَاطِنُهُ حَلُوقِ و كَفْتَهُ اَنْدِ

طاهره المرباب و باطنه المحفیات و گفته اند ظاهره القرآن و باطنه تاویل القرآن
و گفته اند ظاهره الدنیا و باطنه العقی و گفته اند ظاهره عیال موافق باطنه
بارسا و مکافات از همه احسان است که و ذروا ظاهر الامر و باطنه

وَمَنْ النَّاسِ مِنْ جَادِلٍ فِي اللَّهِ يَغْبِرْ عِلْمِ وَازمردمان

که است کسی که می کند در خدای حقایق دافسی و حتی چیزی را با خدای ایا می

گوید که از هر چه باز کرده می تواند کرد و لا هدی ولا کتاب

منیر بی بیانی و حتی از عقل و بی شبهه بدیع تحت شری و اذ اقل

لهم یتبعوا ما انزل الله و چون گویند ایشان را یعنی کافران که در آن

سر روی کنند از حق و فرستاده است خدای جوابات و بیانات قالوا ابل

تتبع ما و حذنا علیه ابانا اولوا کان الشیطان یتبعهم

الی عذاب السعیر گویند نه ملک ما سر روی کنیم از حق باقیمه ما بر آن دراز مارا

چون شرک بقبله و کرچه بود بدی باز خواند ایشان را عذاب و دروغ سورا نشان

می سر روی کنند و من یتسلم وجهه الی الله و هو محسن

ای من بومن و هر که نکر و خدای او او بزرگ کننده دین بود خدای او گفته اند

معناه و من تخلص دینه الله و هو محسن؟ سایر عمله و گفته اند معناه و من تخلص عمله

الله و هو محسن؟ مومن فقد استمسک بالعروة الوثقی و الی

الله عاقبة الامور بدستی لا دست در در در نوشته است

استوار تر از آن توحید است و خدای است سر انجام کارها و من کفر

فلا حزین کفره و هر که نکر و دانده که کند اثر ایا محمد ناکار و بدست

و گفته اند این است در شان بوطالب امذکی کفر مرد و مرک دی حسری کشت

یک سر در سوای خدای تعالی و بر اندر زاده تسلیت کرد **إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ**
 فَنَبَيِّهُم مَّا عَمِلُوا **فَنَبَيِّهُم مَّا عَمِلُوا** ما است یا دگشتن ایشان و سپهر ماعملوا ای فخر
 و تکلیفهم با کمالهم و معافان ایشان را بدایج کردند **إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِم**
بِلَايَاتُ الصُّدُورِ بدستی و خدای که دارد اناست بدایج در دلهای ایشان
 خدای که در در دلهای ایشان هیچ راز و عیب نباشد **فَنَبَيِّهُم قَلِيلًا**
ثُمَّ نَفْطَرُهُم إِلَىٰ عَذَابٍ عَلِيٍّ بر خور داری و هم ایشان را اندک مایه
 در دنیا بس محاره باز کرد اسم ایشان را عذاب رفت و سخت و از عذاب دور است
وَلِيُزَيِّنَ لَهُم مَّا يَخْلُقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 و کبر بر ایشان را با محمد عی نبوی که او بر آسمانها و زمین را بدستی که
لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلُوبُ الْجَمْدِ لِلَّهِ هر آینه گویند خدای او بر دستان
 ازادی و ستایش خدای را بر این اتفاق شما با مادرین اصل و گفته اند معناه قولوا الحمد لله
 چون مفرا دل که او بر کار همان خدای است حمد او را کنید و او را برستند و گفته اند
 معناه الحمد لله علی التوحید **بَلَا كَثْرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**
 بلکه شتر ایشان نمی دانند خدای را سبحانه و تعالی بکافی باید دانندی که محمد او را
 باید کرد **لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ**
الْحَمِيدُ خدای است باج در آسمانها و زمین است بدستی که خدای است
 کی او نیاز است از عبادت بندگان و ستوده و سراوار ستایش **وَلَوْ أَنَّ**
فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ مَلْأَةٌ مِنْ بَعْدِهِ
سَبْعَةُ آبِحُرٍ و که هر چه در زمین دخت است قلم بودی و آن دریا کی هست
 مدد کند ی این را هفت دریای دیگر

مَا قَدَرْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِذَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

بهر سدی بخان خدای سبب تزلزل اینست ان بود کی کاوان مکه کشتند از قرآن
 محمد طراوت و عدوت لفظ دارد و کسی معایشش عورت ندارد خدای تعالی اینست را
 فرستاد را نشان ما قدرت کلمات الهی معانی کلمات الهی و قوایها و احکامها و بر قول
 این کلمات قرآن باشد و گفته اند ای فضل کلام الهی و شرف القرآن در اجناس است کسی
 عیسی علیه السلام می مستای رسیده کی خداوند الهی می بدید که تا از ان ماوی می آمد
 گفت یا روح الله محرم خدای هر که از من مرد در خواهی تا مرا ببر عیسی علیه السلام
 گفت چه خواهی کردن در من همان گفت یا روح الله می امید دارم کی از نفس می شای
 بماند تا در آخر الزمان مکران وی قلم باشد کی بدان قرآن میسند تا از خدای باشد
 مرا همه بیهای زمین از سر شروع که قرآن است عیسی علیه السلام از ان مرد در
 خواست وی شفاعت و در اجابت کرد ان تا را ببر بدست از می اند می کی در همان
 قرآن میسند از سئل افنت و انما بر قلها می و کفر خست و گفته اند ما قدرت کلمات
 الهی معانی ان سخنان خدای تعالی به نشان را کعبه بلطف و گفته اند ما قدرت کلمات
 الهی بر ظاهر است کی هر کس سخنان خدای می رسد بر یکی هر چه می خواهد از مخلوقات
 از خدای تعالی بر استای از کتی بود و انها را اینست نیست و گفته اند بر ادب کلمات
 دلائل و حج است و گفته اند ما قدرت کلمات الهی مراد انان است کی هر کس قرآن را
 که در شمار احد می کرد در عدد و عدد در نیاید خدای داد و سر و اله اعلم ان اله
 عز و جیم بدرستی خدای و متناست در سنت کار در سنت که در است و اور
 صواب کار ما خلق کم و لا بعثکم الا کتفیر و احده
 اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
 نیست او درن شما و نه را کتفیر شما در کمال

فدر خدای مکره نیکو نیست و چون فرمودند که در آنکه بخت یکدیگر درستی و خدای
 شنواست با نیکو افشان و نیکو را بینا بگردانند **الْمُرْتَضَىٰ لِلَّهِ يَوْمَ اللَّيْلِ**
فِي النَّهَارِ وَيَوْمَ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ ای که نکرده نیکو نیکو خدای
 است کی می درازد شب را در روز و می درازد روز را در شب **سوال** چرا گفت
 می درازد روز را در شب و شب را در روز بعد مایه لایه هر یکی از شب و روز جداست
 هر گز آن بعد از آنکه خود را اصلاح ایشان در یکدیگر چون باشد **جواب**
 گویم اصلاح شب و روز است که این دراز و آن دراز و آنرا بگفته اند اصلاح
 است که این را بر این می درازد و آنرا بر این می درازد آن خدای قادر است بر تحقیق این
 دو ضد شب و روز قادر است بر نقیض حوه و موف **وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ**
كُلَّ جُرَيٍّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى و رام کرده است افکار و ماه را
 هر یکی هم می می رود تا زمان که نام برده و آن منتهی منازل است گفته اند تا ای اجل می
 الی یوم القیامه زیرا که دور افلاک از مقدمات قیامت است منتهای آن روز قیامت است
وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای بداند شما می کنید کارها
 است بر شما که می درازد تا روز قیامت شمارام عاقلانند **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ**
هُوَ الْحَقُّ از کرد این شب و روز تسخیر شمس و قمر و کواکب و تحویل احوال
 عباد بدان است تا بداند که خدای است که او خدای را سر است و عروج خدای را نشاید
وَأَنَّمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ و بلخ از را می خدای و ایند
 از فرمود او و از همه ناجم است و خوانند از فرستادن از نادانست و نارواست
وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و خدای است که نزد کواکب همه
 جبرهاست و دور از همه افکار و نقیضها و عجبها و معای علی و کبریا که همه می دانند

الْمُتَرَانُ الْفُلَّ الْخَرِي فِي الْبَحْرِ نِعْمَةً اللَّهُ

ای که نکردهی تبلیغی کنی کینه‌های روز در دریاست که داشت خدای و فرمان او هر چه
لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ تا تمامی نماید از نشانه‌های او و عجایب صنع او در

دریا که هر گفته اند همه عجایب دنیاده نیست است هفت از آن در دریاست و عجایب
همه نیست که می‌خواهد در باسلامت سروز انداخته اند لکن از آیات الهی از انوار ضعیف
خدای است که کشتی را از گری بر سر آب می‌رود و بیک باد از آن را از هر سوی می‌راند

و اهل آن سوار و اهل آن و اربابان امواج سلامت سروز از آن است **فِي ذَلِكَ**

لَا يَاتِ لِكُلِّ صَبَّارٍ شُكُورٌ بدستی که در آن راندن کشتیها و در آن

عجایب الهی نشانه‌ها و عجزها و جفاهاست هر تنگی‌ای سراسر دانه را گفته اند
معناه لکن صابران باشند شکر در نیکی و گفته اند لکن صابران علی‌التصور الاستدلال

شَكَوْلَهُمْ اِذَا غَرَسَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلَالِ

و چون در این راه نشان می‌دهد اهل کشتی را می‌جو سبایانها **ادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ**

لَهُ الدِّينَ بخواند خدای را و توبه کنندگان او را در توبه و دعا و ان توبه که

مشترکان در کشتیها موج هایل بر آمدی و کشتی در خطر بلکه افتادی ایشان

بنت را بهمان کردند و دل کسر خدای تعالی کرد این بزدلی و دعاها را خالص کردند

گفتند ای خدای طایر آسمان فریاد برسد **فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْبَرُّ**

فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ چون هانیدی ایشان را و سلامت نسوی سبایان او را و در ایشان

بودی که راه راست استاده بودی و بودی که از راه راست بر گشته بودی گفته اند

فمنهم موفی العهد و منهم ناقض العهد و ان بودی که چون مشرکان را از در سلامت

نافتدی گفتندی ای آن سگویی یا ما خدای آسمان کرد لکن شفاعت الله ما کرد

تا که فرستندی عذای سحله و تعالی و ما نَحْدُ بِآيَاتِنَا الْاَكْلُ
 خَتَارِ كَفُورٍ و ستاوه نشود بشناها و توحید ماکر هر فرستده ی نسای
 می کند یاتها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوم ما لا یجری
 والدعز و لیه ای مردمان ای ترسید از خدای شما و بپیدا از ارحم ای شما
 و ترسید از روزی که می یاری کند مع بد را و فرزند خوش و سگزار د هیچ حق و سود
 ندارد و لا مَوْلُوهُ هُوَ جَارِعُ و الدَّهْ شَیْئًا
 و نه هیچ زاده بود کی اوی بیاری کننده بود و حق گزیده و سود دارنده بود بد خوش
 را چیزی زیرا کی نفسی نفسی شده بود از و عَدَّ اللَّهُ حَقَّ
 بدستی کی وعده ی خدای بیوذن قیامت خواست و خواستن شفقت و رقیامت خواست
 و راست است محمد همد که رحمة الله و رور قیامت خدای تعالی همه شفقتها را از
 دها ایند از هر از انا همه رافت و رحمت یک خدای را مانند خلق خست در رحمت و شفقت
 بهمه در سدد تا کس را بر رحمت نماید آنکه در خرمیه رحمتی نماند خود خلق
 خاصه مومنان یا بر کشتاید حد از رحمت کند مومنان تا کافران بر طمع کنند
 بر رحمت خدای تا الیس بر طمع شد و کردن سازد گوید که کون بر رحمت کند و بیامزد
 است معنی قول مصطفی کی اوله ان به مایه رحمة صبر منها رحمة تر عباد بها
 یتعاطون و بها تر احمون و ادحر فتعا و شیعیان نفسی رحمة عباد به نوم القیامه
 محمد همد که رحمة الله علیه این یک رحمت کی در دنیا میان خلق قسمت کرده است
 از او و قیامت نیز از ایشان باز ستاند سی کی می گوید و مومنین و من اجبه و امه
 و انبه و صاحبته و سیه این یک رحمت را نیز باز از او و بهر دنا همه رحمت او را بود
 آنکه کافران و منافقان از آن نصیب باشند اما آنکه کاران اهل است و جماعت

انهم رجعتهم احيى خدای هب اسان بود **فَلَا تَعْرُزْكُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا**
 ورفته مکناد شما از زندگانی مجسم و تیرن از شاکت قامت را **وَلَا يَغُرُّ**
نَكْمُ بِاللّٰهِ الْغُرُورُ ورفته مکناد شمار از خدای دباور شده و دور شده
 و نفس فرسوده و قرن فرسوده و کز غرور و غرور غرور و غرور غرور
اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدستی خدای است که ترا و سست
 دانستن رنجی که می خواهد بود **وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْحَامِ**
 و او فرو دارد باران را و او داند آنچه در زلفه انداخته است از نر و ماده و خوب و زشت
 و کامل و ناقص و سعید و شقی **وَمَا نَدْرِي يَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا**
 و نه داند هیچ نر کی چه خواهد کرد فردا **وَمَا نَدْرِي يَفْسٌ بِأَيِّ اَرْضٍ**
تَمُوتُ و نه داند هیچ نر کی بکدام مرگ و بکدام قتل می رود و فرزند می رود
 شان نر و اول این است ان بود کسی مردی نزد رسول آمد گفت یا محمد بگوئی کی قامت
 کی خواهد بود و بگوئی کی باران کی خواهد آمد کی باران بخت حجت است و زن من
 بارد از راست بگوئی تا کی خواهد زاد وجه خواهد زاد بیره دختر و مردان کی کی چه
 کردم بگوئی تا چه خواهد کرد و من داور کی کی زادم تو بگوئی کی کی کلام
 مرد خدای تعالی این است بفرستاد در حوائی و نمود کی علم ارجح **وَمَا خَدَايُ**
بَكْسٌ يَهْدِيهِمْ در حکایت است کسی هرون الرشید رحمه الله علیه ملک الموت را خواست
 دید وی را گفت مرا خبر کن تا من کی خواهم مرد ملک الموت بسخ انگشت سومی
 اشارت کرد و هارون مدار گفت معمران را خواهد دی ان خواست مرا بجه تعبیر
 است کرد و می گفتند ان اشارت ملک الموت است بسخ انگشت مکرخ سال است
 کی امر الموت من رانج سال عمر خواهد بود کرد و می گفتند ان بسخ را و محمد است

پنج روز را و یکی قطع توانستند کرد و گفتند بفرمان خوار هیچ کس نیز از محمد بن مقاتل
 از ازی نداند و همه او را سوار دند گفت تا امر المومنین از ایشان پنج انگشت اشارت
 بود باز آن کسی که علم است که از کس بداند مگر خدای غیب دان چنانکه درین است بد
 کرده است از آنکه عده علم الساعة الامیر المومنین را از خوش آمد و دست داده ^{داس}
 وی را عطاها بخشید و کرده شاکر دین عباس کو مدکی خیر آوردند ان عباس را که
 جهودی است محمد بن قوسلی بخیر و در دجیرهای غیبی گوید و راستی میباید ان عباس
 را بفرستاد با حصار و وی چون سامدان عباس وی را گفت تو ای کجای غیبی خبر کنی
 جهود گفت بی و لا اقول الا حقا صدف ان عباس او را گفت ما را بد الا احد الکاذبین
 جهود گفت ترا میبهرمت بدیستان گفت هستند شبانگاه میاید شب گفته
 و سهفت روز را در کور بود ان عباس گوید انکه اکبر ان یل دانسته در حدیث فرزند
 در حدیث چه نوی گفت و از همان روز نشوی تا نبینا کردی بشن او مرک
 ان عباس گفت از من بکنی در حدیث خود چه نوی گفت من سه سال آمده باشم گفت
 کجایم بوی گفت ندانم عکرمه گفت ما هر وی از روز بگفت بنوشتم و تا ریح ان که می
 داشتیم همچنانکه او گفت راست میباید و ان طرفه حکایتی است که میبهر ان در میسر
 بیاوند و حقیقت ان خدای غیب دان داند و ان را مفتح غیب است کس نداند مگر
 خدای انکس که خدای او را خبر دهد **اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ**
 بدستنی که خدای دانا همه و گاه همه علم داشت بود و خبر را که می بود سوال
 چون علم و خیر در معنی بود و علم و خیر در معنی یکی بود پس چه فایده بود در تکرار
 خبر بعد مآلی علم را بیازد که در جواب گویم خبر حقیق علم بود زیرا که علم باشد
 کسی معنی ظن بود چنانکه ساعر گوید **ولا علم الا حسن ظن بغایب** اما خبر نبود

مگر علم حقیقت سر کو حین بود در دگر جبهه الحقیق علم بود و گفته اند خبر ناکید
علم بود و خبر ناکید علم و علم و خبر خدای است و الله اعلم بالصواب

حبو است از مصطفی صلوات الله علیه کی او هفت هر کی سوره المیزل را بخواند
چند اش مزید بود کی شب قدر را همه در عبادت بپردازد اشق ۴ م ۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَنَا اَنْتَ اَعْلَمُ كَقَوْلِهِ اِيْمَانًا اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَطِيفٌ مِّنْ مَّحْمُودٍ اَنْتَ اَنْتَ خَدَّيْكَ اَللّٰهُ
اَسْنَفٌ وَلَطِيفٌ اَسْنَفٌ وَجَمِيْدٌ اَسْنَفٌ وَكَقَوْلِهِ اِنْ تَقْسِمُ اَمْرًا اِنَّ اِلٰهِيَّ بِالْاَيْمِ وَلَطِيفٌ وَجَمِيْدٌ
وَكَقَوْلِهِ اِنْ اَلَمْ تَأْمُرْ اَنْ اَسْنَفٌ وَكَقَوْلِهِ اِنْ اَتَاكَ مِنْ سُوْرَةٍ اَسْنَفٌ تَنْزِيْلُ الْكِتَابِ

ان سورہ و ستاد نامة ایست و معنی تہذیب و کتاب کفہ آمدہ است لاریب

فِيهِ مَعْنَى اِنْ دُرِّيَتْ فَسَيَرْكَبُهَا لَمْ يَدْرِ اِسْمَ مَرْزُوقِ الْعَالَمِينَ

از خدای همه بیان است یعنی سخن او است بر حق و نیکو او است معنی رب العالمین که تمام

ای می گویند

کافران مکہ کی حمد این قرآن را از خود بافته است و ساخته است و گفته اند این

معنی بڑا سنگ میل می گویند افرہ بخان است کی افشان می گویند بل کی افران سحر

است و سزا از خدای مکتوب و بر توحی فرستاد **لَسْتُ بِقَوْمًا مَاتِهِمْ**

مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ تا پیر چندی در کوره را کی نیامده است و ایشان

ہجہ ہجندہ از مشرق کی از وقت اسماعیل الفاروز کا مصطفی بقدرت محمد رسول اللہ

لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

خداي خداي است که يام نداي ما و زم و احما را از است و فسته ا نام

در شش روز گفته اند در شش روز از روزهای این جهان و گفته اند در شش ماه
 این روز خود توانستی که در کن فیکون بیاوریدی اگر خواستی که خلق را دلالت
 کنی بر نانی در کارها چنین گفته اند التائی من الرحمن والعلة من الشيطان
 ثم استوی علی العرش معنی آن گفته آمده است مالک من
 دونه من و تالی و لا شفیع نیست شمار از مرد خدای هیچ دوستی
 و نه هیچ خواهشگری و گفته اند معاً مالک من دونه من قرب یتعلم ولا شفیع
 یتشفع لکم اولا یتدکروا ای در بیندیشند و بنده بیدار لفظ
 استقامت است و مراد از امر بیدار الامر من السماء الى الارض
 می سارند کار از آسمان زمین گفته اند معاً به تمام الارض و فوق السماء و گفته
 اند یبعث الملائكة مصالح المخلوق ثم یعرج الیه ای بروج الله عند
 انقضاء الدنیا پس بوی کرد در سر و کار بندگان می کنون همه بقضا و تقدیر است و در
 همه بوی در سنن باید کرد گفته اند ثم یعرج الیه ای بروج الملائكة الیه پس بشنودان
 فرشتگان کی اکون زمین اینند در با حاکم حری و می بکاسل و روزی
 و اسباب روزی و عز را بل یفخر ارواح و دیگر فرشتگان با انواع پذیر پس بشنود سوگی
 فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون در روزی چند آنکه باشند اندازه ای از هر سال از الخ شمای شمردی سوال
 آنجا گفت می و مرکان مقداره الف سنه و جای دیگر گفتی می و مرکان مقدار هجینی
 الف سنه یک جای مدت قیامت را هر سال بنماید و یک جای ماه هر سال بنماید
 نه آن تراقص بود جواب گفته اند آنجا می گفت الف سنه آنستند بحری ^{بیمکان}
 است از زمین تا بر آسمان دنیا از زمین تا بر آسمان صد ساله راه وسط زمینای آسمان ^{ساده}

راه جمله این هزار ساله راه باشد و اینجا کی گفت حسین الف سنه از فکر مسافت
 و رستم کان است از زمین تا عرش بجای هزار ساله راه است در هیچ ناقص لازم نیاید
 و گفته اند اینجا کی گفت می نمود کار مفید راه الف سنه و اینجا کی گفت حسین الف سنه
 هر دو خبر با طول روز قیامت است لکن یک جای از الف سنه گفت در امانت
 به عامه خلق و جای دیگر از حسین الف سنه خواند در امانت کافران و از آن روز
 به خلق متفاوت باشد کس بود که روز قیامت بر وی یک ساعت بشمارند و کس بود که
 از روز روی بجای هزار سال آید یعنی در دارد بنا کسی که روزی در اندوه عشرت گذارد
 کو به از روزی از سال امد از علی رضی الله عنه روایت است کی او گفت روز قیامت
 بجای موقوف است در هر موقتی هزار سال است ای باردارند این همان معنی بود کی گفته
 اند بر حق بن شاقول لازم نیاید **ذَلِكَ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ**
 از حدای کی ندیده همه چیزها کند دانسته می نماید و پیدا است گفته اند الغیب ما غاب
 عن علم العباد و الشهادة ما علمه العباد و گفته اند غیب احوال از جهان است
 و شهادت احوال این جهان و گفته اند غیب است کی خلق از امری بینند و شهادت آن
 از امری بینند و گفته اند غیب معدوم است و شهادت موجود و گفته اند غیب است
 کی خلق از امری دلیل نه داند و شهادت آن کی دلیل دارند و گفته اند از غیب
 و شهادت نهان و آشکارا خلوص است **الْعَزِيزُ** از چندی همتا است
الْعَزِيزُ الْمُتَّقِمُ مِنَ الْكَافِرِ الرَّحِيمُ و بختایند بر مومنان خاصه و معی حم
 گفته امده است در فائحه **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ**
 از حدای کی نیگو کرد هم چیز را کی از پیدا فرشتگان سوال چرا گوید و فرمود
 آورده و حدای است بعد ما کی حدای یک مرتبه آورده و نیگو و فرمود و گفته

و معاصی قبیح است پس چگونه افریدم خدای تواند بود **جواب** گویم خدای
 گفت احسن کل شی خلقه افریدن او میگو کرد لایم افریدن کفر و معاصی از خدای
 نیکو است اگر چه کفر و معاصی قبیح است و گفته اند هر چه افرید در خور حکمت
 افریدم گو افریدن از امر است لایم روی تا وان نیست و که خلقه نیک لایم خدای
 معناه علم کل شی خلقه این احسان معنی علم بود چنانکه علی گوید رضی الله عنه
 فَمَنْ كَرَّ اسْمًا فَقَدْ مَحْسَنَ اِيْ قَدْرٍ مَا يَعْلَمُ زَلْفَتِ كُودِلَانِ لَا يَحْسِنُ شَيْءًا اِلَّا
 بِحُرْمَتِهِ وَبِدَا خَلْقَ الْاَنْسَانِ مِنْ طِينٍ وَاعَارَكَ اَوْفَرِدَم
 راز اصل و ان مردم را در مود و صلوات الله علیه **ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ**
سُلَالَةٍ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ سر کرد یعنی ساف بد فرزند از او را از بیرون آورد و ک
 از آن ضعیف و از نطفه بود هر روز آورد و از نطفه مرد و سینه زن **سوال**
 اینجا می گوید مردم را از سلاله ارقای مهین افریدم خدای دیگر گفت من سلاله من طین مردم
 را از سلاله از طین افریدم نه از نطفه بود **جواب** گویم اینجا کی گفت من سلاله
 من مهین را از این سلاله است و سلاله فرزند از او باشند من نطفه از نطفه باید
ثُمَّ نَسَّوْهُ وَنَفَخَ فِيْهِ مِنْ رُّوحِي من تمام کرد او را یعنی آدم را
 وادی را آورد و در روی راجان او **سوال** چرا گفت من روح بعد مال خدای
 راجان نشاید تا از آن در آورد مردم **جواب** گویم من روح معنی است کی
 روحی یا مردم را آورد در روی راجان نه از او **وَجَعَلَ الْكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ**
وَالْاَفْبِدَةَ و کرد شناسنوا و بیناها و دهایی که شناسنوا و بیناها را
 و دهایی در **سوال** چرا گفت من نطفه و نفخ من روح همه بلفظ و خدا
 با ذکر بلفظ جبرائیل که گفت و جعل السمع و الابصار بلفظ جمع گفت

جواب کوبیدم آنوقت بر سوره و نوح میباید روحه مراد از ادم است و هر یکی
از آدمیان جدا گانه و آنوقت و جعل لکم مراد از همه است جمله و جمله خبر از افراد
باشد پس تناقض واجب نیاید و آن سوال کی حرام است را لفظ و حد از یاد کرد و

انصار را بلفظ مع در صدر پیغمبر در سوره البقره یاد کرده آمد فلا تغیر لها هنا
قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندک است آنچه می سپاسد از آنی که بخشد کی در

اندامه آن همه طاعت کنید گفته اند معناه ما تشکرون قلیلًا اولاً کثیراً اولفته اند
معناه ما اول ما تشکرون علی هذه الاعضاء علی نسوتها **وَقَالُوا اِذَا**

ضَلَلْنَا فِي الْاَرْضِ و گفتند کما اول من کما ان نضای خون می بودیم
مادر زمین یعنی خون بر پریدیم و با خاک زمین یکی کشیم نباید شد مروضه و لایضا د

خوانده اند ای امتنا و تغییرنا و گفته اند معناه صیرنا کالضلع و الصلح الارض
النامیه ای خون یا زمین یکسان بودیم **اَنَا الْفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ لَهُمْ**

يَلْقَانَهُمْ كَافِرُونَ ای مادر را فرزند نو خواهیم بود مگر که
ان نبود خدای هفت بلکه امتنا و نیاز رسیدن خدای امتنا یعنی تا کنون تر از سر مگر

ناک و ویدکار اند **قُلْ يَتُوبُ إِلَيْكُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي**
وَكُلٌّ إِلَيْكُمْ مگوی محمد جان را دارم همه شما را فرستاده می مگر یعنی بر ایل

اندر کما شیشه اندر شما **سوال** چرا انجا گفت توبه مگر مملک الموت
و جای دیگر گفت توبه رسلنا و حای دیگر گفت الله يتوب فی الانفس جنس مومنانه از

تناقض بود **جواب** کوبیدم جان کشیدن از تلخ بای تا بحلقوم فعل درشتگان
است اعوان مملک الموت و جان برداشتن فعل مملک الموت بود و امانت فعل خدای

بود پس در تناقض لازم نیاید **ثمَّ اِلَى رَبِّكُمْ تَرْجَعُونَ**

سرخدای شما گردانید شمارا روز قیامت از بهر حساب و محاسبه را و از بهر
 ثواب و عقوبت را و لو ترک اِذَا الْحَرَمُونَ نَاكِسُوا
 رُؤُسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ و گریه با محمد آنکه کی بدکاران در پیش او افتاده
 باشند سرهای ایشان را از رخدای ایشان یعنی روز قیامت سوال و پوئزی
 شرط است جوابش کو بعد از آنکه شرطی جواب نبوی جواب گفته اند و ابشر
 در و همی است معناه اَلَيْسَ مَذَلَّتُمْ وَ حَقَّارْتُمْ وَ تَحْتَبُّ مِنْ جَاهِلٍ وَ لَقَدْ نَدَّ حَسْرَ
 شرط را جواب باز کنند تمامی ناکید را چنانکه گویند لَوَ اَنْتَ عَلِيًّا بَيْنَ الْمَقْبُورِ
 جواب باز کنند قَحْمِ عَجْرًا رَسَّاءُ بَصْرًا وَ سَمْعًا کَوْنًا کَوْنًا
 باز خدای ملایم بدو شمشیرم یعنی حقیقت بدستیم کی ما را می چه بایست کرد
 و در باقیمانده فرمان بردار کنیم فَاَنْجِعْنَا مِنْكُمْ صَاحِبَا اَنَا
 مَوْقِفُونَ ما کرد از ما را این باز که کار بند درستی کی می گمان
 امر بقیامت و سوال و حساب ایفتوا حیر لا سفهم البقیس و لو شَبَّنا لَاشْبَا
 کُلِّ نَفْسٍ هَدَاهَا و گریه ایستی بدای می هر نی راه راست یعنی معرفت
 و هدایت و گفته اند هدا راه نمودن او وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنْ
 بَلَدٍ مِّنْكُمْ كَفَشْتُمْ و سابق شده است از من گفتار و از گفتار است هر این بر تیر
 دوزخ را از پیران و از میان جمله و این سخن سابق شده بد است کی همه خط سانس
 بهشت نداشتند و مستحب خدای تعالی موافق علی و حکمت او بود سر خواست کی
 هر که روی و اید و روح کند معصیت ایشان تا دوزخ از ایشان بر آید از بهر این راه
 هر که خواست دوزخ روی و این عمل است و عدل از ملک و است
 فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا

بخشید عذاب دوزخ بدانکه فرو گذاشتند این روز و بار رسیدن بدین روز یعنی
 بدانکه این روز را شناختند **إِنَّا نَسِيبَاكُمْ وَذُرْقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ**
 بهما کثرتِ عَمَلُونَ بدستی کی ما فرود گذاشتیم شما را در عذاب جاویدان
 و ذر قوا عذاب اخلاص ای مثال هم گویند ایشان را بخشید عذاب جاویدان بدان
 بود بدی که دید هر چه بترانما **يَوْمَ نَبَايَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا**
ذُكِرُوا بِهَا بدستی کی مستانهای ما و سخنان ما از کسها گویند و حق
 امان آنکسها جای آرند کی چون میدهند ایشان را بدان **خَرُوسُ جَدِّكَ**
 بهقتل سجود کنار و خضوع کشد کار باشند فرمان خدای اعلیٰ سوال
 چرا که مومن باقی خدای آنکسها باشند کی چون مسویدان را سجود افتد بعد ما
 کی آن شرط امان نیست اگر کسی این نگیرد مومن باشد و در هیچ موضع این واجب
 نیست مگر کی سحره ملاوت رسد سجود سنت است **جواب** کومر این
 سجود خضوع است که از قبول کنند و این از شرط امان است گفته اند مضاه
 خو که دارند ای امان تمام آنکسها باشند کی چنین باشند و گفته اند از ذکر و
 بهامضاه اذاعها هم المودن الى الصلوة مودن را اجابت کنند بآمدن جماعت
وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
 و نماز کنند بستايش خدای ایشان گفته اند بیای با ذکر کنند خدای ایشان را
 و ایشان کردن گشتند از فرمان خدای **تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنْ**
الْمَضَاجِعِ بر خیزد بدلوهای ایشان از بسترها نماز شب سوال
 چرا گفت بهر خونم در دارند بدلوهای ایشان از بسترها بعد ما کی بدلوها در
 بر خیزد و بکس در دارند **جواب** کومر این صفت خاص کار خداست

چون مستقیمان طاعت ایشان خوشتر را حبان بر آسنة باشند کی بدوهای ایشان
 قرار نکند بر سر سیر وقت عبادت و وظیفه ایشان حنان محمد بن کریم گفت
 رحمه الله کی سنی سال است تان من از من خواب نه خواسته است گفته اند مراد
 از من غمان خفتی است کی خشنید تا نماز خفتی نکند و آمده است کی از امام سلطانان
 ابو جعفر رحمه الله عنه جمله سال نماز با ماذان بر طهارت نماز خفتی کرد
يَا عُوْزُ رَهْمُ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
 می خوانند خدای ایشان را بگویم و امید خوفاً و طمعاً فی الجنة و از این روزی
 کرده ایم ایشان را نفقه می کنند در کوه و صدقه یعنی شب نماز کنند و بر و صدقه
 دهند **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ**
 نداند هیچ تنگی ساخته اند ایشان را و که اخفی مسکون یا خوی مضاعف همان می
 سارم یعنی نماز گاه شب را از روشنائی چشمهای کمالتهای کی دلهای ایشان بیدار
 شاد گردد و چشمهای ایشان بیدار گردد و قره عین خشی چشم بود و خشی
 چشم را شادی دل بود و کرمی چشم را اندوه دل بود از آنست کی شادی دل را
قُرَّةُ الْعَيْنِ گویند و آنده دل را سحبه الهی گویند کی از شادی دل این خندان چشم برود
 و آنانده دل اب کرم از چشم برود **جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
 بابتی بدایع بودند می کردند کارهای نیک حسن بصری گوید اخفوا اعمالهم
 فاحفی الله نوابهم **أَفْمَنُكَانَ مُؤْمِنًا كَمَنُكَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ**
 ای آنکس کی درویدم بود حبان کس بود کی روز شوند بود از این
 هرگز یکسان و برابر نبود گفته اند از این است در شان علی بن ابی طالب رحمه الله
 آمده است و ولید بن عقبه و آن از بود کی ولید بن عقبه علی را گفت انا افضل منك لسانا

و احسن مکر و جهاد و اسطمنکیدا و ما کنت دونک فی اللقا و دهم حریار توکم
 نیامدم علی اورا کنت اسکت فانک فاسق خدای تعالی رفاق سخن امیر المؤمنین علی از
 این بفرستاد **سوال** چرا فاسق را مومن گویند بعد مای خدای درین است
 فاسق را ضد مومن نهاد **جواب** گویم فاسق باشد کسی که فرود و این فاسق
 درین موقع معنی کافر است و لکن واجب نیاید تا هر فاسق کافر بود این هم
 حنان است کی جای دیگر گفت افجعل المسلمین کالجوس محمدا در را بر مسلمان نهاد
 واجب نیاید تا هر محمدا کافر بود و ناموم و نامسلمان بود و لکن محمدا کافر
 بود معنی حای دیگر گفت ام حسب الذی اخرجنا من الدنیا ان یجعلهم کالدین امسوا
 و عملوا الصالحات الیه درین است سیئه را در را بر امان آورد واجب نیاید تا
 هر سیئه کفر بود و خروج از ایمان بود فسق و فاسق هر جین است برای از الحادی
 تعالی فاسق را در بر مومن آورد واجب نیاید تا هر فاسق خارج بود از ایمان و
 کافر بود و از سر این خود مدیده است کی این فاسق درین موقع کافر است
 نه بی کسی گفت و اما الدین مستقیم و اما الدین کما ارادوا ان یحواسها الیه
 و اما قتلهم و قوا عذاب النار الی کبریها نکلور و این صفت کافر است
اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوی
 اما الکسهای که رویند و کردند کارهای نیک و اخلاص من انشان خدای
 انشان نشان را بود بهشتهای ماوی گفته اند ان ماوی جایگاه خامکان خدای
 است جنات چهار است جنات البقر و جنات عدن و جنات الفردوس و جنات الماوی
 و گفته اند جنات الماوی صفت همه بهشت است **نزل بما کانوا**
یعملون روزی بود از بهشت انشان را گفته اند فراموشی که می بود

بود ایشان را بدیخ بودندی کردند از مباحات آنکه جای کاوازانند کرد و گفت
وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و اما آنکه سبکی بیرون
 شدند از دین و فرمان خدای باز گشتن جای ایشان آتش است **كَلِمًا أَرَادُوا**
أَنْ تَخْرُجُوا مِنْهَا أَعْبُدُوا فِيهَا هر که کی خواهند که بیرون آیند از اینجا
 و اگر دانستند ایشان را در اینجا و آن بود کی دورخ چون بر آرد و دجیان را از قعر
 بر سر اندازد و تشنگان باشند ایستاده با مقام ایشان را می رسند و فقر و خورج
 می دهند بیک صرقت مفقود خریف بدورخ فری می شوند و گفته اند که اگر ادا و آن
 هر خواهند که آه کی خواهند کی عذاب سبک کرد می سوزانند ایشان را بعد
 این ایستاد و اعادت زیادت عذاب بود چنانکه گفتند زنا هر عذاب و الله
وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
 و گویند ایشان را محشید از عذاب آتش که بود دیدار را بدورخ می داشتند
وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِيِّ وَالْعَذَابِ الْأَكْبَرِ
 هر سه محشید ایشان را از عذاب نزدیک تر و کمتر و دور عذاب نزدیک تر
 گفته اند عذاب ادا عذاب بد است و گفته اند محشید این جمعی است و گفته اند
 عذاب محشور است پنج خدای عالی در در قرآن عذاب محشور را یاد کرده است
 محکامه قان له معیشه منکاعنی القبر دیگر جای گفت و لو تری اذ فزعوا فلا فوف
 یعنی القبر سبک جای گفت بلحسری علی ما فوط فی حبسه و ذلك القبر
 حمار و حای گفت بوم یطش البطشه الکبری یعنی القبر محشور است عذاب
الادی دور العذاب الاکبر یعنی عذاب القبر اعلمهم بر جحون
 نادر خورد آن بود کی ایشان را کردند از گمراهمان و ارباط حق و الله اعلم

سوال اگر این عذاب ادبی عذاب کوراست پس چرا گفت لعنهم و جهنم بعد ماتی
 از پس آمد در کور شدند زیرا که گفتن نبود باطل و بحق **جواب** گویند لعنهم
 و جهنم معناه این و عید نکردیم عذاب کور و از عذاب عذاب دوزخ نادر خورد این
 و عید از بود کی ایشان بحق کردند گفتند مضاه لکی جمعوا من العذاب الادی الی
 العذاب الکبر و المقمه **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ**
عَنْهَا و که بود ستم کار نیز برتر حق و ستم از انفس که ستم دادند و آیات خدا
 و بر روی کرد ایند از انکار و خود ان **أَنَا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُتَقَمُونَ**
 بدرستی کی ما از بدکاران یا عرض از آیات ما داد ستاننده ام **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى**
الْكِتَابَ بدرستی کی ما موسی را دادیم نامه معنی تورات جملا شرف و آمده
 است از حسن نصیری کی پورنت هر از سوره است هر سوره ی هر از انت هر انت چند
 سوره ی البقره و آل عمران **فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ**
 مباحث در کمانی از دیدار او **سوال** مصطفی موسی را دیده بود و علمها السلام
 چون این آمد بانه اگر دیده بود جود شک بود پس چرا گفت و لا املک و مره من لاه
جواب گفته اند از خطاب رسول است مراد من که گفت را و گفته اند
 مراد از خطاب هر رسول است کی او را می و عده دهد بیدار موسی تا شب معراج
 چهار بار موسی را دید یک راه درست المقدس در راه موسی را در کور دید نماز می کرد
 دیگر بار مسجد النبا او را دید بار رسولان حشر کرد و در قفا مصطفی نماز کرد
 سید کبار با سمان حماد چون ارقاب قوس بار گفت موسی را امر ایامید و امر سجا
 غار روی عرضه کرد ناموسی گفت یا محمد خفیف خواه مصطفی از خدای حیض
 خواست تا سنج آمد و گفته اند ملائکی مره من لقایه معناه فلا املک و شک من لقا

موسیٰ اَدَى مَرْغَمَهُ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّلْاِسْرَائِيلَ وَكُودِم

اورا راه عا بنده مرفر زنده از یعقوب را بدعوت حق و گفته ایندا و راه موسی سنان

وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْدُوْنَ بَاْمِرِنَا لَمَّا صَبَرُوا

و کردیم ایشان را استخوانی حی راه می نمودند فرما از ما حق را بیار خوانند بنوحید
برای انصهر کردند و اگر ما استندد خوی انکه کی صبر کردند شما نیز صبر کنید اگر امانت

وَكَانُوا اٰیَاتِنَا يُوْقِنُوْنَ

می بودند یعنی کرده بیه امانت ما از آن یک هو یفصل بدینهم یوم الفیه

بدرستی حی خدای توان استن حی او داوری کند و جدا کند میان ایشان روز رنج

فِیْمَا كَانُوا فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ

در اینج بودند در آن فاد وای می کردند

اَنْدِر طاعتاد و افعال اَوْلَمِ یَهْدِهِمْ

ما ایشان را و کریا خوی فعل خدای بود و روا بود کی فعل املاک بود و الله اعلم

كَمْ اَهْلًا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ وَنُظُنُّوْنَ فِیْ مَسَاجِدِهِمْ

که چند هلال کردیم از پیش ایشان کرده های را چون امر ما جنبه و قور خالیه

می روند اسناد در جایگاههای ایشان از فی ذلک لآیات اَفَلَا یَسْمَعُوْنَ

بدرستی که در آن هلال کردن ایشان نشانه های و پنهانها استنای می شنوند

خسرهای ایشان می در یابند اَوْلَمِ یَرَوْا اَنَّا نَسُوقُ الْمَالَ اِلَی الْاَرْضِ

الْجَزْرِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا

ای که نکند ننداند اندکی مای را نیم اب را

یعنی مع بر آب را که انداب روان سوی زمین نبات میرود و از آن کشت

تَاَكُلُ مِنْهُ اَنْعَامُهُمْ وَانْفُسُهُمْ اَفَلَا یُبْصِرُوْنَ

می خورد از آن رسته ها و بایان ایشان چون گیاه و گاه و تنهای ایشان چون خوب

و طعامی نمی پسندد و نمی دانید کسی از جنای کی قادر است به بخور احوال از کشت
 قادر است مرا حفظ و بهر چه خواهد و بَقُولُوا مَتَى هَذَا الْفَتْحُ
 اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ می گویند کافران مکه کی خواهد بود از ان فتادان
 مکه که هستند راست گوین و از ان بود که یاران رسول در حفاهای اهل مکه
 در ماندند گفتندی باشند تا در فتح مکه مکافات ثواب اهل مکه حمله ستان
 گفتندی منی هذا الفتح همین کسی خواهد بود از فتح مکه و گفته اند منی هذا الفتح
 حکایت قول مسلمانان است کسی گفتند قیامت کی خواهد بود قیامت را بار زومی
 خواستند تا از محنت دنیا و حفاهای دشمنان برهند حدای تعالی گفت

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ لَمْ يَكُنْ يَوْمَ يَوْمِ
 حکم و داوری قیامت سود ندارد انکسها را کسی نگویدند در دنیا کوشش ایشان
 از روز اما اکثر مفسران بر آنند کسی از فتح مکه است لا سفع الدن کفروا
 انما هم سود ندارد ان کافران را ایمان ایشان ناستند خالده و لید کسی در افتاد و می
 کشت ناد کوههای مکه خون براند و ایشان از نیر جان شهادت می کنند خالده
 می کشت خاصه از بنی خزیمه و لاهم یُنْظَرُونَ و نه ایشان را
 هیچ زمان دهند فاعرض عنهم و انتظر انهم مُنْظَرُونَ

بگردان ایشان با محمد از مکافات ایشان و انرا که آمد کسی رسول مکه بود و امس
 نیامده بود بقتال و از بعد از امر آمد بقتال و انتظر حشر می دارد نصرت ترا
 و هلال ایشان را و گفته اند معناه و انتظر الامر بالقتال انهم منظر و ان کی ایشان
 حشر دارند کار باند هلاک را و الله اعلم

تمت السوره

حسرت از مصطفی صلوات الله علیه کی او گفته که سوره الاحزاب

راخوانند خدای تعالی ملائکات را بخواهند برانادی و یازد و زخ جاویده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِأَيُّهَا النَّبِيُّ ای معاصر نزد کوار انبی بهم خوانده اند و بی هم معروف
نزد و هم نزد رزرا الحدر حبر است کی مردی رسول است را گفت یا نبی الله هم رسول گفت
لا سبزو اناسمی اما انانی است و نبرد رفت حنار ترک هر صبح نذر اند و نذران نفع است
است نبی هم مرتفع باشد چنانکه گویند مکان نبی ای مرتفع و نبی هم از بنا بود و بنا
خبر بود ما بها النبی معناه باربع الی اسم باربع الذکر رفیع القدر رفیع الهمه
رفیع المعراج رفیع الدرجه اتق الله بیتر من خدای و بیتر هم از ازار
خدای ای ثبات کن بر تقوی امر است رسول انبیات بر تقوی را می

رسول خود متقی بود کفته اند از خطاب رسول راست و مراده مومنان را و گفته اند
اتق الله فی نفع العبد و کفنه اند اتق الله فی تجدد العبد مع کفاره مکة بعد ما تقصوا
العهد ولا تطع الکافرین و المنافقین و زمان

ناک و مذکوران و دور و باریا الکافرین و اذ ان یوسفیان حرد است و یاران
دی و المنافقین عهد اسطی و یاران دی شان نزول ایند ان سوره ان بود که
مصطفی سال حدیثیه باهل مکة صلح کرده بود برانکه ناده سالان من حرد بکنند و با

عهد یان من حرد بکنند و با حردان من یار نکرد بداهل مکة دو سال راز عهد
شان کردند انکه عهد رسول راست استند بدانکه یانی دیکل یار گشتند و یانی بکر
و انشان حرد بیان رسول بود ندو بری حراعه بیرون آمدند و انشان عهدان رسول
بودند حرد عهد رسول راست استند حواسند کی ان نفع عهد را بر رسول خدای
بوشند و او را بر عهد ران وقت امر انشان یوسفیان حرد بر بود کسر و ستاندند

کسی روز بمیدیه نشو و یلحم و عید تازه کن پیش از آنکه وی گاه شود کی ما عهد وی
 بشکسته ام کی اگر وی خمر نشود فصد ماکند و ما با وی رنیا هم بوسیلت می رسد به
 اند برای خمد به عهد را این فقه مقدمه فتح مکه است ما را بوسننه در سوره النصر
 گفته اند سوفیو خدای همتا **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**
 بدستی کی بود و همت خدای همتا نقص عهد ایشان را با درستی کار درست
 گفتار حکم کرد کی بوسیلت از انکشی و از آن بود که رسول فصد کرده بود بکشتن
 وی و باران وی که چون بدانست کی ایشان عهد وی انقض کرده اند لکن خدای
 بخواست کشتن وی از آنکه داشت کی وی مسلمان گردد **وَابْتَغِ مَالِيكَ فِي**
الْبَلَاءِ مِنْ رَبِّكَ و بر روی عز از آنکه و می کشند بنوا خدای و
 یعنی تو فرمان خدای که دار ندان فوال کافران و منافقان کار کنی **إِنَّ اللَّهَ**
كَانَ مَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بدستی کی بود و همت خدای بدست
 ستمای کیند گاه و کرم ما عملون به خواهی خبر باشد **وَتَوَكَّلْ عَلَى**
اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و توکل کن خدای در بار مصالح و معاش
 هر شس سنده است خدای کار را و بیکه از ای و کفی ایسه و کبلا االف بالله و کبلا
مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ نکرد خدای هر مرد
 را هیچ دو دل در میان او شان ترول ان است گفته اند آن بود کی کافران مکه می
 گفتند محمد دو دل دارد سگ دل قرآن می یافت و بد کردل معامله خلق و ورزد
 ان است در جواب ایشان آمد و گفته اند ان در ان آمد کی کافران مکه مردی را
 معروف بای معمر گفته کی او دو دل دارد از بس اخبار و حکایات کی او با ذ
 داشت تا رو بدی کی لشکر قریش گرفتند وی را از لشکر و بدست باختی

می‌دیدند تا می‌که بیک تا فلین دو دست وی و یک تا دریای و سفیان نخست اورا بید
از مهر مان گفت همین با ما هم ما و را که گفتند لشکر ما را شکستند بسیار کشته
و خستند و اسیر کردند و سفیان گفت این یک تا فلین در دست حراداری وی گفت
اربد تا انجامد و بید خودا که می‌باشد شمر کی فلین دریای دارم یا نه مردمان بداند

کی نامد و قلبی اورا بحال است این است بیامد آنکه گفت خدای عزوجل
وَمَا جَعَلْنَا زَوْجَكَ مِنَ اللَّهِ ابْنِي تَظَاهَرُ وَزَمْنُهُمَا تَكْمُرُ

و نکردان زن شمارا کی می‌طهار کنید ایشان را ماد را زن شما این است در شان اوس
بن صاف آمد و نزد وی خوله کی وی عادت جاهلیت از زن اظهار کرد و طهار در جاهلیت
طلاق مان بودی در اول اسلام هم بر عادت می‌رسد خدای تعالی در زنت نمود کی
از باطل است و بزرگ فطرت هشته نکرد و حدیث طهار بنمای در سوره محاده گفته اند
سوال چرا گفت زن طهار کرده را کی مادر شما نکرد و بعد مائی هر کس داند کی

زن و هر کس مادر او نکرد **جواب** گوید در جاهلیت مردی کی زن خویش
را طهار کردی از او در حرامی هیچ مادر خویش داشتی که بیهر کرد و انداختی بوی
گفتی که چون ز رفان رفت کی انت علی طهار ای زن مادر شد و در باب هر چهار کردند
خدای که ان همه باطل است **وَمَا جَعَلْنَا أَعْيَامًا أَبْنَاءَكُمْ**

و نکرد خدای تعالی سیر خواندگان شمارا سزا شاعنی همچنانکه طهار زن هر مرد
هیچ مادر نکرد و بیشتی کس فرزند نکرد و ان در از آمد کی دید جارتی بوی
رسول بود و رسول علیه السلام اورا سیر خواند که مال عقدا اسب و غایت مرد
بود چون زلف بنت حمز عت رسول از مکه بمکه می‌رسد آمد طمع می‌داشت
کی رسول اورا بزنی کند نامد از خدای تعالی کی اورا بزنی حار نه ده بداد و حق

برآمدند و او را دست برداشت رسول او را خواست منافقان شماست کردند گفتند
 کی می گوید زن سر را بر می فتاید کردن و خود زن سر را خواست خدای گفت و ما
 جعل ادعایم این است **ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ**
الْحَقَّ وَهُوَ يَعْلَى السَّبِيلِ ان گفتار شما است دهانهای شما سخن
 زن فانیهای شما می گوید زید بن محمد و از حقیقت نیست و خدای می گوید سخن
 راست و در دست و او را نه نماید راه راست و مواد است می گفت **ادْعُوهُمْ**
لِآبَائِهِمْ هُوَ اقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ خوانید ایشان را پدران ایشان گوید
 زید چرا نه می گوید زید بن محمد از داد زید خدای تعالی **فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا**
أَيَّاهُمْ فَآخَوَانُكُمْ فِي الدِّينِ اگر ندانید پدران ایشان را برادران شما
 اند در دین سوال چرا نه و چه معنی بود این را می دانند پدران ایشان را برادران
 شما اند در دین و مالی که پدر پدران ایشان را می دانیم هر برادران ما اند اند در دین
جواب گویم معنه کر نام پدر پدران ایشان را پدران ایشان باز
 خوانید و کردند ایشان را برادر خوانید با گوید با اخی با عباد الله با مومن با اسلام
وَمَوَالِيكُمْ و این عر شما اند گوید با بن عر و موی نیز دوست بود گوید با خود
 و موی نیز با بود گوید با صاحبی **وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا**
أَخْطَاكُمْ بِهِ و نیست بر شما نهی و تنبی در آنچه خطا کنید از ایشان از نهی
وَلَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ بلکه بدان که در تنبی قصد کرد دلهای شما
 از سر نهی که تر گوید و گفته اند معناه و از سر نهی که کسی خطا گوید و بران
 گرفتاری نبود اما هفتد نباید گفت **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا**
 بود و هفت خدای امر کار و بخشا بنده تان را و از تمامی رحمت خدای برندگان

۵

۱۰

۱۵

۲۰

تا بناجای است که در زان کت ان صغه کی خطا کنند بدان شما انکیرم و انج بقصد
 کنید خود عفو و رحیم و گفته اند اگر از دور عالم را فانی عالم را فرزند از آدم
 کسی باشد که وی مستحق رحمت باشد و خدای بی روی رحمت نه کند وی را رحمتی باشد
النَّبِيُّ اُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ مفسر اولی تر هر دو کان
 از تنهای ایشان به معنی یکی رسول را ایشان مشفق تر و ایشان را با صحر از انک ایشان
 مرنهای اسان را دیگر معنی اولی بالمؤمنین یا ز امره نافذ میم و حکم جبر علیه و السور
 هم از محموله انفسهم سد که معنی الی اولی بالمؤمنین مضاعف و هم و حفظ
 علم و مراعات مانع و منتهی انفسهم من بعضی بعض **وَاَزْوَاجُهُ**
اُمَمَاتُهُمْ و زنان و عیله السلام ما ذان ایشان اند یعنی در رحمت و نطق
 مومنان ایشان را چون مادران مومنان اند و در تحریک نكاح اما در ستر و حجاب و دیگر زنان
 اند در حب است که زنی عایشه را گفت با امته عایشه گفت رسول الله علیها
 من زهاذ ربیستم من مادر مردان مومنان امر ترا باید گفت با اختی سوال
 چرا است که خدای تعالی زنان رسول را مادر مومنان خوانده گفت و از و اوجه اماتهم
 و رسول را مادر ایشان خوانده لایک گفت ما که هم با احدی از جمله جواب
 گویم زیرا که خدای تعالی خواست که مومنان زنان رسول را علیه السلام نام تعلیم
 خوانند رحمت ایشان را و زن را به هیچ نام نه خوانند ممترازان و ممترازان کی او را مادر
 خوانند و رسول را به هیچ نام خوانند ممترازان و ممترازان کی او را رسول الله خوانند
 زیرا که گفت و لکن رسول الله دیگر جواب زنان رسول را مادر مومنان خوانند تا کس
 طمع نکند در مخالفت ایشان زیرا که روانه مادر را زنی کردن اگر رسول را
 بد مومنان خواندی نه روانه زنی کی و کی را از ان بنی کردی زیرا که گفت انک

روان بود مادامی که درین روان بود دختر را برنی کردن از پدر او رسول را بدو مبار
نه خواند سدا که جواب رسول را بدو مومنانه خواند لایق ایشان را چون جان
ایشان خواند گفت النی اولی بالمومنین من انفسهم یعنی باستان اولی از جان ایشان و بسیار
نداشند کسی از فرزند ترا کند اما هر که شود کی جان از تن بیگدشتابد اند که
رسول مومنان نزدیک تر از پند ایشان محمدهم گفتی درین چه گفت و از واجه
امهاتم گفتان است کسی هر که او را دارد عایشه را ای کسی را از این رسول گفت
وی نه حلال زاده بود زیرا که مادر را بدقت در حلال زاده کی در نیاید و نیز در حیر
است کسی بخامر علیه السلام عایشه را گفت من در مرض یک امام ایضاً رسول
وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ و خداوندان خویشها
یکی از ایشان اولی تر از دیگران از نزدی و از آن بود که در اول اسلام مرثیه
بودی نه بقرابت اعمای از همه اجری مرثیه نیافتی نه مهاجری از اعمای و کوجه
مسلمان و قرابت بودندی احدی از خدای تعالی از حکم را منسوخ کردید این است
فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأُولَى الْأَرْحَامِ قَرِيبٌ قرآن است
یعنی در قرآن بدید کردی مرثیه با تمام قرابت است نه بهر که از نزدیکان و محرم
کنندگان سوال چرا گفت قرابتان یک دیگر اولی تر از دیگر مومنان و مهاجران
بعد مالی قرابت با تمام و محرم منافات نکند زیرا که قرابت باشد کسی هم مومن بود هم
مهاجر جواب گویم معناه و اولی از حرام من المومنین و المهاجرین بعضه اولی
بعض مع بعض ایشان مرثیه یک دیگر اولی تر از دیگر مومنان و محرم کنندگان
أَلَا أَنْتَفَعُوا إِلَى أُولِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا مگر آنکه کنید جای
دوستان شما مگر کسی و از آن بود که کسی در وفای کسی نه قرابت بود و با قرابت بود

و لكن بفرار نه بود و صیتی گشت تا سه نیک مال رو باشند و کشتن از سه نیک
 و صیتی کنند و بیاری مر رو باشند که در نه بالغ باشند و رضادهند و اما در نزدیکی
 وی را حکم بود بر همه مال خوش و فقیر در آن **كَانَ ذَلِكَ فِي**
الْكِتَابِ مَسْطُورًا بود و هشتان حکم در لوح محفوظ نوشته و در کتاب
 اولین همچنین بوده است سوال **بِسْمِ حَرَامِ عَلِيٍّ خِلَافَتِ رَسُولِ اَوَّلِيٍّ نَكُونُ**
 از یوکر و عمر و عثمان بعد ما کی خدای گشت و اولوا الاحرام بضم اولی بعضی معنی بود
 از اولوا الاحرام رسولی یوکر و عمر و عثمان جواب **كُومَرَانِ كِه خَدَايَ**
 گفتن فغالی و اولوا الاحرام بضم اولی بعضی در باب خلافت است بعد باب خلافت را
 کی اگر در خلافت بودی عباس از علی اولی تر بودی خلافت رسول از علی بر آلی عباس
 عمر بود و علی از عمر و عمر از عمر را حاد کند پس بدید آمدن کی از در ملاقات ^{خلافت} **وَ اِذَا خَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ** و باید گفت چون بگفتند از جملین از
 عهد استوار ایشان **وَمِنْكَ وَمِنْ نُوْحٍ** و از تو و احمده علی بی امتی
 هاشمی اسمعیلی نسب و از نوح عهد بگرفتند گفته اند این عهد در روز ميثاق بوده است
 کی خدای تعالی عهد بر فرزندان آدم گرفت اول بر مصطفی آنکه بر نوح آنکه بر دیگر
 رسولان یک یک آنکه بر امتان یک یک و از عهد توحید بود و قصه ی ميثاق در واد
 اخذ ربك بنامی گفته آمده است سوال **جَرَّازِ هَمِه** بیغامر از نوح را خاص
 کرد ما آنکه و را ما مصطفی هر عهد داد جواب **كُومَرَانِ كِه** اولی از نا سخ
 شریعت نوح بوده است و از نا سخ شریعت مصطفی بوده است و امتحان تکلیف شریعت
 بنسخ از نوح بوده است تا مصطفی علمه السلام گفته اند این عهد ثبت است کی
 خدای تعالی در همه کما ما عهد بر رسولان گرفت کی خود بر توحید شایان کنید

و خلق را بدان خوانید و بدان رسول و کتاب کی از سر باشند اقرار دهند و همه یکدیگر
را صدق کنید و از بعد نوح ابراهیم را و موسی را و عیسی را خصوصاً ذکر دولت
و ابراهیم و موسی و عیسی ^{زیرا که ایشان بودند صاحب} کتاب شریف گفته اند هر فعل ایشان را **وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا** و مکرر از ایشان عهد استوار و محکم سوال
چون از سر گفت و اخذ نامن المین متناهم و منکد من نوح تا با حرا که گفت و
اخذ نامنهم متنا فاعلیظا تکرار چرا کرده و مالی ارش حلیه متناق یاد کرده آمد
جواب گفته اند تکرار کرد برای تاکید رانه یعنی کی گفت متنا فاعلیظا گفته
اند اول متناق بر توحید بوده است دیگر متناق علیظا بر اظهار نفعت و صفت محدود ^{است}
لَيْسَ الصَّادِقِينَ غَرْصًا قَوْمٌ تایید سازستان را از راستی
ایشان یعنی روز قیامت رسولان را نیز سندان تبلیغ و امتان را نیز سندان احاطه و وسایل
انماری گویند معناه لیسال الصادقین غرض قومی که هر آینه میرساند راستان هکذا را
از راستی ایشان سوال چرا صادقان را تخصیص کرد بمسوال بعد مالی جای
دیگر گفت و در یک سالنامه اجماع **جواب** گویند صادقان را خاص کرد تفرع
و تنجیه دیگر از این چون راستان و راستان هکذا را نیز سندان و فر و کذا در دیگر
کمال دیگران چگونه باشند و مفسود از سوال صادقان بنویس و خوف دیگر را باشد
وَاَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا و ساخته است تا کرمندگان
را مصطفی عذاب در دنا و از عذاب دور است جاوید سوال
چون عذاب کافران را ساخته است موم حران رسد از عذاب کافران
جواب گویند آنکه گفت عذاب کافران را ساخته است موم را جای

ایمی نباشد چنانکه گفت اعدت للفقیر ممشیت منتقبان راست برای این زمان صفتی را
 جای نومی نباشد یا ایها الذین آمنوا اقرؤا و وحدوا و
 صدقوا و قالوا لا اله الا الله محمد رسول الله ای انکسبای کربیده اید و ای شکی که در کار اند
 اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید موقوف داشت خدای را شما
 سوال چه فایده است در ذکر نعمت بعد مای کافر ابر ذکر نعمت هستند
 و در آن فایده نه جواب گفته اند اذکروا نعمت الله معناه اشکر و انعم الله
 چنانکه عمر بن عبد العزیز گوید ذکر النعمه شکرها و گفته اند بد ذکر نعمت فرمود
 تا از ناعته کرد و مومنان را به شکر نعمت تدبیر الی مقدمه شکر ذکر نعمت است
 اذ جانتکم جُنُودٌ چون شما و جرب شما آمد شکرهای یعنی
 احزاب عرب این است در حدیث احزاب آمده است و از آن خبر خندق که پس از سال
 هجری بود از محرت سید المرسلین اول سال هجری خود حرب بود رسول را که خواند یک سال
 از محرت حرب بدر بود سید یک سال از محرت احد بود چهار سال بدر المعری بود و محرت
 حرب اول بوده **فصله حرب اخزاب**

و سبب آن آن بود که چون رسول علیه السلام بنی نضیر را جدا کرد در شش هجری از آن
 حبشی را خطیبی که شد و او سفیان حرب با اهل مکه عهد کرد که شامی محمد
 ایند ما با شما یار کردیم و تن و دست و سلاح و مال شما را میزدیم تا اسلام را بکسر
 مستاصل کنیم و سفیان امیر مکه برخاست و چهار هزار سوار مکه و اطراف
 مکه را گرد واکاف عرب را مزد و همه استغلت کرد تا ده هزار سوار جمع کرد
 و اهنگ مدینه دادند و هر سوی حیران مطلق را حیران آورد که لشکری عظیم قصد
 مدینه کرد و نهادل قوی دارد که خدای شما را نصرت کند و مطلق بیرون آمدن مادی کرد

یاران حاضر آمدند رسول خطبه کرد گفتند ای مدعی سواران عرب هر شش گشتند
 بهر طرف ما وفد کردند بماسطحه صواب بیند در مدینه بیانشم با حرب بیرون شویم
 یاران گفتند بیرون برویم کی اگر در شهر بیانشم عدد و بنیاد کی از ان عجز است رسول
 خدای دگر ما را همین سخن را نکرار کرد در سبیل مشاور علی کعب یار رسول الله کز ترا
 همی دشوار اید بیرون رفتن ما را دستوری ده نلما حرب بیرون شویم رسول از رای همی
 خوشتر نیامد سلمان باری گفت یار رسول الله بنواحی ما یعنی بدیار عجم چون لشکر عظیم
 فصد شهری کند کرد از شهر خندق و کتد و اهل شهر در شهر باشند و بلعد و حرج کنند
 اگر صواب سنی ما همچنان گفتم رسول از رای سلمان صواب اندر نمودن تا حوالی مدینه
 کنده گشتند رسول خدای نفس خوش با همه یاران بنار مدینه آمدند کنده
 می کنند افش بن مالک گوید سختی بدیدم در کنده چنانکه هیچ اهل بران کار
 نکرد مسلمانان در آن فرو ماندند رسول را خبر کردند رسول ایامد و معقول بدست
 گرفت و بفرمود تا اب بمان سنگ زدند آنکه سه بار گفت سراسه و معول
 بر دامن سنگ حاره همه ربیل زه گشت سلمان گوید من یار رسول استاده بودم
 با ولحرم کی ز دوری از سوی من بدیدم رسول مرا گفت بدیدی با سلطان گفته
 دیدیم گفت چه دیدی گفت شهرهای من را بدیدم رسول گفت روز بودی خدای
 تعالی از همه را ولایت بامت می دهاند که ضربت دیگر زد دوری سوی شام
 بدیدم رسول و بیا گفت دیدی گفت دیدم که چه دیدی گفت شهرهای
 شام دیدیم گفت روز بودی خدای تعالی از همه را ولایت بامت می دهد
 ضربتی دیگر زد دوری سوی مشرق بدیدم رسول گفت دیدی که چه دیدم
 گفت دیدی که حراسان و شهرهای عجم را بدیدم رسول گفت روز بود

•

۱۰

۱۵

۲۰

کی خدای تعالی از همه را ولایت بامت محمد و هدیه ای از ایشان رسید گفت
 آنت عشوه و غرور کی محمد مردمان را می دهد در مدینه در مانده شهر را بر
 خوشن چهار می کند وی گوید همه همان مملکت بخوام گرفت آنت آمد قل
 اللهم ما لك الللا لایه انكه در آن كنده مطلق بدست خوشن خالی می
 داد تا بسینه در خاك شند و سه شیار و روبرا مده بود کی رسول خدای طعام
 خورده بود و از كرسلی سبک بر شكم رسته بود حایر بن عبدالله انصاری
 از بند دلش بر وی سوخت دستوری خواست از رسول و خانه شد همی بای
 را بساخت و فقه می میر بای وی در واداك انو امة علی ام جامع را بذهبا
 بنشته آمد خون كنده تمام كرده شد یک جای راه بگذاشتند تا باعد و انجا
 حرك كنند و رسول از آن خوش را حصی فرستاده بود در مدینه لشكر عدو خبر
 یافتند و سوار مبارز فندان كوشتك كردند تا حرم رسول را برده گیرند
 چون بدر كوشتك رسیدند زنان رسول حسان ثابت را گفتند بیرون شو با ایشان
 حرب كنی مرد در میان ما تو ای حسان گفت گرامی حرامدی رسول را انجا
 نفرستادی و ان از بود حسان بد دل بود حرب نتوانستند دید و گویند شمشیر
 كشیده نتوانستند دید از بدلی اما زقان او بود و زقان از دهن بیرون كردن از
 بی وی ركزشتی مطلق علیه السلام گفت میاذا کی وی حرب سده هره
 وی بچكد و وی را با حرم خوشن بدان حصار فرستاد و چون زن او را گفتند
 بیرون و حرب وی می رسید صفیه عمه ی رسول ز ره می درو شد و خودی بر
 نهاد و بیره بدست گرفت حرب از حرم مبارز بیرون آمد یکی را اسف كند نصرتی
 دیگر هزمت شد چون لشكر عدو خندق رسیدند هر كس خندق ندیده نو

فرومانند مبارکتر از ایشان عمرو بن عبدود بود مردی بود نامدار در همه عرب
 کس با وی رنیا مدی بمبارزت سد و ستارده سال عمروی بود همی چون از خندق
 بدید عنان نکرد ایند ابلیس هفت حمله بر حکم شش وی آمد و حمله مردی
 بود در قرضش سه سال بود تا مرده بود چون عمروی اندید عجبش آمد ابلیس گفت
 من رسول عری ام مرا زنده کرد و بنور سوار کردی من را توانا خوشنودم و بر تو
 خسترم ام کی تو بیدرم انصرت نکردی و با احد مرا نصرت نکردی چون عمر انصرت
 حمیت جاهلیت او را بر خویشید بر کشت و اسب در کنده افکند و از کنده
 گذار شد فهد رسول و باران کرد بانگ زد مسلمانان بر معرکه استاده بودند
 او از عمرو و سیدند کی هلم مبارکستان را از او اعر و هول آمد و بیک صدق
 رسول الله علیه فهد کرد کی روی وی بیرون آمد بمبارزت رسول و انکاشت
 عمر فهد کرد همی رسول او را نکاشت و عمر و اسب بر در مدینه ناوردی کرد
 و جولان کرد و می گفت هلم مبارک چون کس را ندید کی روی وی بیرون آمدی
 روی سوی لشکر کرد و اسب بنه نامی گفت

ولقد لحقت من الله اجمعهم هلم مبارر وقت اذ خیر الرجال موقف القرن للناجی
 ان السجاعة فی الفقی و الجود من حیر العزیز تا علی جویشد عسرا ن روی وی
 بیرون شد و از تلحیر علی از ان افتاد کی رسول علیه السلام می خواست که
 زره خویش را در روی پوشاند و زره حاضر نبود تا حاضر کردند رسول را
 بدست خود بدست وی داد و وی را دعا کرد سمرت علی اهنک بع و داد غراب
 و تران اول جواب شعر عمرو باز داد گفت

لا یجلی فقد اناک محیب صوتک غیر عاجز و لقد دنت منک الیمات فان تقروا و اتساجز

انی لا حوالان نفوم علیک یا حجة الجبار عمرو گفت من انت علی گفت انا علی ابی طالب
 عمرو گفت یا علیم ارجع وراک فلسفت تشکی و لا اقاتلک علی گفت چرا گفت زیرا
 کی مرا با تو بزدرتو دوستی بود من روان او را ندیده کن نیکم بقتل تو علی گفت امر و در روز
 حرب اسف نه روزی با ما نه مبارزه کاری کن عمرو گفت ان چیست علی گفت
 بگو لا اله الا الله عمرو گفت الخیر من خیر من هذا القول دیکه چیست ان
 علی گفت ارجع وراک اگر ان سخن نگوئی چنانکه امدی باز کرد بسلامت بر
 خویشتن ستم کن عمرو گفت باز نشی من عادت ندادم تا دشمن نکشم سببگر
 چیست علی گفت بر ان اسب فرو ذای کی می سازه امر تا هر کس عمرو را اسب
 فرو ذامد گفت هدا نشانی چون شیر مسب سه زره بر هر پوشیده چهار هزار
 در مرز و خود و سلاح برهنوی عمرو خطاب کوید چون وی ای از اسب با کرد اندید
 بنداشته او را کی رجل من رجال عاد پس بر یکدیگر حمله بردند کردی را امده
 چنانکه کس بی را ایشان را ندید مسلمانان سخت غمگین گشتند کی مبادا کی علی بنزاید
 دعای کردند و ماهی بر می سپید میسان ایشان مکر او را شمشیر هر چون
 ساعتی را بدان کردند و شست علی را دیزم نگی می کرد عمرو را کشته می کند
 تیغ بر پشت وی فرو می آورد چون کالی کرد مسلمانان همه تکیه بر آوردند چون
 لشکر عدو بدانشند کی عمرو کشته شدند و مبارزد دیکه شش علی امده اند
 گفتند با علی دیر کاری نمود کی بر مردی ابکشی او را نه تو کشتی او را زاده
 کشت اکنون مردی کن علی چون شرعاً حمله ی هر دایشان یکی را از ایشان
 بیک ضربت کشت ان دیکه زره و خود را در علی انداخت و بکشت چون مردان
 او را گفتند و حکم تراحه نمود گفت رات الموت الامر بن عیسه انکه مبارزان

یک یک می آمدند تا شش مزار را علی بگشت و حرب در سوختن یکی از میان عدو
 سعد معاذ را می مژد انصار بود تیری زد بر دل الحار و گفت خدایا انا ان عرقه سعد
 گفت عرقه الله فی النار اللهم لا تمنح حتی اسقم من قرظہ و لشکر عدو را از کده ساختند
 و هر روز حرب می آمدند و حرب می کردند و سمر می آمدند تا یغیر بن مسعود النقی
 نزد یک رسول آمد صلی الله علیه و اسلام آورد و وی مردی بود سخت دیرک و
 فتنه داری رسول را گفت یا رسول الله این کافران این همه عشت قرظہ می کنند
 حتی عهد تو فسخ کرده اند و ایشان را یاری می کنند مال و دستور و سلاح دستور
 دهی تا من مگری برارم مشوم ایشان را آمدند و عون لشکر باردارم کی سخن مرا زد
 ایشان قبول نکرد است و ایشان خود بیدارند کی من کا و امر رسول الله صواب
 یغیر در شب نزدیک قرظہ شد و ایشان بد استنکی وی مسلمان شده است ایشان را
 گفت شما دادند کی من همیشه شما را ناصح بوده ام گفتند بل انت اصبغ الناس
 گفت شما بکاف ناکردی کاری بکردی کی عهد این مرد را بخی محمد شکستند و با این
 لشکر حرب بار گشتند و محمد را معلوم گشت فقر عهد از شما و مدد شما امر آری
 وی را مبادا کی فرج دار و از آن لشکر حرب با وی بر نیاید چه وی دولت آسمانی دارد
 و ایشان را بکرد و شما را بیش مسلمانان او بکنند و با اتفاق با محمد بر نیاید و همه
 علف شمشیر کرد بد صواب است کی یوسفیان حرب را لکوی کی گری خواهی کی مانت
 و مال و سلاح و دستور شما را یاری دهم رهنی ما دهم که شما باز کردید و محمد فصد
 ما اند حرب شما را یاری دهد تا اما امن با شما آنکه هر یاری کی توانم بدهم و ان شب
 کی یغیر را با قرظہ این مقالان برفت دیگر روز نوبت قرظہ بود حرب کردن
 با مسلمانان همان شب رسول منافی را از مدینه شتر خواند و وی را گفت تا تو را زی

دارم ز نهاری که مرا شکوهی منافق گشت معاذ الله کی من از رسول ایا که می گویم
 رسول گفت بد آنکه جو سو و پوش لشکر عدو فرستند بد آنکه ایشان بقرطه شست
 قوی داشتند اکنون بقرطه از ایشان جدا شدند فردا که بخواهند آمد تا از
 یوسفیان حرب رهنستانند و یوسفیان رهن نهد سنی کی ما فردا بدین لشکر چه کنیم
 از منافق این سخن از رسول رسید خبرش رسید تا هر در ساعت بدو بدو خود را در
 کنده او کند و گذاره شدند و یوسفیان را گاه کرد یوسفیان گفت یا شایسته قرطه
 رایان ما می که چنین است کی تو می گوی هلاک را ما بر آمد آنکه کس فرستاد بقرطه
 کی هلا میرون آمد عرب مسلمانان ما را از مکه و اطراف عرب ماوردید و درین کوما
 و نفت یاره فرو آوردید و خورد در سایه های خوش باریان عبیر کشید که با مادر عمیدند
 عرب اسد کی امر و نوبت شما استن ایشان کس در ماعرب آنکه امیر کی رهنی عمل
 دهد کی که محمد بن تراید و خود او هم تراید شما ما را فر و بیدار بیدید مردم ما فرست
 چنانکه ما خواهیم هر هنر فلان و فلان و فلان تا ما امر یا شمر آنکه بیرون از عرب مسلمانان
 یوسفیان این سخن شنید گفت آمد سخن امر مردم ترسید در ساعت خدای تعالی هزار
 فرشته را بفرستاد تا بر کنار خندق مستندند آنجا کی معرکه بود و با یکی بر ایشان زدند
 و از دیگر سو یاد و کردند مرغ برخواست چنانکه سنگ دره در روی لشکر عدوی پاشیدند
 تا همه کور و کشت کشتند و هرمت در ایشان افتاد با دشمنان هر و کرد
 کی همه خیمها و هرگاهای ایشان را همی کردند و بیکها ایشان انکوساری ای کردند
 و در اجار سنت کی شغالی در آن لشکر گاه سر محمد فرود کرد در اینجا طعام و در شرب
 در آن گرفت مسکنی باز زد طراقی ما مدتها در دهه لشکر افتاد نفسی شد
 یوسفیان حرب امیر کام را بر اسب می داشتند کرد مردم را می کرد بر اسب

نخست شکر حال برای اسب از شتاب کس کس را شکر سده مهر میت شند و
 مسلمانان در افتادند مال بسیار از ستور و سلاح و متاع و طعام در مدینه آوردند
 خیر گویند از حضرت کی خدای تعالی مومنان را از زاری داشت از حرکت سلمان باری بود
 کی هر چند قی کردند و معول از عطار شدند و می گد و می گفت مالی اساق فاقول
 شعرا اسال رمی عزه و نصر علی عدوی ساله صبر اسقامیر از شنید کی سلمان از ما
 خال از شعری گفت و از خدای حضرت می خواست و از خوشتر صیغی نمود رسول
 را از خوشتر آمد گفت ایست یا زک عبد الله ما ربک لسا عر ملا دل بر حضرت
 خدای بنام و همچنان بود فارسلنا علیهم رجلا و جنودا
 کمتر و هها بفرستادیم بر ایشان بادی و لشکری از فرشتگان
 و ندیدند از آن که مقدم در اخبار است کی از شب با دجوب مرثا را گفت
 روتا محمد را حضرت خیر شمال کفاحه لاقمری باللیل خدای تعالی صبار او مان
 داد حضرت رسول را از است کی پیغامی گفت حضرت بالصبا و اهلاک عاد انا لدور
 وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا بود و هست خدای بدخ
 شمای کرد بدین حرب و صبر و دعا بها اذ جاؤکم من فوقکم و
 من اسفلکم حوز آمدند شما از دیر شما یعنی از دیر مدینه حوز یوسفیان
 حرب کی از سوی رید را مدیحه مار هرار سوار و من اسفلکم و از فرود شما حوز
 بوالاعور السلی و علفه و حوز الفاری با شش هرار سوار براده همه ایشان ده
 هرار سوار و هرار براده و اذ را غت الانصار و چون یک دید
 چشمها یعنی سوی هم تنگ شدند اهل مدینه مکر سوی لشکر عدو
 وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و بر سیدهای کرده می بگلوها

وایشان منافقان بودند و گروهی از ضعیفان و ضعیف دلائل مسلمانان سوال
چون در یک لور سد مرکبید نیز انکس را بقا سود میر جبر اکت و بلفط العلور الحاجر
جواب گفته اند و بلفط ان کادت ان بلفط العلور الحاجر و گفته اند چون یک را

بیم معد سد سله منقح کدند در ارجای بردارد انست کی کف و بلفط العلور
الحاجر و تظنون بالله الظنونا و اندیشه می کردند
نخدا ای اندیشه های مکر خدای ما را نصرت نکند و ایشان کی را اندیشه می کردند
هم گروهی بودند از ضعیف دلائل مسلمانان اما یاران رسول خود در زمین خدای
داشتند و دل قوی داشتند بوعده ی نصرت هَذَا لِكَيْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ
وَزُلْزِلُوا زَلْزَلًا شَدِيدًا بخان وقت آرمون کردند و دیده

کان بدان سخت و بیدار نماند ایشان را سمراسی و لرزاندن سخت و اذ
يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و چون می گفتند دور و بان

و انفسها کی در دلهای ایشان بود سمراسی شک عبد الله بن ابی و مقب بر قشیر
مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْأَعْرُورًا هنگام می کرد

ما را خدای و رسول او نصرت مکر و نفعی را کی ما را نفرستد تا در مدینه بستاندیم
و کویز گاهی نخستین تا لاجرم حان شدیم کی بغایط سرفروزی توانمند شد شهر بر ما

حصار کردند و نه وعده می دهی که بی تمام و مبر و مشرو و معر و حواهد کرم
وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ

چون گفت گروهی از ایشان یعنی منافقان ای اهل مدینه به جای شماست اینجا کی
ایستاده اید یعنی در حرگاه مه استند لی لشکر عدو شما را بسد بلاش

نکنند کرد را فتند سمار اید افتد

فَأَجْعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيْقُ مَنَّهُمُ النَّبِيَّ باز کردید و
 دستوری میخواستند که روی ایشان بازگشتن را از شما برهانند و از آن بودی اما همان
 بامداد آن شی رسول حرکتی که شدی حاضر آمدندی از شما مسلمانان آنکه گروهی بسیار
 میخواستند و گروهی نه میخواستند دستوری بَقُولُوا زَانِبُونَ
 عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ می گفتندی بدین معنی که خانهای ما گذاشته
 است و محکم است یعنی در میان راه است و خدای اسان را نکند بگردن باز
 که گفت و ما میخواستیم از خانهای ایشان گذاشته و محکم است
 بَرِيدٌ وَزَيْلٌ فَأَرَأَيْتُمُ كَيْفَ يَكُونُ الْعَمَلُ الْيَوْمَ الْيَوْمِ
 وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَبَلُوا الْفِتْنَةَ
 لَا تَوْهَا و کردار آمدندی برایشان از کنارهای مدینه میسروا الله
 پس از ایشان درخواستی از مومن شرک لا تَوْهَا هر آنکه احاطه کردند بدان و که
 لَا تَوْهَا مدحی را بدهند و ما طلبتوا بها إِلَّا يَسِيرًا
 و درنگ کردند در راهی در اجابت بکفر مگر آنکه مایه و گفته اند و ما طلبتوا
 بها معناه و ما طلبتوا معناه الا سیرا و که فرمودند یا کفر تقاضای ایشان را
 مگر آنکه در راهی خدای تعالی اسان را به هلاک کردی وَلَقَدْ
 كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ
 بدین معنی که و ندانید که خدای تعالی از شرک بگردانید شما را
 یعنی بخت نشوند از حربه استند و كَانَ عَهْدُ اللَّهِ
 مَسْئُولا و بود و هفت عهد خدای رسیدی که میده را از این پسند و از
 بنده و خواهند و از عهد سالید کردند که گروهی از مسلمانان بدر حاضر بودند

جوزی شیدند کی خدای تعالی انتہائی فرستاد در شاہای پدیران استان گفتند
 کران یار جرب بشناید ماہمہ نرو جان خویش فدا کنیم و هیچ خلف نکیم ارس
 از جرب احدی قضا کردند و بعضی مستطردی کردند و بعضی بودند بعد از جرب
 حرب احراب افتاد کرد و بعضی بقیہ کردند در انت شکایت از ایشان است و گفته اند
 کی اینها کسی کردند و افتادند و بودند کی بشناید و رسول او مدینه بیکه شدند
 و بار رسول گفت کردند کی کر تو تریک ما ای مرد شمر کی قمتو کند ما کار بسیر دعوی
 و نہت تو قل لن نفعکم الفراق از فر تمیز الموت
 اوالقتل مگوی یا محمد سود ندارد سمارا کیستی کر بکر بیدار کر یا اریکشتن
 وَاِذَا الَاٰمُتُّعُوْنَ اَلَا قَلِيْلًا وَاِنَّکُمْ شَمَارًا جورداری ندیدند مکر اندکی
 یعنی کران عرب باز استند از اجل نارسند علی کوید رضوان الله علیه
 الحرب ان یاسرتم الاکم منکم الفشل اهر علی اهل الامون لا بالاجل
 حسن علی کوید سید الشہدا

اذا حانت الایدان للموت اثبت فقل الفی السیف فی اسه اجل
 قلم من ذال الذی یعصمکم من الله ان اراکم سو
 مگوی یا محمد کی نیست اندیکه دارد شمار از خدای و قضای خدای خواهد
 خدای شما بدی یعنی کشتی بازمی و غارتی و محنتی او اراکم
 رَحْمَةً وَلَا تَجِدُوْا لَهُمْ مِّنْ دُوْنِ رَّبِّ اللّٰهِ وَلِیًّا وَلَا نَصِيْرًا
 یا خواهند شما کشتی یعنی نری و عیستی و یمنی و نیابند از فرود خدای دوی
 کی کار ایشان را سازد و بسیر برد و نه یاری کی ایشان را از عذاب خدای که دارد
 قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ اَلْمُعَوِّذِیْنَ مِنْکُمْ وَاَلْقَائِلِیْنَ لَا خَوَافَ عَلَیْکُمْ هَلَّا لِنَا

بدستی می دادند خدای کران کنندگان را و باردارندگان را از شما می مردمان
 را از حضرت رسول یاری داشتند و ان گویندگان مرد و ستان و برادران ایشان را
 می باید نزدیک ما ایستاد و محبت مستویان و ایشان منافقان بودند که مردمان را از حضرت
 حق تعالی کردند و **وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا**
 و خود نیامدند و محبت مکرانند و محبت حق تعالی بدیدار رسول و یاران رسول
 انکه بتسلیم کردند و **أَشْجَىٰ عَلَيْكُمْ** بخلاف اندر شماست
 نمیتوانند دید هیچ خبر و شما ستادی شما سوال **أَشْجَىٰ جَرَأُصَبَ اسْت**
جَوَابُ كَفَهَ اندر صعب علی الحال است و گفته اند صعب علی القطع است
 و گفته اند صعب علی المرأست و گفته اند معقول است ای قد علمهم الله اشجه
 و تر و نه اشجه علیهم فاذا اجال الخوف رايهم ينظرون
الْيَكْتَدُّوْا رَاْعِيَهُمْ كَالَّذِي يُغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ
 و چون نمایند یعنی چون بشنیدند و حرب را خوف گویند و برای سبب خوف است
 بنی ایشان را با محمد چون ایشان را حرب خوانی نمکنند سوی تو می گردند چشمها ایشان
 جو گردند و آنکس که تاسه مرک بروی دراید و چشمهای وی سیاه می سببند
 می در شود از هراس **فَاِذَا زَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَنَةِ**
حَدَادٍ چون یاد شود حرب در از رفتن کنند در شما از منافقان بزبانها
 تیر می آید و بدی می ماحه مردمان کردند ما بود می تاراهه علم شمشیر
 کردند و **أَشْجَىٰ عَلَى الْخَيْرِ** بخلاف اند مال و قیمت می هیچ
 خبر شما نتوانند دید گفته اند اشجه علی الخیر و بپند بپند که از ایشان
 خیر نیاید **أُولَئِكَ لَمْ يُوْمَرْوْا** ایشان را ورنه داشته اند حق را

سوال چرا منافق را مومن گویند بعد مآل حذای می گوید اولیله روموا
 جواب کونوا اولیله روموا الی ص قوافلو بهر گفته اند معناه امن
 نکرده اند مومنان را از سر خویش **فاحْطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ**
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا لاجرم ساد کرده است حذای کارهای ایشان را و کان
 ذلك و از پیاد کردن کارهای ایشان هفت رختای اسبان کی بشوی و ثوابشان
 کارهای ایشان را هم حطه کرده است **تَحْسِبُونَ الْأَخْرَابَ**
لَمْ يَكُونُوا می ندارند کی لشکرهای عرب شده اند بهر همت امر کی در دهها
 ایشان بود گفتند هرگز ان لشکر از کنار مدینه راست نشوند تا خال مدینه را
 بسپر اسبان نهند و دین اسلام را مستاصل نکند **وَأَزْنَابُ الْأَخْرَابِ يُوَدُّو**
لَهُمْ مَرَادُورَتِ الْأَعْرَابِ و کرامندی لشکرهای منافقان
 مدینه از دوست داشتنی گواشان میای بودندی در میان میایان تا کام
 می عزار دندی ثنات مسلمانان **يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا**
فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا می پرسند از خبرها
 شما و ثنات می کردند و گریه در میان شما بودندی هر که در کارزار
 نکر دندی مکراندگی یعنی لایزال و کثیرا **الْقَدَّارُ الْكَرِيمُ فِي سُوْرَةِ**
اللَّهِ اِسْوَةٌ حَسَنَةٌ بدستی می بود و صفت شمار لا و سغام بر
 حسدائی می بردن بحوی یا موجی آداب مدعی رانده و شلای ملک
كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ مران کی بود می نرسد
 ان حذای و روز بارهین **وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا** و یاد کرد حذای را
 بسیار بکار شوق و ترکان تکبیر در معرکه

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْآخِرَابَ وَحُزْنَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ كَانِزِ
لشکرها را قائلوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَفْتُمْ أَنْ تُعْتَدُوا
آنند وعده کرده بود ما را خدای و رسول او و آنان بود که رسول ایشان را از
بیشتر وعده کرده بود و خبر کرده انا احزاب و حلی سمان ارشاد روز ۴

وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَرَأَتْ كَفْتُ خَدَّيْ سَجَاهُ وَتَعَالَى وَرَسُولُ
او ملوات الله علیه هر چه وعده کرده و ما را اذ هم الا ايماننا و
تسليمها ای تصدیقها و عدا الله بهر و ایشان را مکرما و رداشتر وعده
خدای او و تسلیم او کردن نهادن قضای خدای او و فرمان داری فرمان خدای
من المؤمنین حال صدقوا ما عاهدوا الله عليه
از کسر و زندگان بودند مردانی کی راست کردند و تمام محای او و زندانج ما خدای
نقالی سمان کرده بودند چون بد کردند جان و سوز بار در حرب کافران -

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَأَنَاسِثَانِ كَسِرَ بَدَنَهُ كَمَا كَسِرَ بَدَنَهُ
خویش را محل حوضه سید الشهدا و باران وی و عدا الله بهر و اصحابا و ی
کسری و کسری تا کشته شدند و مِنْهُمْ مَنْ نَبِتَ خَطْرُ وَمَا بَدَلُوا
تبدیل و از ایشان کسری و کسری چندی داشتند و دیگر را نادران جان
فدا کنند کرد در حرب کشته نشد مکرر در دیگر کشته نشود و بدل

تک کردند عهد خدای بد کردی لِحَزْرِي اللَّهِ الصَّادِقِينَ
بِصِدْقِهِمْ ای و عهد الله لوفا العهد لِحَزْرِي الصَّادِقِينَ بَصِدْقِهِمْ
ایشان را تا باداشند ایشان را وفاداران را راستی وفاداری اسرار و سهلا ماری
کوید بعنا لِحَزْرِي الصَّادِقِينَ بَصِدْقِهِمْ

وَعَذَابُ الْمُنَافِقِينَ أُنْشَأَ وَعَذَابٌ لَّهُمْ كَذَلِكَ وَأَمَّا رَأْسُ

سوال جراح عذاب منافقان را در مشیت هست بعد مالی عذاب منافقان

قطع و غیر است جواب گفته اند معناه آن شام و تواعی التفاف و گفته اند

آن شام و قدشان بعد از او یَتُوبُ عَلَيْهِمْ أَرَأَيْتَ كَأَنَّهُمْ أَزْجَارٌ

رَحِيمًا یا توبه دهد ایشان را از تقاوت حال و بدستی کی بود و هست

خدای امرزگار تاخیر عذاب از اهل عذاب و محسانند بر مومنان محض

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَظِيمُهُمْ لَمِنَ الْوَاحِدِ

و باز کرد این خدای تعالی آنکسها را کی نبردند و بگردیدند و بگردیدند و بگردیدند

والمنا والانیافند سعی یعنی مرادی از مسلمانان گفته اند جبر مالی و غنیمی

وَكُفِيَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَبَسَدَ كَرْدِ خَدَّيْكَ

و کفایت کرد خداوند برای مؤمنان جنگ و بسد کرد خدای از

کتاب سریع الحساب اهرم الاحزاب خدای تعالی اسما را هرمت کرد

وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا بود و هست خدای تعالی

نبرد و مندرت اولیا انتقام کننده از اعدا اولیا و انزل الذی یظلم

مَرُومُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ و فرود آورد آنکسها را کی هرشت گذشته

بودند ایشان را یعنی احزاب را از اهل نامه و ایشان را قریطه بودند

مِنْ صِيَا صِيهِمْ از حصارهای ایشان صابی جمع صبیحه بود و صبیحه

سرو کا و بود و حصار را صمه گویند زیرا که بدان شخص کنند حدنگ کا و سرو

تَحْتِ كَعْدٍ وَقَدْ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبُ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ

تأسیرون قریقا و دراف کنند در دل های ایشان هم از مسلمانان تا که و

را می‌کشند و گروهی را اسیر می‌کنند و اوردن ثمر ارض هم و دیار
 هم و اموال هم و میراث داد شمار از زمین ایشان و سرهای ایشان و خواستند
 ایشان و ارضاً مطووها و میراث دهند شمار از زمین کنیزان

ایند از چون زمین حبر و گفته اند زمین عجم و گفته اند مشرق تا مغرب
 سوال جوافت و ارضاً مطووها بعد مالی رضی کی باران رسول رسیده
 بودند بدان هنوز ایشان را میراث نداده بودند تا کی الحار سیدند و فتح کردند
 آنکه ایشان را بود جواب گفته اند و اوردن ثمر ارض هم معناه همان انکار
 کی بداد شمار از زمین وعده ای است کی کرد ایشان را کن بلفظ ماضی آورد
 تاکید را و گفته اند معناه و ارضاً مطووها سیور ثمر ارض و گفته اند این امر است
 است کی در لوج می موط نشسته است از اسلام مسلمانان و تقدیر از ایشان برده
 اَمَّا قَصَهُ قِتْلَتِهِ قَرِيبَةً

آن بود کی ایشان را رسول خدای عهده داشتند از بعد حبر احد عهده می کردند و با
 احزاب یار گشتند بحرب رسول چون خدای تعالی احزاب را هریمت کرد رسول را
 فرمود کی یک سر حبر قریطه شود و رسول منادی فرمود کی یک سر هم روید بانی
 قریطه و علم دست علی داد و خود سلاح در پوشید گفته اند رسول خدای
 هنوز سلاح بر نکشیده بود برهند مسلمانان در راه می شدند بی عدی را دیدند
 همه سلاح پوشیده و منتظر باران رسول ایستاده مسلمانان ایشان را گفتند
 شمار آنکه خبر کرده می حبر قریطه می شود گفتند حجة الی ما را خبر کرد کی
 ساخته باشند تا با رسول خدای عرب شود و آن خبر را بود کی رهبه دحیه
 الکلبی ایشان را گاه کرده بود علی رضوان الله علیه از سر بکار حصار رسیدند

بنی قریظه مردمای بودند کردند تا ورمال و سلاح و شوکت تمام از کس نرسیدند
 چون علم رسول را بدیدند دشنام دادند رسول خدای را و جرم وی بردانند و زبان
 افراط کردند چون رسول رسید علی گفت یا رسول الله تو جرب ایشان را می گذار
 و از اینجا است و نشو و نشنوی ایخ ایشان گویند رسول گفت یا احوان القدره
 و الحف ریه از کوا علی حکم الله و رسوله چون بدانستند کی محمد است گفتند یا محمد
 یا ابوالقاسم ما کنت فحاشا این بخش جرای کوی رسول مر بولیا به را گفت و رجعت
 ایشان کبر کی اسان خلفا تو انداز اند ایشان خلفا اوس بودند و بولیا به از اوس بود
 وی رفت ایشان را گفت تو ما را نا صحیح چه فرمای کر صلح کنیم چه بود بولیا به انگشت
 بکلوی خوش سار و در بعضی کفر و واسد همه را کلو برد بولیا به گفت در ساعت
 کی ان یکمزد استم کی خدای و رسول را خیانت کردم بهای بن خود فرو دامد
 رسول او را گفت یا ابولیا به خنت الله و رسوله گفت صدقت فماتت یا رسول الله
 بعد ان بولیا به خود را بر ستون سفت از نعلین و ان است کی باها الذین امنوا لا
 خوفوا الله و الرسول در ان امدمس از ان خدای توبه او را بدید رفت چون بولیا به
 باز گشت ممد ایشان که بر اسید ایشان را صحت یا قوم کان تحت شد و ما را هیچ
 مد نیست و ان مرد را همی محمد را کار در اقبال است و طالع او قوی است بسا کردن
 آوران کی کردن و روشکست و ساقلمهای مست کرد و می شد کی همه لشکرهای
 عرب را همت کرد و روی ما آورد اکنون کی میماند عمار سه کلر کی یکیند
 گفتند ان چیست گفت چون نکید دایند کی وی ان نه امی هاشمی است کی گفت
 وی وصفت می در کتابها خوانده اید اما ان از بد ایشان گفتند ما خود را تبع کس
 نکرد اید در جبر حبس گفت اگر ان نکیند ما شب شب شید انست ما را ایا ب

دهند بیاید تا شمعون بن یوسف گفتند فرما بپایه کرد از آن توان کرد گفت
 پس بیاید تا بس فرار و زیک شنبه شمشیر در گردان زن و فرزندان خوش راهمه بکشم
 و همچنان شمشیر زنان فرو شویم و می کشیم تا همه کرم و ارکشته شویم گفتند ما
 باز زن و فرزندان خوش این معاملت نکنیم گفت شما دایند پس چون عاقر شدند رسول
 مرا بشان راکت پس حکم کی فرود آید ایشان گفتند حکم سعد بن معاذ مستر
 اخص از آنک وی از اوس بود و ایشان خلفا اوس بودند بنیاد شدند وی در کار ایشان
 سعی کند کس سعد شد وی را در حرب احزاب پیروی را کجلا آمده بود و خون بسیار
 رفته و همو می رفت وی شست شد و دود از جان خوش بر داشتند خنجر بکای
 می خواست کی قریطه را کامل دل خوش بیند چون وی را خبر کرد ندکی قریطه جر حکم
 تو فرودی نیامد گفت الله اکبر الحمد لله الذی لم یحرف منی من الدیاحتی
 از آنهم که ارادت کار من است جلیت کنید را بخابری و یاری و بیدد محففت
 می آوردند چون اورد و می آمد رسول را بشارت گفت هر چه بدیدم شش من خوش باشوید
 با ستقلال شوی باز آمدند عده ای وی را راکت یا سعد ایشان را نکر تو دای
 کی اگر بجای اند خلفا اوس بودند حلفا خزع بودندی من ایشان را بجای نیت سازی
 گفت سعد انا ابر الی الله من جلف کل یهودی و مودی و ی را در پیش رسول آوردند
 رسول وی را راکت یا سعد حکم کی مرقطه را کت یا فر و ایند تا جانک سایه کرد و کت
 ایشان همه فرود آمدند سعد گفت حکم را کشید گفتند عینم گفت خدای رب
 گواه گفتند گواه آنکه هر رسول را کت تو حکم از رضا می یکد هر وقت خدای رب
 گواه رسول گفت گواه سعد گفت ای ای آن قتل مقاتله و مسیاد را در هر وقت
 اسلام را ایشان عرضه کرد ابا کردند سعد گفت حکم من است کی هر که از ایشان مرد است

۵

۱۰

۱۵

۲۰

کردن وی بنید و هر که زن و فرزند است همه اسیر گیرید و مالهائی ایشان
 را غنیمت گیرید. پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت یا سعد لقد حکمت بما حکم الله
 به من فو سبعة اربعة در ساعت مده ایشان را حیّ بن اخطب اسیر بشن رسول
 آوردند بسته حبه دیاه بوشیده و باره باره کرده رسول وی را گفت هر باعد و
 الله اسلام آرتا از قتل ره می گفت بسیار عمر هلدیدیم گاه است که دل بپیم
 هر چه کردم با تو هر چه بر دشمنان بستم بد از من بشن از بخت دیدند هر چه
 بتوئی کردند من بکن من اسلام نیارم رسول فرمود تا او را کردن نزد انداخته
 سعد را گفت هر چه خواهی بکن سعد گفت شمشیر دهد شمشیر در کرد اینند
 چهارصد مرد مقاتل را و یک روایت هفتصد مرد را کردن نزد و هر از گنجاه سرا
 اسیر کردند و اموال ایشان را همه بر گرفتند و اسباب و ضیاع و مسعلاق ایشان
 را همه بر گرفتند **وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا**
 بود و هست خدای هر چه بر هر ظرف مومن و هلاکت کافران تواناه گان در
 توان بر هیچ معنی است گان از لی است چنانکه در صفات خدای تعالی و گان ماضی است
 چنانکه و گان فی المدهنه نشهر مط و گان حال است چنانکه از الصلوة کانت علی
 المومنین کما بامو قوتا و گان مستقبل است چنانکه فی يوم کان شره مستطیر او گان
 میورث است چنانکه و گان من المعرفن و کلن من الکافرت **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**
قُلْ لَا زُجَّاجَ لَكَ ای پیغمبر نزد کوان سکوی مرتان تا امارتان رسول
 معروف تر بن یازده بودند هشت قرشیان و سه نافر شیه اما ان هشت عقی قرشی
 بودند اول حده بنت خویلد تا وی زنده بود مصطفی هیچ زن نخواست بجز وی
 و عاقبه بنت ای نکر الصدوق و حفصه بنت عمر الخطاب و سوده بنت زمه و زینب

سنت حش و مموته سنت الحارث و ام سلمه بنت امیه و ام حبیة بنت ای سہیل
 بر حرب اما نافرینہ حورہ بنت الحارث و صفیہ بنت جبریل الخطیب و حمیرہ
 و حزنہ و بود و لکن سر و فحاصل عمرہ مہر نر زاده ی بود از عرب بد روی و را بر رسول
 می سنود آخر گفت و از بیک یار رسول اسہ ہرگز تا او بودہ اسف اورا ہماری شود ہ
 اسف رسول گفت چراغ بکشتی کر اورا تر د خدای قدری بودی اورا ہماری بخش
 رسائی دی سر کی چیز اسف اورا بہ خواہم وی اطلاق داد خود هنوز خانہ پیامدہ
 بود زن دیگر خواست نامش امّہ بنت النعمان و خانہ اورا چون فصدوی کرد گفت
 اعود با اسہ منک رسول گفت لقد عذبت معاد اورا اطلاق داد و کسل کرد و زنی
 دیگر را از بنی زہرہ خواستاری کرد این بدش وی گفت مہاجر مویا رسول اسہ تر سر
 ترا شاید و در وع گفت لا ملکی ارد و شری رسول می اجابت نکرد چون خانہ شد از
 دختر پیش شدہ بود و زنی را خواست نامش ساسمہ تر زاده ی بود حبر یا زان دختر
 بر ندکی محمد حجازی ترا بنی کرد دختر ارشادی در ساعت مرد و زنی را وصف
 کردند بشر رسول و بر وی سنودند جنای کی رسول را رعبت افتاد در تر و ج او
 انکہ عایشہ را بفراستاد تا وی را ببیند تا جان هست کی می وصف کردند
 عایشہ رضوان اسہ علیہا بشند اورا بد افروز از ان گفت کردہ بودند عایشہ
 اندیشید کی رسول اورا ببیند با زانہ ہر حال با زانہ عافشہ و دیگر زنان کا سد
 سنود و اندوہ کن شد در راہ کی می آمد می اندیشند کی بگویند رسول را جالوی تمامی
 حنا کہ هست یا نہ کہ بگویند دل رسول از دست نشود کی رسول را ہرہ دل در وی
 اویند و لکن گویند رسول خدای را حیانت کردہ باشد اندوہ کرے آمد فرستہ ی
 بر بہت اعرای اورا سن آمد گفت یا ام المومنین اندوہ کن جبرالی خواہی کی خدای

۵

۱۰

۱۵

۲۰

از آنکه از دل تو میرد دور گفت نماز او را در امخت کی از آن زن و از پس از روی بر زمین نه
 و بجو یا میسر کل عیسر لیسر علیا کل عیسر عایشه خانه آمدنش از آنکه رسول را خبر
 کرد از حال از زن آن نماز بکرد و سر بر زمین نهاد دعای کرد هنوز سر برپا آورده
 بود کسی خبر بر رسول آوردند کی از زن عیسا آمد و بیزار از زنان رسول امرش بیک بود حد
 وی فرو تر لجا کی و امراه مومنه از و هبت نفسها للسی ساند گفته اند از شاله ان است
 جمله ی زنان رسول کی یاد کرد و در جمله افشان عایشه بود کی بکر خانه رسول آمد
 دیگر همه ثبیات بودند مناقب عایشه صلیقه ام المومنین
 ده شرف است عایشه را رضی الله عنها و عن امها بر دیگر زنان رسول یکی آنکه او
 معروف بود مادر مومنان هر چند خدای هت و از وجه امها تا بعد از حق عایشه
 را گفتندی یا ام المومنین دیگر آنکه از همه زنان رسول او بود کسی مادر و پدر او و مادر
 بودند سر دیگر او و دست تر بود از همه زنان رسول تا بعد از آنکه رسول پدر مرگ
 گفت یا عایشه مرا که من خوش شدی آنکه خدای مرا خبر کرد کی بود هشتت با من خواهی
 بود چهارم عالم تر همه زنان رسول بود چنانکه رسول گفت ثلث علم من عایشه رو
 گفت دیگر باقی دوازده هزار مرد عیای و چهار هزار شاگرد بود عایشه را
 قل زن و هر مسلم کی مشک گفتندی بر ایا از اربعه وفات رسول از عایشه رسیدند
 بنجر زاهد تر همه زنان رسول بود و هر حدش باید انجا بود کی صدر دارد در نزدیک
 وی آوردند او محبوبه بیسکائی یکی در بار وقت وی را خلقانی بود می و خت برک
 حرما گفت آن چه مال است گفتند حق تو است است المال از خلقان و سوزن
 از دست نهاد و آن صدر دارد در مرد رویشان قیمت کرد و بیداد و همان خلقان
 و سوزن بر دست گرفت ششم آنکه حافظ تر همه زنان رسول بود کی دوازده هزار

خبر از بر خواندی و دوازده هزار حد شد و دوازده هزار مثل و دوازده هزار
 استخار عرب هفتاد و یک نوبت و شب بودی و نوبت دیگر زن از یک شب
 و از یک شب هم بدستوری عایشه بودی هفتاد و یک نوبت و روحی آوردی بر رسول
 و رسول یاری بودی و از اینجا حدی آنکه روحی بودی که با
 عایشه در دست بودی و از عایشه جدا نکردی تا عایشه همچنان روحی با د
 گرفتگی کی رسول تا وقتی که برادر دست استقران بر رسول خواند عایشه شنید
 همه یکبار یاد گرفت رسول او را که با عایشه کوثر دار تا بر تو خواند عایشه گفت
 لایزال رسول الله تو کوثر از نام بر تو خوانم همه از بر خواندیم آنکه هر که رسول را
 بر کنار عایشه بود بر سینه وی روی بر روی وی و لب بر لب او و هر که در کنار دوش
 در حجره او و هر آنکه عایشه بود کسی بگره خانه رسول آمده بود و لبه الفذخیر من
 الف شهر و مغامرا و آفت فضل عایشه علی سایر السوا فضل التری علی سائر الطعام
 و گفته احب الناس الی عایشه و همی من از واجی حاجنة و بیگفت با عایشه
 لولا ان الله احب الی انک معی حاجنة ما خرجت من الدنیا با شد عیما من فواک
 و بیگفت با عایشه من لم رض بک املا رض رسول تا بدای کی از زبان رسول
 عایشه فاصلة بود و از زبان فریدان رسول فاطمه رضوان الله علیها ان
 کُنْتُ رِزْدَ الْحَيَوةِ الدِّنْیَا وَرِزْقَ نَفْسِهَا فَتَعَالَيْتِ
 اُمْتُعَکُنْ وَاَسِرْ حَکْمَ سِرِّ الْحَاجِمِیْدَا کَرِهْتِی دَیْ حَاجِمِیْدَا
 زندگانی نخستین و از ایشان بیاید تا کابین نه شمارا و نه کمتر شمارا یله که در حب
 با فضا حق شما چون اینست بیامد مغامیر در حجره عایشه شدند و او را که با عایشه
 سخنی با تو می خواهم گفت نگرش تا نکی در جواب نخست نگر و سدهش و باید رفت

آنکه بگوی عالمش که بن و جان من فدای تو باد از چه سخن است رسول که با دیگر
 زبان را خواند در سخن ایشان گویم نگرشمار نکی که دل من مجروح تو مشغول تر بود
 آنکه کس بفراستاده همه زبان خویش را حاضر کرد و اینان را بر ایشان خواند و ایشان را
 محتر کرد میان محبت رسول با محبت دنیا و میان فرقت رسول با نعمت دنیا عایشه
 گفت یا رسول الله این سخن بود که درین همی بابد و مشاورت باید کرد لا بل
 کی محبت تو خواهم و کرمه محبت دنیا بر من بیارد شاید اندی که از تو جدا تمام
 چون وی از سخن بگفت زبان و بر مخالفت نتوانستند کرد ایشان بیرون همان گفتند که
 عایشه گفت مگر خبر به کی وی گفت من باری طافت نمی دارم درین محبت و وفات رسول
 او را اطلاع داد و خبر وی داد از نشان شد در خویش افتاد که این چه بود که من با
 خوشتر کردم که رسول خدا را از دست بدارم پس از آن آمد و در راه رسول
 بنشیند و راه را میگردی و روی در سخن رسول در حال مالیدی تا مگر رسول او را
 بخواند و خوشتر کرد رسول که لا بل که می تو دنیا را بر من اختیار کردی و محبت
 مرا نشانی و در بعضی اخبار است که رسول او را محبت کرد و از کتب
يُرْزَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالنَّارُ الْآخِرَةُ و که رسید می خواهد خدای
 را و رسول او را یعنی رضای خدای او محبت رسول او از سوی آن جهان را یعنی بهشت
فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا
 بدستی که خدای ساخته است نیکوکاران از شما مرد بزرگ یعنی گرامان اوست
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ مَنْ نَاتِ مِنْكُنَّ بِمَا حَشَىٰ مُبِينَةٍ
 ای زبان سخام هر که بسیار از شمارشست کاری بدار که معنی فحش بدیده کرده در
 غفلت یاد شرع و کرمه به بکسر با خواهی بود که کشته عذر ملامت کنند بدان مراد

ازین سخط است بر قضای خدای گفته اند از اردل رسول است و گفته اند خواست
 زینت دنیا است انرا از ایشان فاحشه خوانند زیرا کی ایشان خاصه کار خدای بودند
 و هر کی قدر او بزرگتر زلت او بیشتر و کار بروی بار یک تر یضاعف لها
 الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ افزون گشت او را عذاب دوباره یعنی دو
 چند اند که در یک روز از برای قدر ایشان بزرگتر از قدر دیگران و هر که او بزرگتر
 زلت او بزرگتر عقوبت او بیشتر چنانکه خدای تعالی رسول گفت لَعَذَابُ تَرْكِهِمُ
 شِثَابٌ لَّا اِذَا لَاقَا ضِعْفُ الْحَسْبِ وَضِعْفُ الْمَمَاتِ از هزاران کی قدر او بزرگتر زلت
 او بمخاطره تر و كَانَ ذَٰلِكَ عَلٰی اِلٰهٍ يَسِيرًا بود و هست آن
 خدای اسان وَمَنْ يَنْقُتْ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا
 و هر کی فرمان داری کند خدای را و رسول او را و کند کار نیک با خدای و رسول
 چرا گفت و منقشت و عمل صالح بعد مای عمل مونت است چرا گفت و منقشت و عمل صالح
 جواب گویم و منقشت لفظ من مذکر است و معنی آن درین موضع مونت
 است منقشت و عمل درین موضع چون بیا خدای را جمع بود بلفظ من و کار نیک با خدای
 صَلَاتًا وَنُتِيهَا جَزَاءً مَرْتَبًا وَاعْتَدْنَا لَهُمُ الْجَزَاءَ
 کَرِيمًا ما و ما اولمزد او دو باره یعنی دو چند اند که در یک روز او ساخته ام
 ما و ما و ما و ما در مرتبه سوال چرا گفت و نوتها اجرها مرتبه و
 یضاعف لها العذاب ضعف بعد مای کی را بر کار مزد افزون دادن از اند یکمرت
 را مبل بود و بر جسم مکی را افزون از عقوبت کردن کی در مکی را ظم بود و مبل
 و ظم از خدای حکم را بود پس از حکم است جواب
 گویم مزد و ثواب بر کار متفاوت بود هر کی او بزرگوار تر مکافات عمل او بیشتر

هر در حیر و هر در شر و این مقتضای حکمت است و از عقل همین واجب کند نبی کر
 ملک ترا سی دهد مکافات وی پیش از آن واجب این کی که حاجی ترا سی دهد و در
 دل اکثر و زمر ملک لخطی تا لفظی خطا کند عقوبت پیش از آن بود که اسطی را تلخه
 کیره هر که او بزرگتر چنانکه زلتا و بزرگتر طاعت او بزرگتر مرد و ثواب
 او بیشتر یا نسا البی لیستز کا حد من النساء ای زنان معایر
 سنیند شما چون کسی دیگر از زنان یعنی حال شما نازک تر بود و کار شما بار یک تر بود
 سوال حرافت کا حد من النساء گفت کواحد من النساء مکی و حدان
 نسا واحد ما شنده احد جواب گویم واحد مکی بود و واحد کسی و مراد و
 مفود از آن است که شما نه چون کسی دیگر اید از زنان اگر گفتی کواحد من النساء
 کسی را بداند می گوید مراد از آن است که شما نه چون یک زن اید از زنان بلکه چون
 زنان دیگر چون گفت لیستز کا حد من النساء نهتمت برخاسته
 از انقیات فلا تخضع بالقول گوهر هیر کارید نرمی و فروتنی
 مکنید در سخن گفتن چنانکه عادت زنان باشند که سخن را راسته و مزاج آمیز
 گویند حان مگوید گوهر هیر کارید سوال چرا این ادب در سخن گفتن مشروط
 کرد شرط نفوی عدم مالی متفی یا و نامتنقی همه را ادب نکه باید داشت در گفتار
 جواب گویم این از معنی است معناه اذ ایقنن حوز شما متقیان نباشید
 در خوردن از نباشد که سخن درست و درشت گوید و سخن نیکار نکوسد
 فبطمعه الذی فی قلبه مرض کی آنکه طمع کند باینکه کسی در دل
 می بیماری و شک بود که مکر شما او را می دوست دارد و قلن قولا
 معروفا سخن گوید درست و درشت گوید و در آن نهتمت مزاج

و این ادبهای است که خدای تعالی زنان را در امواجته است از اینجاست که میفرماید
 کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَقُّ وَالصَّلَاةُ أَكْبَرُ
 فِي بُيُوتِكُمْ وَبَارِبِهَا شَيْدُ رَحَائِمِهَا شِمَا جَوْزِ فَخِ قَافِ خَوَى وَفَرِ
 وَكَرِ كَسْرَ قَافِ خَوَى اِنْ وَقَلَرِ بَاشِدُ شَكْمَنِي يُوَدِ بَعْنِي شَمَا كِي زَنَانِ اَمْدُ شَكْمَنِي
 زِدْ كِه بَاشِدِ كِي دَرِ رَحَائِمِهَا شِمَا بَاشِدِ زِيَرِ كِي زَنَانِ دَرِ خَانِه مَكُونِدِ وَشَكْمَنِي دَرِ
 دَا اِسْتَكِي بِمَرْحَمِ الْمَرَاةِ نِيْتَهَادِرِ اَخْبَارِ اِسْتَكِي مُصْطَفِي صَلَّيْ اِلَه عَلَيْهِ رُوْزِي يَارِ اَز
 رَا بِرِ سِيْدِي زَنَانِ جِه مَهْتَرِ مَرْدِ رَا جِه مَهْتَرِ كَرُوْهي كَفْتَنِدِ زَنَانِ اَشْتَرِ مَهْتَرِ وَ مَرْدِ رَا
 خَرْدِ مَهْتَرِ رَسُوْلِ بَسِيْنِدِ بَلْ كَفْتِ اِنْ خَرْدِ نَكُوْا سَتِ لَكُنْ جَوَابِ مَرِ اِسْتَكِي وَ هِي
 كَفْتَنِدِ كِي زَنَانِ مَهْتَرِ كِي اَدَبِ اَمُوْزِدِ وَ مَرْدِ رَا اِنْ مَهْتَرِ كِي اَدَبِ دَرِ اَنْ اَمُوْزِدِ رَسُوْلِ
 هِمَا اِنْ جَوَابِ رَا نِيْسَنِدِ بَلْ كَرُوْهي كَفْتَنِدِ زَنَانِ اَدَبِ اَمُوْزِي مَرِ مَرْدِ رَا كِه اَكِي
 رَسُوْلِ هِمَا نِيْسَنِدِ بَلْ عَلِي رَضِي اِلَه عَنْهُ سِرْفَرِ هَاشَتِ اِنْ مِيَا زَنَانِ مَرِ مَرْدِ وَ دَرِ
 حَجْرِه فَاطْمَه شَدِ كَفْتِ يَا فَاطْمَه بَذَرْتِ مَا رَا مَسْلُكِي مَرِ سِيْدِه اِسْتَكِي هِمَا يَارِ اَز
 جَوَابِ اِنْ فَرُوْمَانِدِ كَفْتِ اِنْ حِيْسَتِ كِه مِي رَسِيْدِ مَرْدِ رَا جِه مَهْتَرِ وَ زَنَانِ جِه
 مَهْتَرِ مَرِ جَوَابِ كِي مِي كُوْمِ رَسُوْلِ اَزْ رَا هِي سِيْسَنِدِ فَاطْمَه زَهْرَارِ هُوَا اِلَه عَلَيْهِ
 كَفْتِ جَوَابِ اِنْ مَرْدِ اَمْرِ هَتِ جِيْسَتِ كَفْتِ مَرْدِ رَا اِنْ مَهْتَرِ كِي زَنَانِ مَرِ اَمْرِ رَا نِيْسَنِدِ
 وَ زَنَانِ مَهْتَرِ كِي مَرْدِ اَمْرِ رَا نِيْسَنِدِ عَلِي اِنْ اَلَا كَرَفْتِ وَ مِيَا مَرِ اِنْ اِنْ اِنْ اِنْ
 حَيَايِ خُوْشِ نِيْسَنِدِ بَسِ مَرِ رَا وَ دَرِ كَفْتِ يَا رَسُوْلِ اِسْتَكِي جَوَابِ هِمَا كَفْتِ مِيَا
 يَا اَلْحَسَنِ عَلِي كَفْتِ رَسُوْلِ كَفْتِ اَحْسَنَتِ يَا عَلِي اِنْ كَا اَوْرَدِي عَلِي كَفْتِ كِي اَز
 فَاطْمَه اَمُوْزِدِ رَسُوْلِ كَفْتِ مَرِ اَمْرِ كِي اِنْ مَرِ مَرِ اَجِبِه مِيَا اِسْتَكِي فَاطْمَه نِيْسَنِدِ
 وَلَا تَبْرَجْ تَبْرَجِ الْجَاهِلِيَّةِ الْاَوَّلَى

و خوشتر از حدی که میارند بر عسکی چون عسکی نادانان و اراول از وقت
 کی سلمانی نبود تا حدی که بگویند ای ابا بکر کشته شده و روز آمدند
 میخامبند و بگویند ای محمد بن کف او کشته و سرانهای مرد و بگویند ای
 در این روز خوابیدند و میخامبند و میخامبند و میخامبند و میخامبند
وَأَقِمِ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ و میخامبند و میخامبند و میخامبند
زکوة سوال چهار زن رسول را بر زکوة فرمود بعد از آنکه از خود مال
 نداشتند **جواب** گفتند ما را از زکوة صدقه است از آن مقدار که بود و
 گفته اند و ما را از زکوة نفس است چنانکه عیسی علیه السلام گفت و اوصاف
 بالصلاة والزکوة ما را از زکوة نفس است و **وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ**
 و فرمان بردار باشید خدای را و رسول او را و اطاعت کنید و اطاعت کنید
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 بدین معنی خدای عز و جل خواهد زد از شما ای بیگو کی شما را بی دوز تا ببرد از شما
 ریزه و بدنامی و عیب **سوال** چرا گفت لیدهب عنکم الرجز بعد از اهل بیت
 رسول خود و چس نبودند و بعد از چس از اهل بیت بعد از آنکه بودند که از آنجا **جواب**
 که میخامبند عنکم الرجز معناه لیبعد عنکم تا دور دارد شما را که اهل بیت رسول
 اند ریزه و عیب اهل بیت است **وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا**
 و پاک دارد شما را از عیبه با که داشتی **سوال** چرا گفت لیدهب عنکم الرجز
 تطهیر را فایده داد سبزه بود در تکرار و طهر که تطهیر **جواب**
 که میخامبند از زکوة و زوال است و ما را از زکوة تطهیر پاک داشتن عیب و
 طهر منافقان و دشمنان است پس این زکوة چس زد و پاک داشتن از عیب و طهر

جد سعامبر گشت صلوات الله علیه اگر مردی میان کز و مقام هزار سال
 پیوسته خدای را عبادت کند و لکن اهل بیت مرادوست ندارد با طهر از
 در ایشان اورانگو سار دهد و رخ افکند و نیز سعامبر گشت صلوات الله علیه مثل
 اهل بیتی مثل سفینه نوح من کما نحا و من خلف عنان زدی تو هر دو بپذیر ^{الله}
 روزی مصطفی بدر حجره فاطمه شدا و او را دید سرای نیمه فرا کرده و ابر
 در ایستاده اند و هلم رسول و بر آفت باقره العین بد را اند و هلم انجا جرات داده
 گفت زیرا کی حسن و حسن هر دو کمر سه بودند بد روزی شد ندی دایم ک
 کجا شدند دلم با ایشان مشغول شده است رسول گفت باقره عینی دل مشغول
 مدار کی خدای را ایشان رجم تر از تو است وی ایشان را ضایع نکند و ابر
 گفت یارب که دار ایشان باش هر جا کی باشند در میان و در ما انکه جبریل
 آمد و گفت ایشان هر دو در حایط بنی الحار خفته اند و فرشته ایشان را باس
 می دارد مصطفی رفت طلب ایشان شبانی را دید گفت من ایشان را دیدم
 گیتی و یک من آمدند مرا ایشان اشک کمر سنی دیدم دانستم کی ایشان را طعام حاجت
 است قدحی سهر پیش ایشان آوردم خورد تر خواست کی خوردن تر وی را گفت
 ای برادر هموش باش تو از اهل بیتی کی خوری اصل از دانسته
 کی از کجا است خون مبین از سخن بگفت وی قدح نهاد اب در جع آورد از او
 سیر هر دو رفتند سعامبر همی رفت با حشر بر اب بادی بر درد و با باد شرد تا
 بدان جای کی جبریل اورا نشان داده بود حسن و حسین را دید هر دو هم خفته
 دست در آگوش یکدیگر کرده و فرشته یزدان ایشان نکند روزی کرده و ایشان را
 بران خوابانده و دیگر بر زهر ایشان سایبان کرده رسول ایشان را بر کمر

و بر کتف نهاد وی آورد وی گفت اینست سر و هر کس که شمار است و اینست سر
 دوسوار کی شما ایستد و بدر شما من را شما ایشان را همی آورد تا مسجد باران را که سر
 شمارا کی کسبست کی بدر وی بهر بدر است و مادرش بهر مادر است و عمه
 بهر عمه است و عمتش بهر عمتان است و خالانش بهر خال است و یارانشند ملی
 بار رسول الله گفت ان حسن و حسین اند که بدر ایشان است و مادر ایشان فاطمه زهرا است
 و جد ایشان رسول خدا است و جدّه ایشان خدیجه الکبری است و عمر ایشان
 جعفر طیار است و عمه ایشان ام‌های است و خال ایشان قاسم و خالانشان زینب فزریه
 مصطفی هر که ایشان را دوست دارد امر و رهنش است و در ابا ایشان در دوست است
 و هر که ایشان را دشمن دارد امر و زدنش است و در ابا دشمنان در دوزخ بود
اذْكُرْ مَا تَلٰى فِيْ يُّوْسُفَ مِنْ اٰيَاتِ اللّٰهِ وَ الْحِكْمَةِ
 یاد کنید و خوانید آنچه می خوانید در خانه های شما از معجزات خدای تعالی و معجزات
 یعنی تفسیر قرآن و بیان حلال و حرام و حدود و احکام و مباح اسلام گفته اند
 معناه یاد کنید برای اهل بیت رسول کی خانه دان شاه خانه داری و رحمت است
 همه را شما اقتدا باین کرد و جان باینده می نمایر است و تر همه باشند کی حدیث
ثُمَّ اَنَّا زَكَّيْنٰهُ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا
 بدرستی می بود و هست خدای نیکو کار شما باریک داند و باریک بین و باریک کار
 و آگاه همه چیزها همه احوال شما آنکه چون خدای تعالی را از مولایان داد و دادها
 اموخت و افشان از همه را کار بستند خدای تعالی را ایشان نشان کرد باینکه گفت
 ان المسلم والمسلمات لایه گفته اند ام سلمه گفت رسول خدا عادت زنانه باشد
 خواست کی باری کند بر رسول گفت بار رسول الله ز است کی خدای تعالی در قرآن

همه شتاهای نیکوتر مردان کرده است چنانکه گفت الناسون العابدون الیه
وعناد الرحمن الایات الدین کورن الله الایات ودامح المؤمنون الایات وهری
وهری که زنان امر شایسته و خدای این آیه بفرستاد در شایسته است **ان**
المسلمین و المسلمات بدرستی می گویند مملکان از مردان و کورن مملکان
از زنان حکم و فرمان خدای گفته اند مملکان از مردان و زنان و اقرار دهند که حق از
مردان و زنان و **المؤمنین و المؤمنات** و کورن مملکان از مردان و زنان
سوال اگر مؤمن و مسلمان بلی است پس چرا خدای تعالی فرق کرد میان ایشان
جواب گفته اند مخالفت لفظ مخالفت معنی واجب نکند و گفته اند این مسلمین و
مسلمات مملکان از مردان و زنان و این مؤمنین و مؤمنات معنی مصداق اند و چون جید
ظاهر عرفند مردان باشند و **القائمتین و القائمات** فرمان برداران از
مردان و زنان و **الصابرین و الصابرات** و راست گویان و راست است
و مملکان از مردان و زنان و **الخاشعین و الخاشعات** و انشکریان
از مردان و زنان و **المتصدقین و المتصدقات** و انشکریان و فروتنان از
مردان و از زنان و **الصائمین و الصائمات** و انشکریان از مردان و زنان
رویه فربه و از هر ماه سه روز یعنی روزه ایام البیض هر دم و هر دم و بانزد هر
و **الحافطین و روجهم و الحافظات** و انشکریان از هر دم و بانزد هر
ایشان را از ناسا هستند از مردان و زنان و **الذاکرین الله کثیرا**
و **الذاکرات** و انشکریان کنندگان خدای را بسیاری از مردان و زنان گفته اند
مراد این که کرد کرد است زیرا که کثرت و دوام در آن ذکر واجب است و گفته اند
مراد از آن ذکر کرد کرد است در سه حال قیام و قعود و او علی هو هر آنکه

چون خدای ایشان بدین مجرب نشان آمد تو اب ایشان را مذکور کرد و گفت
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ساخته است خدای
 ایشان را مغفرت و پاداش بزرگ در پیشگاه سوار اگر خطاب مذکور خطاب ایشان
 باشند بر حرحر خدای تعالی در زبان ایشان را جدا اندک و زیاد کرد جواب
 گفته اند خطاب همان است خطاب مذکور خطاب ایشان و اندکین آنست نه
 خطاب و گفته اند هر چند خطاب مذکور خطاب ایشان باشد که خدای تعالی در این
 تخصیص خواست نشان را جدا اندک و زیاد در هر تشریف زبان را جدا اندک ایشان را جدا گانه
 گفت و اقم الصلوة و اقم الزکوة هر چند در اقموا الصلوة و اقموا الزکوة در آمدند
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَوْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ إِلَهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا
 پس در هیچ مردی و در هیچ زنی که در هیچ امری و در هیچ امری که خدای تعالی او را فرماید
أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ کی باشد ایشان را خیر از امری که
 از کار ایشان گفته اند از آنکه خدای تعالی ای علم الله و گفته اند خدای تعالی ای علم الله امر را
 و گفته اند از آنکه امر اسوال حراکت هر چه بکفت لها الخیر بعد مالکی
 حبر از دست و تنوع کند جواب کویم و ماکان لمومن ولا مومنه مراد از آن همه
 مومنین و مومنات است نه همی یک مومن و مومنه اینست در شان زینب بنت جحش آمد
 و زینب بنت حارثه و آن بود که زینب بنت جحش دختر عمت رسول بود زینب امیه
 بنت عبد المطلب زنی بود قرشیه بر سر اصل باجمالی و مال و زینبیه و سمیه و حصینه
 از مکه مهاجرت مدینه آمد طمع می داشت که رسول خدای او را زنی کند و لکن
 بجمال او مال و اصل و حسب و نسب و غیره عجبی داشت خدای خواست که عجبی را در
 وی شگفت در رسول را فرمود که وی را بر حارثه دهد و زینب مولی و سر خوانده رسول بود

چون رسول رب بر او استلزی کرد برای بد را رینب را از آن سخت آید و هکشت
 و هاروی عهده الله من هشت سیه سال از رسول نبی سخت از آن عمار شد و علی و عباس
 نیز همراه و هکشتند و رسول را طبع شتر هم می خوش نیامد و هر ومان خدای
 جان بود که لایق رینب را زینب می نامست و از خون اشک و ماکان مومن و لایق مومنه لایق
 همه کردن نهادند حکم خدای را و رینب را زینب دادند یک جندی را که زینب می نالید
 کی رسول الله من چه مرد رینب با شمر وی زنی قرشیه بنت عمت مصطفی و من مردی از موال
 و من محوی می رسم وی من تقوا و لها دارد و عیش ما منقص است و خدای تعالی خبر
 کرده بود که از رینب از زینب خدای افتد و رینب را بر رسول دهد رسول دل را ز وعده
 خدای داد و حکم خدای تعالی را می بود تا روزی خواست می در حجره رسید شود
 ایشان را بادی دهد از الخیمه رینب و رینب مساعدت می بود خون از در حجره در رینب
 بلب شور بود شتر وی باز آمد رسول گفت ندیک است گفت غایب است رسول از چشم
 روی افتاد خبر در شتر افت گفت با مقلب القلوب و الانصار یثت قلوبنا علی ذلک
 و طاعتک و همی از اینجا از کشت دل و وعده خدای را سن می داشت خون زینب در آمد
 رینب او را خبر کرد از آمدن رسول و بار کشتن وی زینب نزدیک رسول آمد که رسول
 الله می رینب را می دست باز دلم رسول گفت بنیاد او را گاه دار و خوی یکبار
 هترب و حرمت **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ**
مَبِيتًا هر که نافرمانی کند خدای را و رسول او را بد رستی کند شده می راهی
 ای موینا **وَأَذِيقُوا لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ** و باید که خوی می
 نا محمد را از کسی بخود داشت کرد او را خدای با سلام **وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ**
 و سکوداشت کردی تو که رسولی او را با زادی و از رینب حارثه بود

أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ نکه دار خوشتن خفت تراست
وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ

و بر سر از خدای تاد حق وی بقتل نلی و سنان عداستی در دل تو انج خدای مبدی شده

است وَخَشِيَ النَّاسَ می یال داری از مردمان و خدای اولی تر

کی از وی شکم داری گفته اند از جن حکایت از قول رسول است رسیدگی از زانکه دار

و از خدای ترس و خفتی و نفسک ما الله سبب بر یو و نوشیده و سنان عداستی در دل تو انج

خدای مبدی دارنده ای است یعنی تو سنان داری رسیدن تو بوی کمی بوی می می رسم

و خدای مبدی کننده ای است چنانکه گفت فلما قف زید منها و طراوی شهر داری

از مردمان کمی گویند یعنی مایه قتل می رند نه کفوی رساست تو از ایشان یال مدار

از خدای ترس گفته اند از جن خطاب از خدای است و رسول را و خفتی و نفسک ما الله

مبدی به انج رسول بود مرز رح رس را و علم رسول وعده ای خدای و ان مرد وجود

نقل رسول بود و ابدا خدای تعالی از را بار کرد ایند زید رسول کاخ در شهر داری

و خشی الناس ای و سخن من الناس شهر می داشتی کی گویند محمد زید شهر را بر می کرد

وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ و خدای اولی تر کی از ان شکم خوروی

مباح کرد بر می کردن زید شهر خوانده را تو بقول مردمان خاصه بقول منافقان انکار مکن

فَلَمَّا قَفِ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا

چو زید تکرارد و بر آورد از زید حاجت خود یعنی مرد خوشتن از وی یافت و وی علق

خوشتن از وی بداشت بر می نمود لایم او را گفته اند امر نال نیز و جهاد گفته اند معناه

الحناک تر و جهاد معروف است کی خدای تعالی رس را بر رسول از زید چکر زبان

رسول فخر کردی کی گفتی روحی اها ایکن من رسول الله و روحیه الله من فوق سبع سموات

و نیز رسد رسول اکشتد من زنارها کتم کی کس از زنان تو از تو اند کرد
 زیرا که جدم من وجد تو کی است منی عبد المطلب و من مرا خدای تعالی بخودی خود بتوده
 است از روز و هفت آسمان در اخبار است کی سه تریج در هفت آسمان نود است
 یکی تریج رسد بنت محسن کی گفتید بکر بروح عایشه رضی الله عنها و ان نود
 کی چون خبر کردم امر که اندر رسول خدای اندو کی بود جبریل علیه السلام آمد و حسری
 سبز از پشت مصطفی آورد صورت عایشه را بخانقش کرده و گفت یا رسول الله خداوند
 سلام می کند و می گوید که خدیجه را از تو باز ستند و شاید کی ترا حین بدی باز داند
 چون مصطفی بدان صورت عایشه نگرست همه دلش دوستی از گرفت چون حیران باز
 گشت میخامش بوبکر را خواند و عایشه را از وی خواستاری کرد بوبکر گفت یا رسول الله
 عایشه هر د است و در شش ساله من بشبست حرم من را نشانید که فرمای او را فرمای
 تو که رسول گفت وی را من فرست تا او را به بمر بوبکر خانه آمد طبعی از طب نگو
 بیار است و در دست عایشه نهاد بر مصطفی و ستاد هم او را گوید و گفت کی ما را
 ایست از حینت چون سخام چهره ی عایشه را دیدم هر آن صورت کی در دست
 دیده بود گفت و حینت و حینت در خبر است کی در آن وقت کی عایشه از بیغام
 بر رسول گفت خواستی کی بار کرد و رسول کند دامن وی را گرفت تا وی را تمام رسد
 عایشه سخت مه کرده است کی نور رسول خدای و دوست با بامنی لطمه انداز
 بعد از عایشه گفت و می گفت دلاله نفسی و لا اشعرا که بوبکر و بر این رسول
 داد وی هنوز شش ساله بود چون رسول او را خانه رده ساله بود سده بکر
 سیده فضا العالمی و همه زنان عالم بوده است فاطمه و همراهی الله عنها در جلاست
 کی علی رضوان الله علیه موفدا اسود را گفت هیچ دانی کی رسول فاطمه را با نامی

۵

۱۰

۱۵

۲۰

می دارد که هیچ خالط را در حد نبودی اجابت می نکند مقدار گفت با علی غنی یا بنو بکر
 شوی گفت از چیست گفت کی همه دل بدان که رسول خدا ی فاطمه را بر نام
 نومی دارد علی گفت از جای گویی مدیانی صنادید قریش را زد و میدان اندکی ایشان
 خالط باشند را طمع کی باشند گفت اد گفت با علی بدکار کن رسول خدا ی
 اکنون در حجره ی اسلمه است خود رشتن سخن مگوی چون رسول گوید
 بجه شغل آمده ی نوکوی یا رسول الله خواستاری فاطمه آمده ام علی رفت
 عرف از وی در می گشت با در حجره رسید و در زد رسول گفت با علی ما و را کجه
 حاجت است کی بدین وقت آمدی علی گفت جنت خطایا الی الله و رسول الله
 الله فرزند رسول را همی خواستاری کمر رسول گفت کدام را علی گفت فاطمه را
 یا رسول الله رسول سرد رشتن او کند ساعتی در پیش سر راورد گفت من جبا و لهلا
 علی همی این نشید بر خاست هم سخن برفت و بیرون آمد مقدار در بود گفت
 هین یا علی چه رفت علی گفت کی چه رفت مقدار گفت یا علی اشرف قدما الی الله
 خانه شوشن از من سخن یا رسول مگوی تا آنکه کی ترا خواند علی رفت روزی
 چند را آمد کس رسول آمد علی را خواند علی گفت در نزد رسول شنیدم روی او را
 دبیر در فشان چون ماه شب چهارده و دستنه ی فرقت بدست مرا بستاند و
 گفت یا علی من از دو که نو حلت فاطمه کردی همان ساعت خواست که
 عقد کند آن انتظار کردم فرمان خدای را اکنون خبر راورد
 کی خدای تعالی رضوان جان من مستتر فرمود تا بهشت را بیا را ستند و فرشتگان
 مقرب را امر کرد تا بر کرسیهای بهشت بنشینند و روح از رفته کی تنها
 بکشف باشند بنوبت نو خواستاری کرد فاطمه را خدای ملائکان را گفت صحت

کی گواه باشند که فاطمه زهرا را بنام محمد مصطفیٰ علی دادند و بفرمود و شکران
 را تلاوت و با قوت و مهجان هشت نثار کردند و درخت طوی را بفرمود تا نثار
 کرد هر راغب و وارسته ی قریب از آن است علی شاذان بازگشت و در دیگر
 نزدیک رسول آمد گفت یا رسول الله تنها آمدی که بی صداقت بی کما بر
 شادی و غنایم کی رسول گفت ای مملکت دهی تا منب علی گفت ای رسول
 اعلم رسول گفت تو را کون و سار بسیار منب را کی شب امدادی تو سر
 علی گفت محره امد هم بپندیدم از اسباب و سار در همه حجره ی من صحر
 فزان بود و تنگی و مصای بلوغ شستن گفت چون رسول فرمود کی سار و سبان فرنگی
 نباید کرد بر فتم کنار چند رنگ سار و دم کی خانه مشیب و فرار بود نا هموار هموار
 کردم و رسول خدای سار از شد فاطمه را بهر اهی حریزید و چهار درم سار و در
 وی پوشانید و مشاطه بیامد تا وی را بهار اید فاطمه در شش مشاطه بود
 کی سایل بدر آمد گفت یا اهل بیت الرحمه برهنه ام با من مواسا چند بجامه ک
 چند اند عورت و شوهر تا خدای شما را احل های هشت و شانزده فاطمه شنید
 و مشاطه را گفت باش ما می کاری بکنم سران بهر را بپوشید و بدان سایل داد
 رسول امدان بهر اهر را بازان سایل بدیدم حریز گفت زد فاطمه امد گفت بهر
 کوی یافزند گفت مسخقی دادم رسول گفت امشب شب عروسی تو است چون کی
 فاطمه گفت خدای من در اند در ساعت حریز امد گفت یا رسول الله خلافت
 می سار آمد و همی کو بهر شاذان کی هفتاد هزار حله ی لغالون بنام فاطمه
 کردم در هشت رنگ از آن بهر بل کی رشته ی از آن بهر از دنیا و هر چه در دنیا
 حریز است آنکه رسول سار از رفت بهر اهی دیگر حریز بهر هشت درم

۵

۱۰

۱۵

۲۰

و در فاطمه نوشتا بند خورشید که آمد حیران آمد هزار فرشته و مصطفی
 دست فاطمه را گرفت و همی آورد خانه علی حیران از دست مدعیان میل از خود
 حجره ی علی رسید گفت یا علی یار من هر روز من خندانم گوی که با ما راه یار من کی
 وی با سره ی لیست از من تناد می داری شاد می داری با شد و گدازند دل وی که اصب
 دل من باشد این گفت و بار گشت چون شب درآمد علی با فاطمه سخن می گفتند
 علی گفت چیزی در دل من همی کرد یا فاطمه با من گوی تا در راه کی همی نزد من می
 سه جای ششستی از حیران مدعی که اصب داشتی آمدن خانه من فاطمه گفت
 یا علی که نه از بودی کی با بی من مرا و صفت کرده است کی من خود از کدخدای
 خود مپوش والا مگو می کی جرمی شست و لکن برای وصیت رسول احوال سدی
 ملوم بدانند از کس سنی بایم کاری کرد کی رفتی همی شست و نامی اسود مرا که چون
 سه شمار روز مرا مصطفی بنفیت آمد و در خانه همی بود کی وی را اینهای
 کردند ی علی فاطمه را گفت تو رسول را که شمشیر عدان تا بر و حیران حلت
 که علی رفت کلمی داشت از این چهار درم بدان می آمد کی طعام خود سالی او را
 اندا حاکم کرد علی دو در را از آن بوی داد سالی دیگر سق آمد و بران علی از دو درم
 دیگر را بوی داد تا سق شد اعرای و اسق آمد با اسقری سق و چهار درم سق
 گرفته گفت یا علی این نافع را که سق کی علی گفت سقیر ندارم اعرای گفت حق ترا
 بهلت دهم گفت بحد گفت بدوست درم علی از اعرای را سق شد اعرای دیگر او را اسق
 آمد گفت یا علی از اسق را بهای است گفت هست بحد دهم گفت هر اکنون بدوست
 درم سقیریم با تو مساومت که اعرای گفت چهار درم نقد من دادی که لازم
 چهار درم نقد می داد یا علی خواست کی طعام خود از شادی شست بشاف تا

تا رسول را خبر کنند چون از در حجره درآمد رسول گفت با علی تو کوی می نه یا من
 گویم علی گفت یا رسول الله من و جان من فدای تو باد همه توگوی رسول گفت یا
 علی از اول اعرای کی ترا پیش آمد حمیرا بود و از دیگر اعرای مکاسل بودند آن
 ناقة ناقة ی صالح بود و آن را با خلفان چهارده بود کی بود که کار خدای کردی
 خدای تعالی ما را مدد می تر لطف باز داد این حمای باش تا فردا کی شوار این حمای
لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَنْزَالِ الْأَعْيَانِ
 تا نباشند بر کس و بندگان تنگی و نه ی در زبان شیروانند کمال ایشان کی ایشان را
 نی کنند اذ اقضوا منهم وطرا و کان امر الله مفعولا
 چون رو بکنند از ایشان حاجتی یعنی چون ایشان رسند و دست باز دارند ایشان را
 و عذبت ایشان باز ندهد و هستند فرمان خدای کرده و بوده سوال
 حرام شرط کرد کی اذ اقضوا منهم وطرا کی ایشان رسیده باشند بعد مکی که بر سر
 خوانده بدان زن رسیده بود و دست باز دارد هر حال است میرد خوانده را
جواب گویم اذ اقضوا منهم وطرا از هر تا بعد همان را بگوید تا ندانند
 کی اگر چه بدان زن رسیده باشد هر حال بود میرد خوانده را چون هر خوانده
 او را دست باز دارد و عذبت وی ندارد و آنکس بوی رسیده باشند در آن خود و طاعتی
مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ
 نبود بر پیغمبر هیچ تنگی و نه ی در آنچه بدید کرد خدای او را از ترویج زبان سنه
اللَّهُ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكَ ای من الله سنه همدل خدای است
 کی نهاده در میان آنکسها کی دستند از پیش یعنی پیغامبران گذشته کی ایشان
 را زبان مباح بود هر چند خواستندی که تو نیز زن داری سنه از همان ترا ملامت

بیست و نهم و كان امر الله قل لا مقدور
 بود و هست فرمان خدای اندازنده که چه می کرد و بود و نیست
 يَبْلَغُونَ سَيِّئَاتِهِمْ وَخَشَوْنَهُ وَلَا تَخْشَوْا احْداً اِلَّا اللَّهَ
 انکسهای رسانیدندی بعلماهای خدای را و از وی ترسیدندی و نیز رسیدندی
 از کس مگر از خدای گفته اند این الدن صفت از الدن است کی بشر از وقت سنه الله فی
 الدن خلوا من قل و گفته اند این الدن ببلغون صفت مصطفی است و فی الدن گفته
 بلفظ جمع عظم و بختبر را و کفی بالله جسیباً مسنده است
 خدای که دارنده و بادرش هنده ما کان محمد اباً احدی من
 رجالکم نبود سنوده تر از خلق بند هیچ کس از مردان شمسب نزل این
 آیه ان بود کسی مرد من زید حارثه را زید محمدی گفتند و رسول را باریدمی گفتند
 از آنکه رسول زید را میگوید خدای را میسند بدین حدان حق ان سوال
 چه زبان داشتی که محمد بد کسی بودی از مردان خدای تعالی ان حکم را نمی کرد ؟
 جواب گفته اند مقصود از تنی ان حکم ان بود نطق ندانندی می می خوانده بصر
 نباشند و برای کسی در کتب اولی در بود کی می ای عری ندیم می شود یعنی برای وی
 بمبلغ مردان نرسند چون مردمان بحار زید حارثه را زید محمدی گفتند و رسول را
 بوزید می گفتند خدای تعالی ان را می داشت تا اهل کاب در عطا میقتند و گفته
 اند مقصود از ان بود کی رسول را بنام تقطیع می خواند کی رسول الله بانی الله
 تاحکم المسمی نگویند یا زید و لکن رسول الله وخاتم النبیین
 بلکه معامی خدای بود و هم از سطران بود سوال جز امطی از خدای
 نقالی از معامیان کرد بعد ما کی او گفت الا فر شو جواب گفته اند او را خاتم

التیس کرد تا وی ناسخ همه شرائع بود و شرف وی را ناسخ نمود و گفته اند وی را
 خاتم النبیین کرد زیرا حق خاتم هر پدی و تا مهر نکشاند نامه نه خوانند و هم
 تا مصطفی اقرار ندهند هیچ سفامبر اقرار نداد باشند و گفته اند وی را خاتم النبیین
 خوانند زیرا حق وی مهر کرامات خدای و ذاتی را از خود برگیرند کس را نیست نه
 رسانند و گفته اند و را خاتم النبیین کرد تا دیگر سفامبر از منتظر او باشند
 نه وی منتظر ایشان چنانکه در دنیا مهمای حق خوانند مهمای کی عمر و مختص بود
 او را با حق خوانند تا وی منتظر دیگران نباشد چون وی در رسید دست بطعام
 کنند و گفته اند وی را خاتم النبیین کرد از بهر فضیلت او را و کثرت امت او را
 کی تاقیامت همه امت وی باشند و آمده است کی اهل بیست صد و بیست و هشت
 هشتاد و سی و هفت امت احمد بود که از آن همه سفامبران **وَكَانَ اللَّهُ**
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بود و هست خدای تعالی هر چیز را رفت و رفت
 مصطفی و احوال وی انا کی رفت و رفت وی در همه گفت اولی چنین بود است کی
 خاتم سفامبران باشند و گفته اند معناه و کان الله معک شئ من فضل المصطفی و شرفه
 علما یعنی شرف مصطفی را صلوات الله علیه تمامی خدای اند و مس که از محمد
 محمد عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلان بن مره
 بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس
 بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و که و می سبب مصطفی را تا مادام که رسد و مگر رسول
 علیه السلام سبب خود می گفت چون معد بن عدنان سببش گفت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا
 ای آنکه ها کی گرویده اید و ای شما کی گرویدگان اید یاد کنید خدای پایا که در

گفته اند هر که در این ذکر کمر نهد است زیر آلی نعمت خدای بسیار است و ذکر
 آن شکر است پس ذکر بسیار باید تا شکر نعمتهای بسیار باشد و گفته اند هر که در
 ذکر دوام است زکات حق طاعت بدو عادت شده و نعمه سیب مکر ذکر خدای گفته
 اند هر که در ذکر ادای طاعت است و هر چه معصیه زکات حق نهد گفته اند من اطاع الله
 ذکر و من عساه فقد نسبه وان کثر من صلاته و صیامه و ذکر خدای هر سه وجه
 است ذکر است بدو جزو شکر و صبر و توکل و بیویم و ذکر است بر او حق
 و تکبیر و تهنیل محمد و محمد و ذکر است بجوارح و از ادای طاعت ظاهر است
وَسُحُورُهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا و سحر و صبح و عید و بامداد
 و شبانگاه و گفته اند این امر ندب است تسبیح خدای بامداد و شبانگاه چنانکه
 در خبر است که رسول الله بامداد هفتاد بار تسبیح کردی و تسبیح وی از نوحی که گفت
 سبحان الله و بحمد الله العظیم و بحمد الله استغفر الله و رزق الله است
 کی هر که این تسبیح رسول را عادت دارد بسیار گفتن خداوند در روزی یک گز کند و گفته
 اند هر که در تسبیح صلات است و از هر است نماز بامداد و اصیل امر است تسبیح
 نماز شب و نماز دیگر و نماز شام و نماز خفتن **هُوَ الَّذِي يُصَلِّي**
عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ او از خدای است که او را در نماز و در نماز و در نماز او
 افزون کنند و تمام صلوات از خدای که در کرامت بود و معفرت و صلوات از ملائکه
 بر او بود و استغفار و از امام مصطفی خجسته بود **لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ**
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ تا به روزی آورده دارد شمار از تاریکیهای غفرت و شنای
 ایمان و از تاریکیهای نکر و شنای معرفت و از تاریکیهای شیت و روشنای
 محبت و از ظلمات دنیا و نور عبقتی و از ظلمات جور و روشنای همت و از ظلمات

قیامت بیور عرش محمد هبیم گفتند لفظ الاستقلال يدل على استمرار الاحوال
 خدای تعالی اخرج مومنان از ظلمات بیور لفظ استقبال او در اهل استمرار
 احوال تا بداند که همیشه در هر حال وی بیرون آمده مومنان باشند از ظلمات
 بیور و نیز دلیل است آیت کی هر کی هر رسول صلوات بسیار می ستند از سنگی کار
 و تاریخی روشنای افتد و کار کشاده شود **وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ**
رَحِيمًا بود و هست خدای نکر و بدکار بخشاینده کی طاعتهای ایشان
 بپذیرد و معصیتهای ایشان را بیامزد و از دوزخ برهاند و همشت رساند
حَتَّىٰ تَهُمَّ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ اورا ایشان از دور می نوی
 رسند و بیستند و او را سلام باشند گفته اند معناه خجسته بعضی از الجنة
 جناتک میغامیر گفت علیه السلام الجنة اهل الجنة في الجنة و گفته اند معناه خجسته
 الله لهم يوم يرونه سلام وان بود کی ایشان را گوید مرحبا سلامی و احبای
 واصفای الذین اصوبون في الدنيا طيبة وطابت لكم الجنة لکم ما یمنیمن من الجنة
 والكرامة هداؤم که الی کتم بر عدون **وَأَعْلَمُكُمْ أَجْرًا كَرِيمًا**
 و ساخته است ایشان را مردی بزرگوار در همشت جاودان ابد ابد ابد ابد
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
 ای میغامیر بزرگوار معنی نبی گفته آمد در سر سوره ما بفرستادیم ترا گواهی دهنده
 گفته اند معناه شاهد علی بالوحدانیه جناتک گفت قل هو الله احد گفته
 اند معناه شاهد علی الانبیاء بالصدق جناتک گفت و حیثا یک شهید علی هو لا
 و گفته اند معناه حاضر مع اسمی و شهود حضور بود و ان حضور معنی مقاربت
 نام مصطفی است با نام خود جناتک لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته اند

شاهد عالمی و شهادت علی بود یعنی مرا بیز اتودانی و من جنانک ترا بیز من
 دایم و بیز و مبشر او مژگان دهنده یعنی و مبشر المؤمنین با محبه و مهربانی و بیز مکنده
 یعنی للکافرین بالنار و کفته اند معناه و مبشر المطیعین بالکرامه و نذیر العاصین
 بالعقوبه **وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ** و باز خوانده خدای
 بفرمان او و کفته اند معناه داعیا الی توحید الله گفته اند الی طاعة الله و گفته اند
 داعیا الی حجة الله باذنه مدداتی و توفیق و گفته اند بامر و **وَسِرَاجًا**
مُنِيرًا و چراغ تا ما را نرکفته اند معنی الایه شاهد الی الی الربوبیه و للاسباب العله
 و لایفه ماله دایه و مبشر المؤمنین بالکرامه و نذیر الکافرین بالکاهانه و داعیا الی
 الله بالرسالة و سراج منیر الی الدین بالشريعة و فی البقیة بالشفاعة **سؤال**
 خبر اخذای خدای رسول را چراغ مانند کرده مافان مانند کرد تا ما را نرکندی
جواب گفته اند خدای خدای خود مصطفی را مافان مانند کرده است در هر
 ایت زیرا کی اس سراج اقتضای است جنانک گفت جعل الشمس سراجا و اورا مایه مانند
 کرد جنانک گفت طه و مستاره مانند کرد جنانک گفت و الجود اهو و کفته
 اند وی را چراغ مانند کرده مافان زیرا کی از چراغ هزاران چراغ توان گرفت
 اما از آفتاب آفتاب دیگر نتوان گرفت و کفته اند و چراغ مانند کرد زیرا کی
 قوت چراغ محمد از جبر بود چراغ دار و بینه و روغن و آتش قوت مصطفی نیز چهار بار
 بود ابوبکر عمر عثمان علی رضوان الله علیهم جنانک خدای گفت
 نازده فاستغلاظ فاستنوی علی سوقه و گفته اند وی را چراغ مانند کرد زیرا که
 چراغ در شب افروزیده در روز و مصطفی نیز در تاریکی کفر آمدنی همه همان
 طلوع کفر داشت **سؤال** چرا وی را شمع مانند نکرد بعد مکی شمع از

ارجاع می شود به جواب گفته اند زراعی شمع نصیب تو انکار است
 و جاع نصیب درویشان و مصطفی در روشن بود و سحر و ایتنان بود و گفته اند وی را
 جاع مانده کدنه شمع زراعی جاع بی غش است اما سمع با غش بود و گفته
 اند وی را شمع مانده نکرد زراعی شمع را بید و باب غرق کنند و جاع را ان شود
 جو باران رسول شای خدای رسول شنیدند گفتند یا رسول الله هبنا لک
 کرامه قالوا و کثیر المؤمنین بان لهم من الله فضلا
 کبیرا مردگان که گردیدگان زراعی ایتنان است از خدای افزونی نیلوی
 بزرگ از خدای رحمت و از مصطفی شفاعت منافقان چون این شنیدند سر او زدند
 گفتند ما نیز هر ارمونان امر خدای گفت شتر المنافقین بان لهم عذابا لهما انکه
 سخن اول سوره کشت و لا تطع الکافرین و المنافقین و دع
 اذیهم و فرمان می دهد تا گردیدگان را و دور و یار یعنی یوسفیان مرد
 و فرمان او را عبد الله ای و فرمان او را و دع ادم و احتمال کن از ایتنان و
 توکل علی الله و کفی بالله و کبیرا و بید خدای حسب
 در مکلف ایتنان و سنده است خدای تر کار راز و نکه بان ای و کفی الله
 و کبیرا فاضل بالله و کبیرا بیغامر سحر از نابت شست حرس داشتی چون این است
 ساند نیز حرس نداشت گفت ملجذای بکه دارم یا ایها الذین امنوا
 اذ انکم کثیر المؤمنات تطلقن مؤمنات من قبل ان تمسوهن
 ای مومنان خردمند چون بزی کنید زنان کرده را و گردن اهل کائنات و دهم است
 بهودیه و نصرا بیه بر دست باز دارید ایتنان را شتر از انکه با ایتنان رسیده و فما
 لکم علیهن من علة تعذونها نیست سمار ایتنان

هم عدت کی ندارند از آنرا کی عدت از سهیلن می دانستند و شرط مس است
نه همی مجامعت مرجه بود لایله هرگاه کی مردی زنی خواست و باو بیانی شد و عذر
مانع نباشد از وطی جویماری باحرما جعفر یا تقاس یا صوم و ربه یا کسی کی مرد را
از وی نیز مرید مهر نام واجب اید و کردست باز دارد عدت تمام واجب اید و کرد
مهر مسما نبود مهر مثل واجب اید و کرد خلوت حبنا مکفیر بوده باشد نه بر مرد مهر
مثل واجب اید و نه بر زن عدت واجب اید و کردست باز دارد نصف مهر واجب اید

در مهر مسما اید و کرد مهر نام مسما بود منعه لازم اید در خورد حال او
فَمِنْ جُورِهِنَّ سَرَّ جُورُهُنَّ سَرَّ جَا جَمِينًا

منعه دهید ایشان را و بیه کنید ایشان را بیه کردن خوب می باشد از حق ویت
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ زَوْجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ
أُجُورَهُنَّ ای سغامین نه کوار بدرستی کی ما حلال و کشاده کردیم زن از زبان

تو یعنی زنی کردن از زبان کی داده باشی کاین ایشان سوال حرام شرط
کرد کی الای آیت اجورهن بعد مای که هنوز نداده باشد کاور چون سدرت
کاح حلال است و کرد مهر مسما نباشند هم کاح رواست جواب کوچه

این که گفت آیت اجورهن مراد از این آیت صمان است و مراد از اجور مهر است

سوال چه خاصیت رسول اند که گفت اورا انا احللنا لك از واک الای

آیت اجورهن بعد مای غیر بی راهی حکم است هر زن که نکاح مدرست خواهند

و کاین باز مرید حلال است هر چه از رسول اندن تخمیر کرد جواب

کو مراد از این افزون این چهار است کی رسول خدای افزون از حد زن حلال
بود و غیر او را و این بود **وَمَا مَلَكَ مِنْكُمْ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ**

والج بادشاه كشته است بزدست تو یعنی ریزد ستان از رستگان هر چند باشند
 رسول و افتد ملك من يكسان اید ما اكا الله عليك واج ما كد اینده است خلی
 بنو از سبیل و بنات عمك و دختران عزیز بنی عبد المطلب
 و بنی هاشم امام رسول نه بودند و طالب و بولب و بزار و مقوم و سرور حار
 و عدا و دمه و عباس كه من همه اعمام وی عباس بودند و او دیر تر نسبت

و با فرعون بنا گشت و برود کار عمار عیان مرد

و دختران عمو و بنات عماتك و دختران عثمان و عمار رسول
 شش بودند علتك و ابیمه و ام حكیم و ذره و ارقی و صفیه و ارحله عمار
 رسول صفیه بود کی مسلمان بود مادر بربر العوام و ارحله اعمام رسول حمزه
 مسلمان بود و عباس و بنات خالك و بنات خالانك

و دختران مادر مادر تو و دختران خاله از مادر تو و احوال و خالات رسول از من
 دهر بودند اللاتی هاجرن معك انهلکی عرب کردند با تو

و با ارض بیامدند نه یک تو سوال چرا گفت و بنات عمك و بنات عماتك عمار
 بلفظ و حدان آورد و عمار را بلفظ مع محسن و بنات خالك و بنات خالانك خالانك

لفظ و حدان آورد و خالانك را بلفظ مع جواب كوه بر برای عمر اسیر در

مصدر نشیبه و جمع و و حدان در ان یکسان بود اما عمت اسیر است نه بر وزن معدن

و همچنین جواب ان خال و خالات و امرأه مؤمنه ای و احلنا

لك امر امومه و حلال كردم ما تازی كردید یعنی امر شرک و امر شرک زنی بود

از مكه با جمال و بنای مسلمان شد خواست حی محرم مدینه اید اهل ستا و راهی نه

كند استند وی بنان میازار امده همراه طلب می كرد جهودی ار مدینه كده امده

بود بپارکای مرام شریک را کت محافذ داری گفت عذبه نزد رسول خدای
 جهود را از وی خشم اند خواستگی وی را هلاک کند از عیظ محمد گفت بیانا من ترا
 عذبه بر مرام سفور هست و سار تمام داور ترا هیچی دل منقول نباید داس
 می خواستگی او را در راه هلاک کند رفتن آن جهود در راه وی را ماهی مالخ دلا و اب
 از وی باز گرفت قشنگی روی غالب گشت در سترا فرود آمدند نام شریک گفت
 ای ناجوانم مردی حاصل مر امان کردی هر چه را در راه مکارا بد و کد داشتی می
 زلا و ساز راه سباختی اکنون نامن حسن کردی جهود گفت کی توانستی کی من
 از کمر و بعض محمد جاد و امر چه نه با تو بکنم دل بر مرکب که تو هر که بدان جاد می
 شریک گفت جسمی اسه و بغ الوکیل و سر نهاد و جهود اب داشت در رخت نهان
 کرد و گفت خون همه در خواب شدند نام شریک گفت کی مر دل از جان خوش
 برداشتم ساعتی بود خضکی یافتار سینه می خوش نکه که در مسطی اب دیدم بر
 سینه می نهاده بر خیمار هوا فرود کاشنه اواری شبنم کی ای صغیه محور شش
 باز و کوارنده من سراب بخورد مسطل ناب دیدم قدرمای و جهود خواست او را
 شنبیدی همی گفت جسمی اسه و بغ الوکیل و می نداشته بود کی من از قشنگی
 هلاک شدم او را رد اد کی ای زن هنوز زنده ای گفت و الحمد لله خدای مالد تو
 و از اب نوی نیاز کرد فقه بلغم جهود نکه کرد تارگی و سیمای مرایدید
 بداشت کرامت خدای نامن دشمن مسلمانان شاده کشکی مردی کی دوستاری
 وی کسی را حس گرامت بود آن مرد نمود مکر حق و دین وی نبود مکر من حق اسلام
 عرصه کن مسلمان گشت خوشتر را خدمت کارام شریک کرد تا عذبه رسید
 حور عذبه رسید احمد بن رسول را حس کرد از قهری امر شریک رسول با سفاروی

۵

۱۰

۱۵

۲۰

بیش آمد چون امیر شریک با چشم بر روی مصطفی افتاد گفت یا رسول الله تو جان من
فدای تو باد حری بملدم غم بر دانتن و جان من کی بر قدم عزیز تو فاشانی خوشتر است

فدای تو کردم رسول او را قبول کرد از وی را لای عقد نکاح بود
أَزْ وَهَيْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
 که بمشیتن خوشتر مر رسول را چون خواست معلمی بر یکواری نری کند او را یعنی
 امیر شریک را **خَالِصَةً لِّلْمُزْدُونِ الْمُؤْمِنِينَ** ویژه مر است
 از نکاح از فرد مؤمنان که رسول را از او ذکر کرد و کردار او نیست نکاحی
 هر وی ولی می شود **قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ**
 بدرستی می ما دانسته ایم آنچه ندر کرده ما و مباح کرده ایم ایشان را یعنی دیگران را از

و در حدیث زنان ایشان را یکی با چهار و شش از آن **وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ**
لَكِنَّا لَا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرْجٌ و آنچه بر بدستان ایشان نباشند محدود خواهند
 تا نباشند هر توانی در حدیث زبان تنبی و از آن بود که پیغمبر را علیه السلام
 از قوت نفسانی بودی کس را الزامت آن نبود و آمده است که هر پیغمبری را اهل
 موده قوت بود و موسی را اهل پیغمبر قوت بود و مصطفی را اهل موسی قوت بوده است

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا بود و هست خدای آمرزگار
 گناه مؤمنان و بخشاینده بود و امانت تو ترجیحی **مِنْ تَشَأْنِهِمْ**

ترجیحی هم بر خواستند و هر خواسته معینا بار مسداری از آلی خواهی از زنان تو
وَنُؤَيِّ إِلَيْكَ مِنْ تَشَأْنِكُمْ و خوشتر از آن را که خواهی از

ایشان و گفته اند آن را رجاء بمعنی طلب و آشنایان ابواب معنی حفظ است یعنی
 آنها را که خواهی نکه داری از زنان و از آلی خواهی دست باز داری و گفته اند آن

ارجا و گذاشتن است در وطن و این را بواعضی حط است یعنی اراکی خواهی که داری
 وطن است و از آن بگذری که از آن بگذری از حط است از در محبت ملتان و حیوانک
 خواستی و لکن رسول گفت من خود فتوت نکه دارم کی درجه خدای را صیاح کرده
 ترک فتوت زلت را در نوبت برابر داشتنی مگر عاقله کی وی را داد و نوبت بود کی سوده
 بزاد برآمده بود نصیب خوش سویی عاقله کرد و **مَنْ ابْتَغَيْتَ مَمْنًا**
عَزَلْتُ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ و این را می خوانی کوی سی و نهم
 حذشتی می می نیست رو و می می تا محمد **ذَلِكَ اَذْنِي اَنْ تَقَرَّ**
اَعْيُنُهُنَّ از نزدیک تر و سزا تر بداند و شری و خشمهای ایشان و شاد و دلهای
 ایشان کی توان میل کی می می بشن از آنک بدید و میان خدای و ذین خدای است
وَلَا تَحْزَنُ وَيَرْضَيْنَ مَا اَلَيْتَهُنَّ كَلَهُنَّ
 و اندوه گریه باشند و رشک نبرند و خشنود باشند ملاج داده باشد ایشان را از
 نصیب نفس و بقیه همه ایشان **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ وَكَانَ اللّٰهُ**
عَلِيْمًا حَلِيْمًا و خدای دانای درد دلهای شما است از آن و می می سوی
 زن جوان بود و هست خدای دانایان و در دل شما بر داری عقوبت نکرد زبان
 رسول اینانک از رسول بیا خواستند چون زن رسول را اختیار کردند و دینار
 بخواستند خدای ایشان را می آفات کرد بدانک گفت رسول خود را **اَلَا تَحْكُمُ**
لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ کتاده هست ترا با محمد زنان برادر من می می از من
 نه زن کی تر است کفنه اندام من مسوخ است و برای رسول را و ابودی هر چه
 زن خواستی و کفنه اندام را دارن نسا اهل کتاب است کی وی را و ابودی زن کافره را
 نه کی خود در هر کی زن رسول مادر مومنان بودندی و کافره را اندر کی مادر مومنان باشد

وَلَا أَنْ تَبْدَلَ بِهِمْ مِزَانَ وَاجٍ وَلَوْ أَعْجَدَ حُسْنُهُمْ
 إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَهَ أَنْتَ بِلَا حِيَرَةٍ بِذُنُوبِهِمْ مَحْرُومُونَ

خوش اند ترا بگو ای نشان مگر اینها کی بر دست تو اند یعنی در کان کما در
 کفر اند و كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا
 بود و هست خدای هر چه را از گرد آید کان تک بان بایها الذین آمنوا
 لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ

سینان جماعتیان در مشهود در خانه های رسول مگر کی دستوری بدهد شمارا
 إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاطِرٍ مِنْ إِيَّاهُ وَكَوْنَهُمْ أَعْيُنَ الْحُورِ مَبْصُورٍ
 دارنده امر او وقت انرا از آن است در شان فرمان و اسوس خوارگان آمده است که
 گروهی چشم رها ده بودند می از حرم رسول علیه السلام دودی برآمدی
 ایشان قصد کردند که بران طعام کو بند خون برسدی خوشتر رانا خوانده در

افکندیدی و اخ نوکی خوردندی خون از خوردن قارغ منفذندی همچنان نشسته
 می خوردندی محدث و رسول خدای را از هم دشوار آمد لکن یک گرم طعمی خوردندی
 تَا خَدَّيْهِمَا لَا يَمَسُّهُمَا فِي أَثَرِ طَعَامٍ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَهُمْ فَيَأْكُلُوا مِنْهُ
 طَعْمًا فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنَسِينَ حَدِيثُ

بلکه چون شمارا خواند آنکه در شود خون خوردید بر آئینده اسیرندگان
 میخیزد حاکم عادت ایشان بودی از آن که گمان بودی إِلَيْهِ
 قَبِيضَتُهُ مِنْكُمْ حیان باز از بودی اراراد بیغایر را شمر دارد از شما
 دی شمارا شمر کند و بانکه رزند و شمارا خردان نبود کی ادب نگاه دارید
 نا خوانده در نشوید و از بس طعام و محدث نهوده بشیغای خدای گفت

وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحِبُّ مِنَ الْحَقِّ وَخَدَى رَاشِدٌ مَّعَهُ مَا رَدَّادٌ لِّزَيْدٍ كَرْدِ
 حَقِّ وِدَامُ خَلَدِ وَأَزَا سَأَلْتُ مَوْهَنْ مَتَاعًا فَسَلُوهُنَّ مَزُورًا
 حَجَابٍ وَخَوْنٌ عَوَاهِدُ زَنَانِ رَسُولِ خَوْنِ عَوَاهِدُ زَانِشَانِ زَسِرِ دِهَا
 شَانِ زَوَالِ زَنَانِ زَنَانِ زَنَانِ زَنَانِ زَنَانِ زَنَانِ زَنَانِ زَنَانِ زَنَانِ
 كَفْتَارِ جَنَانِ عَادَتِ عَرَبٍ وَاکَرَادُ نَوْدِ نَارُورِی مَصْطَفِی عَیَاشِیْنَه دَعْرِ خَطَابِ طَعَامِ
 مَدِی خُورْدِ مَدِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَیَاشِیْنَه بَارِکُ مَدِی عَمْرِی خُورْدِ مَدِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی
 مَالِکِ عَمْرِی لَکَلِّ عَمْرِی بَارِکُ مَدِی عَمْرِی خُورْدِ مَدِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی
 زَنَانِ خَدِی نَعْلِی رُفَاقِ رَای عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی
 رَای عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی
 لَکَلِّ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی
 اَزَانِ کَیْزِ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی
 وَمَا کَانَ لَکَمِ اَز نَوْدِ وَا رَسُولِ اللّٰهِ وَفَسَدِ وَهْ رَوَا
 بَاشَدِ شَمَارِ کِی سَارِ اَرَبِ رَسُولِ خَدِی بَارِکُ مَدِی عَمْرِی خُورْدِ مَدِی سَنَ عَمْرِی
 بَرِ طَعَامِ مَدِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی سَنَ عَمْرِی
 کَرَاهِیْتِ مَنَیْمِدَ وَلَا اَنْ تَسْجُوْا اَز وَاجِهْ مَزْبَعْدَه اَبَدًا
 وَهْ اَنْکِ نَبِیْ کُنِیْدَ زَنَانِ اَوْرَا اَز رَسُولِ وَا هَر کُزَوَانِ اَنْتِ دَر شَانِ طَلْحَه اَمَدِ
 کِی دِی کَفْتِ کَر رَسُولِ اَسْتِ اَز مَنِ مَرَهَانِ اَبَدِ مَرَهَانِ اَبَدِ مَرَهَانِ اَبَدِ مَرَهَانِ
 طَلْحَه مَعِیْنِی نَوْدِ عَطِیْمِ رَزَا کِی حَرَمِ رَسُولِ اَنْ اَنْکِ تَرَوْدِ کِی طَلْحَه کُنَدِ
 مَنَکَلِ حَفْتِ وِی مَعْدِ وِی خَدِی دَر زَنَانِ نَبِیْ کَرْدِ اَز مَنَکَلِ زَنَانِ رَسُولِ اَبَدِ
 وَهْ وِی عِلْبَه اِسْلَامِ سَوَالِ جَمِیْنِی کَرْدِ اَز مَنَکَلِ زَنَانِ رَسُولِ اَبَدِ

جواب گویم زیرا که نزد درمشت با شوهر ما رسیدن باشد و خدای تعالی مستند
 کی کسی از زنان رسول درمشت با کسی باشد جز رسول در خیاست کی که حبیبه
 رسول را بر سیدگی یا رسول الله کی زی را از مومنات در دنیا و شوهر بود باشد با
 کدام از ایشان درمشت بود که باز آنکه ناری نبکو و نوز و سکوکا تر بود و
 معلوم است که هیچ شوهر از رسول خدای سکوکا تر نبود و حدیث
 بن الممن یا هر چه روز خوش را گفت که خواهم کی درمشت با من باشی نکر بعد از
 من شوی دیگر نکی فان المرأة مع امرؤ وجهانی لجنه **إِنْ دَلَّكُمْ كَانِ**
عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا بدستی که از تان یعنی زنی کردن زنان رسول را بر
 او و کراهت دل او هست نزد خدای بزرگ زنی **إِنْ تَبْدُوا شَيْئًا أَوْ**
خَفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانِ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا که اشکارا کند چیزی
 را از گفتار و کردار شما یا بوسیدان را بدستی کی بود و هست خدای هر چه
 دانا آنکه جو را به حجاب آمد بدران و مادران و برادران و خواهران و زنان گفتند
 ما نیز نزد ایشان نشویم و با ایشان سخن نگوئیم بی واسطه از آنکه آمد که
لَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ فِي آبَائِهِمْ بره ی و تنگی نیست بر زنان
 در حدیث بدران ایشان نیستی و رضای کی پسند ایشان را **وَلَا أَبْنَاءَهُمْ**
 و نه پسران ایشان **وَلَا أَخْوَانَهُمْ** و نه برادران ایشان **وَلَا أَبْنَاءَ**
أَخْوَانِهِمْ و نه پسران برادران ایشان **وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِمْ** و نه پسران
 خواهران ایشان **وَلَا نِسَاءَهُمْ** و نه زنان ایشان کی را اهل در ایشان
 باشند اما در سیز زن جهود و ترسا و کبر زن مسلمان را نه نباید بود **وَلَا**
مَمْلُوكًا يَمَانَهُمْ و نه ابر در درستان ایشان باشند و هر
 ستاران

اما بر دستان ایشان از مردن هر شلیدی می هستند ایشان را سوال
 جواب همه را یاد کرد و عمر و حال را یاد نکرد جواب کو سمریه ای عمر و حال
 بجای ما دروید ریاشند و گفته اند زن با همان سمریه ای عمر و حال همان سمریه باشد
 کی پوشیده بود زراکی حور ایشان خلقت زن را به پیشتند باشند کی پیش و پند خویش
 کنند از صواب باشد **وَاتَّقِيزَ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَکُمْ شَهِيدًا**
 و ترسید از خدای و هر چند از آن خدای ای جمله زنان ناجز
 ازین گروه کی یاد کردیم سمار باشند بد رستی کی بود و هست خدای هر چیز از
 احوال تماکواه و ما **اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَ النَّبِیِّ**
 بد رستی که خدای و فرشتگان از روزی دهند و افزون کنند بر مغامیر روزگار

تکبیر کی صلوات از خدای چه بود و از فرشتگان چه بود و از مباحه بود
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
 ای مومنان خداوند ای سنیان جماعتیان در روز دهید بر مغامیر و افزون کنید افزون
 کردی در حیر استی کی حور لایت سعاد مغامیر طرور آمد نزدیک باران شادان
 و کماران و باران گفت هتوی هتوی باران گفتند یا رسول الله ما ذا انصیبک
 مناک الله کل جبر و کرامه است را بر خوانند از به و ملائکته یصلون علی النبی
 باران گفتند یا رسول الله قد عرفنا السلام علیک فکیف یصل علیک گفت
قُولُوا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَعَلَیْ آلِ مُحَمَّدٍ رسول که هر کی یک بار صلوات دهد
 خدای من ده بار روی صلوات دهد و هر که ده بار بر من صلوات دهد خدای
 من صد بار روی صلوات دهد و هر کی یک بار خدای من روی صلوات دهد آتش
 دوزخ هوی نرسد عا بنده کورام المومنین رضی الله عنهما وقتی در خانه تی تا یک

خلیفان و دشمنان و دشمنان از دست می افتاد و می چسبید تا کی رسول خدای
 از در در آمد همه خانه از نور وی جان روشن شد کی سوز را دیدیم هر کس که می
 بر می افتاد رسول گفت یا محمد اجرای کبری که ما رسول الله را عین آن کس که
 کی روی نماز قیامت بنشیند ترا بنشیند از کدله بد بخت بود رسول خدا عاشره
 دای کی روی مراد در قیامت کی بنشیند آنکس کی بد و زنده بود ما در و بند را و
 آنکس کی بیابان را نهی دست از در باز کرد و آنکه و آنکس که مراد در شوی یاد کند
 وی هر صلوات می رسند **سوال** حزن خدای تعالی ما را فرمود کی هر رسول
 صلوات دهند پس چرا ما خدای حواله نمی گویم اللهم صل علی محمد و آل
 تو هر صلوات علیه امر است بدین سخن کی گویم اللهم صل علی محمد و آل محمد است کی
 خدای تعالی رسول گفت و صل علیهم رسول گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی
 دیگران گویم کی صلوات ثنای رسول باشد و ثنای رسول در خورد او باید و از ما
 او را ثنا و افرینی پس او نباید پس ما خدای را تعالی گویم یارب قنایب ما باشد و
 همین هر رسول عین را **سوال** رسول را ما قدر و شرف و فضلی صلوات
 ما چه حاجت باشد چون او را صلوات ما حاجت نیست پس چه فایده بود در
 صلوات دادن هر وی از ما **جواب** تو می بینی رسول را صلوات ما حاجت
 نیست لکن ما را شفاعت وی حاجت است و رسول شفاعت از را کند
 کی هر وی صلوات دهند همانکس مقام هر کس که گاه کی در روی زمین معنی بر من
 صلوات دهند و بنشیند می نماید گوید یا محمد فلان سر طران طران جای هر صلوات
 دادن ضمان کردم کی در و قیامت دست او را بدست تو دهم تا او را شفاعت
 کی و گفته اند صلوات از ما هر رسول است و است شرف است چنانستی که ما می

اللهم زده شراً و تقطعها و کرامه و قرینه در اخبار است که چون سفامر این است در ا
 بر خواند و بیاران را در امواج کلمات حکو نه دهد بویگر صدق و حق الله عنه
 برای خاصیت زار بکر است رسول گفت و ما یکبار با یکبار حرامی که می گفت یا رسول
 الله می زان کرمی که ترا از میان ما ببرد آنکه صلوات مالی بتو رساند رسول گفت
 حق که خدای را در رشته ی است نام وی صلوات بیک را و مشرف و دیگر را و مغرب
 در همه روی زمین هیچ مومن بر من صلوات نهد کی به آن رشته صلوات او را سخت
 کند خط سیر هر کاغذی از نور بر من عرصه کند مگر ما فریاد خدای بران
 دوست باذیران را هر سه بطلس تار و رقابت در ترازوی وی بلند حوز و ز

قیامت بود آن سخت را بیارید در ترازوی از سیده بهنید ترازوی او را گران کنید
اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اِلَهَهُمْ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ

بدستی کی انکسهای از آند خدای را و رسول او را سقریده است ایشان را خدای
 در دین جهان و در آن جهان گفته اند آن در شان جهود آن آمده است کی خدای را نام را
 گفتند سوال اگر هر که خدای را و رسول را بیارود در لعنت دو جهان باشد

بس واجب ابد تا همه گاه کاران دو جهای در لعنت خدای باشند زیرا که هر که
 کلامی که خدای را و رسول را سازد جواب گفته اند آن در شان جهود آن
 آمد کی گفتند آن الله فقیر و کفر اغنیاء و بدایه معاوله و رسول او را حاد و گفتند

و گفتند اندان در شان منافقان آمد کی خدای و اباب خدای استر اگر کردند و
اَعْلٰهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا و سلخته است ایشان را عذاب

خوار کننده معناه بها و زنی و آن عذاب دوزخ است **وَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ
 الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَغْیِرُ مَا کَتَبْنَا لَهُنَّ** و انکسهای بیارند

کروید کار را بر مردان و زنان آنکه حرمی کرده باشند **فَقَدْ اخْتَلَوْا**
بُهْتَانًا وَاثْمًا مُبِينًا بدستی کی گرفتند و بدرفتند دروغی و ستمی

و نه وی میا ظاهر این است در حدیث منافقان مدینه امنوان از بود کی در آن
 وقت کی بغام صلوات الله علیه مدینه آمد زنان مدینه به عادت خویش شب
 بفرغند گاه از شهر بیرون می شدند روی کشاده و منافقان می شدند در راه
 زنان به شنیدن صدای رفتن زنان و به پستار از دست درازی می کردند و قصد
 زنان را ناپدید می کردند زنان مسلمانان به رسول بنالیدند که گاهی ما را می
 رنجه دارند در راه رسول ایشان را بخواند و با یک بر ایشان زد و ایشان هر مرد را
 ضربه می دادند گفتند از ایشان می کشد کی ایشان قومی اند عرب و عجم و ما را خود
 زنان و کسب کار هستند از ما این بیاید بغام گفت صلوات الله علیه یا معشر
 الناس اتقوا ای المسلمین فانه من اذى مسلما فقد اذانى و من اذانى فقد اذى ابيه

آنکه خدای تعالی در این وقت زنان را در ستر تا از دیدار رسته باشند
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ

ای بغام هر یک که از بوی مردان ترا و دختران ترا و زنان کروید کار را بعضی را امت
يُنَبِّئُكُمْ عَلَيْهِمْ مِنْ جَلْبِيبِهِمْ تا فرود دارند هر خوشتر جا در

ایشان بعضی را خود را با خود بپوشند چنانکه بر سینه همه پوشیده بودند
حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَرَفَةَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ از نزدیکتر

والی نزدیک آنکه شناسند ایشان را تا آنها را در میان از سوال اگر

مقصود آن بود کی ایشان را بداند سر را گفتند که ابی ذر

جواب گفته اند ان عرف معناه لان لا عرف تا بداند کی ایشان را اند

و با ایشان مزاج نکند و اسان را بنیاد زارند و گفته اند دگر ادنی از یغفر معناه
 از اولی تر بد ابل ایشان را بنیاد رسناستند با رافعی کی اسان از آند بر امن
 ایشان کردند و رافعی در جاهلیت فصد بر ستار ان کردند و فصد راف
 از آند کردند و خدای جاد و روشید از علامت از آند بنیاد تا بد است که
 اسان از آند ایشان را بخاند **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا**
 بود و هست خدای تعالی امر رکار و خشا بنده من بنیاد را هر هر کار از از زنا و
 حرالم گفته اند معاصی غفور رحیم الامان اگر من علی الزنا بعد تجربه در
 اخبار است کی دنی نزدیک رسول امده و اولت اسه علیه گفت با رسول الله و فطر
 همه دنان عالم تو هر چه من کو همه ای ایشان گفته باشند رسول گفت
 بیان ناحه معام داری گفت با رسول الله زبان می گویند خدای ترا رسول
 و بنیاده است مردان و زنان چنانکه مردان و زنان امان آوردند و امان آوردند و
 استان نماز می کنند ما می کنیم و چنانکه ایشان روزه می دارند ما همی داریم و چنانکه
 ایشان روزه می دهند ما همی داریم و باران شهران را حد می کشیم و رخ ایشان
 می کشیم و دستر استان ناک می داریم و فرزندان ایشان را می داریم و ریح می کشیم
 و خون سفر بنویسد ایشان را حلیفتی می کشیم و ایشان را جماعت از جماعت و عزو
 و از بعد عزو مجلس از بعد مجلس ربارف و نماز جمعه و نماز چهاره و ما ازین بی
 نصیب سعاهم باران را گفت که کنید هرگز بیغام گزاردنی سیدند و حتی
 میگویند ازین که گفت ای خواهر خبر از من زن ان امت من بی سان خود خانه
 نشستی شما و حق شهر گزاردن شما است و فاصله از حج حاجیان و عزو
 حاجیان و جهاد مجاهدان و جماعت جماعت کسان و اهل کارهای دان

لَيْزُ لَمْ يَنْتَهُ الْمَنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

اگر باز نپسندند دورویان و آنکسها که در دل های ایشان اسب سماری شد و نفاق
و نکر و قصد رنار از دهن رسول و مومنان و رنجانیدن زبان و **وَالْمَرْجُوفُونَ**
فِي الْمَدِينَةِ و آن حشرهای بدروغ افکنندگان در شهری عادت داشتند

آن اچیفه او کندن در مدینه برای اندوه دل مسلمانان را که فلان لشکر اسلام را
بشکستند و فلان قوم قصد حرب مسلمانان کردند و فلان کشته شدند و کسه

اند و **المرجفون** در مدینه آن عیبجویان اصحاب صفه بودند که شب در راه
می نشستند و مومنان را می رنجانیدند و گناه را محاب صفه می نهادند که باز

نیستند از آن عقاید ایشان **لِغُرَبَاءٍ يَهُمْ** هراسیده بر اعدایم تر از ایشان
و دستگیر تر از آن که در ایشان می روی **ثُمَّ لَا تَجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا**
قَلِيلًا سیر چون بر گماشتن تر از ایشان نیز همسایگی نکنند با تو در مدینه مگر

اند که نااهمه مستاصل گردند بکشتن و جلا کردن **مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا**
تَقُوا الْحَدُودَ وَقَاتِلُوا تَقَاتِلُوا نفرین گانی اند سر او را بگفت

نصب علی الذم ایما تقوا هر جا که بایند و دست آرند ایشان را از آن سر بگرد
ایشان را و بکشند ایشان را کشتن براری کنون حکم هر من است هر که سخنان

ز نادقه گوید بطعن آوردن در اسلام و تشویش اسلام جوید یا در قرآن یا در صفات
باری عزوجل وی را بیا بد کشتن براری و خواری **سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ**

خَلَوْا مِنْ قَبْلُ آنرا است و جنس بوده است نهاد خدای در آن کسهای
گذشتند چون مزدک و مانی و غیره چون زنده و اظهار کردند ایشان را

بجواری و براری بکشند **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ** بتبدیل

وینای نهادن خدای را بر صبح خدای را کرد اندکی یعنی این حکم همیشه ثابت باشد
و منسوخ نکردد **يَسْئَلُ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ فَلَا نَمَاعُ عَلَيْهَا**
عِنْدَ اللَّهِ می رسند ترا با همه مردمان از قیامت کی خواهد بود و دیکو

کی دانستن از کی قیامت کی خواهد بود نزد خدای است هیچ فرشته مقرب را هیچ
پیغامبر مرسل را علم کی بودن قیامت نبود بیغامر را مگر الله علیه چون از قیامت

پرسیدندی گفتی ما المسؤول عنها با علم من السایل و **مَا يَذِرُكَ لَعَلَّ**
السَّاعَةَ تَكُونُ قُرْبًا و خدای را چه تو شاید بودی بودن قیامت نزدیک است و کما

هو آن قریب **سؤال** چرا گفتی لعل الساعة تكون قریبه بعد مای ساعت
موت است **جواب** گفته اند این قریب صفت ساعت است و صفت موت

چون بلفظ فیصل بود بمعنی مفعول بودن از را علامت ثابت نباشد چنانکه گویند که
خضیب و حبة دهن و سینه جدید و گفته اند مراد از این ساعت بقا است

و لفظ موت مذکور است و گفته اند این قریب به نعت ساعت است بلفظ و است
ای لعل الساعة مکار قریب **إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ**

سَعِيرًا خفای خدای سقرده است ناکر و بدکار را قیامت یعنی خدای
در بر حمان کافران را اهانت است مسبه و حریت در آن همان باید عقوبت است

و ساحت است ایشان را آتش سوزان یعنی دوزخ حاو دان در آن اهل است
است بر آنک دوزخ افریده است کی بلفظ ماضی یاد که **دَخَلِ بْنِ فِيهَا أَبَدًا**

لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا جاویدان باشند در آنجا و در آن
لغتند اهل همیشه نیابند هیچ دوستی که ایشان را یار رسد و نه یاری کی عذاب

از ایشان باز دارد و گفته اند و لما ولا نصیرا فرمایند بفرموده و لا مانع عذاب الله مهم که بفرماید

ایشان را از عذاب **يَوْمَ تَقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ**

از روزی می گردانند روهای ایشان را در آتش یعنی از لون بلون می گردانند را گاه سیاه و گاه زرد و گاه سبز و گاه تیره گفته اند گردانیدن روهای ایشان از بودن آتش از ارمی سوزد و دیگر باز نوی او نمیدانند حای دیگر گفت کما فحبت جلوه میرسانم جلوه اعجزها و گفته اند بخوبل و جوه ایشان مسخ ایشان باشد و گفته اند حول و جوه ایشان ناآتش گردانیدن روهای ایشان باشد در آتش و آن بودی غلما

بر گردن ایشان بنند و سه های ایشان را با ریش شکتند آنکه ایشان
يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا اطعنا اللهَ وَاطعنا الرسولَ

می گویند ای کاشکی ما فرمان برداری خدای را بتوحید و فرمان برداری می بخامبر را
در رسالت و شریعت گفته اند معناه یا لیتنا اطعنا الله فی القایف و اطعنا الرسول
فی السنن سوال جرأت گفت و اطعنا الرسول فی الرسول لا لام الفقت و لام
را در همین موضع آنکه لام الف که دانست کی قافیه شعر بود و قرآن نه شعر است

جواب گویم عمری قرآن نه شعر است و لکن فواصل آیت قرآن بجای
قوافی است در اشعار این لام را لام الف گردانیدند برای فواصل آیت را خوانند

۱۵ اند و اطعنا الرسول بلام مفیده و قالوا ربنا اطعنا ساداتنا
و کبرانا و گویند ای خدای ما ما فرمان بردیم ما من از ما را

در کفر و شرک و بزرگان ما را در انکار حق و حجت **فاضلونا السبیل**
تا کم کردند ما را از راه حق سوال چه فرق است میان سادات بزرگان

۲۰ خدای تعالی از ایند و لفظ مختلف یاد کرد بحسب لفظ چنانکه گفت ما ضل
صاحبکم و معوی صلات و عوانت یکی بود در معنی یکی بد و لفظ مختلف یاد کرد

نخستین لفظ را در لغت گویند معاذ الله می کند و میسر آنچه کند و میسر یکی بود
 و گویند عاقل لب و حسن حیل زینا اتهم ضعیفین من
 العذاب گویند سقله ای بار خدای مایه اش از را یعنی بکن نشرو آن و
 میسر از ماراد و خدا عذاب کی ما کی زهرای هر ضال بودند و مضل و الغمهم
 لغنا کثیرا و سمر از نشان را نفرین بسیار و کثیر اسماهای
 لغت بر رجاها بد نشان را الضعیف و لکن لا یعلمون یا ایها الذین
 آمنوا لا تکنونوا کالذین کذبوا و موسی فی اهل الله مما قالوا
 ای کسانی که کرد و بیده اید و ای شما کی کرد و بیدگان اید ما شنید جان کسانی ساز زدند
 موسی را و بزار کردند و را خدای اناج ایشان روی گفتند و کان عبد الله
 وجیها و بود موسی تر خدای شکمند اما از ردن موسی در سوره الصف
 کفه اید کی چه بود و تر کفنه اند از ردن ایشان موسی را از و کی قارون و اهل
 وی قتل کردند کی اب روی موسی بیزند نل خدای تعالی هر قارون از رات موسی
 از این بنیان نمود چنانکه در سوره القصص گفته شد فلا تعبد یا ایها
 الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً
 ای سنیان جمعیتان ای خردمندان هشیاران تر سیدان خدای و میزند از ازار
 خدای و گویند گفتار درست و صواب ان عباس گوید قولوا قولا سدیداً
 یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله سخا می گفت جدد و الامان کم قولوا لا اله الا الله
 و حده لا شریک له سوال چرا امر کرد مومن را گفتار لا اله الا الله بعد ما
 کی کلمه ی توحید یک با تلفظ شش و بیست و نه است جواب محمد صم گنتی
 امر محیر بر دو وجه است امر اقامت بود و امر استقامت بود و ان امر استقامت است

معنی ثبات عیند بر کلمه ی توحید گفته اند معناه سخن در سنن کوسد مگوید در
 محمد مرید حارثه را و گفته اند این امر است صدق سخن کسخر است کوسد
 تا خدای تعالی هر که آن **يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ** بصلاح اید کارهای
 شمارا یعنی کرد در طاعتهای شما نصیری رحلی باشد هر که ی کلمه توحید و سرت
 راستی زقان از خلیلهما و زللهای شما به میراید و باز همه **وَيَغْفِرْ لَكُمْ**
ذُنُوبَكُمْ و سامر ز شما را که امان شما خاندک بغامیر وقت شهادت
 لا اله الا الله حلال است مالمها م الخطایا ای محبت **وَمَنْ يُّطِيعِ اللَّهَ**
وَرَسُولَهُ و هر که فرمان بد خدای او و رسول او را فرمان بد خدای او را در
 اقرار بد خدای او و رسول او را در اقرار رسول او و فرمان بد خدای او را در فرایض
 و رسول او را در سنن و فرمان بد خدای او را در احکام و رسول او را در بیان از
فَقَدْ هَزَقَ فَوْزًا عَظِيمًا و بدرستی که هر روز و دل افروز گشت
 پیرو دنی بر زرک رستگاری از دوزخ و یافت هشت هشت **إِنَّا عَرَضْنَا**
الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ
 بدرستی که ما عرضه کردیم زمینها را بر آسمانها و زمینها را بر کوهها سوال
 از امانت چیست که خدای تعالی عرضه کرد بر آسمانها و زمینها و کوهها که ای بدید
 نیست جواب گفته اند از امانت امر و نهی است شریطانوار و غفاری که اند
 از امانت ادسترعت است بی نقص و گفته اند بخ نماز است وقت خاندک در
 خبر است که علی صی اسه عنه حوز وقت نماز را مدی لره بر هفت اندام وی
 افتادی و از لوز بلوز می گشتی و ی را گفتندی تراجه می بود یا علی گفتی در آمد
 وقت از امانت خدای از بر هفت اسمان و هفت زمین عرضه کرد نیار استند

مدرست از آنکه میباید از آن در آن فقیر افتد و مردم را در بدرفتند تا آنکه از آن فقیر
 بپوشد و گفتند و گفته اند و خبر است از مصطفی که این امام است و هر که غسل
 از جنات و از سیدی است و من سیده و خدای و خلق را ندان راه سبب و گفته اند این
 امامت حفظ خواص است از ناشایست و گفته اند این امامت که داشت معرفت
 خدای است شرط صیانت و گفته اند این امامت که داشت زفات است از قبول و اوصاف

سوال غرض امامت بر آسمان و زمین و جبال چگونه دست آمد و در مآلی آن
 نه عاقل اند **جواب** کوم علی السموات و الارض و الجبال معناه علی اهل السموات
 و الارض و الجبال بر اهل آن عرضه کرد مشروط ثواب و عقاب هستند یا خدا را نخواهد

تا اطمینان بر ثواب و عقاب در میان نه زانکه رسیدند که میباید از آن در آن فقیر افتد
فابین از تحملها و اشتقاق منها با نایستادند که داشتند
 و پذیرفتندی از آن و ترسیدند از آن یعنی از فقیر در آن و **و تحملها از**

نشان و رجاست و بدرفت از آن در معنی ادم صغی صلوات الله علیه
سوال آیا کردن از قبول خدای معصیت است من هفت آسمان و زمین
 و کوهها همه در خدای عامی بودند که آیا کردند قبول امامت وی **جواب**

گویم اما کردن رد وجه بود اما معصیت بود و با محافت بودند این اما محافت است
 و شقه کی ترسیدند از فقیر در آن چنین اما احتیاط و صیانت و دیانت بودند همه
 و معصیت گفته اند این عرض امامت ره سبیل مثل است یعنی که ما این امامت را

مثل را آسمان و زمین و کوهها عرضه کردیم تا رسیدند بدرفتند و چنانکه جای
 دیگر گفت لولت لنها هذا المران علی حمل الاله **سوال** چرا اشتقاق از آسمان
 و زمین بود کرد بعد مآلی اشتقاق و شفقت انجامد که حوت بود و آسمان و زمین

و جبال را حیوة نیست جواب گویم اسفاق و خوف و خشوع مرتب نیست
 بر حیوة از ناجی این روا باشد و اگر سبیل مثل رانی خود این اشکال نباید سوال
 جبر امانتی می هفت آسمان و زمین بریند رفتند ادم بر درخت جواب
 گویم ادم صلوات الله علیه از را بر امید بهشت نبرد رفت کیان وقت از بهشت
 افتاد و بود در حسرت آن بود چون خدای تعالی این امانت را بر همه عرضه کردند و نه
 یار سستند برفت ادم بر رفت بدان امید کی مگر بهشت رسد آنکه کان
 ظُلُومًا جَهْلًا در سنی کی ادم بود ستم کار تر خویش نادان
 سوال ای جری کرد ادم ندانک امانت خدای تعالی بر درخت ناحدایت
 اورا طلوم و جهول خواند جواب گویم معناه ادم ظلوم و جهول بود خوردن
 از درخت در بهشت کی ستم کرد تر خوش و نادان بود تمامی صراحت و گفته اند
 معناه ظلوم و جهول الامانه حرافا جاهلا خطرها و عاقبتها و گفته اند ظلومانی قبول
 عروا الشطان جاهلانا سیالعه بالله سوال ظلوم و مبالغت ظالم است
 و جهول و مبالغت جاهل که کی ادمی ظلم کرد در خوشتر و نادانی کرد جبرانه اورا ظالم و
 جاهل خواند کی اورا می ظلوم و جهول خواند جواب گفته اند اورا ظلوم و جهول
 خواند تمامی ملامت اورا بر آلی وی خاص بود و خاص کار را برنت ملامت شراب
 و گفته اند اورا ظلوم و جهول خواند بر سبیل مبالغت زیرا کی صراحت یک لفظه خوردن
 او همه ادمان را بر سبب و گفته اند مراد از این انسان ادمی است نه همی ادم که
 ادمی جری بیشتر می ستم کند معصیر در خوش خدای خوش و فعلی ادا دارند
 لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ
 وَالْمُشْرِكَاتُ تَعَذَّبْنَ كُنُودًا رَوَّابًا رَاكِبًا وَرِجَالًا وَنِسَاءً رَاكِبًا

راجع خدای انمردان و زنان سوال لعن ابی اسفند کلام کی اسفند کلام کی انجاد را بد
 کی غلامی شده بود تا از فعل عرض از لرن بود یا عاقبت ان بود و انجا غلامی مقدم
 شده است بر لعن ابی اسفند عرض و عاقبت چیست جواب گفته اند
 معناه لعن از ابی اسفند ان کلام معنی کلام تاکید است نه کلام عرض و عاقبت و گفته اند
 معناه عرضه کردیم ان امانت را بر اهل اسما و ریس و کوهما ناندیداید منافق
 از غلظ و مشرک از موحدا عداوت کند منافقان را مشرکان را و بیوب
اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و تا عمت و توفیق خود را رای
 داد که و دیگران را از مردان و زنان مراد امانت را و مراد از ایشان فقیر کی باید توبه
 در منافقان را و بیدرد توبه ایشان و **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا**
 بود و هست خدای امر زکا و خوشنما در مومنان تمت السوره

حبر استندار مصطفی صلی الله علیه و سلم کی او گفت هر کی سوره سبار خواند
 حبه اش می خورد کی همه دنیا او را بودی در کار خدای تعالی بدای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای مهربان بسمتان احد بخشا بنده عا صبیان امنت احمد
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 سباسب و ازادی و ستایش از خدای راسر حکم او را ستایش در آسمانها و زمین
 است ان عیاس کوملا محمد سه الشکر سه و هو ان صنع الی خلقه محمد و له ما فی
 السموات و ما فی الارض هر سه معنی یکی همه مخلوق او و خالق دیگر همه مملوک او و او
 مالکان سرب و معنی همه دلیل هر هستی و بیکانگی او **وَلَهُ الْحَمْدُ فِي**
الْآخِرَةِ و او را ست و او را ست در سباسب و ازادی و ستایش در ان جهان

حمد آخرت از هفت حمد است کی مومنان در آن همان در هفت حکما کشند و خدای را
 بکمال آن وقت کی از شمار بر دارند و از مطلق مقام برهند و قضا سهم با حق و مل
 الحمد لله رب العالمین و دیگر حمد بدان وقت کی سر دوراه نیک بختان از بد بختان
 جدا گردند گویند الحمد لله الی بخاتم القوم الطالبین سید محمد انگاه کی از صراط
 مستقیم وارد و رخ آبی بشوند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن چهارم حمد آنکه
 کی در بهشت رسند گویند الحمد لله الی صدقنا و عده عجم حمد آنکه کی بدرجات
 حقش رسند گویند الی احلنا دار الفنا منه فضله هفتم حمد آنکه کی از مایه خلد
 بر جانند گویند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین **وهو الحکیم**
الخبیر و اوست در سنت کار درست گفتار راست داور و آگاه همه چیزها
 گفته اند الحکیم المحرم و گفته اند المبیع الذی لا یخفیه شیء ولا یناله افه و گفته اند حکیم
 خداوند حکمت حاصل علم خداوند علو بود و حد خداوند خیر بود و گفته
 اند جبر مسالفت عالم بود و خیر مسالفت علم بود و **یَعْلَمُ مَا بَلَغَ فِي**
الْأَرْضِ وَمَا خَرَجَ مِنْهَا وَمَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
 می دانند آنچه در این زمین است و آنچه از آنجا و آنچه در آسمان و آنچه از آنجا
 اند و آنچه در میانها و آنچه در میانها و آنچه در میانها و آنچه در میانها
 و گفته اند و باران و روزی و شب و عذاب و **وَمَا يَخْرُجُ فِيهَا وَهُوَ**
الرَّحِيمُ الْغَفُورُ و آنچه می شود بر آن و آنچه در میانها و آنچه در میانها
 بندگی و جانشان و دعاها و اعیان و او است یعنی خدای است عرشا بنده
 مومنان امر زنده کلمات ایشان **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا تَأْتِينَا**
السَّاعَةُ و گفتند آنکه ما کی نروید و چون کافران مکه نیامد ما قیامت

الحمد لله الذی هدانا لهذا نعم خیر من یهدی الله شیءاً فله خیر ما یمتدحون به

۵

۱۰

۱۵

۲۰

کی چون بوس از شکر ماهی خلاص یافت صغیف کشته بود طاقب افتاب
 داشت واهی را بیک سخت تا اورا بشیر می داد تا حمل در ورنه وی در آن
 درخت گذاشت خدای تعالی از اخشل کرد باید وی اندو هکین شست خدای
 تعالی بوی وحی فرستاد کی یا بوس چه اندوه خوری بر درخت گذاشت و اندوه نمی
 خوری بر آن همه حق کمر ایشان را هلا کردی **وَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ**
مِائَةِ أَلْفٍ أَوْزٍ بِدُونِ و فرستادیم او را صد هزار
 مرد و سیست هزار زبیدن و ایشان اهل بنوی بودند **فَأَمْنُوا فَنَعَمْنَا لَهُمُ**
الْحَبِيبِ بگویند و چو رداری دادیم ایشان را تا هم حکام مرد
 و از آن بود کی چون اهل بنوی امر را آوردند بگویند و فرستاد ایشان را تمديد
 کرد کی تاسی و پنج روز شمار اعداب اید چون وعده رسید یعنی سیه بر آمد
 بوس رفت در غاری شدند مردمان بدانستند کی از میع عذاب است همه بدشت
 بیرون شدند زنان و کودکان را همه بیرون کردند راها کردند تا خدای تعالی
 از عذاب باززد **فَأَسْتَفْتِيَهُمُ الرَّبُّ الْبَنَاتُ وَهُمْ**
الْبُيُوتُ پیرم از ایشان یا محمدای خدای تو اذخر آن باشند و ایشان را اصراف
أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ
 یا یا فریدم فرشتگان را مادکان و ایشان حاضر بودند تا گواهی دهند اند
 بدان از این جواب ملحق است کی ایشان گفتند **الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ**
أَلَا إِنَّهُمْ مِرَافُكُمْ لَيَقُولُونَ وَلِلَّهِ وَأَنَّهُمْ
لَكَادِبُونَ بدانند ایشان از دروغ ایشان می گویند کی فرزند را خدای
 بدستی کی ایشان دروغ زنان اند خدای تعالی گفت

أَمْ طَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

ای پروردگار دختران را بر پسران چه نود است؟ شمار را چگونه می حکم کنید؟ خدای

را دختران خواهید و خود را پسران اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ای در بیندیشید

و نامل ننگید تا می چه گوید اَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ فَاَوْ

بِكِتَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یٰ اهلِ الْكِتَابِ بیدار از کتاب

برین سخن سازید از کتاب شمار اگر هستید راست گویان وَجَعَلُوا

بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِسْبًا و کردند می گفتند میان خدای و میان زبان

بهوشت می و آن بود که می ملح گفتند خدای از زبان زنی کرد تا او را از آن

و درشکان دختران آمدند سحانه سحانه و گفته اند مراد از نرجه فرشته گان

افرا می قالوا اتخذ الله الدلائل بنات وَلَقَدْ عَلِمَتْ الْجَنَّةُ اَنْهُمْ

لَمُحْضَرُونَ بدستی کی دانسته اند که ایشان چنین گویند ایشان

حاضر گردگان باشند در درخ سُحَّانَ اللّٰهِ عَمَّا يُصِفُونَ

با که اخذایا و بزرگ اخذایا از الخ او را وصف دهند بنا سزا اَلْاَعْبَادُ اَللّٰهِ

الْمُخْلِصِينَ مگر آن بندگان خدای و تره کنند گان و کهخلصین شیخ لا مخلصی

از رهانندگان فَاِنْ كُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مَا تَنْتُمُ عَلَيْهِ

بِقَاتِنِینَ شما و آنچه سهای بر بیند از را ما انتم علیه بقاتنین ای مخلص نیستید

شما بدان بی راه کننده کس اَلَا مَنْ هُوَ صَالِحُ الْحَيٰۤه

مگر آنکس که در سابق علم خدای و درخ باشند وَمَا مِنَّا اِلَّا لَهُ

مَقَامٌ مَّعْلُومٌ نیست از ما هیچ فرشته یی نه او را استناد می

است دانسته کی انچه خدای را عبادن می کنند شان ترول انراست از بودی رسول

جبریل را بر سیدنا زحار فرستگان و علالت ایشان خدای عز و جل فرستاد
وَأَنَا الْخَزْزَفَاوْنُ وَأَنَا الْخَزْزَفَاوْنُ
 ما ابر ما صف زدگان در مقام عسادت و ما ابر ما نسیم شدگان سوال
 ای جبریل گفت و ما منا الاله مقام معلوم و هر وی گفت وانا الخز الصفون
 وانا الخز المسجون بر بعضی از قرآن قول جبریل باشد جواب گویم ابریه قول
 خدای است فرموده جبریل را بخوانند این مر خوانند این قول جبریل باشد نه
كَفَرْنَا وَآزَكَاوُا لَيَقُولُنَّ لَوْ اَنْعَمْنَا لَكَرَّا
مِنَ الْاَوَّلِينَ بدرستی کی بودند کافران مکی می گفتند که ما اندک
 دگری و بندی و رسولی از پیشینیان را کنا عباد الله المخلصین
 مرا به بوزی ما بنده گان خدای بر سنگان سوال چرا گفتند که ابر اولین بعد ما
 کی ایشان ذکر اولین را می اساطر الاولین خوانند و هر گونه آن را سبب ایمان بخوانند
جواب گویم ذکر ابر اولین معناه کما کان للاولین من الکتاب والرسول
 و از آن بود کی کفار مکه امی بودند در ماضی ابر بحال اهل کلب اغبطا کردند
 و رسول کتاب بار زد و خواستندی جز حدای تعالی رسول فرستاد
فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ نالاییده شدند
 بوی روز بود کی بناید صلات خویش درین جهان و عقوبت خویش در آن جهان
وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ
 بدرستی کی بشی گرفته است سخن ما مران بتدکان ما را فرستادگان می رسولان
 و از سخن وعدهی حضرت است مر رسولان را و وعید هلاک و عقوبت مر کافران
 را و سخن این است مخرج تنگی و تسلیت مطلق است که شکل دل بودی در جفاهای

کار از خدای او را گفت فتظری یا شریعه‌ی حضرت ما را چنانکه معامیر را گشته
 صبر کردی تا وعده‌ی ما رسید معمر از ایشان و هلاکت دشمنان ایشان
انهم لهم المنصورون بدستی کی ایشان بودند کی ایشان
 حضرت کردگان بودند یعنی رسولان و مومنان **وانجندنا لهم**
الغالبون بدستی کی سپاه ما غالب ایشان باشند مترادف کان سوال
 چرا گفت سپاه ما غالب باشند بعد مکی بسیاری از معامیر از خدای مغلوب
 بودند نه غالب چنانکه روح گفت ای مغلوب فاشقر و ابهر در دست نمود
 مغلوب بود موسی و هرون در دست فرعون و مصطفی در دست فرشتگان جواب
 گویم و ادا از علبه علیه یحیی است عجم همیشه اهل حق غالب بودند
قوله عنهم حتى حين بگذرد از ایشان حتی از مکافات ایشان
 تا هم که مکافات ایشان یعنی روز بدر گرفته اند حتی چنین فتح که و که اند
روزيات وابصرهم فسوف يبصرون
 و نه می‌توان بدیشان ای چشم می‌دار هلاکت ایشان را رزق بود کی به بینند عمو
 خوشتر از ابعدا بنایست عجلون **فلا تزل يساحتمهم**
فسا صباح المذارين ای عذاب ما می‌شتاب
 زکی کنند من فرود اید عذاب عیان و میان ایشان و حاجب‌های ایشان بذا با ملاذ
 کی بلب‌لان می‌گرد کل بود **وتول عنهم حتى حين**
وابصر و بگذرد از ایشان تا هم که می‌ونکه می‌کنی عجم
سوال چه فایده بود در تکرار و ابصر فسوف بصرون بعد مکی یک
 بار از شر گفت **جواب** گویم لول و ابصر هم معناه چشم می‌دار هلاکت

ایشان را و این فتول عنهم یعنی عکافتم و این دیگر و اصرع معناه نکه می کن
و چشم می دارد بصوت تزلزل ایشان و این و نزل عنهم یعنی از عذاب خواستن ایشان
و انا انعمت بکم همت تا انکم می اذن اید بقتال فتوفی بصر و ب
و ذی بصر ببند بصر خدای ترا سبحانه و تعالی و عفوینت خوشتر است از
رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ یا که است خدای تو خداوند
عزت است از آنچه می وصف کنند او را بنا بر او سلام مر علی
المرسلین و همین فرستادگان خدای گفته اند مراد از مرسلین آن
پیامبران اند که ایشان را یاد کرد در سوره هجته اند مراد از مرسلین یوسف و
لوط است که ایشان را در سوره یاد کرد و بر ایشان سلام نکرد و گفته اند که
مراد از مرسلین مصطفی است اکبر و مرسلین خاندان آل فضل و حال انعام بر
راست خلتک جای بجزکت یا بعد الامل و الحمد لله رب
العالمین سراسر و ازادی و ستایش خدای با سر و ازادی کی خداوند پروردگار
همه جهان و جهانیان است و الله اعلم

مخبر است از مصطفی صلوات الله علیه که او وقت هر که سوره صادر خواهد بود
بدرجه درجه بود و از حق بود طاعتی بود در دوان او ثابت شده و بدی
از دوان او محو شده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ قمر حق این سوره و حق قرآن گفته اند
یا خداوند این سوره است گفته اند معناه صلف الله و گفته اند صدق الرسول و گفته
اند معناه صلب او و جمل عن الامان و گفته اند معناه ای صلا و ای عارضا القرآن

حتی تعرفوا الحلال والحرام والحدود والاحکام والشرائع والاسلام وکفته اند
 کی صادر نام از دریاست کی زمین بر روی از است و دیگر افاول در تفسیر در حرف
 بنجی کفته آمد والقرآن ذی الکرسمه بدین قرآن خداوند سرف وارفصل
 وشرف این تائیدان حای است کی هر که این را بسنود هر حریفی نیکی ای در دیوان وی
 بنویسند و هر که این را بخواند نه در زمان هر حریفی او را ده نیکی بود و هر که این
 را در نمازهای بخواند هر حریفی او را صد نیکی بود و کفته اند کی این ذکر مند
 است و کفته اند ان ذکر کربیان است و کفته اند ان ذکر کربیان کار است
 از خدای تعالی سوال قسم راجعه شود از موضع قسم موضع این قسم
 کدام است کی بدید نیست جواب کفته اند کی موضع قسم راجعه است
 کی گفت ان ذکر حق محاصره اهل النار و کفته اند موضع قسم ضمیر است معناه
 والقرآن ذی الکرسمه یومئوا و کفته اند موضع قسم این بد است کی گفت
 بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ بَلْ أَنْكَسَهَا كَفَرُوا
 اند در شکی و خلاقی اند و کفر اهل کنا من قبلهم من
 قُرْ فَنَادُوا أَوْلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ خدا آلی ما هلاک
 کردیم از سزا ایشان کرده اند و او را دادند یکدیگر را بفریاد نزدیک عذاب
 و نه منکام که ختن بود مناصح که است قول عرب است کی وقت هر مند در در
 گفتندی مناصح مناص و عجبوا ان جاهم منذر منهم
 شکفتی کردند کافران مع کی آمد بایشان بیم کنند ی از ایشان یعنی محمد علیه السلام
 وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ و کسد کافران
 کی این محمد حباد است و تمار دروغ زن و الله اعلم خدای تعالی

ازین نامه ی کردار است ای معده حریفی تا قیامت اکنون سار و گفته اند مرا د
ازین نامه است کی کافران در خواستند از رسول صلوات الله علیه هر یکی جدا
گانه جانک بگفتم در حق نزل علیها کما بانقروه و گفته اند کی مراد ازین از
بنشسته است کی خدای تعالی بر سر ما قضا کرده است یعنی اگر بر سر ما عذاب
بنشسته است کونامه را کس می باشد کی ما نخواهیم کرد و بنده خدای گفت تعالی

إِصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَلَا تُكْرِعْ عَبْدًا نَادَاوَدَ

نوح صبری کن ای محمد صبری را بگو می گویند از تکذیب و انکار و حقا و از ارباب
کننده مراد اودان ایشان **الْأَبْدَانَةُ أَوَابُ**

خداوند قوت دل و بیگوسمهای بسیارانه اواب اوتجاع قلبه الی الله مدری
کی او را کرده و بدیدل خدای سوال جملیق است حدیث اودان فی

درین موضع مماقت در جواب گفته اند معناه اصبر علی ما یقولون و تا محمد صبر

می کنی ز تکذیب کافران و حجت می نمای بحبرهای کوشکان کی بر ایشان

می خوانی و آن به علم تو و نه علم قوم تو است نباید اندکی از آن بحبروحی آسمان است معنی

بحبروحی آسمان نیست و گفته اند کی معنی از است کی نکر ما محمد سبک ساری کنی در جفاها

کافران د اود ایا ذکی و حال وی عسکر کی یک سبک ساری کی یک در وقت خوش

شوریده کرد در حدیث ازین مرع عسکر کی محنت او بکار بسید فرو نهفته ی

ازین مرع گفته اید و گفته اند کی تلفیق از آن روی است کی حال اود سه و ذ اول

فقرو مدلت ممانه حرب اخر عمر و ملکت حال تو یا محمد همچنان اول المدح کی تمام

فاوی ممانه جاهد الکفای اخر عمر و لله العزة و الرسول و اللهم منین انا

سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَا بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ

مارام کرده بودم کوهها را با وی نانش می خوردند با وی شبانه و
 بامداد **سوال** چرا گفت سخن نامه گفت له بعد مائی کوهها و را سخن بود
 در لواز کرد ایندن بنام وی سخن بود جواب گویم درس نغمه تاجراست
 معنیه انما سخن نامه سخن معنیه و از ان بود کی خدا را تعالی داد و را با و از ان
 قصص کرده بود کی کس را از این بزم حای کی الحان می کرد ایندی همه جبرها با وی
 اوازی کرد ایندی از ان سخن گفت سخن معنیه **وَالطَّيْرُ مَحْشُورَةٌ**
كُلُّهُ أَوَّابٌ و مرغان را نیز زده کرده بودم و الله گفته او را همه با وی
 اوار کرده اند جانک در با جمال او معنیه و الطیر بلیغم و شد دنا
مَلَكُهُ و استوار کرده ملک او را با سببان هر شی بی و سه هر ار مرد
 با سبان بودی بر درگاه وی و گفته اند و شد دنا ملک با هلبه و الحنمه و از ان بود
 کی مردی بر مردی کاوی دعوی کرد وی را شنید داود آورد و دعوی کرد و انیس
 انکار کرد و ان مدعی حجت نداشت در آمد داود جواب دبدکی او را گفتی
 کی از منکر را بکش و کاو مدعی رسان جوید او شد اند و هکن گفت کی جواب
 حکم نیاید کرد مبادا کی حالی بود و جبریل آمد وی را از خدای امر او در جهانک
 جواب دینه بود وی این منکر را بخواند و او را بگفت او دانست کی انکار نتواند
 کرد اقرار داد داود او را بگفت زانکه گفت کی من ندان مدعی را بگشتم و ان
 کاو غضب بگرفت جو داود حکم کرد و بفضاص وی خلق بترسیدند و گفتند داود
 حکم روحی آسمان می کند وی را بیدلن سبب هستی و ختمی بزرگ افتاد
 داود را از خلق همه او را منقاد گشتند و حلقه در کوش خدای گفت
وَأَيُّهَا الْحِكْمَةُ وَفُضِّلَ الْخَطَابُ

و بداند و ارا علم و درستی کار و درستی گفتار و گفته اندان حکمت و عطا است
 و فضل الخطاب و هویدای گفتار گفته اند فضل الخطاب وی شازفای بود
 در حکم کی گفته ز فاش در نیاختی و گفته اند فضل الخطاب وی اما بعد بودی
 کی در میان حق گفتی و گفته اند فضل الخطاب وی ان بود کی گفته علی المدعی و الهی
 علی انکر حق حکم بر بن بنا کردی چون حکم سلسله منسوخ شد و ان از بود کی اول
 داود علیه السلام حکم میان خلق سلسله کردی خدای تعالی او را سلسله ای از ایمان
 دو کد داشتی همان داندان فرستادی هر کس حق بودی دست وی سلسله رسیدی
 و هر کی مبطل بودی دستش بدان ترسیدی تا روزی مردی کوهری نزد مدعی امامت
 نهاد چون باز خواست ان کس انکار کرد خود داشت کی او را حکم بر او برد و
 داود سلسله فرستاد بشندان کوهر را در میان عصای تقیه کرد و با هم بر او ری
 آمد داود ایشان را سلسله فرستاد تا دست کی بدان رسیده و انجا شدند
 نخست مدعی دست بر کرد دستش سلسله رسید انکه خداوند عصا عصا
 خضر داد داود و دست سلسله دراز کرد دستش سلسله رسید انکه امامت
 خداوند داده بود در میان عصا چون دستش بدان رسید گفت مدعی کی من حق
 ام و عصا روی ستد و کوهر بند بر لبس برد و برد او را بخت داود در ان فرو ملد
 خدای تعالی حکم ان سلسله منسوخ کرد و ان از ان کندی که تیر کی الینه
 علی المدعی و الهی علی انکر و هلاک تیر و الخضر از
 نَسُورُ وَالْمُخْرَابُ ای و قد انال بدستی کی آمد تبو حنر ان خضر از
 زهر در آمدند در ان صومعه داود و ان از بود کی خدای تعالی خواست کی
 داود را محنتی رساند وقتی کی داود در صومعه نشسته بود زهر بر کنار

مرغی بامد در ششوی بنشست بقتضای عجب داود قصد کرد تا او را
 بگیرد از هر آن سر را آن مرغ را سترید داود قصد او کرد تا او را بگیرد از هر
 سر را آن مرغ را سترید داود قصد او کرد او را خواست در روز صومعه
 بنشست داود برخواست سوی وی آن مرغ از روزن بیرون برید و از آن
 وی بیرون رفت و بنکرست چشمش بپای او افتاد بنشای زن او را بدربار کار
 برشته سری شست و وی زی بود غایت با جمال نهما جمال عجب داود
 علیه السلام یک کمرستی بد آن زن گرفته آمد بدانست کی خدای تعالی او را بداد
 بگیرد کی کار به کام کان یاربک ترهید از بعد از روزی دیگر در آن صومعه نشست
 همی دو زن را دید کی از در صومعه فرو آمدند بهیئت دو حمرا **ادخلوا**
علی داود فزع منهم حوز در آمدند
 مرد او دتر رسید از ایشان از آنک بود در گاه وی سی و سه هزار در خیر بودند
 و عجب داشت کی کسی تا گاه بوی رسد **قالوا لا تخف خصمنا**
بغی بعضنا علی بعض گفتند ما دو حمرا یکی از ما بر دیگر افزونی
 جسته **فا حکم بیننا بالحق ولا تشطط**
 حکم کن میان ما بداد و درست و جور من و لا تشطط ای لا یفقد عن المواب
واهدنا الی سوا الصراط و راه نمای ما را بر راه راست و ایشان
 در حقیقت دو فرشته بودند فرستاده امتحان داود را و سبب امتحان داود آن
 بود که وی وقتی در مناجات با خدای تعالی با خود ایام غم آن را که امانت
 بسپارد از وی نصیب از امانت چیست خدای تعالی بوی و معی فرستاد کی با او
 نخست افشن از محنتها رسانیدم تا سر او را که امانت گشتند داود گفت الهی

مرا بر محنت رسان تا سزاوارک امانت تو دهم و بنده از بندگی از خدای تعالی
 عافیت خواهند نه محنت خود اود از خدای محنت خواست خدای تعالی او را از مومن
 کرد بیان حال کی روی را بفتاد مرخصان را گفت کی جهمی دارند یکی از ایشان گفت
إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نِعْمَةً وَلِي نِعْمَةٌ وَاحِدَةٌ
 این یعنی برادر من بود کی او را بود و نوه همیشه بود و مرا یک مشت بود فقال
اَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ گفت این جویش را مرا ده
 و مرا که مدار و بد رفتار کن و علیه که در مومن در گفتار این روا باشد سوال
 ایشان از آن حال افتاده بود بانه اگر بود از فرشته یعنی و طمرا و نبود و اگر نبود پس
 خبر از روع گفتند یعنی بعضی بعضی جواب گویم ایشان از سخن رسید
 مثل گفتند یعنی اگر چنین بودی چون رسید مثل گفتند دروغ لا فرمایید
قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْمَتِكَ إِلَى تَحَاجِهِ
 داود گفت بدرستی که می سنم کردی بر تو باندخواستن مشت تو را ایشان وی و آن
كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
 بدستی که بسیاری از ایشان از آن وی جوید برخی از ایشان برخی **إِلَّا الَّذِينَ**
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر آنکه صالحی کرد و بنده و کردند
 کارهای نیک و قلیل ما هم و طرد او را اما افتاده
 و خود اندکی اند ایشان و بقیه ندانست داود کی مال از مومن کرد مرا و ایشان فتنه چون
 ایشان این سخن از داود شنیدند ندارد بد شدند آنکه داود ندانست کی از
 مثل چیست بر حال خویش واقف گشت **فَأَسْخَمَ رُبُّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا**
وَأَنَابَ امرش خواست از خدای خویش و سفتاد بر کوع سوال

در حال رکوع حور سود مسجراکت و حرار کاعاواناب نصیب علی بحال
جواب کوهر از رکوع معنی سجود است سجود را رکوع گفت زیرا که سجود
 و رکوع هر دو خضوع بود و اناب ای رجوع بقلبه الی الله باکیا متضرعا ببل باز
 گشت خداوند توبه و تضرع و دعا و همل شیار و رهمجان در بل سجودی
 کریمیت و رازی می کرد چون مصطفی بن جیای رسیدی که سجده نما سجد
 اخرا داد و سجده ملاوت کردی **سوال** ان نظرن از داود معصیه بودا
 نه اگر معصیه بود مسجرا استغفار کرد بعد مای استغفار امرش خواست
 معصیه بود و کرم معصیه بود مسجرا داد و اناب معصیه نداشت تا بوی
 بخورند و استخلال معصیه از بغا میران بحال بود **جواب** کوهر داد و دست
 کی ان نظرت مغیره است وی را ندان نکرند از ان تقاضا کرد تا ان وقت کی میرا
 نبیه کردند استغفار کرد **وَقَفَرْنَا لَهُ ذَلِكْ** بیامر زید مر
 او را ان کنه و گفته اند کی ان فاعقیب است در حال خدای گناه او را سامرید
 و کمر او را خیر نکرد زیرا که خدای تعالی رازی بنده دوست دارد و گفته اند کی
 امرش از سن بود کی داود سی بکر بیت و زاری کرد کوبید کی در سجود جندان
 بکر بیت کی نبات از اشک وی برست و سالمد چون سر بر آورد سالمد نفسهای کرم
 جنلک از حرارت نفس نالمی وی نبات با نده بسخت و چهار هر ارکان حوان
 را نشاندنا اینتن رمی خواندندی و داود بر سر ایشان گشتی و نوحه می سراییدی
 دو دست دعا می برداشتی و بر اشک می کردی و هر هی خوش فروی آوردی
 و هر طهارتی می فروی آوردندی از اباب حنم با عشق انکه بخوردی حس گویند
 اگر اشک داود با اشک همایان رسیده از همه افروند گاه گاه کی طافش سیدی

[illegible]

وَأَزَلَّهُ عِنْدَ نَزْلِنَا وَحُسْنُ مَا بـ

بدرستی کی اور ابغنی داود راست تر دعا قریب کرامت و یکتا باز شش جای
خدای تعالیٰ از بعد آنک رات داود را یاز کرد و مغفرت اورا یاز کرد و ی رابستود
بقربت و کرامت و حسن عاقبت تا کس ظن نکند کی مکر داود را سقوط منزل اهاد

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَا خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

بلاد ما کردیم ترا از داری در اینده اند زمین یعنی نبوت داری از سلف تو دان
ان بود که شتر از داری در دینی اسرائیل نبوت در سبطی بود و ملکت در سبط یساکه او در ا

داود را خدای تعالی هر دو بلاد تانایب اسلامان خود بود در نبوت و در ملکت

و در حکمت فَلَحْكَمُ نَزَّلْنَا بِالنَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى

فِيضْلِكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَحُكْمُ نَزَّلْنَا بِالنَّاسِ بِالْحَقِّ وَشَرُّو

ملن هوای ترا کی که راه دهند ترا از راه خدای تعالی از راه صواب و تقوی ات

الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

بدستی که از کسها کی که شوند از راه خدای ایشان را بود عذاب سخت

عَمَّا سُوءِ يَوْمِ الْحِسَابِ — بِذَلِكَ يُفْشَانُ فَرَامُوشِ كَرْدَنَد

و فرود داشتند ساختن روز شمار را و مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ

الْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا وَبِنَا فَرِيدِمْ آسَمَانِ وَ زَمِينِ رَاوَاخِ

میان آسمان بی غرضی صحیح و بیهوده ذَلَّلَ طَرِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ان اندیشه ان کسها بود کی کافر اند

سوارند کی این جهان را معاد خواهد بود و اوبلی آله ان کافران را خواهد بود در ان

آتش دوزخ و گفته اند معناه دل از دوزخ جای ان کسها خواهد بود کی

کافرانند و صفت بد گفته آمده است در سوره البقره أَمْ جَعَلُوا

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ

یا کنیم ان کسها را کی که و بدند و کردند کارهای نیکو شباه کاران در زمین

أَمْ جَعَلُوا الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ یا کنیم یا برهیز کاران را بود کاران

هر کس که این بود و در حکمت در خورد کتاب اتر لناه الیک مبارک
 نامه ای است این قرآن کی بفرستاد هر سوی تو بارت فرخنده و همان و نامید و ار
 مر خواننده ی خوشی را و قرآن مبارک است هر چند که فضل این و معانی این و ثواب
 این شش امده دارند پیش است **لَبَدَّ بَرُّوْا اٰیٰتِهٖ** تدار اند نشیند در
 اتمای این نفع است و مبرم در وضع مقدمات بود غرض صحیح را و این از خدای
 روا بود تدبیر الظرفی جبر الشی و در الشی عافیه و این از خدای روا بود تبارکی
 او عالم است بعواقب امور و **لَبَدَّ بَرُّوْا لَوْ اَلَا لَبَاب**
 و مانند کبرند خداوند خرد هاست مواعظ این قرآن و **وَهَبْنَا لِدَاوُدَ**
سُلَيْمٰنَ و بخشیدم ماد او در لیسری خون سلمان صلوات الله علیه
نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهٗ اَوَّابٌ نیک منده بود سلمان نزد داده او اب
 ای جامع قلبه الی الله مددستی که او بدکار کرده بود خدای کی در میان

ان مه نعمت دل از خدای بگردانند و بد نیامیل نکرد
اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعُثْنِی الصَّافِیٰتُ الْجِیَادُ
 جو عرضه کردند بروی شبانکاهان از امیتادکان نیک از اسبان گفته اند
 کی از هر اسب بزدن کی دیوان از هر اسب دریا را آورده بودند بروی عرضه
 می کردند و گفته اند کی از هر اسب بود کی از ملک سقلاب هتم آورده
 بودند و گفته اند کی از اسبان از سطلیل وی بود کی روی عرضه می کردند
 هفصد را بدید که کد افتاب فرو شده بود همی از تخت در کرد بدودر خاک
 می غلتید و زاری می کرد تا خدای تعالی افتاب را بر گردانید و بجایگاه
 نماز دیگر آورد تا وی نماز دیگر بکرد در وقت هوش مطفی را علیه السلام

برسیدند که کسی نماز را از وقت در گذاردیم که در فضل از رسد گفت مگر
 سلیم نزد او نوده است کی نمازی از وی در گذشت وی در آن رسید از آنکه
 خدای تعالی بای آن کرامت کرد که بنده اسبان نازی در جهان از سالان
 سجد است است که اعلماند **قَالَ اِنِّيْ اَحِبُّ حُبَّ الْخَيْرِ**
عَزَّ وَجَلَّتْ ای اثر حق الجلیل علی کردی ای را زیدم نشان را
 بر آید که در خدای می یعنی نماز فربه گفته اند معناه اجماع الجلیل شغل
 عز کردی حتی تو از آن بالحجاب زدوها علی
 تا افتاب پوشیده شدیده یعنی فرو شد من از بد آن اسبان را باز آوردند نزدیکی
فَطَفِقَ مَسْجَا بِالشُّوقِ وَالْاَعْنَاقِ در اینست می سود
 بسودنی ساقها و کردنهای آنرا دست مگر در نماز دستهای از فرو می آورد و
 باز این عدد در سبیل خدای تعالی و گفته اند مسجای ضربا بالشوق والاعناق
 ساقهای آنرا و کردنهای آنرا می زد و می گشت و بدرویشان و دلها و
 از آن خبر نماز را **وَلَقَدْ فُتِنَا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَاءَ عَلِي كُرْسِيَه**
جَسَدًا مَّا اَنَا بَ بدرستی که از موز کردم سلیمان را و بر افکندم
 و تخت او تنی را بر بدای گشت گفته اند معناه فتنا سلیمان مصیبه و لده
 و آن بود که وی را بری آمد سخت شایسته وی در روی دست و او را بیغ
 سبزدگی او را در هوا علیا می داد آنجا که دست هیچ دو و وری بوی ز سدا زنگ بر وی
 از دوی ز سبده دل در میغ دست خدای عقوبت آنرا چنان بر سر برداشت
 در روز سلیمان بر او آمد بر آید مرده بر تخت افتاده و گفته اند آن بود
 کی سلیمان را هفتصد کنیز بود در سبب و سبب زن کاوی همه بگذشت

امید خورندی را آن حمله ی ایشان یک کینیزل باز گرفت بسمی حور می آمد
 ناهض اندام بود یک دست و یک پای و یک چشم و یک گوش و نیز چون سلمان از
 بدیدن بدافست کی وی را می دل در خدای با مبت دست و گفته اند معناه قتل
 بر او ای ملک و القیاع علی کرسبه جسد ائمه انب و از آن بود کی سلمان ملک
 جزو را مقهور کرد دختر وی را سلیمان آوردند در خانه می داشت از دختر
 را صبر رسید از دیوار بدر و پدرش مقتول شده بود چنان بود کی گاهش گرفت
 از اندوه پدر خاصکان وی را صورتی کردند بهیت پدرش وی را مادرش
 نهاد وی را ستند بر عادت خویش و سلمان از آن غافل آصف را کی و زهر وی
 بود آن حال معلوم گشت حشمت داشت کی سلمان را مصرح و مشرح بلفی گفت
 مراهی باید کی را مجلسی همی تا من پیش از مرگ مجلسی بدارم سلمان همه ارکان مملکت را
 حاضر کرد آصف مجلسی ترکو بدافست بیغامر از خدای را می سنود از وقت
 آدم تا وقت سلیمان هر یک را در او حال در کوز کی و در اخر عمر می نمود حور سلمان
 رسید حال کوز کی او را جوانی او را می سنود و حال پیری او را هیچ باز نکرد سلمان
 را از آن عجب آمد حور خالی شد عتاب آن آصف کرد آصف گفت آن از آن
 بود کی در خانه ی نو نه بر آنه سر بخت همی رستند و نواز آن عافا سلمان در سرای شد
 و از نهر ایشان گشت و غصها کرد و لکن خدای او را عقوبت کرد بدان تقافل
 کی کرد و مملکت از وی باز ستند وی را حمل شباه روز یکماشت تا بر جای وی
 نشست و از آن بود کی حشمت سلمان در خاتم بود کی من نام خدای بر آن نقش
 بود هر گاه کی سلمان از آن را انکشت کردی لباس حشمت و هیبت پوشیده شتی
 چنانکه هیچ دو و بری زهره نداشتی کی در روی وی نگرستی کی در ساعت صاعقه

دروی رسیدی خون از خاتم با خوشنقش داشتی از دگر مردمان ندید بودی
دوی خون در متواشدی از خاتم را در انجا نبردی غطی هرمت نام خدای
راوی را کینگی بود نام وی جراده امینه وی نزد انرا بوی دادی خون بر وزن
امدی از ابستندی و در انکشت کردی خور رفت روال ملکت او آمد در متوا
شد دیوی رهیت وی بر وزن امجد جراده را گفت مهر بیا جراده بنداشت که
وی سلیمان است مهر بوی داد دیوان را بر دهر تخت سلیمان نشست خون سلیمان
بیرون آمد مهر طلب کرد جراده گفت سحاز الله نسندی گفت نسندی گفت یا
رسول الله بر من ستم کن خاتم سندی سلیمان بکه کرد دیوی را دید بر جای
او بدانست کی کار از دست شده است بگرخت بکنار دریا شد

۱۰ **قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ**
مِنْ بَعْدِي گفت سلیمان ای بار خدای من سار و مر از ان فضل
من بخش مرا بادشاهی کی نسزد کس را از من **أَنْتَ الْوَهَّابُ**
بدستی کی نوی تو بخشنده عطاها سوال ای سلیمان همی توانست دید
ملکت دنیا کسی دیگر را نامی گفت هب لی ملکا لا یبغی لاحد من بعدی این می
۱۵ بوی حرص دنیا و نوی حسد این جواب گفته اند معناه هب لی ملکا
الحنه من چه کنم ملکه دنیا را کی از ان خدای هم قدری نیست کی کس قدری
بودی انرا بدیوی ندادی و گفته اند معناه مرا بادشاهی ای که کی جو نتواند کی
انرا از من بزد و گفته اند هب لی ملکا سخن تمام شد انگاه گفت لا یبغی لاحد من
نسزد کس را هر کس کی از خدای ملکت دنیا خواهد این خواست از من خطا بود و
۲۰ گفته اند معناه مرا ملکی چه کی کس را ندادی و ندی تا ان مرا محزه ی بود زیرا

کی محسره ان بود کی خارق عادات و ذکلی کو بد کی زوال ملک سلمان حمل
 روز بود چون حمل روز تمام شدن دو بر خود نیز سید از انکفتاوی و احکام
 نه علم می کرد گفت و گوی در میان مردمان افتاد از دو بد است کی مردمان
 بیافتند بر جان خویش نیز سید بکشت و ان خاتم را در دریا افکند گفت کرم را بود
 سلمان را نیز بود خدای تعالی ماهی را الهام داد تا ان را فرو برد صیادان ماهی را صید
 کرد و سلمان در ان حمل روز بر کنار دریا بودی و عیادت می کردی بر در هر روز
 و شب در نماز و شبانه گاه آمدی ان صیادان را با چری دادی در بار گرفت
 ایشان و بگرد و ماهی بوی دادندی بداشتندی کی وی غریب است ان شب ان
 ماهی را بوی دادندی که خاتم در شکم او بود چون سلمان شکم او باز کرد خاتم
 بیرون آمد سلمان ان را بر گرفت و بمقام خویش آمد **فَسَحَرْنَا لَهُ الرِّيحَ**
 را م کردیم و فرمان بردار کردیم را و انرا گفته اند همه بازهای چهار او را مسخر
 بود و گفته اند کی ان بادی بود کی جمال شد و ان او بود بختری با مریه
رُخَا حَيْثُ أَصَابَ مِي رَفَتَ بَرِّمَانِ او هر جاکی را خواستی بدان قوت می
 رفتی کی هر کی بر درختان از ان بخیزی البته **وَالشَّيَاطِينُ كُلُّ بَنَدِ**
وَعَوَاصٍ و دوان بران را مسخر او کردیم هر بناینده ی و بد را فرو شونده
 و ان ان بود کی چون خدای تعالی دوان را مسخر سلیم کرده بود سلمان خواستی که
 استان مالیده دارد ایشان را کاهای سخت فرمودی بعضی را بنا کردن فرمودی
 و بعضی را غزو کردن فرمودی و بعضی را مسخر و بعضی را عوای بد را باها فر و شدند
 و کوه های می او را در برابر او دندی در انجا آمده است کی حرر سلمان اردوی
 کوشکی خواستند از خواهر وی دوان را فرمود تا او را در برابر او دندی

و چندان بواقیت بر آوردند کی کوشکی از جوام و بواقیت بگردند صدرا شده نوش
در هر پوششی صد زن خون ناز شاد روان را بر گرفت و در هوای پردی دیوان
ان کوشک را بر گرفتند و حرم سلمان را باجا و ازاد رها می کردند تا با درابر
وَاٰخِرِيْنَ مَقَرِّنِيْ فِيْ الْاَصْفَادِ و دیوان دیگر فرزند کرده

در بندها و از آن بود که مردی کی در سلمان عاصی شدی به مودی تا او را با دیگر
فرزند کردندی به غر در با فرو گذاشتندی که روی را خود همیشه به رسته داشتی
هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُوا وَاْمْسِكْ بَغَيْرِ حِسَابٍ

این عطای ما است تا ای سلیمان فامن او امسک خواهی به و خواهی بداننی شمار کی ترا بر
شمار نیست گفته اند فامن او امسک از کی خواهی از دیوان ازاد کن و از کی خواهی
ببندگی دار و از کی خواهی ازادی ده و از کی خواهی به غیر حساب
وَاِذْ لَمْ عِنْدَ نَارِ لُفْيٍ وَحَسَنَ مَا بَرَّ

بدرستی کی او راست تر دما نزد یکی بگرفت و بیکو باز نشن جای یعنی بهشت
جا و بدان در اخبار است کی سلیمان حمل سال ملکت دنیا داشت انکه خدای
جان وی به داشت و ملکت بهشت بیوست عز این سری بالز سری به بسته
کردانند از بعد قصه سلمان فضی ایوب یاد کرد گفت **وَ اِذْ كُرَّ**
عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهُ و یاد کردند مرا ایوب بر صوص

و حال وی به کبر و خلق را بندد چون بخواند خدای خویش را محمد به هر کف
همه الله در میان دنیا خد سلیمان کی بود و در مختار دنیا خدا یوب کس
نبود سلیمان در آن بهشت خدای شکرتو کرد و ایوب در آن بهشت صبر نیکو کرد
خدای تعالی هر دو را ایاد خلق داد و هر دو را به العبد خواند تا جهانبان بداند

کی بنده ی نیکان بود که در غمت خدای ثنا کرم زد و در غمت صابر بود داد
 نادی ربه هر آن خدای خویش را **اِنِّیْ مَسْنِیْ الشَّیْطَانِ**
بِنَصِیْبِ کی می آید کی رسانید مرا در غم و شکنجه ی سوال هر درد و
 بیماری ایوب را خدای رسانید حیران را بدو منسوب کرد جواب گویم هر چند
 بیماری ایوب را خدای رسانید لکن سبب شیطان بود از آن بود که ایوب را
 بدو منسوب کرد و آن بود که دیو ایوب را حسد کرد از بسیاری طاعت ایوب
 کی هر روزی ایوب را چندان طاعت با آسمان بر دندی که همه اهل روی زمین را ابلیس
 گفت از همه طاعت از آن می کند کی مال بسیار دارد شست او بدان قوی است
 و دشمن بدان کرم است خدای گفت دروغ می گویی و ی از همه متوفیق من می
 کند خواهی کی بدانی و تر از مال و دست دانه وی را راهی سار بود از اشتر
 و کا و و کوسند و اسب و خر ابلیس شنید آفتی در آن و مهای او در حن کوبید
 کی او را چهار هزار سر شبان بود ابلیس شنید رهبت سر شبان مهین شش ایوب آمد
 گفت او خ آتش در راهی تو افتاد همه بسوخت خواست که دل وی را جای
 برد ایوب متوفیق الله جل الله و عز کت اخذ الله اعطایه آرد در توحیری
 بودی تو نه هلا کنند از این بخت و بوظایف خویش مشغول شد بدزدت
 از عبادن خویش کرم نکرد ابلیس باز گفت که یارب وی از عبادت بقوت
 از فرزندان می کند کی فرزندان کاری دارد و او را ده فرزند و دهفت سر و سه
 دخت خدای گفت دروغ می گویی از توفیق من کند خواهی کی بدانی و تر از
 فرزندان او هلاکت دست دامن ملعون سامند و فرزندان ایوب را که همه
 در شش معلوم گشته بودند در زیر بقی ستون از آذر بر کشید سقف را ایشان

روز آورده هلاک شدند وی رهبت معلمش ایوب آمد و حکمان وزاری
 کنان می گفت فرزندان توبه زاری هلاک شدند تا مگر در ایوب بر جای
 ببرد ایوب گفت اخذه الی اعطائیه اگر در توبه جری بودی تو هم هلاک شدی
 این گفت و سر عبادت خویش شد ایلیس باز گشت گفت یارب ایوب ان
 عبادت ازلن می کند کی نزد دست دوزخ دانی گفت ترا بر من اودست دادم
 آمد تا نزد ایوب وی سر سجده نهاده بود ز زمین درآمد تا بر ایوب نفسی در پی
 اود مبدل از تنومی باز او بتبشی با ایوب برآمد هفت اندامش بر جوشید و گویند ایوب
 از وقت در غمار ایستاده بود ایلیس از زیر پای او میزد ایوب از پای بر می آمد
 و آخر شفای وی هر از پای بر می آمد **أَرْكَضَ بِرَحْلَيْهِ** بای زمین زن
 ایوب پیای راست پیر و کرد چشمه یاب بدید آمد و چیریل گفت **هَذَا**
مُغْتَسِلٌ این غسل را سباید ایوب بدن غسل کن بگرد مرجه بر ظاهر وی جسم
 در بر بود همه بشند یکری بای زمین زد چشمه یاب بر می آمد چیریل گفت
بَارِدٌ وَ شَرَابٌ این سرد خوردی را سباید ایوب از آن شرمی خورد
 درون وی همه درست گشت چیریل گویند ایوب هفت سال و هفت
 ماه و هفت روز و هفت ساعت برداشت **وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ**
وَمِنْهُمْ مَعَهُمْ و بخشیدیم ما او را اهل و فرزندان او یعنی پوی دادیم از ده
 فرزند و همچنان ملازم او را **رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرًا لِّكَ وَلِي**
الْبَابِ خشناییش و مگر داشتی ار ما او را بنیدی و یاد کاری خداوند
 خرد ما را **وَ خَدِيدٌ خُفَّاءُ ضَرْبٌ بِهِ وَ لَا**
تَحْنُثُ و یکیر دست تو دوسته و بزنجیر را بدان و مگر یکدزدی و آزار

و آن روز که همه در آن بهاری که بود ابوبکسوی خوشتر را بریند و ابوب را بنان بداد
 و سبب آن بود که همه ابوب را بر کنار شهر بر سر بالای مهاده بود و شاخ درخت
 بر در او در آورده و لختی شلحهها بر آن افکند تا وی را سایه بود و وی را چاکستر
 خوابانیده و آن در هر آن کرد که مردمان آن شهر هندی که ماوی را بدان زاری نمی
 توانید دیندی را ازین شهر را ستر بر یا ما ستر بوی که در آن همه ابوب را بر گرفت
 و بر سر بالای خوابانید در واره ی شهر بر و در شهر آمدی و مردمان را در سلیها
 کار کردی و وی را اطعامی دادندی شبانگاه آنرا نزد ابوب بردی و من شبانگاهی
 می آمد دست منی جیری نیافته بود زنی او را گفت ای زن آن دو کیسوی
 بدان بخوی باران شهر شما را کار نازجه خواهی کرد من فروش تا از آن دهم
 همه آن را باز کرد و بوی داد و کرده ی هندی آمدی نزد یک ابوب اید البس
 به بیت پیری پیش از او با ابوب شد گفت خبر نداری که این زن ترا چه حیات
 کردی وی را بر زنا گرفتند و کیسوها ی او بریدند و نشانت آن نازکی می
 اید کیسوریده ابوب را از آن بهار دل در د کرد بر عادت خوش دست دراز
 کرد تا کیسوی همه کبیرد و باز نشیند کیسوی یافت گفت هان تو مرا حیات
 کردی که من تر شوم سوگند کی صد خوب تر از هر حزن بهتر شد خدای گفت
 دهنه گیاهی یک بر جانک صد شاخ بود گفته اند خوشه دهنه گفته اند شاخ
 مورد بریدن او را بر زن نامو کند نور است شود و وی را المی تر شد در اجار است
 که چون ابوبان سوگند خورد و همه را بدان فکر منم کرد و همه اند و هیکل هشت
 جبریل ابوب را خبر کرد که آن المس بود که تران گفت خواستگی ترا در بره افکند
 ابوب گفت باش که آن ملعون طمع ارضال من بر او در و از فرزندان بر او در کنون طمع

بدن می کرد ای بار خدای مسنی الضر و گفته اند کی سبب انکار اوب از خدای تعالی
 فرج خواست آن روزی رحمه از شهر می آمد که نزد اوب ایضا البیس برهنه می
 وی را پیش آمد گفت ای زن ای هیچ می دانی کی از همه بلا و سخت شوهر از او بگریخت
 گفت نمی دانم گفت آن از آن است که وی هیچ خدای زمین را نمی رسد همه خدای
 آسمان و ارض رسد خدای زمین خشم گرفت و او را بیدار میگرداند که گفت خدای
 زمین دیگر باشد گفت تو ندانستی گفت نه گفت چرا گفت هر که سر بران
 بالای خود دوی را بر سر بالای نشانده بود بخت آراسته و خنجر دوان آراسته
 در پیش وی رکبها نشانده کی ایشان فرشتگان او اند رحمه از این دیدند
 کی از اصلی دارد چون نزد اوب آمد وی را بگفت مرد اترا از همه بلا و سخت از آن
 است که هیچ خدای آسمان را برستی خدای زمین هیچ نمی رسد اوب گفت این چه
 سخن است رحمه گفت این بری مرا سخت کرد اوب بدانستی که آن دیو بوده است
 گفت باز خدا با اکتوز کی البیس را در دین می طمع افتاد مسنی الشطان نصب
 و عذاب گرفته اند کی سبب نالیدن او خدای آن روزی که در وی کمر و هنی از
 شاکردن او کی در وقت عافیت و همت شاکردن او بودند زیارت او آمدند
 بر بالین او نشستند بلی از ایشان گفت کی خدای بر کس ستم نکند تا باند ه
 سزاوار عفویت نکند او را عفویت نکند یعنی اوب خود می آید و این عفویت
 بوده است اوب از شنیدن طاعتش رسید گفت بار خدا یا بر بالای تو امل صبر
 است اما بر شما نت اعدا صبر نیست مسنی الضر و گفته اند کی سبب نالیدن
 اوب آن روزی که بر می آمد که بدل او داد تا دل او را بخورد و کمر می آمد که زان
 او را بخورد اوب گفت مبادا کی بدل از یاد کمر خدای و بر فغان از قسما او باز مانم

خدای تبارک گفت تا این که صبر بجای بود مرا همه محنت سلم بود کنون کی ارس
 می در ما غزینها و منی الصبر گفته اند سبب تالیذ ان یوب ان یوزکی جبریل
 اورا گفت از من هفت سال کی با یوب نالی صبر کی آخر هر بلای خدای ربای
 یوب گفت من کم کبر که صبر بل گفت بنال ملک مغالذ و الجلال
 کی خدای تبارک ی بنده دوست دارد چنانکه صبر دوست دارد یوب بنالید جای
 نقالی اورا عافیت داد در آن وقت همه رحمت الله علیها در شهر بود چون باز آمد
 یوب را بر جای خوش بندید داشت کی ملک کرک اورا بر د و لوله در افتاد
 در وی لذه سوی می دوست جنت می گفت ای ابوهای را بر مارک من و یوب
 خود با جبریل رخت نشسته هم بر همه نزدیک ایشان و بد گفت هیچ صبر دارید
 از ان مارک من ناحیه افتاد یوب اورا گفت اگر ش بینی باز دای او که مارید همه گفت
 انکه درست بود خداش باز ان تو ما است یوب گفت من یوب تو همی همه
 از نادانی بهوش افتاد خدای تبارک در آن وقت بر یوب ملج در من با ایند او در
 افتاد جنتی جمد صبر بل گفت اورا با یوب تو را هد بودی در د با خند جینی
 یوب گفت ان رحمت خدای است از رحمت خدای بنده سیر نکرد در اجبار
 است کی حزن هفت سال بر آمد ان محنت یوب رحمت اورا گفت با یوب من دایم کی دای
 تو مستجاب است چه بود کرد عاید رکاب خوشی کنی تا خطای ترا عافیت دهد
 تا تو از بریح کنی بر می و منی این اندوه بر هم یوب گفت ای رحمت هفتاد سال در عافیت
 و محنت اعضا داشتم با من تا هفتاد سال دیگر در محنت و بلا بگذر ایمر و بلا
 با عافیت بر او کرد انکه روی دارش کی با خدای تعالی ان سنا می کنم
 کی یارب العز ان لا ارس بر کبر خدای گفت عروجل

۵

۱۰

۱۵

۲۰

إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ

ما یافتیم او را شکیا نیک بنده بدرستی کی او باز کردنده بود بدو بخدای تعالی

وَإِذْ كُنَّا عَبْدًا نَا بَرِهِمْ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

و یاد کن بندگان و خاص کار ما را ابراهیم و اسحاق و یعقوب نوازه ی ابراهیم

أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ خَدَاوَنَ تَنْكُوسَهَا وَقَوْمًا دَرَدَل

و میناهای در دست و آنرا آغوشها و کوسها و قوتها در دل

الدَّارِ مَا بَرَّهَ كَرَّمُ أَهْلَانِ بَرَّهَ يَلْذُكُورَانِ جِهَانِ وَكَوْخَالَةِ شَوْنِ

خوای بیره ی و آن یاد کردان جهان بود محمد و ابراهیم کف عجب از انفس کی این اند اند

و كَوْنِ بَغَامِرٍ خَدَايَ سَبَّ كَرْدَنْدَ مَسْجِدِيَارِ وَأَنَّهُمْ عِنْدَ نَا مَزْ

لِلْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ بدرستی کی ایشان نزد ما از نزدیکان و همیان اند

وَإِذْ كُنَّا سَمْعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكُفْلِ

و یاد کن یعنی نوح و ادرقران حدیث اسمعیل را که گفت اسمعیل بن ابراهیم بود وی را

جَدَايَا دُكُورِشَافِ اَوْرَاوُ كَفْتَهْ اَنْدَکِ اَوْ اَسْمَعِيلَ اَسْمَعِيلَ بِنَ هَلْقَا نَا بُوْدَهْ اَسْت

تازی کردانید ندا اسمعیل شد و الیسع و نوح و اخیقت موسی و گفته اند ک

وَالْيَسَعَ خَفَرُ اسْتِ لَسَعَهْ عِلْمَهْ وَذَا الْكُفْلِ اَوْ اَنْ جَدَاوَنْدَ بَذَرِ قَتَارِیْ وَكَفْتَهْ اَنْدَ

کی سغامیری را بدقتاری کرد بنیابت وی از پس مرگ او و از آن تمام بجای آورد

خَدَايَ تَعَالَى اَوْرَا بَدَانِ سَبَّ دَرِ شَقِ اَنْبِیَا یَا دُکُورِ كَفْتَهْ اَنْدَکِ اَمَلِکِ رَا بَذَرِ قَتَارِیْ

کرد همیشه تا آن ملک اسلام آورد و گفته اند کی وزیر ملک بود آن ملک

سَغَامِرِ اَزْ اَحْسَ کَرْدَ و مِیْ حَوَاسْتِ کَشْتِ بَعْضِ رَا بَشْتِ اَنْ وَزِیرِ یَا قِیْ اَرَا اَنْ

ملک در بدقت کی در روز و روزی دهد در شب ایشان را بجهانید و گفته اند

کی عابدی را بدرفتاری کرد و الله اعلم **وَكَلَّمَ مَرْثِي الْخِيَارِ**
 و این همه کی یاد کردم از عزیزان و میان بودند **هَذَا ذِكْرُ**
 این یاد کرد شرفی است ایشان را و بدی و باز کاری و گفته اند معناه این یاد کرد
 ایشان را اینست **مِنْ خَلْقٍ رَأَى سِرِّ اَيْتَانِ رَوْنِدٍ وَطَرَفِ اَيْتَانِ سِرِّ رَوْنِدٍ**
وَأَنَّ الْمُتَّقِينَ خَيْرٌ مَّا يَبْدُو بدستی کی بر هر کار از اینست
 باز شرحی است و از حسن جنات **عَذْرُ مَفْتَحِهِ هُمُ**
الْأَبْوَابُ بوستانهای باستانی بازگشاده ایشان را درها گشته اند معناه بدرهای
 ایشان شد و کلید آن باشند زیرا که درهای ایشانند و جمله بوستان نباشند
 و گفته اند معناه مفتحه ابواب قصور هم الی الله بنظر و نیتی سوا و ابداً الحیف
سوال چرا گفت مفتحه بصفحه برفع و همای گفت ابواب است و ابواب
 برفع است **جواب** گفته اند مفتحه راجع است جنات عدن و جنات نصیب است
 گفته اند مفتحه نعت است مقدم است بر اسم و نعت اسم برفع و همای گفت بود
 بر اسم مصوب بود چنانکه لایحه قلوبهم شاعر گوید

کافی ظنون للشعر يوم مدجنة صفاحره صما سبالها
بِإِسْنَادٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ بسیار نعت کرد و نعت علی الاسر متکین فیها بدعوز فیها
 می فراخوانند دران همشت میوههای بسیار و اهر شرای کی ایشان را باید **سوال**
 چرا گفت که فراخوانند بعد از آن همه خود ملک ایشان بود و ملک خوشتر را خواستی
بِجَوَابِ کو می مدعوز معنی آن است کی هر چه ایشان خواهند را ایشان
 بود و گفته اند کی آنرا مدعوز معنی کن میكون است کی هر چه خواهند آن بود

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثَرًا

نزد ایشان نزدیک و در آتشه چشمانی هر زاده کان همه بیک سن بر مقدار چهارده ساله
 باشند یعنی هر را بصر کی از آن وقت کی خدای تعالی ایشان را ساق و پدیده است و خبر از هر
 بر نکرده باشند معناه غاضات الطوف عن غیر او را چنان هدا اما
 تَوْعَدُوزَ لِيَوْمٍ الْحِسَابِ این استناج وعده می کند شمارا کی هر
 کار از این بد در روز شمار کرد و وعده و سخاوی خبر باشد از هَذَا الرِّزْقُ
 مَالَهُ مِنْ تَقَادِ کویند بر همی روزی و عطا ما است نباشد بر
 هیچ رسیدی لایل می هر روز افزون باشد تا اینده این است جرأت حقان هَذَا
 اِنَّ الظَّالِمِينَ لَشَرَّ مَا يَبِ درستی کی از حد در گذرند کان است انان
 مکر از سنت بدعت از طاعت عصمت نیز بر باز گشتن جای و ان جهنم است
 جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَسْرُطُهَا دوزخ است کی در شوند در
 انجا و سوزان باشند بنان نبایسته کی از است هَذَا فُلَيْدٌ وَفَوْهُ جَمِيمٌ
 وَغَسَّاقٌ این است جرأ طایان و گفته اند معناه بدستری است این
 بجشنه از ان اب عرم و سوزن و فروشنده دوزخیان جمهر از کرم با سوزد و غساق
 از سرما بضرزد و گفته اند غساق تاریک بغایت مبالغت غاسق بود و گفته اند
 عساق فانیان هرات کندار او نید قاف زیادت کردند و اَحْرَمُ مِنْ
 شَكْلِهِ اَزْوَاجٌ و عذابهای دیگر از جنس این و در خورد این و عذاب دیگر
 یعنی در مقدار و در وقتاد بار سوخته می شوند و دیگر بار ایشان را زنده می کنند
 و همان عذاب می کنند و آخر عمر و حوائی و حادان و ذان و اج اصناف کونا کون
 بود عذاب ایشان هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ

رعبی از وی در دل اعدا افتادی معهود وی گشتندی و تیغی داشتی کی فیضی بود کی رسول
 وی را داده بود در حرب بدر بدشت وی تیغ بر آن گشت بعد بنیام مغربی ندادی آن
 روز مبارزتی می کرد حوکار بخت مستاد خود را در آن خندقه می مسلمه افکند
 و کلاه او سرش افتاد لشکر عدو مگردید و رامند وی عربی کرد تا کشته
 شد لشکر عدو و غره بر آوردند کی گشتم سالو انبیا را لخاله ان میشد خود را در آن
 باغ افکند جیب در امنت می زد خوشبهر غران می برید تا خدای سلا اسلام را طفر
 داد بر عدو و لشکر عدو بنیاه بازان باغ دادند همه لشکر اسلام خوشتر را
 در باغ افکندند نصره الله و عونهمی زدند تا که او بر مسلمه تنگ آمد اهنک بکوشک
 داد وی را در آن باغ کوشکی بود حصین بر سر آن کوشک منظر بلند ری خواست کی خوشی
 را در آن کوشک افکند و حشمتی هم کلام جبر بر مطعم آنک روز احد عمره را آتشه نودان
 روز در آن لشکر اسلام بود حرب می کرد مرزاق می زد خیمه بر مسلمه نهاد تا بود کی
 ری را میاید اورد در کیمین فتنست در بیدر ختی مسلمه را دید کی اهنک بکوشک داد و حشی
 همی از کیمین حشمت و جهی بود مسلمه را رتی گاه وی را الزام می بیفکند و سر وی را بر گرفت
 و بر بام آن کوشک برد و هوا بر انداخت گفت قتلت خیر الناس حزه و انکار
 و شر للناس مسلمه و ایا مومنین بهر افتخرداک الله اکبر الله اکبر الله لا
 الله و الله اکبر الله اکبر و الله الحمد چون او را و حشمت را پیشینند و سر مسلمه را
 بدیدند لشکر عدو همه تن بهر رفت دادند و مسلمانان می را در خوشتر سبیدند
 و همی گشتند و همی حسند و همی گرفتند و همی بستند و امیری می کردند تا همه را معهود
 کردند و غنایم بسیار بردند کاروان کاروان همی می بدیدند و فرستادند از عام
 و سبایا و هزار و دویست تن از مسلمانان کشته شدند در آن حرب هفتصد تن از ایشان

حامل قرآن بودند تا که خالد ولید را خبر کردند که جماعه بر مراره مکر داشته است
 بالشکر اسلام کی قلعه ی داشت عظم مردان خود را در کس نشاند و روز و زمان بر
 مامرها و سلاهماوشده تا مسلمانان از آن ترسید و کرب سخت کرد و وی پس
 اردخالد را خبر داشتند ضد کشی وی کردند و مسلمان شدند خالد قول خدای ایا بد
 کرد و تقابل و هم او مسلمون وی را امان داد و وی را دخی نری بود کی دهمه فو اخی
 ۵
 عمامه خمال وی زن بود خالد وی را برنی کرد و با وی خالی نشد مهاجر و انصار
 هنر بیک وی آمدندی را از ایشان باز نشکوهیدی و حو اعمام و احوال از دخی خبر
 نزدیک وی آمدندی خالد ایشان را اکرام و تجلیل و اعزاز کردی و باران سوار از آن
 ناسه کرد نامه بفرستید سوگند شکایت از صنع خالد و نوکر وی نامه نوشت
 ۱۰
 بقتاب کی ترا خود دل منع و تنفر بود باران همه مفقودان مسلمانان چه حای تنفر
 است حرا نه بر کشکان گری و ماندگان در از رک داری و اندیشه ی اسلام دل
 کماری حزن نامه بوی رسید گفت حرا نه ابا بکر نامه از وی اسف و کفر در سی
 در نامه عمار است یعنی عمرا و را بر داشته است گفت و ما خلیفت رسول
 راست کفر ما بید باز آمد و کفر ما بید محرم دیگر و مرا این کراهایت افتاد سوره الله
 ۱۵
 و عونه و کان الله قول اخر از خالد و ولد را و لوعی بودی حدیث ز تل هر جالی
 فقی بر آمدی تمتع مشغول شدی عمر را از آن خشن آمدی کی حرا نه خود اندوه
 مسلمانان و کشر و جستن ایشان دارد کی تمتع کرد و کفر بکره و ان الله علیه
 وی داد و سنت داشتی از قوت وی در صرف در خدای و از آن شدافت و
 مراقت و ملازمت وی در اسلام و بر سغایر گفته بود خالد سبب هدایه
 ۲۰
 علی اعدای هر چند که کشیدندی تا نو بکر را از وی منع کرد اند و بکر سختی کش

بادی کار تلای جنبی آمده است در اخباری از مردان خاله تلایجا بودی اگر
 کوره یاب بر روی بخندنی طره یاب رفتن سیدی لایحه در کوهای تن
 وی سننای از هر جرحی که قوی را رسیده بود در حرمها حدیثی که آمده
 بود بر روی کیان همه در آن کوهها مانده و آن همه جراحتهای بیشتر و ذی
 بلی بر روی زانل هر که داشت نکند ایندی بر عهد و قاز تطبیحوا
 یون کما لله اجر احسننا اگر فومان برید خدای را بهر شما را
 خدای میگوید در میان غنیمت و شهادت و در آن جهان بیشتر و کرامت
 و از تلو اکما تولیت من قبل بعد بکم عذابا الیما
 و که برگردد و باز اسفند از حرب ان قوم اولی باس شد و جانان بسببند از
 بیش از حرب تبوب و غرور و عذر و عذاب خدا و شمار اعدا و ان
 در حال که درین چهار یکس و در آن جهان نه و نه لیس علی الاغمی
 خرج ولا علی الاخرج خرج ^{بسیست بر نابینا تلی و زوی}
 و نه بر آنک تکی و زوی ^{و نه بر بیمار} ولا علی المریض خرج
 تلی و زوی و گفته اند که از آنست در مثل معلولان و معذوران مسلمانان آمد
 و ان ان بودی چون امر آمد مسلمانان از افتتال کما ان معلولان و سماران گفتند
 یا رسول الله ما چون کنیم کی می توانیم آمد بغر و خدای تعالی این است بر این سنن
 کی بر ایشان خرجی نیست که بغر و سوزن سببند که افتان معلولانند و معلول
 معذور بود و گفته اند که این است در شان عبد الله بن مکتوم آمد و ان ان
 بودی رسول صلوات الله علیه منادی فرمود سوزن را بغر و تبوک عبد الله
 امر مکتوم مردی بود از ماران رسول ناسلایم آمد و نیزه بر دو مسجد رسول فروری د

گفت یا رسول الله امدم و سلخته ام حرب را رسول گفت از توجه حرب باید کی
 نابینای می گفت یا رسول الله نه خدای گفت قالوا فی سبیل الله او ادفعوا اکبر
 حرب نتوانم کرد انبوهی غم هر دران حضرت فن خدای و فخر اعدای بود بزد تا بام
 این است بیامد و گفته اند که این است در شان دورع یا باران رسول آمد و از آن بود
 کی چون خدای تعالی از این است بفرستاد کی ما بها الذین امنوا الا ما کلو الاموالکم منکم
 ما بلطل مسلمانان حرمها گرفتند در حرم خوردن و ما را از رسول اصحاب صفه
 را از شش همه طعام هم خوردندی میان اسبان بهاران بودند و افکاران و نابینان
 و اعرجان چون این است فرو آمدن در شان گفتند ما بیا بهاران طعام بخورم
 کی ما نیز در سبب باینیم و ایشان بهار و نیز در سبب بر خوردن کما که نیز بود صادا
 کی انصاف افشان رده اند حرج فوا که گفتند و سماران گفتند مباد آلی ما با تو در شان
 طعام خورم ایشان را که اهلی بود در خوردن منسخت بینان گفتند که ما با شما
 طعام خورم بهین ما را خورده اند حرج که گفتند تا سالان گفتند مباد کی در طعام خورد
 دست و راستی بیار کرده اند وی را از ما که اهلی بود حرج فوا که گفتند عرجان هستند
 مباد آلی در نشستن ما را طعام بای سرخ فرو کرده اند کسی را از ایشان
 که اهلی بود حرم را دران غایت دسوار کردند گفتند آیه کی طعام خدا
 که به خوردن خدای تعالی از این است بفرستاد و مریطع الله و رسول
 هر کی فرمان خدای را و رسول او را بقی فرمان هر خدای را در اقرار اذن
 خدای او و رسول را در اقرار اذن رسولی او و گفته اند فرمان هر خدای را
 در احکام او و رسول او را در بیان از و گفته اند فرمان هر خدای را در اقباض
 او و رسول او را در سنن او

يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

در آرد او را در بهشت های کمی و در رنج و مساکین و در میان ان جویهای شیر
و می و انجیر و لب صافی و کفته اندم تخت های قدما و قدما را تخت و سد جناح گفت
قد جعل ربك تخد مسرا و من يقول بعذبه عذابا الیما

وہ کی ہر کردار فرمانِ خدای و رسول و عذاب کد اور عذاب بہر کہ رکشی
ان فرمانِ خدای و رسول دوست کی باستحلال و ندن دگر مقصیر اخ باستحلال
وندن مانند بران عذاب واجب اند و آخر یہ باستحلال و ندن مانند بران عذاب

منقطع باشد لقد رضي الله عن المؤمنين اذا يبايعونك تحت
الشجره بد رستی کی خدا یغالی خشنود شد از آن که ویدگان خون سفت

کردند و از این درخت سه موان سفت رموان بود سال حد سه قصه‌ی از آن
سپش گفته آمد **فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ** بدانست خدای آنچه در دلهای

ایشان بود از صدق و اخلاص و معرفت و صلاحات در دین خدای و معرفت حق

وَكَفَتْهُ أَنْ يَعْلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ كَرَاهِيَةِ الْحَلِّ فَانْزَلَ السَّكِينَةَ

عَلَيْهِمْ فَوُودُ أَوْدَرِ اسْتَنْ اَوَامِي دُرُوقْتِ مَعْتَكِي مَدْرِشْتِ مَصْطَفِي سِر

در سن او کشته بودند از حرمش و هیند مصطفی و گفته اند که این سکه و بسته

سنت کی حکمت راہ و ذابہ ہر قوم کی فردا دارامی و قراری بدیدار

وَأَنَابَهُمْ فَفَتَحْنَا قُرْيَبًا

دل اسان رسید حدسه فخر زد که چون فتح مذکور و فتح مشارب رسول مقبر

و بشادت مومنان هدایت و تصرف و انزال سلبیه و اسلام حجابی و قدوم جعفر

طیبا رشتارت و غلبه دو مبر فارس و گفته اند ان فتح فتح مکة است

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً نَّاحِدُونََهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا

حَكِيمًا و غنیمت های بسیار یکی کبیر بنده از بعضی عسما فدا و جبر و بود و
خدای تعالی آن کس را از دشمنان حکم کرده بفرست مومنان و عَدْلُكُمْ بِاللَّهِ

مَغَانِمَ كَثِيرَةً نَّاحِدُونََهَا و عده کرده است سمار از خدای عینیتها

بسیار یکی کبیر بنده از اهل جبر و عینیتها فدا و روم و هند و سند و ترک و حبشه و فرخ و زوط

مَشْرُوبًا مَغْرِبًا و همه در سگی مملکت بدین امت داد **فَعَجَّلَ الْكُفْرَ هَلْهُ**

وَكَمَا يُبْدِي النَّاسَ عَنْكُمْ رُزْد تَرْتَقِدُهُ بِرَأْسِهَا رَأْسًا

یعنی غنیمت فدا و جبر و باز داد است دسنتهای مردمان را از شما یعنی دسنتهای اسد

و عطفان کی افشان یاران اهل جبر و دزدان رسول خدای قصد جبر و دزدان

ما افسان عهد کردی روی خروج نکنند با اعدای وی یار نکردند و گفته اند کف

ادی الناس عنکم مراد از آن اهل مکه است کی دعا را افشان بیرون آمدند تا بر

رسول و یاران وی گوید خدای تعالی مومنان را بر استقامت فدا داد و گفته اند کف

ادی الناس دسنتهای جهودان بود کی قصد کردن و دزدان کی در محله ی رسول و

مومنان گویند در وقت کی رسول بخدایه بود خدای تعالی رعی در دل

استان افکند **وَلِكُوزَايَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا**

مُسْتَقِيمًا و تا باشد از صبح و آن غنیمت قدری قشای مومنان را بر تعالی

دیگر و عده مکی خدای تعالی افشان را کرد و تا نموده می دارد در راه راست ای

بدار دشمار از دین اسلام و اخیری لم تقدر و علیها

و غنیمت های دیگر کی هنوز فدا و نبشته اند بران جو فارس و روم و عده کرد سمار ا

قَدْ أَخَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ

عَزِيزًا حَكِيمًا

عَلَيْكُمْ لَيْتَ قَدْ بَرَّأ

بدستی کی داشته است خدای تعالی از همه را یکی زد دشما و همی داشته از شما را
 و بود و هست خدای رحیم جز توانا و لَوْ قَاتِلَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا
 لَوَلُوا الْأَذْبَارَ و اگر کارزار کردندی با شما آن کسان که سرورند
 حرام می که واسد و عطفار هر اینه بر کرد ایندندی بر شما میها هر ممت
 ثُمَّ لَا جَدُّوزَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا بر نیاسندی دوز خدای ایشان را
 دوستی کی کار ایشان بر هر دی و نه یاری مدی و گفته اند و لیاقربا سغهم و لا
 نصیرا و لا ما یفایع عذاب الله عنهم سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ
 مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجْلِيَّ سُنَّةَ اللَّهِ بِتَدْيَلًا فَاذْخُلُوا مِنْ بَابِ
 اسْتِغْفَارٍ فَإِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ از پیشگاه همیشه دوستان خویش را بدیشان هر
 داذی و نیای میاد خدای را بد کردی وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ
 عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِطَرْفِ مَكَّةَ و او آن خدای است که باز داشت
 دشمنای ایشان را یعنی کافران مکه را از شما و دشمنای ایشان را هموی مکه
 مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ از پس آنکه دست داد شما را
 بر ایشان بکه داشت شما را تا در حرم خدای کشتی نگر دید و این فرضه آن کرده است
 کی از مکه روز آمدند تا گاه بر رسول و مومنان کوبیدند کما قدم و كَانَ
 اللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا و بود و هست
 خدای بد آنج سهای کنید و با و که عملون ساخوای خبر بود ای بد آنج انسان و کردند
 هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
 اسفل اند کی نرویدند و بار داشتند شما را حد سه از مسجد شلو میند یعنی از مکه

وَالْهَدَىٰ مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ ۚ وَتَرَاهَا يُنَاقِشُهُ
وَبَارِئًا شَيْءًا كَرِهَ لَهَا بَنَاتُهَا وَكَوَلَهَا رِجَالُ الْمُؤْمِنِينَ وَنِسَاءُ
مُؤْمِنَاتٍ لَّا تَعْلَمُونَهُمْ أَزْوَاجُهُمْ فَتُصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ
بَعِيرٌ عَلِيمٌ ۚ وَكَرِهَ مُرْدَانُ مُؤْمِنِينَ مُؤْمِنَةٌ بُوذْنِي حُرٌّ مُسْتَضْعَفٌ
مَلِكٌ لِّكَرْتَمَالِي مُؤْمِنَانِ اِبْدَرْمَكَه افْتَادِي تَنَافُسِي اِشْيَانِ اَوْرِي اَوْرِي
اِشْيَانِ اَوْرِي اَوْرِي اَوْرِي تَنَافُسِي سَبَبِ اِشْيَانِ جَانِي وَدَنِي عَقُوْتِي
بَادَانِي كَرِهَ اِنْ عَزْرِي وَكَرِهَ اِشْيَانِ حَذَرِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي عَذَابِ
كَرْمِي اَنْكَسَارِي كَافِرِي بُوذْنِ اِشْيَانِ اَهْلِي اَهْلِي عَذَابِ دَرْدَنَالِ دَرْدَنَالِ
شَمَالِي مُؤْمِنَانِ اِنْدَتَادَر اَوْرِي حَذَرِي حَذَرِي حَذَرِي حَذَرِي حَذَرِي حَذَرِي
هُوَ مُؤْمِنَانِ اِنْ اِسْتَفْعِمَ تَاخِيرِي لِيَدْخُلَ اللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ
يَسْأَلُونَكَ بِلَا اَعْدَانِ الَّذِي كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا
اَدْجَعَلُ الَّذِي كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ
هُوَ اَوْرِي دَرْدَنَالِ اِشْيَانِ اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي
اِنْ وَرْدِي رَسُوْلِي سَغَامِي رَسُوْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي
وَبَارِئِي اِشْيَانِ كَفْتَدَانِ اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي
مَابَادِي عَرَبِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي
رَسُوْلِي وَعَلِي الْمُوْمِنِيْنَ ۚ فَرَاوَرِي حَذَرِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي
سَكِيهِي رَسُوْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي
التَّقْوَىٰ اِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي اَهْلِي
اَزْكَرِي عَنِي كَلِمَةٍ تَوْحِيدِي تَاهَمِي شَبِي كَفْتَدَانِ اَهْلِي اَهْلِي

وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَبُودَ دَانِ مَوْثِقَانِ سِزَاوَارِ بُدَانِ

سخن و بودند اهل آن سوال جو گفت و کانوا الحق بها چه فایده بود در ذکر

و اهلها جواب گفته اند معناه و کانوا الحق بها ای بکلمه التوحید و اهلها

ای اهل القوی و گفته اند کانوا الحق بها فی الابتداء و اهلها فی الاستیفاء وَكَانَ

اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و بود و هست خدای هر چیز از صلاح خلق و انانگی

صلاح رسولی در آن بود کی ایشان را از حدیثه باز گرداند آن سال لَقَدْ

صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّوْبَا بِالْحَقِّ

بدرستی که راست داد و تمام کرد خدای رسول خود را آن جواب سزاوار آن جواب بود

که رسول حدیثه بود کی با باران در مکه می شدی هر یک سال عمره القضاء آن جواب را

تمام کرد کی اهل مکه او را سه روز خالی کردند تا رسول او معوضان عمره می داد بگردند

آن است ای گفت لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ أَزْشَاءَ اللَّهُ أَهْبِئِينَ

هر آینه در نشوید در مکه شکمند کی خدای خواهدی همان مُحَلِّقِينَ

رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ سترند کل باشند سرهای شما اگر روی موی

کم شده کان گروهی چنانکه در قصه گفته اند لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ

تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ ذِكْرِكُمْ خِيفًا قَرِيبًا

نترسیدند است خدای آن شما ندانستید از صلاح شما در آن صلح حدیثه پس کرد

شمارایش از عمره القضاء هر یک جو فتح جبر ناداران نسلی بود شمار از آن اند

کی شمار سید حدیثه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ

دِينِ الْحَقِّ و او آن خدای است کی هر ستاد بعام هر پیش را راه راست

و دین سزا سوال چه فرو است میان راه راست و دین حق باید و لفظ

مختلف یاد کرد از احوال گفته اند بامدی و دین الحق گفته اند معناه بیان
 دین الحق و گفته اند معناه بامدی و هر دین الحق بی ظهور علی
 الدین کله تا غالب کرد اندان دین را همه دینان را کافران
 بسینند رسول حق گفت من رسول خدای ابرامده ام برای اظهار دین خدای را بقصد
 گواهی دلبری بی نور رسول خدای خدای گفت و کفی بالله
 شهیداً سنده است خدای گواه بر آنکه محمد رسول الله
 و گفته اند که این در جواب سمیع عمر و آمدن دین محمد رسول الله در سر عهد نامه
 و استند خدای گفت کروی عوامی بعد بر رسالت محمد من که خدای می گواهی دهد
 و گفته اند معناه افضل الخلق محمد رسول الله محمد ستوده تر من بود احمد مستانیده
 تر من چنانستی که خدای می گویند چون من ستام ستوده تر من هم خلق محمد است و چون
 خلق من استامند ستامده تر من هم محمد است چنان گفته اند در نامهای بندگان
 بیکوتر من محمد است چنانکه در نامهای خدای بیکوتر من الله است و گفته اند لاله الا
 اسم فی اثبات است نفی خدای از دون خدای و اثبات خدای را هم چنین
 محمد نفی اثبات است معناه محال اللف و مد الاسد لم و گفته اند بی نام محمد
 مشتق است از نام خدای محمد چنانکه شاعر گوید و شوق له من اسم له محله
 فذوالعشر محمد و هدا محمد حعفر بن محمد الصادق گفت محمد میر حامد
 دال میر امیر و مامون حاحیب و محبوب میر سارک و مامون دال دیمه
 المحزون و هر از وی روایت است که میر مننه اسم به علی المومنین چنانکه گفت بعد من
 اسم علی المومنین الانه و حاکمه علی المومنین چنانکه گفت بعد او ربک لا مومنون حی
 محمول و میر مقام الحمود چنانکه خدای گفت عسی ان سئلک ربک مقاماً محموداً

ودال دلالتہ فی الدنیا الی السہادۃ فی العقیۃ الی الحکمۃ وازوی روایت است بی ہمار
 ہمار جای مصطفیٰ را در قرآن خدای مستودہ است صریح و تصریح **وَالَّذِينَ**
مَعَهُ وَاَلَسْهَاءُ بَاوِی انداز عددی فاضلتی ہما انداختہ اند مراد از و البس
 معہ ہما یاران رسول اند و ہمچنین است دعا علی الکفار تا باخر ہما نشان صحابہ است
 بر عموم خدای تعالی باز دہدہ حای در قرآن ہر ہمارا مصطفیٰ را مستودہ است ہم
 اول مع موزن الغیب یعنی ابابکر و یقینون الصلوۃ یعنی عمر و ہمارا قائم یعنی عیسا ابوبکر
 علی ہدی یعنی عمر یعنی علی صوان اسہ علیہم دیگر و اتی المال علی حہ یعنی ابابکر
 و اقام الصلوۃ عمر و اتی الركوع عثمان و الموفون بعهده یعنی دیگر صاحبون
 المصطفیٰ و الصادقین ابابکر و القاسم عمر و المفقین عثمان و المنفقین بالاسحار علی
 دیگر ربنا ما خلقت ہذا ما طرادعا النبی ربنا انکم تدرخل النار دعا ای بکر
 ربنا اتا سمعنا دعا یعنی عمر ربنا ما عفر لنا ذنوبنا دعا عثمان ربنا و اتنا ما وعدنا
 علی رسالہ دعا یعنی دیگر ما ہما الذین امنوا اصبروا علی حب ای بکر و صابروا
 علی حب عمر و را طوا علی حب عثمان و اتقوا اللہ فی حب علی دیگر
 ہا و لکم مع الذین اغفر اللہ علیہم من الذین یعلم المصطفیٰ و الصدیق یعنی ای بکر و الشہدا
 عمر و الصالحین عثمان و حسن اولکم فی حقنا علی دیگر المصطفیٰ اسہ لام جبریل
 محمد ص صحابہ الاربع معہا شمریدن کہ دوست دار خدای و جبریل و محمد و صحابہ
 در دروغ حاد و بید نبود دیگر ہشتم المتأسون العائدون یعنی ابابکر الحامدون
 الساکون عمر و الراکعون الساجدون عثمان الامر و بالمعروف و الناهون عن
 المنکر و الحافظون لحدود اللہ علی دیگر و عماد الرحمن الذین یستنون علی
 الارض معہ فاذا خلا طہم لکاملون قالوا سلاما یعنی ابابکر و الذین یسبون لہم محمد

وقياما عمر والدين يقولون ربنا اصر وعنا عذاب حميم عثمان والدين اذ انفقوا الميراثا
ولم يفتروا على دكر محمد رسول الله والدين معه ابا بكر اسد على الكفار عمر رحما
بهم عثمان ربه دكر كما سجد على مهنه صلوات الله وسلامه واسمهم في يومهم من جمل
بار دكر كدر ع اخرج شطاة، يعني مصطفى فارزه ابا بكر فاستقلط فاستنوت
على سوقه عمر عجب الزراع عثمان ليعطيه الكفار على دكر واليتي ابا بكر
والدين عمر وطور سعي عمان وهذا البلد الامين على دكر من در سورة
الا الذين امنوا بالمر وعملوا الصالحات عمر عليهم اجر ممنون عثمان فما
يكذب بعد الدن يعني على دكر همار دهر در سورة العصر الا الذين امنوا ابا بكر
وعملوا الصالحات يعني عمر وتواصوا بالحق يعني عمان وتواصوا بالصبر يعني علي
دكر الدن يفتنون المر والمر يعني ابا بكر والكاملين العنيط يعني عمر و
العاصم عن الناس يعني عمان واسم عجب المحسن يعني علي واسم اعلم

الحب

روى عن جابر عن عداة الانصار عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله اختار
اصحابي على جميع العالمين سوى النبي والمرسلين واختار لي اربعة محبة خير
اصحابي وهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وروى عن النبي عليه السلام انه قال اذا كان
يوم القيامة نادى منادي لفيتم اهل الله فيقومون ابو بكر وعمر وعثمان وعلي فيقول
الله تعالى لا يكر اذهب الى باب الجنة ولا دخل الجنة من شئت واصرف من شئت
ويقول عمر اذهب الى المراء ورجع من شئت ويقول العباس اذهب الى الخوض
واستقم من شئت وامنع من شئت ويقول علي اذهب الى المرط واحسن من شئت
وخا ومن شئت وروى عن ابن عباس عن النبي عليه السلام انه قال من احب ابا بكر

فقد اقام الدين ومن احب عمر فقد اوضح السبيل ومن احب عثمان فقد استنار نور الله
 ومن احب عليا فقد اسمسك بالعروة الوثقى ومن لم يتكلم في احكام الاحياء فقد نزع
 الله من قلبه النفاق وروى ابوهريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الحزم في اربعة
 اركان فذكر الاول مدي بكر والى في يد عمر والناب في يد عثمان والراعي في يد علي
 ومن كان مفضا العزم مجا لا يكر ولا يسقيه انوكر ومن كان مفضا العمان مجا لالعمر ولا يسقيه عمر
 ومن كان مفضا العلي مجا لعمان ولا يسقيه عثمان ومن كان مفضا لاحدهما فلا يتقبل
 وروى عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يكره ما يكره فقام فقال
 نذري من انت فقال الله ورسوله اعلم فقال رسول الله صلى الله عليه عليه انت الذي اذا قامت
 قامت كدملكه السموات ثم قال العزم يا عمر فقام فقال رسول الله يا عمر نذري
 من انت قال الله ورسوله اعلم فقال رسول الله انت الذي اذا سلكت فجاءت سلك
 الشيطان فجاء اخره فامنك ثم قال العمان ثم باعما فقام فقال رسول الله نذري من
 باعثان قال الله ورسوله اعلم فقال رسول الله انت الذي فسخت منك ممالك السما وال
 لعل قريبا على فقام علي فقال رسول الله نذري من انت فقال الله ورسوله اعلم فقال
 النبي صلوات الله عليه باعلي انت الذي اذا مشيت على الارض قالت الارض
 من مني وانى طالب مني على طهرى ٥ وروى عن جعفر بن محمد الصادق
 انه قال الله اعطى نبيه اماره تغبر على ملكا يغبر حشمه وغنا يغبر درم وكفانه يغبر
 قلم فجعل ابا بكر علمه وجعل عمر حشمه وجعل عثمان درهمه وجعل عليا قلمه ٥
 وفي الاحبار ان جبريل صلوات الله عليه نزل على النبي صلى الله عليه وسلم خمس تفاحات
 مكتوب على احدها العلي الاعلى للنبي المصطفى وعلى الثاني مكتوب من الرضى السفي
 الى بكر الصدوق وعلى الثالث مكتوب من العزير الوهاب لعمر بن الخطاب

و علی الزاویه ملتون من الرحمة الرحمن لیمان بر عفان و علی الحاس من الطالب
العالم لعلی بر ای طالب فضل برای بکر رضی الله عنه

والدین معہ و انکسہا لی رسول اللہ یعنی ابابکر اور ابومعیت ستود زراکی ازہمہ یاران
یوبکر یزدکی از اول تا باخرا رسول خدا یوز در صغر و طفولیت و ہر در فنی و شبیت
ہم در احوال کہوت ہم در سفر و حضرت و ہر در سر و ہر ہر در سر و علالت
ہر در شش و ہر در سالت ہر بعد و ہر در سالت ہر در تندر و مشاورت ہر در وزارت
و مصاہرت ہر در تصدق و شہادت ہر در جہاد و ہر در ہر در عار و محنت ہر در
مقام خلافت ہر در حیوة و معیشت و ہر در وفات و مصاحفت ہر در حشر
و قیامت ہر در مقام شفاعت ہر در حوض و سفایت ہر در ہشت و درجت زرا
اورا خاص کرد بمعیت دوازده حای خدای تعالی یوبکر زادر قرآن سنوڈہ است
اول و تسبیو نکم سمن الخوف و الجمع علی و اسعاس کوسدکی انانیت در شان
نومکر آمد با احاک و اولیک ہم المہندین دیکر فسوف یائی اسہ نفوم
عہم و ہمونہ اسعاس کومد و محمد و سدی فوسکی انانیت در شان یوبکر امڈہ
اسف سدکر تائی اسس اذہمائی افار حہم ابقواللہ و کونوامع الصادس
بحر و لا تاتل اولوالفضل منکم و السعہ شسم وعد اللہ الذین امنوا منکم
ہم و الذی جابا الصدق و صدقہ ہشتم و الذین اذ اصاہم البغی ہر سمرون الرابع
ابابکر و وصینا الانسان بوالدیہ حسنا الی قولہ ائی تبت اللہ انی من المسلمین
دہم در شائیت و الذین معہ و روز فادہ یاد دہم لا ستوی منکم من اتقین
قل الفتح للابہ دوار دہم فامام اعطی و افعی صدق و الحسنی دہم جی خدای
و رسول یوبکر باالف افضل ہو اڈہ اسف اول ان کرمکم عند اللہ اتکم

دىكر اولئك اعظم درجة سدكرو سجنها الا نفي جهاد و قول حرمك ابوك اعرف
 في السماء في الارض محمد قول مصطفى ارفق امي يا امي ابوك شيم قول مصطفى امكم
 على ابوك هفت قول مصطفى اصدقكم ابوك بتم قوله صلى الله عليه اول من صدقني
 ابوك دهر قوله لا يذر والله ما طلفت الشمس ولا غربت على احد بعد النبي والسلس
 افضل من اي بكر انا من عباس و انت اسف كي اوكفت لحبر بل تك على مصطفى يوم
 بدر فقال من اجالس معك في العير من طي رانت المدا انا على استغفر من له فقال النبي
 عليه السلام صاحي وحلي وموضع سرى ابوك فقال حبر بل اما انك فاقربه الامم يوم
 القنانه عطا المسلمي روات قد قال الله للجنة يوم ولد ابوك باجتي وعزى لا يدخلك
 الامم احب هذا للولد عبد الله عمر لو مدخل ابوك على النبي وعليه عباءه
 فدخلها في صدره محال فمدح حبر بل فقال السلام عليك يا رسول الله مالي ادى ابوك
 عليه عباءه فقال رسول الله قد انفق ماله كله فقال حبر بل اقرب من الله السلام وقل له
 يقول الله انا عنك راض فهل في قمرل عنى راض فيكى ابوك وقال راض راضى
 عاشته لو يد يا رسول الله اكل الناس حاسبون يوم القنانه قال في ما خلا
 اباك فانه يوم الحساب ان شئ وقف وان شئ مضى عبد الله من مسعود
 روات كند عن النبي عليه السلام انه قال كل مولود يولد فني مسرته من القربة التي
 خلق منها وانا و ابوك خلقتان نزه واحده ابوسعبد الخدري عن النبي عليه السلام
 انه قال اذا كان يوم القنانه يوضع ثلاثة كراسي يذهب احمر يتدلى الاء
 اهل الجمع فجلس ابراهيم على واحد وانا على واحد وسى واحد وسى فيوتى باى بكر
 فجلس عليه ثم نادى نادى طوى لصدق من حبس وجيل روى عن سليمان
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخيرة كلها منكم ومن حمله من كان

هفت
 الحث ابوك

فيه منها واحد دخل الجنة قال ابو بكر يا رسول الله هل انت منها شي قال كلما بك
 ما بك وقال النبي عليه السلام ان الله لم يقضني برضا الى بكر وسخط سخطاى بكر
 وقال النبي عليه السلام لم يوت سماعة المصراع الا سالوني اولا عن اى بكر ومالى
 والجنة درجة الا وجبت لدرجة لاى بكر وروى عن جابر عن عبد الله الانصاري
 انه قال يا رسول الله صلى الله عليه اذا كان يوم القيامة وجمع الله الاولين والآخرين
 نادى منادى من طيات العرش ان ابو بكر الصديق قبوتى به فيوقف امام العرش
 فيقال له ادخل الجنة فقول اى ربنا دعنى فقول ايمم قد اسرفوا فى الدنوب
 فقول اى ربهم لي فقول الرب ادخل الجنة انت ومحجوك ومحجوب محجيك فقلت
 قبة من دهره يضرب ظاهرها من باطنها وما طهرها من طاهرها لها اربعة الاف باب من الباب
 الى الباب مسرور الف عام لا علاقة فوقها ولا دعامة تحتها سكنها انت ومحجول
 ومحجوب محجيك تتطرون الى متى شمر دراجا واستنى كى كان يهودى يحب ابا بكر
 فوقف سار النبي عليه السلام فقال له النبي يوما ما لك فقال احب هذا الرجل الذى عنبك
 انظر اليه فاوحى اليه الله انى قد رفعت عنه غل جهنم فقبولها وسلاسلها
اشد اعلى الكفار سخت وصلب اندر كافران معنى عمر
 خطاب ومنى الله عنه بانه دماى خذ اى غالى عمر را در قرآن مستودع بيازده وحت
 كى بروفاق راى عمر فرستاد كى من كان عمر و الله وملائكته الاله دكر ولتخذوا
 من مقام ابراهيم على سدك الدن اسماهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم جبارهم
 احل لكم لله الصيام الرفث يحرم ولا وربك لا يومنون سمعنا اما الجز والميسر
 هتتم واذا حال الدن يومنون باياتنا هتتم يا ايها النبي جسد الله هم ما كان لى
 ان يكون اسرى دهر ولا نقل على احد منهم مات ابدا يار دهر يا ايها الدن امنوا

لستأذنبكم الدين ملكه إيمانكم دوا دهر واذا سالتموه من متاعا فسلوه من
 من وراحجاب سر دهر ذلك بان الله تعالى الذين آمنوا جهار دهر وإن تطاهرا
 عليه ما ردهم استدأ على الحفائر الحصار قال النبي عليه السلام لو كان
 بعدى فقال كان عمر وقال عليه السلام ان السكينة لنطق على السان عمر
 وقال حميد بن النسي لو جلست معك عمر فوج لم اقدر ان اجرك عن فضائل عمر وقال
 ان الاسلام ليحيى بعد موت عمر على عمر وعن ابن عباس ان اهل السموات استبشروا
 باسلام عمر وعن ابن مسعود لو وضع علم عمر في كفة وعلم اهل الارض في كفة لرجح عمر
 علم عمر وقال كادت خواطر عمر تشق الوحي وقال صلى الله عليه ان اوزيرين
 في السما ووزيرين في الارض فوزير في الارض اوجب كسر وعمر وقال عليه السلام
 اصلحك في دين الله عمر وقال صلى الله عليه ان عمر قرن من جديد وروى انه كان
 يصلي ويهوديان خلفه سطران الله فلما سئل قال احدهما صاحبه هو هو فقال ماذا قلتما
 قالوا حبرنا صفتك في التوراة قرن من جديد فقال النبي عليه السلام ما لفيك
 الشيطان ساكنا في الاسكندرية وقال علي سمعت رسول الله ان عمر سراج اهل
 الجنة في الجنة وقال اهل لعل بن ابي طالب ما رايت حراما منك ما اهل رانت الامير
 وعمر قال لا قال لورايتما وفنت هذا لا وجعتك صرما و قالت عاتكة رضي الله عنها
 ربيوا حب السكينة مد كسر عمر فقال النبي عليه السلام اذا ذكر الصالحون فحي
 اهل انعم في الاحبار ان عمر حرب اربعة آلاف سعة وكيسه وني في
 الاسلام اربعة آلاف مسجد وقال عليه السلام رانت في السما الدنيا بما في الف ملك
 يلغون على منبى لي بكر وعمر وروى ابن عباس عن النبي عليه السلام انه قال رايت
 لله اسرى في خيل امسرحه ملحمة اعداهما العقيان البعير واسطها من

٥

١٠

١٥

٢٠

الكافر المهر واذنا من المسك الادق وقوامها من الفضة البيضاء فقلت لمن
 هي باجبريل فقال المجبي اي بكر وعمر مكيون هما يزورون الخياد وقال النبي عليه السلام
 ان اهل الجنة ليزرون اهل علس كما تزور الكواكب الدري في افق السما وانما بكر وعمر
 لمهم وانما اي زاد في الفضل واذكر امام عمر بكلي است كى دور لانه خطبه مى كرد
 انكه در ميان خطبه خدای او را بداد دلالتا چهار ماهه راه شكر اسلام را بداد
 با كافران حرب مى كردند و لشكر عدى كس خراسند آورد بر مسلمانان و ايشان
 نداشتند ساربه سبه سالار لشكر عمر بود دران زمان صارت همى كرد عمر او را بداد
 ار سر مهر او را دادنى ساربه الجبل الجبل ساربه اخا كود او از عمر بشنيد اهنك
 بجهه داذ كمين را رد كرد و معرانه وى بران بودكى روزى در ميان ياران نشسته
 بود او اوى بكوش او امدنى و همراه عمر جواب داد: **يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ اغْنِ عَنِ اسْتِغْنَائِي**
 وازان بودكى سكه ماهه واه قومى در كسى بودندكى از ايشان **يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ اغْنِ عَنِ اسْتِغْنَائِي**
 دل همى او را دستى زد و در اب امكنه شتى چون با خي رفت ان مرد همى سر را بر داس
 گفت و همراه فرمايد اى عمر خدای تعالى او را و اوى بكوش عمر رسانيد تا در مدينه
 ان او را شنيد دعا كرد **يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ اغْنِ عَنِ اسْتِغْنَائِي** و در حال دعاى عمر دود سن
 دهو ابد نداد و او را الهب بر او در سلامت و نكشتى او را در خبر عمر او را دندكى جنبى
 و در عمر را اهل ان كشتى حشر گرفت چون مدينه امدند عمر ايشان را يك ماه در شهر
 نداشت عقوبت انرا و سر او معرانه وى ان بودكى مدينه در روزگار اول را لها امار
 صعب تاب و روزگار عمر را لاهى سفتاد هول حالك خواستى كى همه مدينه و براب
 كرد دى عمر دره بر ريفى زد گفت همى اى ريس با رام كسر روى نيمان عمر ارام گرفت
 و هر كز سر را لاه نفعاد و دنگار معرانه عمر ايشان كى چون خيصرى با هم را صهرار سوار

در لشکر امیرالام در ماندند از میان ایشان چهار هزار سوار و روز دوشنبه
 را در میان افکندند که یک مریه بینه نشوند و امیرالمومنین راه را گشود و سرای
 امیرالمومنین طلب کردند نشان از دوشنبه سرای وی نیکه کردند و سرای وی دیدند و هم
 بسته و برشته و راهم گرفته هستند این در شماهه استخفا و است سرای امیرالمومنین
 می نشان و راهم سما مار می از حسن نشان و هم مردمان کشتی که سرای امیرالمومنین
 عمر خواهند این است سوار و فرود آمد در سرای شد و هم کس را ندید و حضری و دزد و
 محفی و کثاران نهاده مرون آمد گفت در سرای هم کس نیست امیرالمومنین گفست
 که صد اکنون وقت است که عمر بدشت سرورفته باشند بقیوله بر اثر رفتند و کار
 مدینه دکانی دیدند در درخت خرمایی مردی بر لاج خفته مرقعه ی حلقه ^{سیده}
 دره ی در ری سر نهاده گفتند ما که دیگر کی جندان عدل آورد تا چنین امر مخفی ^{سیده}
 تبلیغ کردند و معجزات عریضها راست بال هر همه فضل گفت اما حسنه می حسانت
 ای بکر و گفت ایسی که شجره علی صدای بکر **رَحْمًا بَيْنَهُم**
 مهر و باختنایند میان ایشان یعنی عیسی و عیسی و ای در حیدر دلی نایان جای و د
 کی جان عمر خوش را در حیدر دلی بیاورد که در و هار نکداشت کی مولا از وی غوغا را
 از وی باز داشتند کی نباید که کسی از وی بیاورد تا وی را بشنود حدای تعالی در قرآن ده
 حای مری و شالوده است یکی الدن یفتون امولهم فی سبیل الله کی هر از سوار بر نشاند
 در حبش العسرة عز و تنوک دیگر اما عمر مساجد الله در شان وی آمد کی جمل
 ستون در مسجد رسول یاد دت کرد تا مسجد مسلمانان را برسد سد بکران الدن
 نولوا منکم يوم النقی الجمعان چهارم لفظ تاب الله علی المی و المداخر ^{الانصار}
 و بخر و م قتل مظلوما فقد جعلنا لولته سلطانا ^{الانصار} لا یسیر من الله مثل عبد الملوك

الی قوله فهو منق من سر او حمر اھم انما کان قول المومنین اذ ادعوا الی الله ورسوله
هشتم از الذين يتلون كتاب الله در شان او آمد کی هر شیءه قرآن در نماز
ختم کردی نه ام هو قانت انا للبل ساجدا و قانما دھر رحما سھم
اخر

قال السی علمه السلام روجت عثمان استی هانی و لو كانت عذتی ثالثة لزوجتها اباه و ما
زوجتها الا بوحی من السماء و قال السی علمه السلام اشتدکم حیا عثمان و قال الا استحی
ممن لحنی منه ملائکة السماء و قال یوما لا صحابه ان الله اقالنی حساب عثمان و قال
یوما لا صحابه لما خذ کل واحد منکم ید خلیفه فانه جلس به یوم القیامه ففعلوا و
اخذ رسول الله ید عثمان و قال انی جلیسی و رفیقی فی الدنیا و الاخرة و قال اللهم
ارض عن عثمان فانی عنه راضی و قال لابنہ رقیة اکرمه فانه من اشبه اصحابی
فی خلفاء و قال احبرنی جبریل ان نور عثمان یضی لاهل السماء كما یضی الشمس لاهل الارض
و قال شفع عثمان یوم السامه فی مثل ربیعة و مقبر و عنه علی السلام انه لم یصل
عاجزة رجل فقل له فی ذلك فقال لانه کان یقض عثمان و قال رحلت لحنه لیلہ
اسری الی قدفع الی تنافح فانفلقت فخرجت جاریة حسنا هللت لها من انت هالک
هو را خلقت من نور العرش فقلت لمن انت فمالت للحلیفة المظلوم عثمان و اورا
ذو النورین گفتند را الی اوراد و سخاوت بود کی در جاهلیت و دیگر در اسلام
و گفته اند اوراد و النورین از ان گفتند کی دو قره عس مصطفی حکم او بود رقیة
وام کلثوم و گفته اند اوراد و النورین گفتند کی را کی همه شنب در نماز قرآن
خواندی نما در قرآن را در نور بود و گفته اند اوراد و النورین از ان گفتند کی در نور
کی ارد سنن رسول را در و در حدیثه کی بدان از عثمان یعت کرد و نور آمد

تا به بنان آسمان اوراد و النورین گفتندی و گفته اند اوراد و النورین از آن کسیدی
 از آنک شب در نماز استاذی و در برابر او در آسمان مثال شد و وی در نماز استاذی
 فرشتگان آسمان نور او و روشنائی داشتندی تا او را دو نور می یافتند یکی در آسمان
 و یکی در زمین و اوراد و النورین بود یکی از آن است کی اسیر من مالک مجلس وی می آمد در
 راه حشمش بنی با حرم افتاد از در در آمد عمر او را گفت بدخلون علی یا عین زانیه
 اسر گفت سبحان الله اعاد الوحي بعد رسوله هم گفت لا و لكن فراسة صادقة
 و سنك زبردستی و سحر می کرد حاصل کرد دست مصطفی علیه السلام و در مجلس
 جابر بن عبد الله مردی مرهمان را نه گفت فنهاه عن ذلك فلم ينته عن ذلك فسود الله
 وجهه و آن روز کی او را بگفتند قابل خود را گفت شلت بیداک دو دست او خشک
 شد **تَرْهِيْمُ رُكْعًا سَجْدًا** سنی ایشان را رقص کنان و سجود
 کنان خون علی مرتضی کی شنی در رکوع کردی و شنی در سجود کردی ده حاجی حای
 نقالی علی را در قرآن مستوده است بکی **الَّذِينَ يَفْقَهُونَ اُمُوْلَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ**
 سر او عداینه دیگر اما اول کمر الله و رسوله سد کرد و نه نامانی صد و هجده من غل
 چهارم را جعل سقابه الحاج بحر امیر کان مومنان کان با سقا شمر اما مرد
 الله **لِيَرْهِيْبَ عَنْكُمْ الرَّحْمَنُ اَهْلَ الْاَنْتِ** معبر قل لا اسلمكم الله اجر الا المودة
 فی القبری هجر در رایت گفت ترهیم رکعاً سجداً بهم باها الذین امنوا اذا
 ناحیه الرسول دهر بوفوز بالندرا الى اخر السورة

الحمد لله

قال النبي عليه السلام يا علي لا يحبك الا موم تقي ولا يفيضك الا كافر شقي وقال
 من زعم انه حبيبي وفضلك فقد كذب وقال حق على المسلم لحق الوالد على ولده

وقال حُبُّ عَلَى كُلِّ السَّيِّئِ كَمَا مَا أَكَلَ الدُّرَّ الحَطْبُ وقال باعلى الخيفة شوق
 اليك منك اليها وقال باعلى انا سيد ولد آدم وانت سيد العرب وقال الكعبة
 توتنا ولا تاتي وعلى بمنزله الصعبة يوتنا ولا تاتي وقال شرار امتي ثلاثة حامل القرآن
 مضير على شرب الخمر وعالم الزمر باب سلطان جابر ومغض على كل قلبه وهو شوالله
 فانه لا يصفه حتى يغضى ومن الغضى لعنه الله في الدنيا والاخرة وقال من احب
 عليا عليه ولسانه وله ثواب ثلثي هذه الامه ومن احب عليا عليه ولسانه وبده
 فله ثواب جمع هذه الامه وقال النبي عليه السلام اخبرني حماد بن السعيد كل
 السعيد من احب عليا في حوى وبعد وفاتي الاوان الشقي كل الشقي من اغضى عليا
 في جهنم وبعد وفاتي وسئل عن اي حفيوه رحمه الله عن علي فقال ما اقول
 في رجل اسلم اكثر الناس من خونه واسلم هو من خوف الله وسئل ابو عبد الله عن علي
 فقال لا اله الا الله بالرض لذكرت فلم فصل علي وقال عليه السلام ارايت ينظر
 الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في شدته والى عيسى في
 زهده والى محمد في مهابته والى حمزة في امائه والى مكاسب في راقته والى
 الشمس المنير والى النور المضي والى الكوكب النور فلينظر الى هذا الفتي بع علي
 بن ابي طالب وعمر علي انه قال في نفع الان يوم القنامه عمود من نور وقال يا قمر علي
 الخوض واستقر الناس فاستقيهم من حوض الرسول ثم لجئي يوم فاردا ان استقيهم بمصر ذلك
 قطير انا مبولون هذا قطران فاقول لعلكم استقيهم الزئ مع لون بل اقول محقا
 لم انفضها فنادى منادى من تحت العرش انا وانت منهم برى فاطمة خلفي فاذ لهم
 قرده وختراس استاد اسحق مشاد روايت كودي هكاي الى اهل بيته
 در بيشت بر مايد خلد با شد در مان خوردن ان بهر فرشتگان مقرب

هر یک از این افتاده و علمای و ولدان ساقی در پیش افتاده مرغان بر شایطانی
 اوازهای ناخجانی دادی می سر آمد می دراز وقت روزی بدید از نطنان مشت جنگ
 همه اهل بشت به یکتند بندادند کی مکر نور تجلی است مکر وقت دینار مولی است
 همه دست از طعام بار کشیدند آمد از نطنان عنتر کی اهل الحقه شانگر کاروس شود
 کی این نور تجلی است کی این نور کماردن طلعه رهرا است کی در وی علی کمار بد
 همه اسناد اسحق محشاد رواست کد کی مینا اهل الحقه علی مانده الحله مالکون و سرون
 و نظرون فیظه لهم نور رضی الحقه فیسکون ظنا بانه نور التجلی و الله وقت روبة
 المولی فینادهم منادی با اول الله شانگر و شعیر کمر بلس هر اهور التجلی و لیس
 هدا وقت روه المولی و الله نور تجلی ای مکر الصدف یتیح تر من درجه الی درجه انیس
 کی نور تجلی او در بشت حسان بود سکر کی نور او در بشت حسان بود و دوستی او
 در دل سستی چه نور بود بیلغوز **فَصَلِّ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا**
 می جویند افری سگویی از خدای این صفت همه یاران باشند موعود و صفت هر یکی از
 ایشان در خصوص بیما هم **فِي جَوْهَرِهِمْ مِنْ أَثَرِ السَّجْدِ**
 نشان بزرگواری ایشان در دروهای ایشان از اثر و رفتی ایشان و کردن نهادن
 ایشان مرحور این سجود معنی خضوع باشد برین قول و گفته اند کی این سیم او در روی
 ایشان است از بسیاری نماز شب جنگ در جبر است کی هر صلوة باللیل حسن
 رحمه بالهار **كَأَنَّ مَثَلَهُمْ فِي النُّورِ وَمَثَلَهُمْ فِي الْإِخْلِيلِ**
 این است داستان و نشان ایشان در نوریت موسی یعنی حسن ستوده است خدای
 ایشان را در نوریت موسی و داستان و صفت ایشان را بخیل عسی صلوات الله علیها
كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ

چون کشتی که سروزن از تزان و این مثل مصطفی است ملوات احد علیه فازره
 بیاری دلازی از اولر مثل نوکر صدق است در وزارت رسول فاستغلظ
 فاستوی علی سوقه تا استوار و قوی گردد و این مثل عمل است
 کی اسلام بوی قوی کشت فاستوی علی سوقه تمام مستند بر ساقهای آن و این مثل عمل
 عفا است کی کار در سعی دی تمام مستند و راست است یغیب الزراع
 بشکفت ارد و خوش آمد کشاورز را و این مثل عمل است کی همه دین و دین را حال علی
 و مبارزت و مردانگیهای دی در دین خوش آمد لیغیظ بهم الکفار
 تا بکرم آمدن دشمنان که افوان را بر دو معنی یکی برداورد ایشان را در صورت مسلمان یا کرم
 ارد و مهنور کند دشمنان که افوان را جانک کرد دیگر معنی لیغیظ بهم الکفار حس
 مستود و جلوه کرد خدای تعالی ایشان را در قتل و تورت و اهل کرمی دینار تا
 جهانیان بدانند کی از ایشان کسی قهر در دل دارد کی دیو و کرمی بدین حجت کند
 بر آنکه دشمنی محابه کافر بود در آن خدای تعالی گفت لیغیظ بهم الکفار و این است کی خدای تعالی
 بآرا مصطفی را بدین مستود استی است کی همه حروف هماد درین است خدای تعالی آرا را
 رسول را درین است همه حروف نمی مستود و جلوه کرد تا حمدانیان بدانند کی اسان همه
 لغتها مستوده اند در آن لغتهای کوچک کان را برین است و همه حرفها است حرف
 ایشان در همه مستوده است خدای تعالی که کسی خواهد کی ایشان را شکوه از کسر را
 لغتها آورد در هر حرف و در همه لغتهای جهانیان من چون این حال است
 محال بود اسان را دشمنی اسمی و نکره شدن و یاد یکی از ایشان طعن آوردن
 وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ
 مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

و عده کرده است و این انگشتها را بی مکر و دیند و کارهای نیک و دیند از ایشان امر می
 و تزدی بزرگ است - چرا که و عده الله الدین اموا و عملوا الصالحات منهم عده ما
 کی من بعض است و عده واجب اینک بعضی را از ایشان امر می و عده بزرگ و دیند و عده الله الدین
 این واجب است و عده الله الدین رسول موم و مصلح و دیند همه را که اموا و عملوا
 الصالحات منهم **جواب** - گویند این موم و مصلح است نه من بعض این همه
 جنات است کی گفت تا جنتوا الرحمن من الاوثان من تفسیر است ای تا جنتوا الرحمن الی
 مولا و ثانی و گفته اند و عده الله الدین اموا و عملوا الصالحات مولا و ثانی مومنان
 راست کی سبب بیار از رسول کار کند مانند ایشان را دوست دارند تا
 دوستی یاران رسول از ایشان عمل صالح بود کی بدان سنی جمعی باشند موم و مصلح باشند
 و چون موم و مصلح باشند سزاوار معرفت و احقر عظم باشند حدیث است یاد کرد
 والله اعلم بالصواب

تم السبع المبادئ محمد و الله و منه و بتلوه فی السبع
 ما بها الدین اموا لافق مومین ندی الله و رسول
 و فرغ من کتابة محمود بن کرکس بن کرکسار الترمذی فی شهر ربيع الاخر الواقع فی سنة ثلاث و عرس
 و حسن مایه

حَامِدًا لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى نِعْمِهِ وَبُصْبًا عَلَى رَسُولِهِ الْمُصْطَفَى مِنْ بَرِيَّتِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ